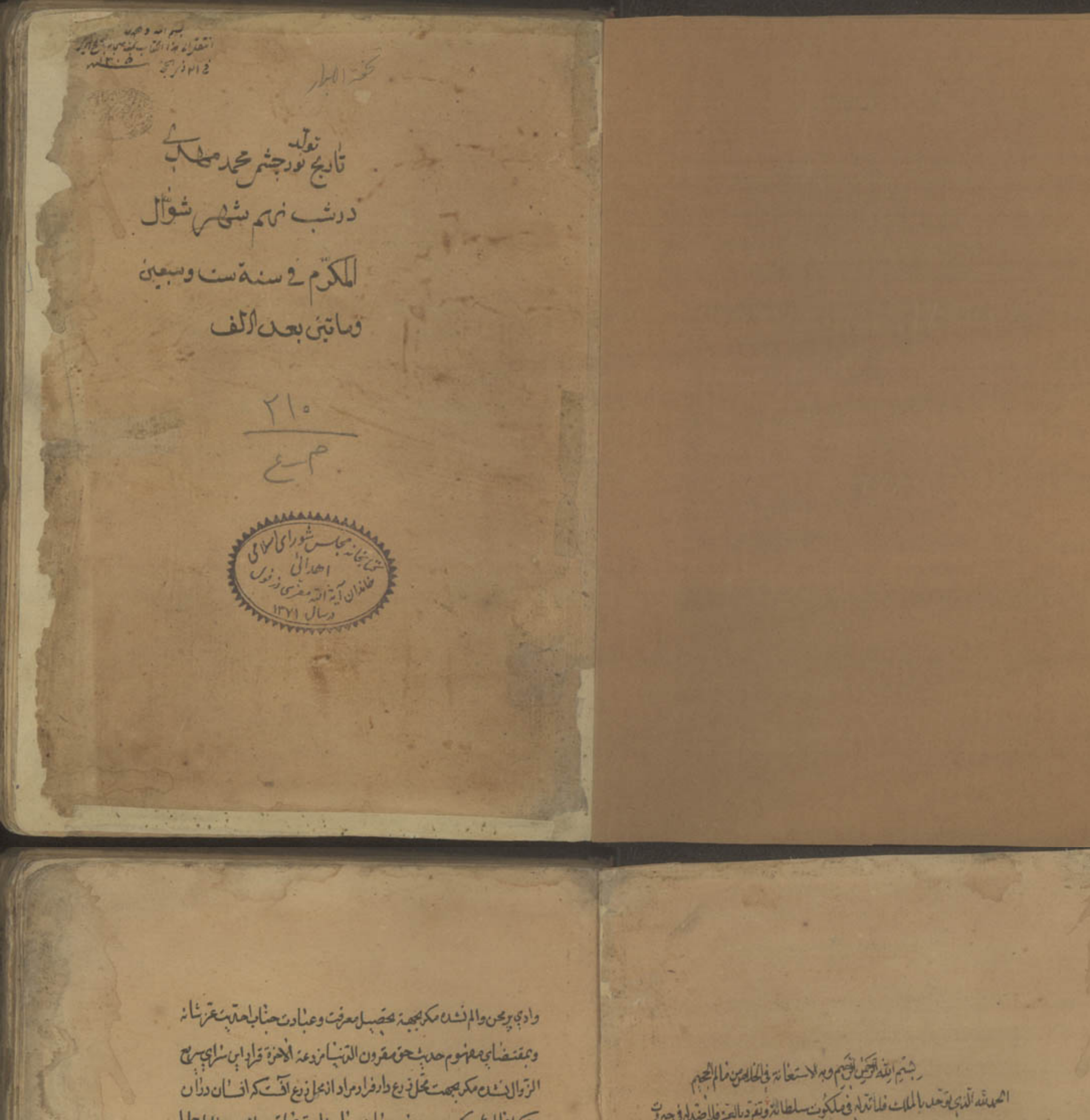



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تحفة الابرار
مؤلف
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۱۱۹۳۳
شمارهٔ اختصاصی (۲۱۰) از کتب اهدائی : آیت الله صفری
۲۱۰
۲۱۰ صفری
۲۱۱۹۳۳


تاریخ تولد نور چشم محمد مهدی
در شب نهم شهر شوال
المکرم فی سنة ست وسبعین
ومائتین بعد الالف

بسم الله الرحمن الرحیم وبه الاستعانة فی الخلاص من نار الجحیم

الحمد لله الذی توحد بالملک فلا ندّ له فی ملکوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضد له فی جبروت
کبریائه وحارت الاذهان الثاقبة فی بیداء عظمته وقدرته وتحیرت الانظار الحاذقة فی
بدایع صنعه وغرائب فطرته واشهد ان لا اله الا الله شهادة نذعن باحدیته وواحدیته
واؤمن به وبجمیع رسله وسفرائه وملائکته واشهد ان حبیبی محمدا صلی الله علیه واله سید
رسله ومفخر انبیائه وباعث خلق ارضه وسمائه وان علی بن ابی طالب والائمة الاحد عشر علیه
وعلیهم الاف التحیة حججه الکاملة علی عباده وان من اعتصم بهم واهتدی بهدیهم فقد هیأ
نفسه للفوز برضوانه ومن فارقهم وضل عن سبیلهم فقد مکن نفسه فی درک نیرانه وبعد
خادم شریعت فخر انبیاء وسید رسل وچاکر درگاه ملجا اولیاء وهادی سبل ابن محمد تقی
الموسوی محمد باقر اوتی کتابهما بیمینهما وحوسبا حسابا یسیرا بعرض برادران دینی واخلاّ
ایمانی میرساند که این کتابیست در بیان صلوة واحکام ان مسمی بتحفة الابرار الملتقط
من اثار الائمة الاطهار لتنویر قلوب الاخیار مرتب گردانیده ام از مقدمه وچند باب و
هر بابی از ابواب مشتمل است بر مباحث بسیار مقدمه در بیان فضیلت صلوة وجمله
از مباحث مهمه مطلوبه درین مقام است بدانکه نظر بمضمون حق سبحانه کریمه وما
خلقت الجن والانس الا لیعبدون غرض از ایجاد وجود بنی ادم در بوستان سرای این

وادی

وادی پر محن والم انست که بجهة تحصیل معرفت وعبادت جناب احدیت عز شانه
وبمقتضای مفهوم حدیث حق مقرون الدنیا مزرعة الاخرة قرار این سرای سریع
الزوال انست که بجهة تحصیل زرع دار قرار مراد از تحصیل زرع آنست که انسان درآن
مرتکب اعمالی شود که موجب رفع درجات وباعث استحقاق مواهب وعطایای جلیله
حضرت منعم بی زوال شود در دار قرار وچونکه عقول قاصره انسانی از ادراک چنین
اعمالی که ارتکاب آن موجب نجات در دار جنان وباعث فوز بعطایای حضرت رحمن
شود قاصر است لهذا خلاق جهان آفرین جلت عظمته نظر بکمال رأفت وعطوفت
بمخلوقین بتوسط انبیاء ورسل مقربین هدایت وارشاد عباد فرموده اعمالی را
که موجب فوز بدار قرار وباعث استحقاق توصل بنعم بی زوال است مثل صلوة وصوم
وزکوة وخمس وحج وعمرة وغیرها امر بارتکاب آنها فرموده بعضی را در مدت عمر یک
مرتبه وبعضی را در هر سالی یک مرتبه وبعضی را در هر شب وروز پنج دفعه تا بارتکاب
این اعمال حسنه سعادت انتظام بندهٔ ذلیل فائز شود بعطایای جلیله خداوند جلیل
تا در اوان عرض اکبر از خسارت وندامت بی حاصلی سالم واز شماتت وملامت شیطانی
وهوی نفس ایمن واز مفاسد پر شر وشور رستگار کشته الفضای صحرای محشر محفوظ
واز فواید مواهب عطایای بی منتهای حضرت کریم وهاب علی الاطلاق محظوظ گردد
مخفی نماند اعمال مذکوره با اشتراک در اصل رجحان ومحبوبیت متفاوت المراتب
می باشند در فضیلت لکن اشرف انها وافضل از کل نمازاست که فوق کل طاعات

ببنیه وسعادات وسرمایه افتخار قاطبه قربات وموجب استخلاص از درکات نیران
وباعث استحقاق نعم جنان وداعی قبول سایر اعمال است چنانچه از ارکان دین و
امنای حضرت رب العالمین ماثور است اذا قبلت قبل ما سواها واذا ردت
رد ما سواها ففی الفقیه عن مولانا الصادق علیه السلام اول ما یحاسب به العبد الصلوة
فاذا قبلت قبل سائر عمله واذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر این کلام
حقیقت انجام این است که در موقف حساب از جانب مواخذه و محاسب حقیقی اول کلا
میکه در مقام حساب صادر میشود سوال از حال نماز بنده است پس اگر نماز شخص
مقبول شد مقبولیت ان موجب مقبولیت سایر اعمال میشود گویا مراد این باشد که بعد از
مقبولیت نماز دیگر سوال از سایر اعمال نمیشود به برکت نماز مقبول کل اعمال مقبول
میشود واگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شانه مردود
شد قاطبه طاعات واعمال او مردود میشود یعنی ثمری بر انها مترتب نمیشود بدانکه
اشکالی در ظاهر این حدیث می توان نمود بیان ان این است که از جمله واجبات
الهیه زکوة وخمس وصوم ونحو انها است هرگاه فرض شود مکلف رعایت نمود
هر یک از انها را انچه که در شریعت مقرر وثابت است عدالت وحکمت مقتضی قبول
وترتب ثمرات است بر انها خواه صلوة مقبول شود یا نه مردود شدن انها با رعایت
امور معتبره در انها بسبب مردود شدن صلوة نظر با خلال به بعضی از امور معتبره
در آن ملایم با تفضل حکیم علی الاطلاق ومناسب با کرم کریم واهب متعال نیست واحتمال

اینکه مقبولیت صلوة معتبر وشرط بوده باشد در قبول سایر اعمال مندفع است
با مکان دعوی اجماع بر خلاف ان نظر باینکه متصفح کلمات اصحاب کاشف جزاف
این احتمال است چه در مباحث هریک متعرض شده اند امور معتبره در هریک
وتا حال ندیدیم احدی متعرض این شده باشد در کتب فقهیه که معتبر در قبول زکوة
مثلا رعایت امور معتبره در صلوة یا مقبولیت صلوة است وحدیث مذکور
اگرچه ناطق بر این است لکن نظر با رسال واعراض اصحاب از ظاهر ان قابل این
نیست که توان اعتماد بر ان نمود در این مطلب خطیر مشکو نیز ممکن است که حدیث
حمل شود در صورت عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنا بر این معنی حدیث
چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود به برکت ان سایر اعمال که مستجمع شرایط
قبول نبوده باشد مقبول میشود وهرگاه مردود شده ان مستلزم مردود شدن سایر اعمال
است که به برکت نماز مقبول میشد ملخص کلام انکه هریک از عبادات که غیر صلوة
بوده باشد مقبولیت نفسی دارد و مقبولیت غیری اول در صورتی است که مستجمع
شرایط معتبره بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود
بوده باشد یا نه ومقبولیت غیری در صورتی است که صلوة مقبول شود وغیر از صلوة
مستجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب مقبولیت صلوة
همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت با نها وممکن است که حمل
کرده شود قبول بر قبول بر وجه کمال وحمل شود مردودیت بر عدم ان بنا بر این

اشکالی نخواهد بود مگر حمل کلام بر خلاف ظاهر لکن امر در این سهل است مجملا
اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت ان بر قاطبه اعمال بسیار است **اول**
حدیثی است که مذکور شد واین حدیث اگرچه در فقیه مرسل مروی است لکن
ثقة الاسلام در اوایل کتاب صلوة از کافی وشیخ طوسی در باب فضل الصلوة
از زیادات روایت فرموده بسند موثق کالصحیح لکن ذیل حدیث در ان مذکور
نیست مذکور در کافی باین نحو است عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلم
یقول کل سهو فی الصلوة یطرح منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب
به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها وذیل حدیث یعنی وان ردت
رد ما سواها مذکور نیست بنا بر این معنی که در حدیث مذکور شد چندان
خلافی در ان ظاهر نیست یعنی اعمال غیر صلوة که مستجمع شرایط قبول نیست به برکت
صلوة مقبوله مقبول میشود ومقتضای مفهوم شرط این است که اگر صلوة قبول
نمیشود ان اعمال نیز قبول نمیشود نظر بانتفای شرایط قبول در انها وقریب باین
حدیثی است که شیخ برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة
وشیخ صدوق در عقاب الاعمال ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما
یسال العبد اذا وقف بین یدی الله عز وجل من صلاته فان زکت صلوته زکی
سایر اعماله وان لم تزک صلوته لم تزک اعماله ~~صلوته زکی سایر اعماله وان لم تزک صلوته لم تزک اعماله~~
یعنی بنده وقتی که حاضر کرده شد در محل حساب اول سوالیکه از او میشود

اول

سوال از نماز است اگر نماز صاف ده از او مرضی درگاه احدیت جل شانه گردید
جمیع اعمال او مرضی میشود نعوذ بالله سبحانه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود
متعال نشد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود ومرحوم شیخ طوسی قدس الله
روحه الزکی در تهذیب بسند دیگر باین نحو روایت فرموده از مقتدای
ارباب معرفت ویقین جناب امیر المومنین علیه السلم که ان سرور ابرار از سید
اخیار صلی الله علیه واله روایت فرموده که فرموده انما عمود الدین
الصلوة وهی اول ما ینظر فیه من عمل ابن ادم فان صحت نظر فی عمله وان لم
تصح لم ینظر فی بقیة عمله **حدیث دویم** حدیث معتبریست مروی در کافی وتهذیب
وموید حدیثی است که مذکور شد وان حدیث این است که جناب کاشف
الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم روایت فرموده از مفخر
انبیا وسید رسل ومفخر اذکیا وهادی سبل جناب فخر کاینات صلی الله
علیه واله که فرموده کلامیکه حاصل مضمون ان اینست مثال صلوة نسبت
بدین وایمان مثال ستون در خیمه است وسایر اعمال مثل زکوة وخمس وصوم
وغیر انها مثل طناب ومیخ وپرده ان واگر ستون مستحکم وبرپا باشد بلکه
شکسته باشد مطلقا ثمری مترتب بر انها نمیشود واین حدیث با کمال اعتبار
سند دلالت میکند بر منتهای مرتبه مدح وصریح است در افضلیت صلوة
نسبت بقاطبه عبادات **سیم** حدیثی است که ثقة الاسلام ودیگران

حدیث ۲

۳

المحدثین وشیخ الطایفة مکنهما الله تعالی فی جنة عالیه بسند صحیح در کافی
و فقیه و تهذیب از معویة بن وهب که از ثقات رواة است روایت فرموده اند
که او الجناب نموده که استدعا و مسئلت کردم از حضرت کاشف الاسرار والدقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلم که می فرموده باشند بهترین عملیکه وسیلۀ قرب
عباد میشود بخداوند عالم جل شانه و محبوب ترین اعمال نزد خلاق عالم چیست
آنحضرت در جواب فرمودند نمیدانم چیزی را که بعد از معرفت بهتر از نماز
بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفت الله و معرفت نبوت فخر انبیا و امامت ائمه
هدی علیه وعلیهم الاف السلام والثناء افضل از قاطبۀ عبادات است چهارم حدیثی است
۴
مذکور در فقیه و تهذیب مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه واله
قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا
الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم نیران جمع نارست
مثل انوار ونیرة بکسر نون و فتح یا و را قال فی القاموس والنار معلوم وقد تذکر
جمعه انوار ونیران ونیرة کقردة ونور و نیار قال فی الصحاح النور الضیاء والجمع
انوار الی ان قال والنار مؤنثه وهی من الواو لان تصغیرها نویرة والجمع نور وانور
ونیران انقلبت الواو یاء لکسرة ما قبلها مراد از نیران درین مقام یا معنی ظاهر است
یا معاصیست بنا بر ثانی مصحح استعمال یا سببیت است یا شباهت در اول اطلاق
لفظ مسبب است بر سبب بعبارت اخری تسمیه سبب باسم مسبب است در ثانی استعاره

است

افروزان باو قد تموها تشبیح است حاصل معنی حدیث این است که داخل نمیشود
هیچ وقتی از اوقات نماز مگر اینکه ملکی می آید مقابل مردمان خطاب
میکند ایها الناس برخیزید آتشی را که مشتعل کرده اید بجهت خودتان
بسبب ارتکاب معاصی آن آتش را خاموش کنید بسبب اقدام بنماز دور نیست
که خاموش کردن آتش کنایه باشد از استخلاص از آن آتش یعنی نظر بارتکاب
بمعاصی جزای آن چنین مقرر شده که در فلانه مکان معین از جهنم معذب
شود بعد از آن بسبب محافظت و مراقبت نماز از عذاب این مکان مستخلص
شد نظر به بعد خاموش شدن آتش جهنم و ممکن است حمل بر ظاهر شود باین
نحو که مکانی در جهنم بوده باشد آتش در آن در دید و اما مشتعل نشده باشد
بعد از آن اشتعال بمعاصی موجب اشتعال و شود بعد از آنکه بنده محافظت
نماز در وقت خود نماید قیام و اهتمام در صلوة باعث اطفاء آن آتش
شود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتقدیر است باین
نحو قوموا الی استخلاصکم من نیرانکم او قوموا الی اطفاء نیرانکم والاول اقرب
معنی والثانی لفظا این معنی بنا بر آن است که نیران حمل شود بر ظاهر
خود و اما هر گاه حمل شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد
برخیزید و سعی نمائید باقامه نماز و محافظت آن در ابطال معاصی صادره
از شما که موجب عقاب در نیران است بنا بر اینکه اعمال حسنه مکفر

معاصیست کما هو المدلول علیه بالکتاب والسنة قال الله تعالی ان
الحسنات یذهبن السیئات و ذکر ایقاد بعد از آنکه از ملایمات مشبه
به است بعبارة اخری که از ملایمات موضوع له لفظ نیران است بجهت تنبیه
بر کمال سببیت در سببیت کانه نفس مسببست بنا بر این استعاره مرشحه
خواهد بود پنجم حدیثیست کالصحیح که قاطبۀ مشایخ عظام مکنهم الله
تعالی فی منازل الکرام الطباق بر روایت آن کرده اند حاصل مضمون آن اینست
که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه که مملو از طلا
بوده باشد تصدق کرده شود از آن تا تمام شود اشکالات چندی در این
حدیث وارد است بیان آن اشکالات مع دفع آنها مذکور در مطالع الا
نوار است ششم حدیثیست معتبر مرویست از فخر الاوایل والاواخر جناب
امام محمد باقر علیه السلم قال ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفته
بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه ویدعون الله عز وجل حتی یفرغ من
صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما که بایستد بجهة ادای نماز
مگر اینکه احاطه میکنند آن بنده را ملائکه بعدد آنچه مخالف آن بنده
بوده باشد و آن ملائکه متکرر نماز میکنند در عقب سر او و کل آن ملائکه
دعا میکنند از خداوند عالم جل شانه بجهة او تا آنکه فارغ میشود از نماز
ممکن است مراد از مخالف هر کس بوده باشد که مذهب و مخالف مذهب

شیعه

شیعه بوده باشد خواه سنی بوده باشد یا غیر حتی سایر فرق شیعه بنا
بر این عدد ملائکه معادل میشود با عدد هر کس که در سطح ارض است غیر از
شیعیان این بنا بر این است که مراد از مخالفت مخالفت در اعتقاد بوده
باشد و ممکن است که مراد از مخالفت مخالفت در فعل صلوة بوده باشد
در آن وقت یعنی مخالفت او کرده باشد که در آن وقت مشغول نماز نباشد
پس عدد ملائکه معادل میشود با هر کس که در سطح ارض هست مگر کسانیکه موافق
او باشند در فعل صلوة در آن وقت از جمله کسانیکه نماز آنها صحیح بوده
باشد بنا بر این عدد ملائکه اکثر از اول میشود وجه آن بعد از تامل ظاهر
میشود و علی التقدیرین این مدحیست فوق کل المحامد هفتم حدیثیست
هفتم
معتبر مرویست از فخر الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلم
حکایت فرموده از فخر کاینات جناب رسالتمآب صلی الله علیه واله که
فرموده اند بنده مؤمن بعد از آنکه مشغول نماز شد التفات میشود از جناب
خلاق آسمان و زمین بسوی او تا از نماز فارغ شود و رحمت الهی جل شانه
احاطه میکند بر او تا آسمان بامر الهی جل جلاله ملائکه مامور میشوند
که بایستند بالای سر او و آن ملائکه ندا میکنند که ای نماز کننده اگر بدانی که کیست
التفات بتو کرده است و کیست معبود تو هر آینه از نماز فارغ نمیشدی و از
محل خود زایل نمیشدی که از نماز فارغ شده باشی مخفی نماند که مراد از

التفات اللهی به آن بندهٔ مؤمن اقست که نسبت حق تعالی در آن وقت با و مثل
نسبت پادشاهی میشود که التفات و اقبال فرماید بشخصیکه در خدمت او
ایستاده و اظهار حاجت مینماید باو **هشتم** حدیث صحیحی است مروی
از کاشف اسرار ودقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است
محبوبترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل شانه نماز است و این نماز
اخر وصایای انبیاء است یعنی نماند که نماز اخر وصایای انبیا بودن دال
بر کمال مدح و نهایت مبالغه در آن است نظر باینکه اخر وصیت در حین
قطع بممات میشود مکر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت اعتنا بشان او
بوده باشد **نهم** حدیث صحیحی است مروی از مفخر الاوایل والاواخر جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده هرگاه ادا کند مکلف یک نماز را با جمیع
اداب و شرایط قبول میشود از او جمیع نمازهای او اگرچه سایر نمازها هیچ
یک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد هیچ یک از نمازهای او مقبول نمیشود
ای برادر عزیز من از خواب غفلت بیدار شو تامل کن در این حدیث شریف
که ثقة الاسلام با جلالت قدر و رفعت منزلة از اسناد صحیح روایت
نموده از کاشف الدقایق والسرایر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده
و مدلول صریح این حدیث سعادت قرین این است که بندهٔ ذلیل هرگاه سعی
واهتمام نماید در اینکه یک نماز را بعمل آورد بنحویکه مقبول درگاه رأفت قرین

خلاق

خلاق اسمان و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای او مقبول شود
اگرچه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه مضمون
این حدیث را با مضمون حدیثی که در اول مذکور شد که مقبولیت نماز
موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات او مقبول شود و این مضمون
مرویست باسانید متعدده پس از ملاحظه همه مستفاد میشود که هرگاه
مکلف اتیان بیک رکعت نماز نماید بنحویکه مقبول درگاه عطوفت قرین
فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول مشرف
میگردد اگرچه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد این منتهای مرتبه
کرم و احسان و غایت مرتبه تفضل و افضال است پس اهم امور نسبت
بطالبین عبادات انست که سعی و اهتمام نموده اگر کل نمازها اتیان شود
بنحویکه مستجمع شرایط قبول بوده باشد لااقل بعضی از نمازهای خود را
سعی نموده که چنین نموده باشد تا خود را از چنین سعادت عظمی و
عطیهٔ کبری و فضیلهٔ قصوی محروم نگرداند رجا از فیاض علی الاطلاق
این است که بحق و حرمت انوار مقدسه ائمه هدی علیهم الاف التحیة و
الثناء قاطبهٔ نفوس را توفیق خاص عطا فرموده تا موجب تیقظ از خواب
غفلت کثیر الخسارة و باعث توصل باین فضیلت سراسر سعادت جلیل
المنفعة گردد **دهم** حدیث موثقی است مروی از فخر کاینات صلوات الله

دهم

وسلامه علیه و آله که خطاب فرمودند بکسانیکه مشرف بشرافت سراسر
سعادت خدمت آن سرور مشرف بودند فرمودند کلامیکه حاصل مضمون
حق مقرون آن اینست که هرگاه در در خانهٔ یکی از شما ها نهری بوده باشد و آن کس
بدن خود را شوید در آن نهر در هر روز و شب پنج مرتبه ایا باقی میماند در بدن
او کثافتی عرض کردند خیر فرمودند مثال نماز یومیه مثال آن نهر جاری است
ملخص مراد این حدیث سعادت انتظام آن است که معصیتی که از کسی
صادر شد آن معصیت محدث خباثتی میشود در نفس این شخص بعد از آنکه
همان شخص اتیان نماز نمود این نماز باعث تطهیر آن نفس میشود از آن
خباثت و هم چنین هرگاه آن شخص بسبب غلبهٔ هوا و هوس نفسانیه و
متابعت قوای بهیمیه بعد از نماز عود بمعصیت نمود باز آن معصیت موجب
اتصاف نفس آن شخص میشود بخباثت باطنی در وقت نماز دیگر که اتیان بهمان
نمود باز آن نماز موجب رفع آن خباثت باطنی میشود و هم چنین است حال فیما بعد
ذلک پس با وجود محافظت صلوات یومیه در هیچ وقت خباثتی در نفس این
شخص باقی نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روزی پنج دفعه بدن
خود را در نهر شوید چرکی و کثافتی در بدن او باقی نمی ماند احادیث در باب
فضیلت نماز بسیار است آنچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام ممکن است
که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت نماز بلکه افضلیت آن از سایر عبادات

ازجمله راه

ازجمله راه اول نظر بنصوص وارده از حجج الهیه جلت عظمته در این باب چنانچه
دانسته شد دوم ملاحظه امر شارع است بر رعایت امور مستحسنه و اجتناب از
امور غیر مرضیه در حالت اشتغال بنماز بخلاف غیر نماز از عبادات دیگر توضیح
مطلب مقتضی این است که گفته شود که معتبر در حال اشتغال بنماز آن است
که باید مصلی با وضو بوده باشد و بدن و ثوب او از نجاسات پاک بوده باشد
و متوجه شود بجانب کعبهٔ معظمه که اشرف مواضع است و هم چنین متوجه
شود بقلب و عقل بمعبود منعم متعال و ممنوع است از دخول در نماز با حدث
و نجاست بدن یا لباس و لازم است اجتناب نماید از اکل و شرب و تکلم با غیر
و ضحک و پشت بقبله کردن بلکه رو از قبله گردانیدن و اجتناب نمودن از کشف
عورت و از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم و در هیچیک از عبادات غیر از نماز
اعتبار امور مذکوره نشده و لهذا جایز است در حالت صوم و ادای زکوة
و خمس با حدث و نجاست ثوب و بدن و در حالت پشت بقبله و کشف عورت
و با تکلم با غیر و در حالت اکل و شرب و ضحک از اینجا مشخص میشود که نماز
اشرف و افضل از اینها است که امر فرموده است شارع برعایت امور مستحسنه
در حالت اشتغال بآن و نهی فرموده از امور غیر لایقه در آن حالت نظر
بشرافت و فضیلهٔ نماز بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از اینها خواهد بود
سیم نظر بملاحظه جامعیت نماز است بیان این مطلب مقتضی این است

که گفته شود که اصول عملیه منحصر است در نماز و زکوة و خمس و صوم و
حج و عمره و جهاد بعد از ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیتیکه در نماز
هست در هیچیک از عبادات مذکوره نیست توضیح مرام مقتضی این است
که گفته شود نماز مرکب است از افعال و اقوال چندی که حکمت بالغه الهیه
مقتضی ترکیب آن شده بکیفیت مخصوصه و در هر یک از آن افعال و اقوال
حکم چندی و فضیلت و ثواب عجیبی است که اطلاع بر آن کاشف از حقیقت
حال است که افضلیت اصل صلوة بوده باشد نسبت بسایر عبادات اول از آن
افعال قیام یعنی ایستادن است حکمت ظاهره از آن این است که بنده ذلیل
ملتفت شود که در خدمت چنین سلطان ایستاده است که اعظم سلاطین
جهان را که ملاحظه میکنی با آن سطوت که قاطبه عساکر و امرا و وزرا
و رعایا از خوف سطوت او در اضطراب و ارتعاش میباشند در جنب
سلطنت و سطوت الله جل شانه مقهور و مضمحل میباشند سلطان با این
اقتدار که از سطوت او رعب در قلوب قاطبه اهل مملکت او مستولی شده ملاحظه کن
به بین که هرگاه حیوان ضعیفی مثل زنبور یا عقربی متوجه او شود چگونه
آثار خوف و اضطراب از آن مشاهده میشود خصوصاً هرگاه چنین چیزی
در شب که تمام در ظلمت است اتفاق افتد مجمل الحکمت در اعتبار قیام در نماز
است که ملتفت این شود که این قیام در خدمت کیست و از برای چه چیز است

در

در حدیث معتبر وارد است وقتیکه بنده مومن ایستاده بجهة نماز ملکی از
جانب خداوند عالم بر او موکل میشود مقام آن ملک بالای سر این مصلی است
ندا میکند باو که ای نماز کننده اگر بدانی که کیست که نظر بتو میکند و کیست
که تو در بندگی و اطاعت او ایستاده هرگز از مقام عبادت خود زایل نمیشدی
دوم از افعال مهمه نماز رکوع است در مصباح الشریعه در مدح رکوع حدیثی
روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم حاصل
مضمون آن این است که نیست بنده که رکوع کند بجهة امتثال امر خداوند عالم
جل شانه فی الحقیقه مگر اینکه زینت بخشد خلاق عالم جل شانه آن بنده مومن
را بنور بهاء و زینت خود و پناه دهد او را در سایه عظمت و کبریائی خود و بپوشاند
او را لباس اصفیا و اولیای خود را و در نیست حکمت در تقدیم قیام بر رکوع
این بوده که بنده اولاً در قیام نحویکه مذکور شد متذکر عظمت خداوند عالم
جل شانه شود بعد از آن که ملتفت و متذکر بعظمت معبود شد آن تذکر
موجب اظهار مذلت و خشوع میشود پس برکوع میرود بقصد اظهار مذلت
و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است اخبار در مدح سجود علاوه بر آن است
که توان استقصا نمود جمله از آن اخبار در مدح سجود بعون الملک الودود مطلع خواهی
شد در کتاب مذکور در این باب حدیثی مرویست که ما حصل مضمون آن این است
که قسم بخداوند عالم جل شانه خسران نکرده و ضرر نبیند کسی که در مدت عمر یک مرتبه

ایشان بحقیقت سجود نموده باشد مجملاً ذکر استقصای حکم و فضیلت افعال
واجبه و مندوبه نماز موجب طول کلام میشود در این مقام مناسب نیست بعلاوه
اشاره بهر یک در مقام خود بقدر یکه مناسب مقام [illegible] و اما اقوال لابدیه
در نماز پس اول تکبیرات بعد از آن قرائت سوره مبارکه فاتحة الکتاب و سوره
دیگر از سور قرآنیه بعد از آن تسبیح و ذکر در رکوع و سجود و شهادت بر الوهیت
و رسالت و صلوات بر فخر کاینات و آل اطهار آن سرور در تشهد اخبار از
ائمه اطهار علیهم السلم در بیان فضیلت و مثوبات مترتبه بر هر یک از امور مذکوره
اکثر از آن است که توان استقصا نمود نماز جامع همه اینها هست پس اجتماع حسنات
نحویکه در نماز متحقق است در هیچیک از عبادات نیست لهذا نماز افضل
و اشرف از همه خواهد بود و چونکه اطلاع بنصوص وارده در بیان فضیلت امور
مذکوره در بحال خود در حق غالب اشخاص ممکن نیست و اطلاع بر شرافت و فضیلت آن را
مدخلیتی تامی است در تاثیر قلوب امثال ما غافلان لهذا مناسب یافت اشاره
به جمله از اخبار داله بر فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد تا باعث مزید رغبت
غافلان و موجب زیادتی میل قلوب مومنان گردد در اهتمام میگویم شیخ صدوق
در کتاب خصال روایت نموده از کاشف السر و العلن جناب حضرت امام حسن
علیه السلم که آن حضرت فرموده جماعتی از یهود مشرف شدند بخدمت جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله پس عالم تر ایشان سوال کرد از آن سرور از چند مطلب

از جمله

از جمله مطالبیکه سوال کرد این بود که اخبار فرموده باش بما از هفت خصلتی
که خلاق عالم جل شانه شما را امتیاز فرموده از سایر انبیاء علیهم السلم کرام آن
آن جناب خاتم الانبیاء ص در جواب فرمودند اول از آن هفت چیز آن است که
خلاق عالم عز شانه عطا فرموده است بمن سوره مبارکه فاتحة الکتاب را یهودی
عرض کرد صحیح فرمودی فرموده باشید که چه قدر است ثواب کسی که بخواند فاتحة
الکتاب را جناب رسول خدا ص فرمودند کسی که بخواند فاتحة الکتاب را عطا می
فرماید خداوند عالم جل شانه او را ثواب تلاوت هر آیه که از آسمان نازل شده
و در تفسیر منسوب بجناب کاشف السر و العلن جناب حضرت امام حسن علیه السلم
روایت فرموده از سر حلقه ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المومنین ع
که آن حضرت فرموده که جناب رسول خدا فرموده که قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب
خدای عز و جل فرموده که
را میان من و میان بندگان من باین نحو که نصف آن را بجهة خود قرار داده ام و نصف
دیگر را بجهة بندگان خود پس وقتی که بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم
جل جلاله میفرماید ابتدا کرد بنده من باسم من سزاوار است بر من که تمام امور
او را باتمام برسانم و مبارک گردانم از برای او در احوال او و وقتی که گفت الحمد لله
رب العالمین خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده من حمد و شکر مرا ادا کرد
و دانست که نعمتهائی که در نزد او هست از جانب ما است و بفضل و احسان
خود بلایا و مکاره را از او دفع کرده ام ای ملائکه من شاهد باشید شما چنانچه نعمتهای دنیا را باو عطا کرده ام

نعم آخرت را نیز باو عطا خواهم کرد وچنانچه بلاهای دنیویه را از او دفع کرده ام
بلاهای اخرویه را نیز از او دفع خواهم کرد ودر وقتیکه بنده کفت الرحمن الرحیم پروردکار
عالم عز شانه میفرماید بنده من اعتراف نمود باینکه من رحمن ورحیم می باشم
شاهد باشید شما که حظ وبهره او را در نعمت من زیاد میکنم ونصیب او را از
عطاهای خود خواهم افزود چون بعد از آنکه بنده کفت مالك یوم الدین خلاق عالم
جل شانه میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید چنانچه بنده من اعتراف نمود که سلطنت
روز قیامت مختص من است در آن روز حساب او را آسان خواهم کرد باشید
وشاهد باشید که از معاصی وکناهان او خواهم کذشت بعد از آنکه بنده من ذلیل
کفت ایاك نعبد پروردکار عالم میفرماید راست کفت بنده من من عبادت وذلت
او بجهت من است ای ملائکه من شاهد باشید این قدر ثواب در مقابل عبادت
او باو بدهم که تمنای آن نماید هر کس که عبادت مثل او نکرده باشد ووقتیکه کفت
وایاك نستعین خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده من از من طلب واستدعای
نصرت واعانت کرد کواه باشید ای ملائکه من که اعانت او خواهم نمود در امور
او وبفریاد او خواهم رسید در شدائد بیکسی واو میشوم دبر او ودر وقتی که تلاوت
نمود اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خداوند جل شانه میفرماید این
سهم بنده من است واز برای بنده من است هر مطلبی که خواهد مطالب او را
بتیر واجابت مقرون میکردانیم عطا میکنیم باو هر تمنایی که میکند وایمن

میسازیم

میسازیم او را از هر چه خائف از آن است ظاهر این است که این اشاره بود باشد
بتفسیر غیر المغضوب علیهم ولا الضالین وایضا در تفسیر مذکور روایت شده
از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده
که خداوند عالم جل شانه فرموده بمن یا محمد ولقد آتیناك سبعا من المثانی
والقرآن العظیم فی التفسیر المذکور نقلا عن الامام علیه السلام ان الله تعالی افرد الامتنان
بفاتحة الکتاب وجعلها بازاء القرآن العظیم مقصود این کلام تنبیه بر کمال
مدح وفضیلت فاتحة الکتاب است باآنکه فاتحه جزء از قرآن است خلاق عالم جل
جلاله در مقام امتنان بفخر کائنات صلی الله علیه وآله اول سبع المثانی که مراد سوره
مبارکه حمد است ذکر فرموده القرآن العظیم مراد از ما عدای سوره مبارکه
حمد است پس سوره مبارکه حمد را در مقابل کل قرآن در مقام امتنان ذکر فرموده
این دلالت میکند بر کمال مدح این سوره مبارکه وایضا حکایت شده از تفسیر
عیاشی از جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده فاتحة الکتاب افضل
سور قرآنیه است بدانکه در وجه تسمیه این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند
وجه کفته شده است اول آنست که فاتحة الکتاب فاتحة الکتاب میکویند بجهت آنکه
اول سور قرآنیه بنحو معهود در عصر شریف جناب فخر کائنات شده بمقتضای
فرموده آن جناب دوم آنست که این سوره را فاتحة الکتاب میکویند بجهت آنکه اول
سوره منزله است لکن این مخالف چیزی است که مدلول علیه بعض احادیث است

که اول سوره منزله سوره اقرأ باسم ربك الذی خلق است چنانچه جماعتی از مفسرین
باین تصریح نموده اند سیم آنست که فاتحة الکتاب میکویند بجهت آنکه بمقتضای
آیه شریفه انا انزلناه فی لیلة القدر سوره مبارکه کل قرآن در شب قدر نازل شد باسمان
دنیا یکدفعه بعد بتدریج بمقتضای مصلحت نازل شد بجناب رسول خدا
صلی الله علیه وآله واین سوره مبارکه اول آن قرآن بود که یکدفعه نازل شد چهارم
آنست که فاتحة الکتاب میکویند بجهت آنکه اول قرآنی است که ثابت در نماز هست
این بنا بر این است که کتاب چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن اطلاق شود بر بعضی
از آن چنانچه بعضی از مفسرین در مشار الیه اسم اشاره در آیه شریفه ذلك الکتاب
لا ریب فیه کفته است سوره است یا میکوییم تسمیه مقدار ثابت از قرآن در نماز
بکتاب از باب تسمیه جزء است باسم کل بعد از بیان این مطلب که خارج از وضع
رساله بود میکوییم مقصود این است که نماز جامع محاسنی است که در هیچ یك از عبادات
متحقق نیست از جمله یك جزء قرآن است که شرافت وفضیلت وبحوی است که دانسته
شد وهم چنین سایر اجزاء پس جامعیتی که در نماز هست در هیچ یك از عبادات
متحقق نیست واین دلیل است بر اینکه نماز اشرف است از قاطبه عبادات وهو
المطلوب کفایت میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبری که سابق بر این از
کتاب کافی وتهذیب نقل شد وهو الذی روی عبید بن زرارة بسند کالصحیح
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله مثل الصلوة مثل

عمود

عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر
العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط بضم الفاء وکسرها وتبدیل الطاء
الاولی تاء والطائین تائین هکذا فسطاط وفستاط کما فی القاموس وفیه طنب
بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت والوتد حاصل معنی این حدیث حق
این چنانچه در سابق بیان شده آنست که مثال الصلوة مثال عمود وستون خیمه است
وسایر اعمال مثل زکوة وخمس وصوم ونحوها بمنزله طناب ومیخ وپرده خیمه
است پس هر کاه عمود وستون خیمه محکم وثابت باشد نفعی مترتب میشود بر طناب
ومیخ وپرده خیمه وهر کاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی مترتب نمیشود بر طناب
ومیخ وپرده خیمه مخفی نماند این مرتبه مدح وغایت مرتبه فضیلت وکمالات
مناسب در این مقام ختم کلام است بایراد حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق
قدس الله تعالی روحه در مجالس روایت فرموده حاصل معنی آن حدیث شریف
آنست که ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه
ذکر فرموده ایشان را با کمال تعظیم واحترام فرموده است حال این شخص در جلالت
وبزرکی واخلاص بخدمت جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهورتر
از این است که محتاج به بیان باشد مجملا همین ابن عباس روایت نموده از فخر
کائنات صلی الله علیه وآله که فرموده الله خداوند عالم را ملکی است اسم او سخا
ئیل عادت او این است که اخذ برات میکند از خلاق آسمان وزمین جل

جلاله وقت هر نمازی از برای مصلین پس وقتیکه صبح کردند مؤمنین ایستادند
مشغول وضو شدند بعد از آن ایشان نماز صبح نمودند آن ملک براتی میگیرد
از خداوند عالم که فنائی برای من نیست ای بندگان من وای کنیزان من در دنیا
خود کرده اید شما را و در حفظ خود کرده ایدم شما ها را قسم بعزت و جلال
خود خاروذلیل نخواهم کرد شما را و معاصی شما ها را مرزیده میشود تا ظهر
بعد از آنکه وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستادند مؤمنین و ایشان بوضوء
و نماز ظهر نمودند همان ملک میگیرد از خداوند عالم جل شانه برات دوم را نوشته
شده است در آن برات انا الله القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط
بهمه چیز است ای بندگان و کنیزان من امرزیدم همه گناهان شما را با عمال حسنه
و حلال کرده ایدم بر شما ها بسبب راضی بودن من از شما خانهای بهشت را که در
احلال است بعد از آنکه وقت نماز عصر داخل شد و ایستادند مؤمنین بجهة
وضو و ایشان بوضوء و نماز نمودند همان ملک از خداوند عالم جل شانه میگیرد
برات سیم را که مکتوب در آن است انا الله الجلیل منم خداوند جلیل و بزرگ جلیل
است ذکر من و عظیم است سلطنت من ای بندگان من وای کنیزان من حرام
حرام کرده ایدم بدنهای شما را از آتش جهنم و ساکن میکردانم شما ها را در جاهائی
که بجهة ابرار و بندگان مقرب داشتیم و دفع کردیم از شما از رحمت خود شر اشرار را
بعد از آنکه وقت نماز مغرب داخل شد و ایستادند مؤمنین و ایشان بوضوء

حاصل آنکه از برای نماز ... مکتوب ... برات این است انا الله ...

و نماز مغرب

و نماز مغرب نمودند آن ملک میگیرد از خلاق عالم جل شانه برات چهارم را مکتوب
است در آن برات انا الله الجبار الکبیر المتعال منم خداوندی که جبر کسور و قصور
و نقایص با من است و منم خداوند عظیم که منزه هم از کل نواقص و صفات
مخلوقین ای بندگان من و کنیزان من ملائکه من معاودت کردند از نزد شما ها
برضا و سرور و سزاوار است بر من که شما ها را راضی کنیم و عطا فرمایم بشما ها
خواهشهای شما را در روز قیامت بعد از آنکه وقت نماز عشا داخل شد مؤ
منین ایستادند و ایشان بوضوء و نماز عشاء نمودند آن ملک میگیرد از
خداوند عالم عز شانه برات پنجمی را که مکتوب است در آن انی انا الله لا اله غیری
و لا رب سوای منم خداوندی که مستجمع جمیع صفات کمال و منزه هم از جمیع
مناقص و معایب و زوال معبودی که سزاوار معبودیت باشد بغیر من نیست
مربی سوای من نیست ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضو ساختید
و رو آوردید بسوی خانهای من که مساجد است و بخضوع و خشوع مشغول
ذکر من شدید و معرفت بحقوق من هم رسانیدید و اموریکه بر شما واجب
کرده بودم بعمل آوردید بشاهد باش تو ای میکائیل و سایر ملائکه من که من از این
بندگان خود راضی شدم پس میکائیل در هر شب بعد از نماز عشا سه مرتبه ندا
میکند که ای فرقه ملائکه بشارت باد شما را که حق تعالی جل شانه امرزید مصلین
از موحدین را پس باقی نمیماند ملائکه در هفت آسمان مگر اینکه استغفار

میکنند از برای مصلین و دعا میکنند از برای آنها بر اینکه موفق شوند به پیوستن بر طاعات
و عبادت خداوند عالم جل شانه ای عزیز من نمازی که این همه شرافت و فضیلت
بجهة او ثابت است و افضل از همه عبادات بلکه موقوف علیه قبول کل افعال طاعات
و عبادات شخص است که محض راست شدن و کج شدن و افتادن نیست چنانچه در
حدیث صحیح وارد است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد تشریف
داشتند مردی داخل در مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع و سجود
نماز را فقال صلی الله علیه و آله نقر کنقر الغراب لا تمات هذا و هکذا صلوته
لیموتن علی غیر دینی یعنی رکوع و سجودی که این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب
در نماز نیست بلکه سر بر زمین زدن است مثل سر بر زمین زدن غراب بجهة دانه
از زمین برداشتن هرگاه این شخص بمیرد و نماز او باین نحو بوده باشد هر آینه
ممات او بر غیر دین و شریعت من خواهد بود پس عمده در این مقام معرفت دو
مطلب است اول معرفت صورت نماز است یعنی باید بدانند نمازی که مکلف است او
یعنی نمازی را که خداوند عالم جل شانه از او خواسته در هر شب و روز پنج دفعه
آن چه چیز است و شرایط آن چیست و منافیات آن کدام است اجمالا بر هر مکلف
لازم است که معرفت او بنماز بنحوی بوده باشد که اگر در موقف حساب سؤالی از جانب
خلاق متعال جلت عظمته باو متوجه شود که ای بنده من دانستی که من از تو نمازی
خواسته ام از کجا دانستی آن نمازی را که من از تو خواسته بودم باین نحو بود که تو ایشان

می نمودی

مینمودی باید جوابی داشته خود مهیا نموده باشد که اگر آن جواب را در حین
القای چنین سؤالی عرض نماید آن جواب عقلا مقبول شود و مواخذه کردن از او
قبیح بوده باشد پس اگر باین نحو نبوده باشد نماز او بی ثمر و عمل او بیحاصل خواهد
بود ملخص مقال در بیان این اجمال آنست که هر مکلفی در مقام نیت نماز
چنین نیت مینماید که من ایشان باین نماز مینمایم بجهة امتثال و اطاعت
امر پروردگار عالم جل شانه پس باید بداند منوی او آن نمازی است که مطلوب خلاق عالم
عز شانه می باشد و چونکه نماز از مرکبات و مجعولات پروردگار عالم است
یعنی نمازی را که واجب فرموده است بر بندگان خود که ایشان نموده باشند مصلحت
الهیه جلت عظمته مقتضی این شده که باین نحو ترتیب فرموده باشد اول مکلف
بایستد بقصد اطاعت الله جل شانه بعد از آن تکبیرة الاحرام بگوید پس قرائة حمد
و سوره نماید بعد از آن برکوع رود در رکوع ذکر بعمل آورد بعد از فراغ از آن رفع
راس از رکوع نماید بنحویکه بایستد بحدیکه راست شود بعد از آن بسجود برود بنحویکه
هفت عضو که عبارت از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامین بوده بر زمین
بگذارد بعد از آن مشغول بذکر معین شود بعد از فراغ از آن رفع راس از سجود
نماید بعد از آنکه راست نشست و قرار گرفت ثانیا بسجود رود و هکذا تا آخر
نماز و شرایطی چندی بجهة این مقرر فرموده مثل اینکه باید با وضو یا با غسل
یا هر دو بوده باشد در وقت معین ایشان بآن نموده باشد در مکان مباح

با مستوریه عورت شبانه صباح وان ساتر از اجزای غیر مأکول اللحم نبوده باشد
وهم چنین حریر نبوده باشد لکن در حق رجال وبدن ولباس خالی بوده باشد از
نجاست مگر آنچه استثنا شده باید در جمیع احوال نماز متوجه قبله بوده باشد
با رعایت هیئت صوری نماز باید در جمیع احوال اجتناب از تکلم وضحک واکل
وشرب وانحراف از قبله وسایر آنچه بیان خواهد شد نماید بمجمل الامرات
که عالم باشد که مکلف به او که مسمی باسم صلواة است چه چیزات وچونکه
این ترکیب از جعل خداوند عالم است حکمت قدریه چنین تعلیم آن لا محاله منحصر
در ذات اقدس الهی خواهد بود وچونکه تعلم از جناب خالق متعال در حق
هر کس متعذر وغیر مقدور است نظر بعدم قابلیت لهذا خداوند عالم جل شانه
بعضی را که ممتاز بوده باشد از من عداهم (بوده) معجزات بسیار اختیار فرموده عباد را
با کیفیت مطلوبه تعلیم ایشان امر فرموده که تبلیغ بکافه عباد نموده
باشد وهمچنین امر بدیگران فرموده که از او اخذ نموده باشند شخص اول را نبی و
پیغمبر ورسول نامند این الفاظ همه قریب بیکدیگر میباشند نبی میگویند
بجهة آنکه مخبر است از جانب خداوند عالم وپیغمبر میگویند بجهة آنکه پیغام
می آورد از جانب خداوند عالم جل شانه بسوی عباد او ورسول میگویند
بجهة آنکه فرستاده شده است از جانب پروردگار عالم عز شانه بسوی
بندگان او ودر هر عصری از اعصار حکمت بالغه حکیم متعال چنین اقتضا

نمود تا آنکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران اعنی فخر انبیاء وسید رسل و
سرور اصفیا وهادی سبل محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وامت ایشان را
بعبادات چندی امر فرموده از جمله نماز بکیفیت معهود وبعد از تعلیم انرا
بآن جناب ایشان را امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای آن معمول
داشته باشند حسب الامر خلاق جهان آن سروره درگاه رحمن در عصر شریف
خود تبلیغ فرمودند فعلا وقولا ودر آن اوان که معموره جهان منور بجمال
ایشان منور بود نصب حججی فرمودند که بعد از آنکه روح مقدس ایشان بشوق
اتصال بعالم قدس زینت بخش قالب اهل انس کرد آن حجج منصوبه مکرمه
حافظ شریعت مطهره ومبین طریقه منوره ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه
بکافه عباد باشند واز اینکه حکمت الهیه جلت عظمته مقتضی عدم ظهور
حجت عجل الله تعالی فرجه در برخی از زمان شده که دست حاجت عباد از
تمسک بذیل دامن سعادت آن جناب قاصر لهذا صونا للشریعة عن الانطماس
وحفظا للطریقة عن الاندراس فرموده اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل ودر
اصول کافی وغیره باسانید معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند
ان العلماء ورثة الانبیاء وایضا در اصول کافی بسند معتبر مرویست از
کاشف الاسرار والدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
فرموده العلماء امناء ودر کتاب غوالی اللئالی از سرور اعالی واذانی جناب

امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرموده اند لابنه محمد بن الحنفیة
تفقه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء ودر کتاب اعلام الوری وکتاب
احتجاج روایت فرموده اند از ثقة الاسلام که روایت نموده از اسحق بن
یعقوب که گفته من التماس کردم از محمد بن عثمن العمری ره که نایب ثانی از
نواب جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه می باشد عریضه مرا که در آن مسایل
چندی که بر من مشکل بود ثبت شده بود برساند بجناب امام زمان عجل الله
تعالی بلاده بظهوره جواب خارج شد بخط شریف جناب صاحب الامر علیه السلام
اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم
وانا حجة الله وهمین مروی در کتاب کشف الغمه نیز هست لکن روایت نموده از
اسحق بن یعقوب بدون توسط ذکر ثقة الاسلام اما مظنون این است
که در این کتاب نیز ماخوذ از آن عالی مقام بوده باشد پس مشیت قاهره سبحانیه
اقتضا نموده در هر عصری از اعصار جمله از علماء ممتاز باشند از سایرین
بنفوس قدسیه عالیه وقلوب صافیه زاکیه که قابل استفاضه باشند از
فیوضات الهیه ومحل استناره باشند از انوار مطهره مضیئه وقابل باشند
که اکتساب احکام الهیه واستفاده تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه وآثار
نبویه واخبار ائمه علیه وعلیهم افضل السلام والتحیة نموده باشند تا حافظ
فرایض وسنن ورادع محارم وبدع ومبلغ تکالیف شرعیه بعباد وموصل

نوامیس الهیه جلت عظمته بخلایق باشند واز اینکه انسان در امور معیشت
محتاج بامور بسیار است مثل مساکن وملابس ومآکل ومشارب وسایر امور
محتاج الیها وهر یک از اینها مقدماتی دارند لا تعد ولا تحصی نفوس متکثره
تا مباشر نشوند ممکن الحصول نیست مثل لباس که موقوف بر این است که پنبه زرع
مثلا کاشته شود واین موقوف بر این است که زمین شخم شود وشخم شدن
زمین توقف دارد بر بیل زدن وبیل از آهن است وآهن را می باید از معدن
آن اخذ کرد واخذ کردن آن توقف دارد بر مقدمات بسیار تا آنکه آهن بجایی
برسد که مستعد این باشد که توان او را بیل ساخت آن وقت موقوف بحداد است
ووجود حداد تنهائی کفایت نمی کند در آن بلکه محتاج است بزغال وتحصیل
آن توقف دارد بآلت قاطعه که توان بآن قطع اشجار نمود واگر نقل کلام در
تحصیل مقدمات آن آلت کنیم رشته کلام منقطع نمیشود وبعد از قطع اشجار
بنحوی که توان زغال نمود توقف دارد بر حفر گودال وآن نیز مقدمات بسیار دارد
بعد از آنکه زغال موجود شد باید حمل نمود بعد از طی مقدمات حمل که بحداد
رسید موقوف بکوره است وآن محتاج به بنّا است نقل کلام در مقدمات
بنائی شاغل از وصول باصل مطلب است بعد از آنکه کوره مهیا شد محتاج است
بآتش وبآلتی که بدمند تا زغال مشتعل شود تا تاثیر در آهن کند تا تواند بیل
ساخت وآن آلت را دم می نامند از پوستی باشد وپوست محتاج [illegible] است

مقدمات دباغی را مثل امور مذکوره تعداد نمی توان نمود و همچنین است حال
در چکوش است و سندان و غیرهما بعد از همه اینها که بیل موجود شد موقوف است
بکسی که در پا باشد که تواند به بیل زد تا زمین کنده شود و مقدمات آن مثل
اینها است که مذکور شد بعد از آنکه زمین کنده شد موقوف است باینکه
زمین را هموار کنند بعد از همه مراتب مسطوره که پنبه دانه کاشته شد موقوف است
باب دادن آن موضع یک هفته یا دو هفته یکمرتبه و این توقف دارد بحفر قنات
یا حفر نهر و کلام در مقدمات اینها مثل سابق است بعد از آنکه سبز شد و پنبه
بثمر رسید می باید او را چید بعد از آن طایفه ضرور است که پنبه را از محل آن
در آورند بعد از آن محتاج است بچرخی که پنبه را بمعونت آن چرخ از تخم آن جدا
نماید بعد از آن محتاج است بنداف که پنبه را ندافی نموده چوله کند بعد از آن
میرسد بدست ریسنده تا ریسمان شود و این توقف دارد بچرخ و این وظیفه
نجار و خراطات و حصول چرخ از نجار و خراط توقف دارد بر مقدماتی که لا
تعد و لا تحصی است بعد از آنکه ریسمان موجود شد موقوف است باینکه کلافه
شود آن نیز مقدماتی دارد بعد از آن محتاج است باینکه ماسوره شود
بعد از آن داخل ماکو شود و آن موقوف است بماسوره و دکمه و ماکو ساز از
وقت محتاج است بدستگاه نساجی و نساج مقدمات هریک را تعداد
نمی توان نمود بعد از آن کرباسی موجود میشود بعد از آن میرود بدست سفید

ازانجا

ازانجا بصباغ بعد از آن بخیاط تعداد مقدمات هریک خارج از طاقت است
آن وقت لباسی هم میرسد باید هزار نفس بلکه علاوه مباشر شود تا لباسی
هم رسد و همچنین است حال در فرش و ظروف و مس و منزل و سایر اموری که
موقوف علیه حیات انسان است مجملا از اینکه موقوف علیه حیات انسان امور
بسیار هست هریک از اینها ممکن الحصول نیست مگر بمباشرت نفوس متکثره
پس قطعا مطلوب خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر فرد از افراد مکلفین مسائل
تکالیف خود را از نماز و غیره را اخذ نماید از آیات قرانیه و سنت نبویه و اخبار
ائمه علیهم السلام چه اشتغال قاطبه نفوس در این مطلب مهمت مسعود موجب
خلل در انتظام عالم است قطعا بلکه این منصب شریف مطلوب از جماعتی که
ممتاز بوده باشند از ما عدا بصفا و زکا و ورع و تقوی تکلیف دیگران اینست
که اخذ از آنها نموده باشند شخصهائیکه استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته را
از کتاب و سنه مینمایند آنها را مجتهد مینامند یعنی کسانی هستند که
استنباط احکام شرعیه نموده اند و مینمایند از ماخذ و مدارک معلومه
از سبب بذل جهد و صرف طاقت خود را در آن و دیگران اگر اخذ احکام
شرعیه را مینمایند بتعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بیواسطه اینها را
مقلد مینامند و اما طریقه احتیاط پس آن در مسائل بسیار یعنی مسائلی
که امر در آن مردد است ما بین وجوب و حرمت ممکن نیست مثل اینکه کسی شک

کرد در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجبست که برود برکوع بعد از
دخول در رکوع مشخص او شد که رکوع کرده بوده است در این صورت جماعتی
از فقها را اعتقاد این است که واجبست از همان حالت رکوعی برود بسجود
نماز او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جایز نیست و جماعتی حکم فرموده اند
به بطلان نماز و لزوم قطع مختار ثانی است و همچنین هرگاه کسی داخل در
سجده اولی شد مشخص او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و
بعض دیگر را اعتقاد این است که نماز صحیح است لازم است عود نماید برکوع
بعد از آن بسجود رفته نماز را تمام نماید قطع نماز حرام است مختار این است
که نماز باطل است قطع آن لازم است چگونه ممکن است که کسی احتیاط تواند
نمود و همچنین هرگاه صبی ممیز سلام کرد بر مصلی امر مصلی در این صورت مردد است
ما بین وجوب رد و حرمت آن مختار اول است و همچنین هرگاه کسی سلام کرد
بر جماعتی که مشغول نماز بودند از جمله مسلم علیهم صبی ممیز بوده آن صبی
مبادرت کرده در رد سلام امر در حق دیگران مردد است ما بین وجوب رد و
حرمت آن بنا بر اینکه رد از صبی اگر مسقط وجوب باشد از مکلفین که
مشغول نماز می باشند پس رد در حق آنها حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده
باشد رد بر یکی از آنها واجب خواهد بود مختار عدم سقوط و وجوب رد است
مجملا عمل باحتیاط در صورتی ممکن است که امر مردد بوده باشد ما بین وجوب

وغیر

وغیر حرام یا مردد بوده باشد ما بین حرام و غیر واجب در اول احتیاط
در فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هرگاه امر مردد بوده باشد
ما بین واجب و حرام پس در آن عمل باحتیاط ممکن نیست مفری نیست
در مثل این واقعه مگر ترجیح که مختص مجتهد است یا تقلید پس کسی که
مجتهد نبوده باشد و همچنین مقلد مجتهد نباشد بگوید من احتیاط
میکنم در مثل این صورت چکار خواهد کرد بعلاوه میگوییم در موضعیکه
امر مردد بوده باشد ما بین وجوب و غیر از حرام مثل قرائت سوره در نماز و
مثل این در این صورت نیز میگوییم عمل باحتیاط باز ممکن نیست چه مراد
از احتیاط آن است که این شخص اتیان عمل نماید بنحویکه قاطع بوده باشد
بحصول برائت ذمه قطع نظر از طریقه اجتهاد و این در این صورت نیز متحقق
نیست نظر باینکه جمع کثیری از فقها نیت وجه را در عمل لازم دانسته اند
و این شخص که ترجیح وجوب و استحباب هیچیک را نداده باشد اگر قصد وجوب
نماید عمل باطل خواهد بود نظر بعدم اعتقاد وجوب و همچنین هرگاه
قصد استحباب نماید و اگر قصد هیچیک از وجوب و استحباب ننماید باز
عمل باحتیاط نکرده است نظر بقول بلزوم اعتبار وجه پس مفری از
اجتهاد و تقلید نخواهد بود اگر گوئی این شخص را اعتقاد این است که
نیت وجه معتبر نیست میگوییم این اعتقاد یا از تقلید است یا از اجتهاد

علی التّقدیرین امر راجع شد بیکی از طریقین پس طریقهٔ ثالثه دست نیامد و هو
المطلوب بعلاوه مسکوتیم عمل باحتیاطی که قاطع بوده باشد که ما اتی به او مبرء
ذمه است نشد نظر بتحقق خلاف این است وجه در کلمات معتمدین فقهاء
اعلی الله تعالی مقامهم که فرموده اند امر امت در این اعصار منحصر است در
اجتهاد و تقلید بنابر این هرگاه نماز کسی مستند بیکی از این دو طریقه نبوده باشد
باطل خواهد بود پس در اینجا دو مقام است اول صحت نماز است در صورتیکه
مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد دوم بطلان نماز است
در صورت عدم استناد بیکی از این دو طریقه پس مناسب در این مقام ایراد کلام
در سه مبحث **مبحث اول** در بیان صحت نماز است در صورتیکه اتیان شده
باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطعی الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف
بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل محتاج الیها در نماز و قطع
بعدم تکلیف بما لا یطاق پس هرگاه چنین جوابی عرض شود در مقام القای
سؤال سابق در موقف حساب عقل قاطع است بقبول آن و بقبح مؤاخذه
پس هرگاه فرض شود سؤال از جانب خالق عالم عز شانه القا شود بچنین شخصی
که ای بندهٔ من این نماز که اتیان نمودی از کجا مشخص تو شد که منویّ تو مطلوب
من بوده است این جواب را عرض نماید که ای پروردگار من اتیان نماز را بر من
واجب فرموده بودی و دست طلب من بدامن سعادت حجت تو نمیرسید

لکن

لکن کتاب تو و اخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد و طاقت خود
تفحص و بحث و تأمل در آن نمودیم آنچه را فهمیدم این کیفیت بود که اتیان بآن نمودم
قطعا چنین جواب معقول و مقبول و مؤاخذه از آن قبیح و غیر معقول است
بنابراین پس عملیکه بمقتضای اجتهاد مجتهدی بوده باشد قطعی الصحة است
لکن عمده در این مقام که موجب لغزش اقدام و باعث القای نفس است بمهالک
مسألهٔ الانتظام دو چیز است یکی عدم تکمیل استعداد فهم از کتاب و سنت
نظر بقصور در مبانی و مبادی چه در این وقت تکلیف این شخص تقلید است
در عمل و عدول از تقلید و اتکال بفهم خود خروج از منصب و موجب بطلان
عمل است دوم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت نظر باینکه مکرر بتجربه شده
در بادی امر کسی مطلبی را اگر رجوع نمود بنحوی می فهمد بعد از تفحص بلیغ و تأمل
تمام ظاهر میشود فساد آن و این امری است که هول بآن موجب تعاشر قلوب
و باعث اضطراب نفوس است مجملا آنچه بسیار دیده ایم از طائفه که فتح باب طعن
کرده اند بر اساطین دین مبین و امنای رب العالمین و نواب باستحقاق ائمه
طاهرین علیهم السلام بعد از تأمل در مقالات و ادلهٔ آنها مشخص شده است باعث
این طعون رکیکه نیست مگر ضعف و قصور در استعداد و تقصیر در تحصیل
مبادی و مبانی آن نعوذ بالله تعالی منه چنانچه در مواضع متعدده
بسط تمام توضیح این مطلب نموده ایم و هم چنین مکرر ملاحظه شده از

مشکلات انتظام

از اشخاصیکه بمقتضای انصاف آن است که نقصانی در آنها باعتبار اول نیست
و مع ذلک سالک طریقه شده اند ظاهر میشود منشأ آن قلت تفحص و تأمل است
چنانچه در موارد بسیار در مطالع الانوار توضیح آن شده نعوذ بالله تعالی منه
و نرجو منه التوفیق و العصمة عن الخطاء و الزلل فاسئلک اللهم بتفضلک علی
عبادک و حبیبک سید رسلک و ولیک سید اوصیائک و حجتک المحجوب
لعبادک العام لبلادک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و تعصمنی فیما بقی
من عمری من التقصیر فی خدمتک و امتثال احکامک و تعفو عما صدر منی فیما
سلف من عمری من المسامحة و التقصیر و تعیننی بحول کمل خلیقتک فی الوصول
الی مرضاتک و ترشدنی بوحدانیتک الی ما ینبغی الارشاد الیه من مبانی احکامک
ای عزیز من چنانچه منافع فقه بسیار و محاسن آن بیشمار است کفایت می
کند در آن که حفظ نوامیس الهیة جلت عظمته منوط بآن و اقامه وظائف
شرعیه و احیای محامد دینیه موکول است بر آن و اینکه بعثت انبیاء و رسل
بجهت نشر وظائف دینیه و حفظ محاسن شرعیه است فیما است دو بیان از این
است که وارد شده ان الفقهاء ورثة الانبیاء مشخص است مراد از وراثت
این است که منصب انبیاء علیهم السلام بجهت ایشان ثابت است و همین معنی است
که جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
این مدحی است فوق کل المحامد اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در مدح آن بسیار

مرحوم شیخ

مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از حماد بن عیسی که از اجلّهٔ
رواة است روایت نموده از کاشف الاسرار و الدقائق جناب امام جعفر صادق
علیه السلام که فرموده در مقام ذکر وصایای حضرت لقمان را به پسر خود کلامی را
که حاصل آن اینست که علمی که سزاوار این است که عالم عمر را صرف در طلب آن
نماید سه چیز است العلم بالله و بما یحب و بما یکره یعنی اول علم بوجود خداوند
عالم و بصفات الله جل شانه است دوم علم بآنچه محبوب خداوند عالم است
این شامل عبادات و عقود و ایقاعات و احکام همه هست سیم علم بآنچه
مکروه خداوند عالم است و این شامل محرمات از کبائر و صغائر و مکروهات
بمعنی اخص است اول موکول بعلم کلام است دوم و سیم بعلم فقه و ایضا
آن بزرگوار در کتاب عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل
مضمون آن اینست شخصی مشرف شد خدمت جناب امام جعفر صادق
علیه السلام عرض کرد چیزی دارم خوش دارم که بخدمت شما مشرف شود سؤال نماید
از حلال و حرام حضرت در جواب فرمودند آیا ممکن است که سؤال کرده شود
از چیزی که افضل از حلال و حرام بوده باشد و در کتاب عوالی اللئالی روایت نموده
از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده لکل شیء عماد و عماد هذا الدین
الفقه یعنی هر چیز را ستونی است و ستون دین اسلام فقه است و ایضا
در آن کتاب از آن سرور اخیار مروی است که فرموده الفقهاء امناء

یأتون

الرسل وفيه ايضا عنه صلى الله عليه وآله انه قال رحم الله خلفائى قيل يا رسول الله
من خلفاؤك قال الذين يأتون بعدي يروون حديثي وسنتي ومن اكرم
فقيها مسلما لقى الله يوم القيمة وهو عنه راض ومن اهان فقيها مسلما
لقى الله يوم القيمة وهو عليه غضبان ونيز در كتاب مسطور از فقره اهالى
معرفت وشكور جناب امير المؤمنين عليه السلم روايت نموده كه فرموده اند الفقهاء
ورثة الانبياء وايضا در ان كتاب از مفخر انبياء صلى الله عليه وآله روايت
نموده كه فرموده اند فقيه واحد اشد على ابليس من الف عابد ودر اصول كافى
بسند صحيح روايت نموده از مفخر اوايل واواخر جناب حضرت امام محمد
باقر عليه السلم كه فرموده عالم ينتفع بعلمه افضل من سبعين الف عابد يعنى عالميكه
منتفع شود بعلم خود يا عالميكه مردم از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد
هزار عابد بجهت اشرافت وفضيلت اين علم شريف اگرچه بسيارات لكن خطر
متصدين آن نيز بسيار است بلكه از اعظم مهالك دينيه واضر مفاسد مهلكه
است نظر باينكه هرگاه مسلمانى در مقام حاجت از مسئله سؤال كرد خواه عبادات
بوده باشد يا در معاملات اين شخص كه متصدى جواب ميشود اگر اهل جواب
از آن بوده باشد ومطابق واقع بمقتضى فحص وبحث خود گفته باشد اين شخص
امينى خواهد بود از امناى خداوند عالم جل شانه بسوى عباد او وصنيع
خواهد بود در تحت عموم حديث سابق كه عالميكه از علم او نفع عابد نكان

خداوند عالم عز شانه شود بهتر است از هفتاد هزار عابد وهم چنين امينى
خواهد بود از جانب وراث انبياء صلى الله عليه وآله بسوى امت پس اين شخص
فايز خواهد بود بعطاياى الهيه ومثوبات غير متناهيه واگر العياذ بالله اذ
اهل آن نبوده باشد يا بمقتضاى تشهى نفس گفته باشد چنين شخصى
خائن در دين مبين ومفترى است بخلاق آسمان وزمين وجعال الكذابات
بجناب سيد المرسلين عليه وعلى آله الاف التحية من رب العالمين كفايت ميكند
در سوء حال او آيه كريمه فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا يعنى كيست ظالمتر
از كسى كه افترا ميزند بخداوند عالم جل شانه استفهام انكارى ابطالى است
يعنى چنين كسى ظالم بلكه ظالمتر از او نخواهد بود در عالم اين مضرتيست فوق
كافه مضرات ومفسده ايست اعظم از كل مفاسد چگونه چنين نباشد و
حال آنكه مستوجب لعن خالق آسمان وزمين ومستحق طعن ملائكه مقربين
خواهد بود چنانچه همين مطلب مصرح به است در بسيارى از اخبار معتبره
صادره از حجج الهيه جلت عظمته مروية در كتب معتبره شيخ برقى در كتاب
محاسن وثقة الاسلام در اوايل اصول كافى وهم چنين در اواخر فروع آن وشيخ
الطائفه در كتاب تهذيب روايت فرموده اند در حديث صحيح از مفخر
اوايل واواخر جناب حضرت امام محمد باقر عليه السلم كه فرموده من افتى الناس
بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه

وزر من عمل بفتياه حاصل معنى اين كلام مدعيل عيش وسرور ان مذاق
معتقدين دين تا ابد يوم النشور آنست هركس كه فتوى بگويد در ميان
مردمان با عدم علم وبا عدم دليلى وحجتى كه از جانب خداوند عالم عز شانه
باشد كه آن فتوى مأخوذ از آن دليل بوده باشد يا با عدم دليلى كه دلالت كند
بر اينكه چنين فتوى در حق او جايز باشد يعنى چنين دليلى در دست او
نبوده باشد لعنت ميكنند بر او ملائكه رحمت وملائكه غضب هر دو صنف
ملائكه وعايد اين مفتى ميشود گناه كسى كه عمل بفتوى او كرده باشد مخفى نماند
كه اين حديث شريف اشعارى دارد بر عدم جواز التعويل بظنى كه مستند بدليل
شرعى نبوده باشد كما يظهر للمتأمل وايضا شيخ برقى در كتاب محاسن وشيخ
برقى در كتاب محاسن وشيخ صدوق در كتاب عيون الاخبار از سرور ابرار
جناب موسى ابن جعفر عليه السلم روايت نموده كه فرموده اند من افتى الناس بغير
علم لعنته ملائكة الارض وملائكة السماء وايضا در كتاب محاسن ودر اصول
كافى مرويست از جناب رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرموده اند من افتى
الناس بغير علم وهو لا يعلم الناسخ من المنسوخ والمحكم من المتشابه فقد
هلك واهلك يعنى كسيكه فتوى بگويد بجهت مردم با عدم علم از مأخذ
ومستندات آن وتفرقه نكرده باشد ما بين محكم ومتشابه مطلقا اين چنين
كسى خودش هالك وباعث هلاكت ديگران نيز شده است وايضا شيخ برقى

در محاسن وثقة الاسلام در اصول كافى وشيخ صدوق در كتاب خصال
روايت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق عليه السلم فرموده من
تو را نهى ميكنم از دو خصلت كه بسبب اين دو خصلت هلاك ميشوند مردان
يكى از آن دو خصلت فتوى گفتن است با عدم علم محل الظهور فساد
فتوى با عدم علم نه بمرتبه ايست كه حاجت باظهار داشته باشد
نظر باينكه فتوى اخبار است از جانب خلاق آسمان وزمين جلت قدرته
اقدام بچنين چيزى العياذ بالله با عدم علم بواقع كذب است بخداوند
عالم جل شانه قبح كذب در همه جا ظاهر است خصوصا كذب بر خداوند
عالم ومفخر بنى آدم اين همان كذبى است كه موجب بطلان صوم ماه مبارك
رمضان وموجب قضا وكفاره است فرقى در اين باب نيست در حرمت در
صورتيكه اخبار با عدم علم وعدم رخصت نموده باشد ما بين آنكه فتواى
او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد يا مخالف واقع چنانچه ناطق بر آنست
حديث معتبر كه ثقة الاسلام در فروع كافى ورئيس المحدثين در فقيه و
خصال وشيخ الطائفه در تهذيب روايت نموده اند از جناب حضرت
امام جعفر صادق عليه السلم كه فرموده اند قضاة بر چهار قسم مى باشند سه قسم
از آنها در جهنم خواهند بود ويك قسم در بهشت بعد از آن بيان فرموده
سه قسم را كه معذب در جهنم خواهند بود اول آنكه حكم ميكند بجور

تقسیم قضات باربعة اقسام

بجور و باطل

و باطل و بعضی آنند که حکم او بجور و باطل است دوم آنست که حکم میکند لکن
نمیداند که حکم او بجور و باطل است سیم آنست که حکم بر حق میکند لکن نمی
داند که حکم او بر حق است لکن در واقع اتفاق افتاده که مطابق با حق بوده این
این سه قسم را فرموده اند که در جهنم خواهند بود و اما قسم چهارم که ناجی
و در بهشت خواهند بود دیگران قاضی است که حکم بر حق میکند و میداند که
حکم او بر حق است و ماخذ آن چه چیز است و همین حدیث را شیخ مفید
قدس الله تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده اند لکن اسناد داده
بجناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و عبارت آن مرحوم در کتاب مذکور
این است روی عن امیر المؤمنین علیه السلم انه قال القضاة اربعة ثلثة منهم
فی النار و واحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم لتقع المعرفة بهم و التمییز
بینهم فقال قاض قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاض
قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و قاض قضی بالحق
و هو لا یعلم انه حق فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو
فی الجنة و این حدیث معتبر اگرچه در قاضی وارد شده است لکن فرقی در این
باب ما بین مفتی و قاضی نمی باشد در حرمت پس حرمت و اثم در هر دو مقام
ثابت است پس فتوی از کسی که مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد حرام و موجب
عقاب است اگرچه مطابق واقع شده باشد بلی ممکن است که فرق گذارده شود

ما بین

ما بین مطابق واقع و غیره در حکم وضعی باین معنی که در روز ماه مبارک
اگر چنین چیزی صادر شده باشد حکم بفساد صوم در صورتی که
مطابق واقع اتفاق افتاده باشد نتوان نمود و این مطلب محل کلام دارد این
مقام نیست مجملا فرقی در آنچه مذکور شد ما بین فتوی و حکم نمی باشد
اگرچه حکم اسوء حالا و اشد مفسدة است باین معنی کسیکه متصدی
حکم و مرافعه بین الناس شود و مستجمع شرایط آن نباشد مغضوبیت
چنین کسی در درگاه احدیت جل شانه اشد بوده باشد از مفتی در
صورتی که مستجمع شرایط فتوی نبوده بمقتضای عقل و نقل اما عقل
نظر باینکه حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج و دماء
و امثال آنست بخلاف فتوی بر خلاف واقع مفسده در آن اشد از
مفسده در فتوی بخلاف واقع است و اما نقل نظر باینکه تهدیدات
شدیده که در حکم بغیر ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس
مناسب این است بر حسب آن در این مقام ذکر شود تا شاید اطلاع بر آن موجب
تنبه غافلان گردد تا از مفاسد شدیده آن اجتناب نمایند پس میگوییم
ادله داله بر مفسده شدید حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است
اما کتاب یعنی قرآن پس میگوییم آیات قرآنیه که دلالت میکنند بر مذمت
حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب یعنی قرآن پس

بوده باشد چه اگر در حکم بخلاف واقع

میگوییم آیات قرآنیه که دلالت میکنند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار
است لکن در این مقام اقتصار میکنیم بر سه آیه متقاربه در سوره مبارکه
مائده در اولی فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
و در ثانیه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در
ثالثه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ممکن است
که گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر و در ثانی بظلم و در ثالث
بفسق بجهة تنبیه بر اختلاف مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف
در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله در جائیکه موجب سفک دماء
و غصب فروج بوده باشد این اشد قبحا است از صورتیکه حکم در آنجا
بر خلاف ما انزل الله موجب غصب در مال فقط بوده باشد و هم
چنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام بوده باشد از اموالیکه
خلاق عالم جل شانه انها را مالک گردانیده این اشد قبحا است از صورتیکه
حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کسانی بوده باشد از اموال آنها با ندرت
حاجت آنها نسبت بایتام تعبیر بکفر در مثل قسم اول بوده باشد و بتعبیر بظلم
در مثل ثانی و تعبیر بفسق در مثل قسم ثالث و همین هم نکته بوده باشد
در تکرار ذکر آیه بعلاوه تاکید و ممکن است که گفته شود وجه دیگر در سبب
اختلاف تعبیر در آیات ثلثه بیان این است که ممکن است اختلاف تعبیر

اشاره باشد

بغیر

اشاره باشد باقسام ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی بوده باشد
که حکم بر باطل باشد با علم باینکه باطل است و تعبیر بظلم در صورتی بوده
باشد که حکم بر باطل بوده باشد با جهل باینکه آن باطل است نظر باینکه موجب
حرمان مستحق است از حق آن مناسب این اطلاق ظلم است و حکم بفسق در
صورتی بوده باشد که حکم بر حق باشد با عدم علم باینکه حق است مناسبت کفر در اول
و ظلم در ثانی و فسق در ثالث ظاهر است مخفی نماند ممکن است که حکم در آیات
مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی اعم از کلامیکه از حاکم صادر
میشود در مقام مرافعه بجهة رفع نزاع بنا بر این فتوی بغیر ما انزل الله
نیز مندرج در تحت عموم آیات شریفه خواهد بود و اما اخبار داله بر کمال
مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس بسیار است ثقة الاسلام در کافی و شیخ
الطایفه در تهذیب بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار و
دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم که فرموده من حکم فی درهمین بغیر
ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند در دو درهم
بغیر آنچه مقرر شده است از جانب خداوند عالم جل جلاله پس آن شخص کافر خواهد
بود بخداوند عالم جل شانه کفایت میکند در این باب همین حدیث صحیح
السند بعلاوه حدیثی که مذکور شد در باب تقسیم قضاة باقسام اربعه
مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه و حکم ما بین مسلمانان میشود

با عدم استجماع شرایط یا حکم میکند به باطل با علم باینکه باطل است مثل
اینکه زید ادعا میکند بعمرو که فلانه مبلغ را از تو میخواهم و عمرو منکر است
طرفین رجوع میکنند در مقام مرافعه بکسی که متصدی مرافعه میشود
لکن مستجمع شرایط افتا و حکم نیست و این شخص العیاذ بالله با علم باینکه
شخصی مدعی در ادعای خود کاذب است العیاذ بالله نظر باغراض و مقاصد
فاسده حکم میکند باینکه عمرو آن مبلغ را داده باشد معلوم است
این قسم اگرچه ممکن است بلکه واقع است لکن نادر است نعوذ بالله از
نفسی که متصف بچنین شقاوت بوده باشد یا آنکه حکم میکند به باطل
لکن با عدم علم باینکه این باطل است بلکه باعتقاد اینکه حق است این شایع است
مثل اینکه ضعیفه برادر زوج خود را شیر داده است و حق رضاع شرعی
متحقق شده است بعد زوج با زوجه یا کلاهما تشکیک میکنند در این
باب رجوع میکنند باین شخص مرافعه رس آن شخص حکم میکند بحرمت
زوجه بر زوج خود نظر باینکه این مرضعه در صورت مفروضه برادر زوج
میشود و چنین توهم میکند که مادر برادر مطلقا حرام است پس حکم میکند
بتفریق ما بین زن و شوهر بجهة این اعتقاد که اگر بفهمد که چنین نیست
هرگز چنین حکمی نمیکند یا آنکه ضعیفه طفل دختر خود را شیر داد و حق
رضاع متحقق شده بعد نزاع میان زن و شوهر میشود زوجه میگوید

برزوج

بزوج خود که من در خانه تو حرام می باشم و زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند
باین شخص مرافعه رس آن شخص در اول حکم میکند بحرمت و لزوم تفریق
چنانچه مذکور شد و در ثانی حکم میکند بعدم حرمت نظر بانتفای نسبت
چنانچه هر دو این واقعه را خود در اصفهان مشاهده کردم از بعضی مجلا
امثال این شایع و بسیار است یا آنکه حکم بحق میکند لکن نمیداند که حق است
باین معنی حکمی که کرده است مطابق واقعات لکن قدرت و استعداد این اندازه
که استفاده حقیقت از ادله شرعیه نماید یا قوه و استعداد این اداد لکن
مسامحه در تحقیق مطلب کرده حکم مینماید یا فتوی میگوید بمجمل الحدس و تخمین
با عدم رجوع بماخذ و مدارک حکم مینماید مدلول علیه بصریح حدیث معتبر
مذکور است که هر سه قسم هالک و معذب بعذاب جهنم خواهند بود
پس حاکم و مفتی در هر صورت از صور ثلث مذکوره آثم و عاصی بلکه معاند
شریعت و صاحب شرع است چه مشخص است که مخالفت شریعت عامدا معاند
با صاحب شریعت نعوذ بالله تعالی سبحانه و این شخص مرافعه رس در هر
یک از صور ثلث مذکوره متهاون بامر خداوند عالم است از کاشف اسرار بودن
جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده ایاکم والتهاون بامر الله
عز و جل فان من تهاون بامر الله تعالی اهانه الله یوم القیمة حاصل معنی
این کلمات حق انجام است که اجتناب نمایید از تهاون و مسامحه وبی

اعتنائی در حکم خداوند عالم جل شانه پس بدرستیکه کسی که تهاون در حکم
خلاق عالم جل شانه نماید خار و ذلیل میکرداند خداوند عالم او را در روز
قیامت نعوذ بالله تعالی من ذلک الذی اعزمن اذله الله سبحانه پس این مجلس
مجلس مرافعه شرعیه که از امور مرغوبه و خصال الحسنه در شریعت مطهره است
نیست بلکه از مجلس مخاصمه و معانده با خلاق عالم عز شانه می باشد بامر
لازم الاذعان حتمی الامتثال خلاق زمین و آسمان جل شانه بر قاطبه اهل
ایمان اجتناب از آن مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام
در کتاب کافی و رئیس المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطایفه در کتاب
تهذیب الاحکام و غیرهم روایت فرموده اند از محمد بن مسلم که از اکابر و اعاظم
رواة شیعه و از اجله اصحاب جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلام می باشد که گفته من در مجلس قاضی در مدینه نشسته بودم که جناب فخر
الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام
از آنجا عبور فرمودند فردا که بخدمت ایشان مشرف شدم در مقام مواخذه
از من سئوال فرمودند که چه مجلس بود که دیروز در آنجا نشسته بودی عرض
کردم که خداوند عالم مرا فدای تو کرداند این شخص قاضی احترام نسبت بمن
منظور میداد و بسند و تا اتفاق می افتد در مجلس او می نشینم حضرت
فرمودند ایمن مباش از اینکه لعنتی از جانب خداوند عالم عز شانه نازل

شرد

شود
بر اهل کند همه اهل آن مجلس و این شخص قاضی اگرچه ظاهر این است
که از عامه بوده لکن مشخص است منع آن حضرت از جلوس در مجلس او نه
بجهة عامی بودن بوده و لهذا منع از مجالست با عامه نمی فرمودند بلکه
بجهة آنکه متصدی منصب قضا بوده با عدم قابلیت و استجماع شرایط
و ایضا ثقة الاسلام در اصول کافی از مخزن علوم الهی امام جعفر صادق
علیه السلام روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله
فیه ولا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند
در مجلسی که در آن مجلس معصیت خداوند عز شانه میشود و این شخص
قدرت بر تغییر آن نداشته معصیتی بدتر از حکم بغیر ما انزل الله تعالی
که خلاق عالم جل شانه در قرآن مجید تعبیر از آن بکفر و ظلم و فسق فرموده
نیست و ایضا ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطایفه در کتب
مسطوره روایت نموده اند از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که
فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی یعنی
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة عامه بود
که ای شریح بتحقیق که نشسته در مجلسی که نمی نشینند در آن مجلس مگر پیغمبر
یا وصی پیغمبر یا شقی مراد از وصی اعم است از وصی بمعنی خاص یا وصی بمعنی
عام که مستجمع شرایط فتوی بوده باشد نظر بحصر در اقسام ثلثه مشخص است

که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه شود و مستجمع شرایط فتوی
نبوده باشد چنین کسی را جناب سید الاوصیاء علیه آلاف التحیة والثناء
حکم فرموده اند که شقی است نعوذ بالله سبحانه کسیکه جناب سید الاوصیا
حکم فرموده باشند بر شقاوت او و مرحوم شیخ صدوق قدس الله تعالی
روحه در کتاب فقیه روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز وجل
شدة حرها فقال لها اسکنی فان مواضع القضاة اشد حرارة منك
نواویس جمع ناوس است و بعضی گفته اند ناوس اسم موضعی است در جهنم
که شدت حرارت او از مواضع دیگر جهنم زیادتر است و بعضی گفته اند ناوس
مقبره نصاری است پس ظاهر معنی حدیث شریف مزیل عیش و سرور از مذاق قضا
جوران است که موضع معین از جهنم که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است
یا مقبره نصاری شکایت کرد بدرگاه حق تعالی از شدت حرارت خود خطاب
رسید باو که ساکت باش یعنی شکوه از شدت حرارت مکن بدرستیکه
مواضعیکه قضاة در آنجا مینشینند بجهة مرافعه رسید حرارت از مواضع
شدیدتر است از حرارت تو نعوذ بالله تعالی منه محصل انکه متصدی شدن مر
مرافعه و قضا و محاکمه و افتا امری است خطیر و مفسده آن مفسده ایست
بغایت شدید چه در صورت عدم اجتماع شرایط از اعظم مهالك موبقه

واسود

واسود مفاسد مهلکه است چنانچه نبذه از مفاسد آن دانسته شد اخبار
ائمه اطهار علیهم آلاف التحیة من الملك الجبار در این باب بسیار است
استقصای همه مناسب مقام نیست با آنکه آنچه مذکور شد اگر اعتقاد
بموقف حساب و خوف از مواخذه رب الارباب هست همین قدر کفایت
میکند و در صورت اجتماع شرایط نیز ایمن از خطر آن نمیتوان بود نظر بعدم
الامکان در عدم تقصیر در بیانی و اطراف حکم نعوذ بالله سبحانه از
تضییع حقوق مسلمانان و مفسده شدیده تسلیط غیر مستحق بر مستحق
چه این ظلمی است بغایت شدید و ستمی است در نهایت بعید و دید
بلکه اقبح مقابح عقلیه و اردی موبقات شرعیه است امید اکید از
خلاق وحید و فرید اینست که بحق مقربین درگاه احدیت و با نین حزین
قلوب خاص از همه را خصوصا این منغمر بوادی غفلت و ضلال را
از شر شیطان و از مکر نفس لوامه محافظت فرماید عمده در این مقام بعد از
تحصیل استعداد تضرع و ابتهال است بدرگاه حضرت ذو الجلال الحافظ
الواقی عباده عن مهالك الهوی و هادیهم الی سبیل الحق و مسالك الهدی
فاسئلك اللهم بتفضلك علی عبادك ان تحفظنی من الخبط والخطاء
والزلل فی الحکم والفتوی والعمل بحق اشرف خلیقتك سید الرسل و
امنائك فی بلادك واحکامك هداة السبل وان لا تکلنی الی نفسی المیالة

الی المسامحة والفة البطالین والراغبة الی الرقاد فی بساط الغفلة کالغافلین
والامارة بالسوء والفحشاء والصادة عن مناهج الحق وسلوك التقی
واقطع ان وصلنی الی الحق والصواب احب اللیالی العشرة فیما یوجب الوله
والعقاب فاهدنی لما هو محبوب عندك واعصمنی عما لا ترضی بان اقع
فیه بحقك علی وعلی کافة خلیقتك التی لا یکاد یحصیه العد والحسبان ولا
یحیطه الاستقصاء فی الدهور والایام والازمان بعد از آنکه این مطالب
منقح شد بر میگردیم باصل مدعی پس میگوییم نمازی که مستند باجتهاد بود
باشد و مسامحه در مقام استنباط از مدارك و ماخذ آن شده باشد
و این شخص هم از اهل آن بود باشد چنین نمازی در این اعصار که حجة الله
القائم عجل الله تعالی فرجه غایب از انظار است قطعی الصحة است چنانچه
مشخص شد و اما هر گاه از اهل آن نبوده باشد لازم است عمل آن بمقتضای
تقلید از چنین کسی بوده باشد که مذکور شد اگر چنین نبوده باشد نماز
آن باطل و خود این شخص اثم چنانچه وجه آن مفصلا بیان خواهد شد
فرقی در این باب نیست ما بین آنکه رجوع بماخذ بکند یا نه چه رجوع با عدم
حصول شرایط مثل عدم رجوع است و هم چنین است هر گاه اهل اجتهاد
بوده باشد لکن تقصیر در استفاده از ادله کرده باشد و بنای عمل خود را
بر فهم خود گذارده باشد یا تقصیر در استفاده چنانچه مفروض است چه

جواب

جواب این شخص از سوال سابق مقبول نیست بلکه مواخذه کردن حسن است مگر
در صورتی که فرض شود که ایقاع صلوة در ضیق وقت نماید با اشکال اید
در این نظر باینکه الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار مبحث دوم در بیان
صحت نماز مکلفین است در این اعصار در صورتی که مستند بوجه باشد
بمتابعت اهل اجتهاد این مطلب نیز قطعی الثبوت است فی الجملة مستند
آن از آنچه در سابق بیان شد ظاهر میشود نظر باینکه ثبوت تکالیف الهیه
جلت عظمته مقطوع به است و استفاده آنها از کتاب و سنت در حق
قاطبه عباد با افتقار عباد در امور معیشت بامور متکثره ممکن
نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه مطلوب خداوند عالم جل
شانه از هر فرد از افراد مکلفین نخواهد بود قطعا پس میگوییم تکلیف
باتیان نماز مثلا ثابت است جز ما مشخص است اتیان بنماز موقوف بعلم
بآن است بالضرورة معلوم است نماز از مرکبات اعتباریه جعلیه شارع
است بنا بر این لا محالة اجزای مادیه بحث او هست چنانچه جز صوری
نیز لا بد منه است پس لازم است عالم شود باجزای مادیه که بعبارت
اخری علت مادی آن است و هم چنین جز صوری که بعبارت آن بعلت
صوری مینمایند و هر یك از جز مادی و صوری از مقومات شود
بمقوم که باشد انتفای آن انتفای اصل نماز لازم می آید و مکمل و محسن

فرق بین القسمین آنست که بانتفای قسم اول موجب انتفای اصل
ماهیت است بخلاف قسم ثانی که انتفای آن موجب انتفای کمال و حسن
آن است پس لازم است علم بهریک هم رسانیدن قسم اول مثل قیام و
تکبیرة الاحرام و قرائة حمد و سوره و رکوع و سجود و ذکر در هر دو و تشهد
و تسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات ستة افتتاحیه و ادعیه معهوده و استعاذه
قبل از قرائة در رکعت اولی و تکبیرة رکوع قبل از اشتغال بذکر و تکرار
در اصل ذکر و صلوات بر محمد و آل الطاهرین شافع عرصات
و دعا بعد از رفع راس و تکبیرات اربع بجهة رفتن بسجود و رفع راس
از آن و رفع یدین در احوال کل تکبیرات و دعای قبل از اشتغال بذکر
در سجود و تکرار در ذکر و صلوات در آن و دعا فیما بین السجدتین
وهکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه الکلام و در هریک از
اجزاء مقومه و محسنة معتبر است امور مقومه و محسنة اما امر مقوم در
جزء مقوم مثل اخراج حروف از مخارج در قرائة و احتناب از وقف بحرکة
و وصل بسکون در صورتیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و
فصلی ما بین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه متخلل شده باشد
و هم چنین رعایت مد صوت در مد متصل و امر محسن در جزء مقوم
مثل رعایت محسنات قرائة در قرائة مثل رعایة صفات حروف

ورعایت

و رعایت اخفا و اظهار و غنه و مد منفصل و نحو اینها و از آنچه مذکور
شد معلوم میشود امر مقوم در جزء محسن و هم چنین امر محسن در جزء
محسن و آنچه مذکور شد در جزء قولی صلوة بود و هم چنین است حال در جزء
فعلی مثل قیام و رکوع و سجود پس امر مقوم در رکوع انحنائی است که متمکن
بوده باشد بسبب آن مکلف از بلوغ یدین بر رکبتین و طمأنینه در آن و امر
محسن در آن انحناء بنحوی است که تسویه ظهر نماید بحدی که اگر قطرهٔ ابی
در پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید و کفین را مفرجات الاصابع
محیط نماید بر رکبتین وهکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه
المقال آنچه مذکور شد در اجزاء مادیه نماز بود و اما جزء صوری پس
آن عبارت است از ترتیب اجزاء بکیفیة مخصوصة این هم مثل اجزاء مادیه
منقسم میشود بجزء مقوم که اخلال بآن موجب اخلال بامتثال است پس
تلافی لازم است و جزء محسن و مکمل که رعایت آن موجب کمال نماز است
پس اخلال بآن موجب اخلال باصل نماز نیست بلکه موجب اخلال بکمال آنست
اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قرائة و تقدیم قرائة حمد بر قرائة سوره
و تقدیم آیات سابقه هریک از حمد و سوره بر آیات لاحقه بلکه تقدیم هر
کلمه و حروف سابقه بر کلمات و حروف لاحقه و تقدیم قرائة حمد و سوره
بر رکوع وهکذا الحال فی الاجزاء الباقیة که اخلال باین ترتیب عامدا موجب

بلکه

اخلال بنماز است دوم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام و کل تکبیرات در
نماز که رفع یدین هیئتی است راجحه در نماز و اخلال بآن و اتیان بتکبیره
با عدم رفع یدین صحیح و بی عیب است لکن اخلال بهیئت راجحه نموده است
پس این هیئت هیئت مکمله خواهد بود نه مقومه و مثل اینکه در قنوت
هرگاه دعائی که مشتمل بر ثنای حضرت جل جلاله بوده باشد و هم چنین مشتمل
باشد بر اظهار مسئلت و حاجت اولا باید مشتمل بر ثنا مقدم باشد
بر کلام مشتمل بر حاجت پس هرگاه اخلال باین ترتیب نماید اول اظهار حاجت
در قنوت نماید بعد اتیان بکلامیکه دال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی
کرده فی الکمال باشد شده است لکن اخلال بامتثال نشده است و هریک از
اجزاء مادیه و صوریه مقومه منقسم میشود بر دو قسم یک قسم آنست
که اخلال بآن ساهیا و عامدا موجب اخلال بامتثال است مثل تکبیرة الاحرام و
رکوع و سجود و قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع در اجزاء
مادیه و تقدیم سجود بر رکوع در جزء صوری و قسم دیگر آنست که چنین
نیست یعنی اخلال بان عامدا موجب اخلال بامتثال هست لکن اخلال ساهیا
چنین نیست مثل اخلال بقرائة فاتحه یا بقرائة سوره احدیهما او کلاهما
نمود و متذکر شد بعد از دخول در رکوع در جزء مادی یا اتیان بقرائة
سوره نمود مقدم بر قرائة فاتحه و متذکر شد بعد از دخول در رکوع

درجزو

در جزء صوری پس علم بهمه این مراتب لابد منه است اینها همه امور داخلیه
در نماز است و اما امور معتبرهٔ خارجه از نماز پس این نیز بسیار است
مثل وضوء و غسل و تیمم و وقت و قبله و ستر عورت و اباحه مکان
و لباس و طهارت بدن مصلی و لباس او از نجاسات خواه متعدیه بوده
باشد یا نه و خلو مکان از نجاسات متعدیه و سجود بر ما یصح السجود علیه
و طهارت قدر معتبر از جبهه از مطلق نجاسات اگرچه تعدی باین نکند
ننماید و هم چنین اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم نمودن و
اجتناب از جامه حریر نمودن در حق رجال و در هریک از امور مذکوره
مسائل متکثرهٔ معتبر میباشد مثل مسائل وضوء و غسل و غیر اینها
و این امور معتبره خارجه از نماز آن نیز منقسم میشود بدو قسم قسمی
اخلال بآن موجب اخلال بنماز است پس تلافی لازم است مثل اینها که مذکور
شد و قسم دیگر آنست که اخلال بان موجب اخلال بامتثال نیست مثل اذان
و اقامه و بعضی ادعیه ثابته قبل از دخول در نماز و قسم اول منقسم میشود
بر دو قسم یک قسم آنست که اخلال بان ساهیا و عامدا موجب اخلال
بان ساهیا چنین نیست بعد از این مراحل میگوئیم نماز منافیاتی چندی
دارد یعنی امور چندی هست که ارتکاب آن در نماز موجب بطلان و اخلال
بامتثال است مثل ضحک و اکل و شرب و تکلم و اشتغال بامور خارجه

بامتثال است وقسم دیگر آنست که اخلال بان عامدا موجب اخلال بامتثال هست لکن اخلال ساهیا چنین نیست

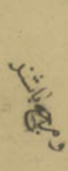
از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد واستدبار وعدم استقرار
ونحو اینها بعد از انکه این مطالب را فهمیدند عود میکنیم باصل مطلب میگوییم
تکلیف بنماز ثابت است قطعا واتیان بنماز بنحویکه مخرج از عهدهٔ تکلیف
بوده باشد موقوف است بعلم بانچه مذکور شد از امور داخله وخارجه
وغیر اینها وتعلم مکلفین از خلاق آسمان وزمین غیر ممکن وهم چنین در
حاجت عباد از تمسک بنیل دامن میمنت انتظام سعادت اقتران حجة الله
الرحمن عجل الله تعالی فرجه قاصر واستفاده از ایات قرانیه واثار نبویه
واخبار ائمه علیهم السلام والثناء والتحیة نسبت بهر فردی از افراد مکلفین
غیر مطلوب بلکه غیر مقدور پس نفهمی نیست مگر انکه امور معتبره در
نماز از قراریکه مذکور شد اخذ شود از شخص عالم بانها یا اخذ مسائل
نماز از شخص عالم بان مسائل واجب ولابد منه وعمل بمقتضای ان لازم
چنین عملی عمل بمقتضای تقلید میگویند وان شخص عالم ماخوذ منه را
مجتهد مینامند واین شخص متعلم را مقلد وظاهر این است که اشاره
بهمین دو صنف باشد حدیث شریف مروی در اصول کافی عن النبی صلی
علیه واله قال لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی
خیر وبرکتی در عمر وزندگانی احدی نیست مگر دو کس اول شخص عالم بامور
نافعه در دین که مطاع بوده باشد یا سزاوار وشایسته این بوده که دیگران

مطیع

مطیع او بوده باشند وثانی کسیکه از این شخص عالم اخذ کند امور دین
خود را ومحافظت نماید ان از سهو ونسیان وعمل بمقتضای ان نماید
مجملا این قدر که بر مکلفین لازم است که امور دین خود را اخذ کنند از شخص
عالم بامور دین محل تشکیک ومکان ریب نیست لکن عمده در این مقام
فحص وبحث در طلب ومعرفت ان شخص است ودر اوایل اصول کافی از
مخزن اسرار الهی جناب امام جعفر صادق علیه السلم در تفسیر طعام مذکور در ایه
شریفه فلینظر الانسان الی طعامه مرویست که فرموده علمه الذی یاخذه
عمن یاخذه حاصل معنی این حدیث شریف آن است که مراد از طعام در ایه
شریفه علمیست که محتاج الیه این شخص است پس معنی ایه بنابر این آن است که لازم است
بر انسان که تامل وفحص وبحث نماید در حال شخصی که امور دین خود را
از آن شخص اخذ مینماید بعد از فحص وبحث اگر مشخص او شد که موثوق
به در امور دین وامین حضرت رب العالمین هست آن وقت امور دین خود را
از او اخذ کند پس مقتضای ایه شریفه نظر بحدیث مذکور آن است قبل از
تامل وفحص در امور دین اعتماد نمی توان نمود وایضا در اصول کافی از
مخزن فیوضات الهی عز شانه مرویست که فرموده انظروا علمکم هذا عمن
تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین
وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین حاصل معنی این حدیث شریف این است

که لازم است بر شما که تامل وفحص کنید از حال کسیکه امور دین خود را از آن
اخذ مینمائید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که سزاوار آن هستند
که دیگران در امور دین رجوع بانها نمایند وکسانی هستند که قابل نیستند
که رجوع بانها شود تامل کنید که امتیاز ما بین آن دو صنف را بدهید
مراد بقوله فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا صنف اول است و
مراد بغالین ومبطلین وجاهلین قسم ثانی است پس حاصل معنی حدیث
این است که شما تامل ونظر کنید در کسانیکه امور دین خودتان را از انها
میخواهید اخذ نموده باشید نظر باینکه هر کس قابل این نیست بدرستیکه جماعتی
از عدول از ما که اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه واله هستیم
در هر عصری می باشند عادت انها این است که دفع مینمایند از دین خداوند
عالم جل شانه انچه را غالین یعنی تجاوز کنندگان از جاده شریعت تحریف
وتغییر داده اند وهم چنین دفع مینمایند انچه را مبطلین زیاد کرده اند
وبخود بسته اند وهم چنین انچه را جاهلین تاویل نموده اند از کتاب
وسنت یعنی صرف کرده اند کتاب وسنت را از ظواهر خود وحمل کرده اند
بر خلاف ظاهر بدون شاهد ودلیل مخفی نماند اتیان لفظ عدول
بصیغه جمع ابی از این است که حمل شود بر اینکه مراد خصوص امام زمان است
نظر بوحدت امام زمان در هر عصری از اعصار که بوده باشد پس حدیث

محمول است



محمول است بر اعم از امام زمان وغیره وظاهر حدیث مقتضی این است
که می باید آن جماعت عدول از ذریه جناب رسول خدا بوده باشند واحتمال
اینکه مراد این باشد که ان جماعت از شیعیان ایشان بوده باشند خواه
از ذریه فخر کاینات بوده باشند یا غیر اگر چه قائمست لکن خلاف ظاهر حدیث
است لکن سهل است بنا بر این حمل بر امام زمان نیز ممکن است مگر اینکه
مخالفت ظاهر در این صورت باشد [illegible] الظاهر از حدیث
این است که در هر عصری از اعصار می باید جماعتی از ذریه فخر کاینات صلوات
وسلامه علیه وعلی اله عارف باحکام الهیه جلت عظمته بوده باشند در
احکام دینیه ورفع بدع ومقابح مهلکه بحسب ظاهر مراد معصوم علیه السلم
این است که می باید چنین اشخاصی باشند انها شایسته این باشند که
در امور دین رجوع بانها شود نه بدیگران مخلص مقال در این مقام این است
چونکه مقصود مکلف در مقام اتیان نماز آن است که اطاعت خداوند
عالم جل شانه می نماید در اتیان بمراد اللهی عز شانه پس باید بداند
که انچه را اتیان می نماید در ان حین ان مطلوب خداوند عالم است
چنانچه مکرر مذکور شده پس بهر کس اعتماد در ان نمی توان نمود بلکه
می باید از کسی سوال نماید که معتقد این بوده که ان شخص معتمد وامین
خداوند عالم است نسبت بعباد مناسب این است در این مقام مثالی

ذکر شود بجهة توضیح حال چنین میگوییم مثال ما نحن فیه مثال رعایا و
عساکر و رؤساء عسکرات نسبت به سلطان هرگاه کسی اخبار نمود برؤساء
لشکر که شاه امر کرده است بر وید فلانه بلد را تسخیر نموده اهل انرا هلاکت
برسانید رؤساء عسکر بمحض استماع این خبر مدالنظر حال المخبر مینمایند
که اگر آن مخبر امین الدوله است بلا تامل اعتماد بآن خبر مینمایند بجهة
امتثال میشوند واما هرگاه مخبر کسی است که اعتماد بان نیست اعتماد
بقول آن نمینمایند امر دین فیما نحن فیه نیز چنین است چون را امور دین اعتماد
نمیتوان نمود مگر کسی که مشخص باشد که این شخص امین خداوند عالم
دیدن با وضع الی آخر مذکور شد واضح تقام این است که فرض شود
که مشخص کل عساکر و رعایا و ارکان دولت سلطان شد که شاه معجونی
خود ترتیب داده و امر نموده بر اینکه هر فرد از افراد رعایا و عساکر و ارکان
دولت در روز معینی اتیان بان معجون نموده باشند و مقرر داشته
که هر کس اتیان نمود فایز بعطایای سلطانیه خواهد شد و هر کس اتیان نمود
او مؤاخذه خواهد بود این قدر هم مشخص شده است که بعضی عالم باین شده
که اجزاء ان معجون و کیفیت ترتیب آن چه نحو است تشکیک نیست که در این
صورت عقل قاضی بر این است که بر کل رعایا و غیرهم لازم است در صدد
این بر آیند که علم ان معجون هم رسانند و مشخص است در صدد معرفت

کسی را قصد مینمایند که معتمد و امین سلطان بوده باشد نه هر کس
که اتفاق افتد اگر چه مدعی این بوده باشد که من عالم بان هستم پس هرگاه
کسی غیر معتمد بی ادعا نماید که کیفیت آن معجون این است که من میگویم
کسی اعتنا بان نمی نماید حقیقت حال در محل کلام چنین است که این صلوة
بمنزله ان معجون است که حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدده
بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امور داخله و خارجه را دان آن اعتبار
فرموده که عباد در هر روز و شب پنج مرتبه اتیان بان نموده باشند در مقابل
ان وعده ثواب هم در ترک آن ایعاد عقاب فرموده پس در مقام تعلم بان
بایستی شخص امین و معتمدی را تحصیل نموده و علاوه بر آن خارج از طاقت
و غیر مقدور است پس مطلوب امر نمی تواند بود چنانچه کمتر از این دلیل بر
احتراز و اعتماد بران ندادیم تفصیل از این بعد از این مطلع خواهی شد **مبحث سیم**
در بطلان نماز کسانیکه مستند باجتهاد و تقلید هیچیک نبوده باشد این
مطلب اگر چه از مطالب مرقومه در سابق ظاهر میشود لکن بجهة اتقان مطلب
و احکام مرام اکتفا بان نمودن انسب پس میگوییم اعتماد این شخص در آنچه
بعمل می آورد یا با باء و امهات است یا با امثال و اقران خود است یا بکتب اموات
مثل قواعد و ارشاد و الفیة و لمعه و شرح لمعة و نحو اینها پس در اینجا دو
مقام است مقام اول در بطلان نماز یکه ما خوذ بوده باشد از آباء و امهات

با امثال و اقران میگوییم چنین شخصی در موقف حساب در جواب سؤال
سابق نمیدانم چه عرض خواهد نمود یا خواهد گفت چونکه پدر و مادر خود را
دیدم چنین عملی از آنها صادر میشد متابعت انها کردم یا انکه بمکتب که میرفتم
مکتب دار چنین چیزی تعلیم من نمود اکتفا بهمان نمودم بلا تشکیک مواخذه
کردن در چنین مقام مستحسن و بموقع است بجهة استحقاق عقاب در مقابل
چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب نظر بانچه در سابق دانسته شد لازم است
اخذ کردن امور دین را از کسی که امین خداوند عالم بوده باشد پس مکلف
به این شخص این است که ما خوذ باشد از امینی از امناء صاحب بعثه
و ما خوذ از غیر مکلف به نخواهد بود پس ما اتی به غیر مکلف به خواهد بود
و مکلف به غیر ما اتی به پس انچه را اتیان نموده است مخرج از عهده تکلیف
نخواهد بود و این معنی بطلان است بلکه آن شخص در اتیان بما اتی به
معاقب خواهد بود نظر بانتفای امر نسبت بانچه اتیان نموده پس ما اتی به
منهی عنه خواهد بود نه ماموربه فاین الامتثال دور نیست که اشاره به
همین مطلب بوده باشد حدیث معتبر مروی در اصول کافی از فخر کاینات
که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسی که عملی
میکند با عدم بصیرت و عدم علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود
اکثر است از مصلحتی که مترتب بر آن میشود از این راه است که فقهاء

کرام که نواب با استحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله تعالی فرجه و وثقه
معنویة انبیاء می باشند حکم صریح فرموده اند به بطلان نماز در صورتیکه
مستند باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد نبوده باشد و چونکه حکم صریح
فقهاء در این باب معلوم مبتدی از عبادیت لهذا المحل انکار شده
چنانچه خودم که از بعضی که خود را از عاظم علما می دانست استماع نمودم
که میگفت این مطلب را که وجوب تقلید مجتهد بوده باشد فقهاء
نگفته اند بلکه این کلام ناشی شده است از آن اشخاص که در این عصر خود را
مجتهد میدانند لهذا مناسب دانست که در این مقام ایراد نماید جمله از
عبارات اجله فقهاء را که صریح در این مطلب است تا اطلاع بر آن موجب بصیرت
اهل ایمان و باعث اجتناب از سلوک طریق اهل طغیان گردد فنقول
قال العلامة نور الله تعالی ضریحه فی التذکرة المقصد الثانی فی افعال
الصلوة و تروکها و کل منهما اما واجب او ندب و یجب معرفة ذلک کله اما
بالدلیل او بالتقلید للمجتهد فلو قلد غیر مجتهد فی الاحکام لم یصح صلوته
و قال فی نهایة الاحکام العلم بافعال الصلوة واجب لتوقف الواجب المطلق
و هو الاتیان بها علیه الی ان قال لکن بشرط استناده الی دلیل او تقلید
من له اهلیة التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیة ثم المکلف بها الان
من الرعیة صنفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها

ومقلّد ویکفیه الاخذ عن المجتهد ولو بواسطة او بوسایط مع عدالة
الجمیع فمن لم یعتقد ما ذکرناه ولم یاخذ کما وصفناه فلا صلوة له وقال
المحقق الثانی فی الجعفریة وطریق معرفة احکامها ای احکام الصلوة لمن
کان بعیدا عن الامام علیه السلام الاخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان المسائل
ان کان مجتهدا او الرجوع الی المجتهد ولو کان بواسطة وان تعددت ان کان مقلّدا
وقال شیخنا الشهید الثانی فی روض الجنان والمعتبر من المعرفة المذکورة
ما کانت عن دلیل تفصیلی للقادر علیه وهو المجتهد فی الاحکام الشرعیة
او التقلید للمجتهد ولو بواسطة بشرایطها المقررة فی الاصول ان لم یکن مجتهدا
ولا یکفی مطلق المعرفة والصلوة المکلف بدون احد الامرین باطلة وان طابق
اعتقاده وایقاعه للواجب والندب المطلوب شرعا وقال الفاضل السبزواری
الخراسانی فی الذخیرة یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة وما یعتبر فی
ماهیتها لیتمکن من الاتیان بها علی جهة الامتثال ولا بد من ان یکون
تلک المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال
او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ مرتبته کما تقرر فی الاصول ولا یکفی
تقلید غیر المجتهد وعبارت آن مرحوم در کفایه مثل ذخیره است بلکه در آن
ادعای اتفاق بر نفی خلاف کرده اند در عدم کفایه اخذ مسائل از غیر مجتهد
در صحت عبادت مجمل بطلان چنین عبادت که ماخوذ بوده باشد از آبا و امهات

یا از امثال واقران مقطوع به و محل وفاق ما بین علما است و این ظاهر
میشود از مقالات آتیه در مقام ثانی بعلاوه کلمات مذکوره در این
مقام نظر باینکه انچه در مقام ثانی مذکور خواهد شد آنست که یا تقلید
اموات از مجتهدین هم جایز است یا آنکه تقلید اموات جایز نیست بلکه
متعین است تقلید احیا علما از مجتهدین مقتضای این کلام آنست که
تقلید مجتهد متعین است کلامی که هست این است که آیا متعین است تقلید
احیا علما از مجتهدین یا تقلید اموات نیز جایز است پس تامل در بطلان نماز
نیست در صورتیکه مستند بتقلید نبوده باشد مطلقا قال فی الکفایة یجب
علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة وما یعتبر فی ماهیتها لیتمکن من الاتیان
بها علی وجه الامتثال ولا بد من ان یکون تلک المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی
ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ درجة
الاجتهاد علی ما بین فی الاصول ولا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف
ولا تقلید الاموات انتهی کلامه رفع مقام مخلص کلام آنکه عمل مکلف در
صورتیکه مستند بهیچ یک از اجتهاد و تقلید نبوده باشد چه متحمل
عمل در چنین صورت با عدم بصیرت است در اصول کافی از مخبر صادق
جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده العامل علی
غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا تزیده سرعة السیر الا بعدا وفی بعض

النسخ لا یزید کثرة السیر الا بعدا ملخص کلام در این مقام آنست نماز یکه
ماخوذ از آبا و امهات یا از امثال واقران بوده باشد نقل کلام در نماز
هایکه از ماخوذ منه صادر شده میکنیم یعنی نماز های پدر و مادر یا امثال
واقران اگر نماز آنها مستند بوده باشد بیکی از دو طریق که مذکور شد یعنی
اجتهاد و تقلید کلامی در آن نیست و اگر مستند بهیچ یک نبوده باشد نماز
اصل باطل خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحیح میشود پس بطلان نماز
در چنین صورت محل تشکیک نیست کلامیکه در این مقام هست این است که آیا
حکم ببطلان مختص است بصورتیکه اخلال به بعض از امور معتبره در نماز
شده باشد یا عام است یعنی نماز این طایفه محکوم بفساد است اگرچه مطابق
با رای مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اجلهٔ علمای مذکوره و غیرهم تعمیم است
چه مشخص است ثمره در چنین صورتی ظاهر میشود نظر باینکه بطلان نماز
در صورت اخلال به بعض از امور معتبره در صحت نماز محل تامل نیست که محتاج
به بیان بوده باشد پس مراد حکم بفساد است بعنوان اطلاق بلکه ممکن است
ادعای ظهور کلمات علما قدس الله تعالی ارواحهم در خصوصیت ثابته بوده باشد
نظر باینکه ظاهر از کلمات علما بطلان نماز است بجهت انتفای تقلید نه
بجهت امور دیگر مثل اخلال به بعض امور واجبه چه در صورت اخلال به بعض
امور واجبه چه ~~در صورت اخلال به بعض از امور معتبره~~ نماز محکوم بفساد است

از امور معتبره که اعتبار آنها ثابت است
در نماز باطل یا کافی است
اخلال به بعض

اگرچه مستند بوده باشد به تقلید تحقیق مقام مقتضی این است که گفته
شود نمازی که از کسی صادر شده مستند باجتهاد و تقلید نباشد
خالی از سه صورت نیست اول آنست که اخلال کرده باشد به بعض از شرایط
کرده باشد مثل اینکه اخلال کرده باشد بوضوء یا به بعض از امور معتبره در
وضوء مثل اینکه آب وضوء غصبی بوده باشد با علم بغصبیت یا تقصیر کرده در ایصال
آب وضوء به بعض از اصابع یدین چنانچه متعارف شده در غسل یدین اقتصار
مینمایند بغسل آن تا بند دست که تعبیر از آن مینمایند بمچ یا اخلال نموده
باشد در ایصال آب به بعض از مواضع وضوء و نحو آن یا آنکه اخلال کرده باشد
به بعض اجزاء مثل اینکه اخلال نموده باشد به بعض کلمات سوره مبارکه فاتحه
الکتاب بلکه بعض حروف آن اگرچه به تبدیل حرف بحرف دیگر بوده باشد
قسم دوم آنست که اتیان نماز نموده بنحویکه ماتی به محکوم بصحت است نزد
بعض علما و محکوم بفساد است نزد بعض دیگر مثل اینکه در مقام تشهد
اقتصار نمایند باین نمودن باین نحو اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
رسول الله نظر باینکه صحت نماز در چنین صورت محل خلاف ما بین علما است
جماعتی حکم فرموده اند بصحت نماز و جماعتی دیگر حکم فرموده اند به بطلان
آن و این شخص اتیان نمود باین نحو بدون آنکه تقلید آن شخص نموده باشد
که نماز را باین نحو صحیح دانسته اند یا آنکه در مقام صلوات بر فخر کاینات

والاطهار ان شافع عرصات در قیامت شد ایشان باین نحو نموده اللهم صل علی
محمد وآله یا آنکه ایشان بتکبیرة الرکوع نموده در حال منحنی شدن بجهة رکوع یا آنکه
رفع یدین نموده در جمیع تکبیرات نماز باعتقاد آنکه رفع یدین در اینها لازم است
یا آنکه ایشان بنماز نموده در سعه وقت با اشتغال ذمه او بنماز قضا بدون
اینکه بنای عمل او بفتوی فقیهی بوده باشد که با اشتغال ذمه بقضا ایشان
بنماز را در سعه وقت تجویز نموده یا ترک ازالة النجاسات از مسجد نموده با تمکن
از ازالة آن و در آن وقت ایشان بنماز نموده یا آنکه دینی در ذمه او بوده و متمکن
از اداء آن بوده و عالم بوده بعدم رضای صاحب دین از تاخیر در اداء او و مع ذلک تاخیر
در اداء نموده در آن وقت مشغول بنماز شده یا آنکه خمس لازمی یا زکوة واجبی
در ذمه او بوده و ترک در اداء آن نموده و ایشان بنماز نموده در سعه وقت
در کل این موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علمای عظام است قال العلامة
فی کتاب الدین من التذکرة یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء الدین ولا
یحل تاخیره مع حلوله وتمکنه من الاداء ومطالبة صاحب الدین فان اخر والحال
هذه کان عاصیا الی ان قال ولا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق ولا
یصح منه فعل شیء من الواجبات الموسعة المنافیة للقضاء فی اول و
قاتها وکذا غیر الدیون من الحقوق الواجبة کالزکوة والخمس وان لم یطالب
بها الحاکم لان اربابها فی العادة مطالبون وقال فی القواعد بعد الحکم بوجوب

التبعی

التبعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا کلامه ولا یصح صلوته فی اول وقتها
ولا شیء من الواجبات المنافیة فی اول وقتها قبل القضاء مع المطالبة
وکذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة والخمس وقال فی التحریر کل من
علیه دین وجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة وان اخر معها
اثم ولا یقبل صلوته فی اول وقتها بل یجب اغاقتها وقال شیخنا الشهید فی
مباحث منافیات الصلوة من کتاب البیان ولو ترک رد السلام او رد
الودیعة المطالب بها فی الصلوة وهو قادر علی ادائها من غیر ابطال او قضا
الدین الواجب کذلک فالاقرب عدم الابطال سواء اتی بفعل من افعال الصلوة
بتلک الحالة اولا اما المطالب بالودیعة او الدین فیصلی مع سعة الوقت
بعد المطالبة فالمشهور بطلانها وکذا باقی العبادات الموسعة کل ذلک
مع المنافات لاداء الحق الادمی فلو امکن الجمع بینهما فلا ابطال وحکم
الزکوة والخمس کذلک وان لم یطالب انتهی کلام البیان واین عبارات
صریح است در بطلان نماز در سعه وقت در صورتی که زکوتی یا خمسی
در ذمه او بوده باشد و متمکن بوده باشد ترک اداء آن از ادای آن نموده و هم
چنین دین در صورت تمکن از اداء و عدم رضای صاحب دین بتاخیر
کلام شیخ شهید صریح است در اینکه مشهور ما بین فقهاء این است و
جماعت دیگر از اجله علما را اعتقاد این است که این شخص در چنین صورت

ازاداى آن

اگر چه اثم و عاصی است لکن نماز باطل نیست که اعاده یا قضای آن واجب
بوده باشد چنین نیست کلام در این است که جمعی از مسلمانان که ذمه ایشان
مشغول بچنین حقوقی بوده در صورت تمکن از اداء ترک آن نموده ایشان
بنماز نموده در سعه وقت لکن نه از این راه که عمل خود را مستند ساخته
باشند بقول آن اشخاصیکه حکم به بطلان نماز نمی کنند مجملا این قسم این
بود که ایشان نماز نموده بنحویکه نماز او صحیح است بنابر قول بعضی از مجتهدین
و باطل است بنابر قول بعضی دیگر از مجتهدین لکن نه از این راه که این شخص
عمل خود را مستند ساخته باشد بقول آن اشخاصیکه صحیح میدانند
عمل را در آن صورت بلکه با عدم بصیرت چنین عملی از او صادر شده بعد
مطلع شده که آن عمل بنا بمقتضای فرموده بعضی باطل و بمقتضای
فرموده بعضی دیگر صحیح بوده شککی نیست در بطلان الصلوة در قسم
اول یعنی در صورتی که اخلال نموده مکلف ببعضی امور یکه اجماع
علما منعقد است بر اعتبار آن در نماز وجه آن ظاهر است نظر باینکه صحت
عمل در صورتی متحقق است که مکلف ایشان بما مور به نموده باشد بر
وجهی که امر او را خواسته باشد مفروض این است که مکلف مامور به را
بر وجهی که امر خواسته است ایشان ننموده است پس ما اتی به غیر مامور به است
و مامور به غیر ما اتی به پس این شخص معاقب است بر ترک مامور به بلکه

بمقتضای

بمقتضای برهان این شخص اسوء حالا است نسبت بشخصی که بالمرة
ایشان بنماز ننموده باشد نظر باشتراک هر دو در اثم بترک مامور به بعلاوه
این شخص نظر بارتکاب غیر مامور به بقصد آنکه مامور به است ممکن است
که گفته شود مشرع و مبدع خواهد بود مجملا شبهه در بطلان عمل در صورت
مفروضه نیست واما قسم ثانی پس ظاهر این است اگر چنین بوده باشد نظر
باینکه هر گاه فرض شود صحت عمل در این صورت میکوئیم حکم بصحت یا بجهت
اعتقاد مکلف است که صحیح است و مامور به است یا بجهت آنست که اتفاقا
که عمل او مطابق شد با رای بعض از علما هیچیک از این دو وجه موجب حکم
بصحت نمی تواند شد اما الاول فبالنقض والحل اما نقض میکوئیم اگر محض
اعتقاد مامور به از مکلف کفایت میکرد در صحت عمل او می بایست در اول
نیز حکم بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد در آنجا نیز ثابت است و حال آنکه
بطلان عمل در آنجا مقطوع به است واما حل پس میکوئیم اعتقاد مکلف وقتی مثمر
در وقتی می تواند شد که دلیل قائم باشد بر جواز اعتماد بر ماخذ آن اعتقاد
مثل اینکه هر گاه این اعتقاد مستند می بود بقول مجتهدی در این صورت
حکم بصحت بحسب ظاهر مقطوع به بود اگر چه فی الحقیقة مطابق با نفس الامر نبوده
باشد واما هر گاه دلیلی نداشته باشیم بر جواز اعتماد باقی ماخذ پس وجود
از اعتقاد با عدم آن مساوی است مثل اینکه فرض شود چنین اعتقادی

مستند بوصل باشد یا بچیزی دیگر مثل آن بجهل اعتقاد و مامور به در
صورتی نافع هست که حجت شرعی مطابق باشد بر جواز اتکال بمستند اعتقاد
مفروض این است که اعتقاد این بیچاره مستند است بقول ملا مکتبی یا مثل
آن و دلیلی بر جواز اعتماد بآن نداریم بلکه دلیل بر خلاف آن موجودست چنانچه
انشاء الله تعالی ظاهر میشود بعلاوه عدم دلیل بر جواز اعتماد کفایت میکند در
حکم بعدم جواز اعتماد کما لا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی محض مطابقه
با رای مجتهد با عدم علم مکلف بآن پس بجهة آنکه مشخص است مناط در
تکالیف الهیه حکمت عظیمه اختیار و اراده مکلف است مفروض این است
که این شخص حین العمل مبنی اعتقاد او چیزی بود که اعتماد بر آن صحیح نبود
و بعد از فراغ عمل خواه فصلی متخلل شده باشد یا نه مشخص شد بعض علما
عمل را باین کیفیت صحیح میدانند معلوم است که این شخص صحیح در وقتی
میداند که اتیان عمل بجهت مطابعت و موافقت اعتقاد او بوده باشد
نه اینکه مبنای عمل او چیزی بوده باشد و اتیان عمل بجهت آن مبنای غیر
صحیح بوده باشد بعد از فرق مثلا مشخص شود مطابقه ما اتی به او با اعتقاد
بعض از معتمدین علما بجهة اینکه مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد عدلیه
اتیان عمل است بجهة مبنای صحیح و این در محل کلام متحقق نیست بلکه
متحقق در محل کلام محض مطابقه عمل است با رای بعض از معتمدین پس

مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود است در محل کلام و موجود
که محض مطابقه بوده باشد من غیر اراده کفایت نمیکند در صحت پس
عمل در این قسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است ~~من غیر اراده کفایت~~ زائد
~~نمیکند در صحت پس عمل او در این قسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است~~ زائد
بجمله آنچه که مبنای عمل این شخص است که اخذ از ملا مکتبی بوده باشد مثلا
قابل این باشد که مبنی تواند شد نیست و آنچه که می تواند مبنی شد مبنی
در عمل این شخص نیست پس عمل نظر بانتفای مبنی صحت محکوم بفساد است
تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود که عمل این دو نفر که احدهما
عمل او مصداق قسم اول است و ثانی عمل او مصداق قسم ثانی بمقتضای
قواعد عدلیه بایستی باید هر دو مقبول شود یا هر دو مردود و مقبولیت هر دو
قطعی البطلان است نظر بانتفای شرط قبول در قسم اول قطعا نظر باینکه
مفروض این است که اخلال شده است به بعض از امور معتبره لکن اتفاق
پس متعین است که باید هر دو مردود شود تفرقه بمردودیت اول و مقبولیت
ثانی بجهة محض مطابقه اتفاقیه مدفوع است به برهان عقلی چه ممکن است
تامل اول در موقف حساب عرض نماید ای معبود حکیم متعال ما دو نفر
در امور اختیاریه که مناط در تکلیف است مساوی بودیم تفرقه که ما بین
ما دو نفر هست این است که اتفاق افتاد با عدم شعور و اراده و صفی

در عمل او ظاهر شد و در عمل من نبود عدالت مقتضی این است که هر دو مجری
بجزای واحد شویم چنین کلامی مطابق عقل و مستحسن است نظیر این آنست
که دو نفر دو کاسه را که مملو باشد از مایعی بقصد اینکه ما فی الکاسه شراب است
تناول کردند بعد اتفاق افتاد احدهما شراب بود و ثانی غیر شراب میگوییم
هر دو شریکند در معاقب بودن نظر باینکه در امور یکه مناط در تکلیف است
که عبارة از اراده و اختیار بوده باشد هر دو مساویند و محض اتفاق اینکه
احدهما غیر شراب بود با مساوات هر دو در امور اختیاریه مثمر ثمری نیست و هم
چنین است حال هر گاه دو نفر بد و صیغه ضعیفه در شبانه مقاربت نمودند با اعتقاد
اینکه هر دو اجنبیه است بعد مشخص شد که یکی اجنبیه بوده است و دیگری معقوده
و الحق ظاهر این است که استحقاق اثم و ملامت نسبت بهر دو ثابت باشد و ایضا
ممکن است که کسی عارف و عالم بمذاق فقها باشد دعوی انطباق فقها توانند
نمود بر بطلان چنین عمل اما بنا بر اعتقاد مجتهد یکه این شخص اخلال بواجب
نموده ظاهر است و اما بنا بر اعتقاد مجتهد دیگر که معتقد این است چنین عملی
صحیح است نظر باینکه مشخص است این شخص حکم بصحت در وقتی میتواند
که حین العمل مکلف عالم بوده باشد که مطاع او چنین حکمی نموده علاوه اختیار
او آن عمل را فتوی مفتی او بوده باشد مفروض این است که در این مقام چنین
نیست چه مقتضای برهان این است چنانچه عبادت محکوم به بطلان است

در قسم اول در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم سیم یعنی اتیان نماز
بنحوی نموده که بمقتضای اعتقاد کل مجتهدین اخلال بواجب از واجبات
نماز نموده است پس میگوییم این قسم اگر چه بسیار بعید الوقوع است
لکن بر فرض وقوع حکم بصحت در این قسم نیز محل اشکال است بلکه بمقتضای
آنچه در قسم ثانی مذکور شد اقرب آنست که در این صورت نیز حکم شود به بطلان
نماز نظر باینکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه یکی است و دلیل
بر جواز اتکال بآن مبنی در دست نیست بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است
چنانچه مشخص شد پس ظهور مطابقه با رای کل مثل ظهور مطابقه با رای
بعض کفایت نمیکند در حکم بصحت و حکم بصحت در صورتی است که
مبنای عمل مکلف فتوی مفتی باشد که دلیلی در دست باشد که دلالت
کند بر اینکه فتوی او مبنی عمل می تواند شد و این چنانچه در قسم ثانی
منتفی بود در این قسم نیز منتفی است و اتفاق مطابقه با رای کل مثل اتفاق
مطابقه با رای بعض است پس مثمر ثمری نمی تواند شد پس آنچه مبنای عمل این
شخص است مبنی نمی تواند شد شرعا و آنچه مبنای عمل تواند شد مبنی نشد اما
در این مقام بلکه می توان گفت اخذ نماز با اعتقاد بآن مبنی منهی عنه است
و نهی مقتضی بطلان است کلامیکه در این مقام هست این است که آنچه مذکور
شد اگر چه مطابق برهان و مقرون باعتبار است لکن مستفاد از جمله

از اخبار معتبره آنست که امر اوسع از این است نظر باینکه استفاده میشود
از اخبار مذکوره که هرگاه کسی جاهل بحقیقت حال بوده باشد و بنحو خود
عملی بکند و مشخص شود آن عمل مطابق با واقع بوده همین قدر کفایت میکند
در صحت عمل اگر چه حین العمل عالم نبوده باشد بحقیقت حال فالمناسب
ایراد النصوص المذکورة فنقول منها صحیحة زرارة المرویة فی الفقیه عن
ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله ذات یوم لعمار فی
سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله
فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه
الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه و کفیه احدیهما
بالاخری ترجمه ظاهر حدیث این است که جناب فخر الاوایل و الاواخر جناب
حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که جناب فخر انبیاء المرسلین جناب رسول
خدا صلی الله علیه و اله در سفری بعمار بن یاسر فرمودند که ای عمار بما رسید
که تو جنب شده بودی چه کار کردی در چاره جنابت خود عمار عرض کرد خود را
بخاک غلطانیدم جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند این عمل خر است
که باین نوع خود را بخاک می غلطاند چرا چنین نکردی بعد از آن دو دست مبارک
خود را بر زمین گذاردند بعد از آن دو جبین خود را با انگشتان خود مسح کردند
بعد از آن دو کف دست را هر یک را بدیگری مسح کردند وجه استفاده آنست

که فرموده

که فرموده افلا صنعت کذا مستفاد از این کلام آنست که اگر چنین کرده بودی
عمل تو صحیح و بی عیب بود مشخص است که عمار نمیدانست که اگر چنین کرده بودی
صحیح بود پس بمقتضای این کلام شریف آنست که جاهل بمسئله هرگاه
پیش خود عملی کند و مشخص شود مطابق واقع بوده است همین قدر کفایت
میکند در صحت عمل او و هو المطلوب و منها الصحیح المروی فی باب
العلة التی من اجلها کان الناس یستنجون بثلثة احجار و العلة التی من اجلها
صاروا یستنجون بالماء من العلل عن ابی خدیجة عن ابی عبد الله علیه السلام قال
کان الناس یستنجون بثلثة احجار لانهم کانوا یاکلون البسر فکانوا یبعرون بعرا
فاکل رجل من الانصار الدبا فلان بطنه و استنجی بالماء فبعث الیه النبی صلی الله
علیه و اله فجاء الرجل و هو خائف یظن ان یکون قد نزل فیه امر یسوءه فی استنجائه
بالماء فقال له هل عملت فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله انی و الله
ما حملنی علی الاستنجاء بالماء الا انی اکلت طعاما فلان بطنی فلم تغن عنی الحجارة
شیئا فاستنجیت بالماء فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله هنیئا لک
فان الله جل و عز قد انزل فیک آیة فابشر ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
و اورده فی الفقیه ایضا لکن مرسلا قال و کان الناس یستنجون بالاحجار فاکل
رجل من الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجی بالماء فانزل الله سبحانه فیه
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین فدعاه رسول الله صلی الله علیه و اله

٣ یبعرون

یخشی الرجل ان یکون قد نزل فیه امر یسوءه فلما دخل قال له رسول الله صلی الله
علیه و اله هل عملت فی یومک هذا شیئا قال نعم یا رسول الله اکلت طعاما
فلان بطنی فاستنجیت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارک و تعالی قد
انزل فیک ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین فکنت اول التوابین و اول المتطهرین
و یقال ان هذا الرجل کان البراء بن معرور الانصاری حاصل ترجمه مذکور در علل
آنست که عادت ناس آن بود که استنجا به سنگ میکردند چونکه ماکول ایشان بسر
یعنی خرما قبل از آنکه بحد طبخ برسد بود لهذا فضله در حین تغوط از ایشان
دفع میشد مثل پشکل بود چونکه از اهل مدینه او کسی که بحضرت جناب
رسول خدا صلی الله علیه و اله کرد بودند کدو خورد و لینتی در مزاج او هم رسید
باین سبب عدول کرد از استنجا با حجار با استنجا با آب و در آن وقت آیه شریفه ان الله
یحب التوابین و یحب المتطهرین بر آن سرور انام نازل شد پس جناب حضرت
امر باحضار آن شخص فرمودند با خوف و اضطراب خدمت سرور انام مشرف شد
بگمان آنکه مذمتی درباره او نازل شده بجهت استنجا نمودن با آب جناب فخر انام
از او استفسار فرمودند در این روز عملی از تو صادر شده است عرض کرد بلی
استنجا با آب کردم لکن باعث بر آن نبود مگر آنکه چون کدو خوردم لینتی در مزاج
من هم رسید ازاله نجاست بسنگ نمیشد لهذا استنجا با آب نمودم پس جناب
رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند گوارا باد ترا که جناب باری تعالی عز

شانه

عز شانه آیه در تحسین عمل تو نازل فرموده آن آیه این است ان الله یحب
التوابین و یحب المتطهرین حقا و نمیدانم دوست میدارد توبه کاران او دوست
میدارد کسانی که در صدد این هستند که خود را پاک کنند از کثافات
ذکر توبه شاید بجهت این باشد که مردم را رغبت شود تا آن شخص
از جمله تائبین بوده باشد وجه دلالت حدیث مذکور بر مدعی ظاهر است
نظر باینکه با جهل باینکه استنجا با آب می توان کرد باینکه استنجا نمود با آب چونکه
عمل او مطابق واقع شده بود محکوم بصحت شد با عدم علم آن بحقیقت
حال و منها المعتبر المروی فی باب احکام السهو فی الصلوة من الفقیه
عن علی بن النعمان الرازی انه قال کنت مع اصحاب لی فی سفر و انا امامهم
فصلیت بهم المغرب فسلمت فی الرکعتین الاولیین فقال اصحابی انما
صلیت بنا رکعتین فکلمتهم و کلمونی فقالوا اما نحن فنعید فقلت
و لکنی لا اعید و اتم برکعة فاتممت برکعة ثم سرنا فاتیت ابا عبد الله
علیه السلام فذکرت له الذی کان من امرنا فقال لی انت کنت اصوب منهم فعلا
انما یعید من لا یدری ما صلی وجه الدلالة هو ان قول المأمومین اما
نحن فنعید یشد الی ان الامام لم یکن جازما بصحة الصلوة مع الاتیان
برکعة بل کان متحیرا و مترددا فی ذلک و الاتباع المأمومون فی ذلک و
مع ذلک صوبه المعصوم علیه السلام فی فعله و منها ما دل علی صحة حج

من مرّ بالموقف مع الجهل بلزوم الوقوف فيه كالمعتبر المروي في الكافي عن ابن مسكان عن ابي بصير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك ان صاحبي هذين جهلا ان يقفا بالمزدلفة فقال يرجعان مكانهما فيقفان بالمشعر ساعة قلت فانه لم يخبرهما احد حتى كان اليوم وقد نفر الناس قال فنكس راسه ساعة ثم قال اليسا قد صليا الغداة بالمزدلفة قلت بلى فقال اليسا قد قنتا في صلوتهما قلت بلى فقال تم حجهما ظاهر ترجمه این حدیث انست که ابا بصیر عرض کرد خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام که خداوند عالم مرا فدای تو گرداند این دو نفر رفیق من جاهل بودند بوجوب وقوف در مشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند همان وقت که عالم شدند بوجوب وقوف لازم است عود نمایند بمشعر و ساعتی در آنجا توقف نمایند راوی میگوید عرض کردم که احدی اخبار بایشان نکرد تا امروز که کوچ کردند مردمان یعنی تا حال که مطلع نشده بودند بر مسئله و حال که مطلع شده اند قدرت بر عود ندارند نظر باینکه کوچ کردند مردم راوی گفت اینرا که عرض کردم حضرت سر مبارک را بزیر انداختند ساعتی آن وقت فرمودند آیا این دو نفر نماز صبح را در مزدلفه که مشعر باشد ایشان نکردند عرض کردم بلی و فرمودند آیا در نماز صبح قنوت نخواندند عرض کردم بلی قنوت خوانده اند پس فرمودند حج ایشان تمام و صحیح است وجه استدلال بر مدعی آنست که این حدیث دلالت میکند بر اینکه هرگاه اتفاقا چیزی از مکلف صادر شد

با جهل بر اینکه آن چیز مطلوب از او هست و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد آن چیز که از وصا درست قائم مقام آن چیز مطلوب میشود در صحت عمل بنا براین هرگاه کسی در نماز اتیان بچیزی نمود بقصد مطلوبیة ان در نماز لکن ماخذ درستی او نباشد و بعد مشخص شد آنچیز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز او می باید صحیح بوده باشد بطریق اولی از این راه است که محقق اردبیلی ره فرموده اند هرگاه کسی چیزی را اعتقاد نمود که مطلوب از او هست از هر راه که بوده باشد این کفایت میکند در صحت عمل او و عبارت آن مرحوم این است قال في شرحه على الارشاد في مباحث اوقات الصلوة كل من فعل ما هو في نفس الامر وان لم يعرف كونه كذلك ما لم يكن عالما بنهيه وقت الفعل حتى لو اخذ المسائل من غير اهله بل لو لم ياخذ من احد وظن انها كذلك فانه يصح ما فعله وكذا في الاعتقادات وان لم ياخذها من ادلتها فانه يكفي ما اعتقده دليلا او وصله الى المطلوب ولو كان تقليدا كذا يفهم من كلام منسوب الى المحقق نصير الملة والدين قدس سره العزيز وفي كلام الشارع اشارات اليه مثل مدحه جماعة للطهارة بالحجر والماء مع عدم العلم بحسنها وصحة حج من مرّ بالموقف وغيرهما مما يدل عليه الاثر ويطلع عليه ان تاملت مثل قوله صلى الله عليه واله لعمار حين غلط في التيمم الا فعلت كذا فانه يدل على انه لو فعل كذا لصح مع انه ما كان يعرف وفي الصحيح

من نسي ركعة ففعلها استحسن عليه السلام مع عدم العلم انتهى كلامه رفع مقامه ممکن است جواب از احادیث مذکوره اما حدیث الاول پس مناسب این است که نقل کلام شود در آن از چند راه اول در بیان اختلاف در لفظ حدیث است بزیاده و نقصان پس میگوئیم حدیث بنحو مذکور مروی است در فقیه و اما در کافی و تهذیب پس عبارتش مطابق با مذکور در فقیه نیست اما در کافی پس مذکور در آن بسند صحیح باین نحو است روایت کرده است یونس بن عبد الرحمن از ابی ایوب الخزاز از جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال سالته عن التيمم فقال ان عمار بن ياسر اصابته جنابة فتمعك كما تتمعك الدابة فقال له رسول الله صلى الله عليه واله يا عمار تمعكت كما تتمعك الدابة فقلت له كيف التيمم فوضع يده على المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الكف قليلا روایت کرده است همین حدیث را بسند دیگر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور و اما در تهذیب پس مذکور در آن باین نحو است روایت کرده بسند صحیح از داود بن النعمان قال سالت ابا عبد الله ع عن التيمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعك كما تتمعك الدابة فقال له رسول الله وهو يهزؤ به يا عمار تمعكت كما تتمعك الدابة فقلنا له فكيف التيمم فوضع يده على الارض ثم رفعها فمسح وجهه ويديه فوق الكف قليلا و در استبصار نیز بهمین طریق است و روایت کرده است همین حدیث را ابن ادریس

الارض
التراب

در اواخر سرائر بنحوی که مخالف با همه اینهاست نظر باینکه روایت کرده است از نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر که آن مذکور روایت کرده از عبد الله بن بکیر از زراره از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اتی عمار بن یاسر رسول الله صلى الله عليه واله فقال يا رسول الله اجنبت الليلة ولم يكن معي ماء قال كيف صنعت قال طرحت ثيابي وقمت على الصعيد فتمعكت فيه فقال هكذا يصنع الحمار انما قال الله عز وجل فتيمموا صعيدا طيبا فضرب بيديه على الارض ثم ضرب احديهما على الاخرى ثم مسح بجبينيه ثم مسح كفيه كل واحدة على الاخرى مسح باليسرى على اليمنى واليمنى على اليسرى دوم در بیان داعی و باعث بجهت عمار بر اینکه در مقام غسل خود را بخاک غلطانید میگوئیم دور نیست داعی بر این مطلب این بوده باشد چونکه جناب رسول خدا صلى الله عليه واله در مقام حاجت بغسل جنابت چنین فرموده اند یکفیك الصعید عشر سنین این یا مثل این عقیده فرموده اند جعلت لي الارض مسجدا وترابها طهورا یا مثل اینکه ان الله تعالى جعل التراب طهورا كما جعل الماء طهورا مقتضای همه اینها این است که تراب مثلا قائم مقام آب میشود در مقام حاجت بغسل و مشخص است طهوریة ماء در مقام حاجت بغسل باین نحو است که می باید آب را بجمیع اجزای بدن رسانید یا مثل غسل ارتماسی که می باید بدن را در جوف آب داخل نمود بالمقابلة بر اینکه تراب نیز طهور است

بدل
این یا مثل اینکه

چنین توهم کرده بود که کیفیت تطهیر بتراب مثل تطهیر باب است لهذا تن خود را
بخاک غلطانیده بوده است بعد از نزع لباس این بنا بر غفلت از آیه تیمم بوده
فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه سیم دو اصل مطلب
که جواب از تمسک باین حدیث بوده باشد در اثبات اینکه هرگاه جاهل بمسئله
در مقام امتثال اتیان بعملی نزد خود نمود اتفاقا آن عمل مطابق واقع شد
عمل در چنین صورت محکوم بصحت خواهد بود پس میگوییم راه دلالت حدیث
مذکور بر این مطلب ظاهر نیست مگر بجهت اشتمال حدیث بلفظ افلا صنعت
کذا یعنی استعمال خاک باین نحو نموده بودی صحیح بود میگوییم اعتماد باین
حدیث در اثبات این مطلب ممکن نیست اما اولا بجهت اینکه ظاهر میشود این
واقعه در سفری بود که عمار در خدمت جناب رسول خدا صلعم بود با وجود
تمکن از استکشاف از حقیقت حال از آن سرور و ابراد چگونه ممکن است
که ایشان فرموده باشد که اگر پیش خود چنین کاری میکردی صحیح بود خصوصا
در مثل چنین واقعه و اما ثانیا میگوییم مفروض این است که عمار جاهل
بود از کیفیت تیمم و معلوم است این کیفیت از امور توقیفیه است که میبایدو
دست را بخاک زد و بدو کف مسح جبهه و ظهر کفین نمود این امری است
محال است که کسی بدون تعلیم معلمی تواند بآن رسید با وجود این چگونه
میفرمایند جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله که اگر چنین عملی نزد خود نمودی

بودی خوب و صحیح بود با وجود اینکه نظر بتوقیفیت آن محال بود که تواند شد
کسی نزد خود چنین عملی نماید بقصد امتثال بخلاف غلطیدن بخاک این
راهی داشت که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم
و اما ثالثا میگوییم توهم دلالت این حدیث بجهت همین لفظی است که
مذکور شد از انچه ذکر کردیم در اول مشخص شد که این حدیث مذکور است
در کتب معتبره این لفظ در هیچ یک مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر است
که این واقعه یک مرتبه بوده است عمار نظر بطریق توهمیکه مذکور شد
خود را بخاک غلطانید جناب رسول خدا از این تقبیح فرمودند که این
فعل حمار است مناسب همین فقره است چنانچه مذکور در کافی و تهذیب
و استبصار همین فقره است بعلاوه سند در فقیه منتهی میشود بزراره
چنانچه در اواخر این چنین است در هر دو کتاب روایت نموده است
از جناب حضرت امام محمد تقی علیه السلم مصرح به در اواخر این است
که زراره روایت نموده که جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمودند که عمار
بعد از وقوع واقعه خود خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرف
شد و عرض کرد چنین واقعه بجهت من در شب اتفاق افتاد و انی لاشتم
از انجا ظاهر میشود که در شب غسل بود که وصول بخدمت آن حضرت ممکن
نبود حضرت فرمودند چه کار کردی عرض کرد چنان کردم حضرت فرمودند

که این فعل حمار است درست شده انوقت آیه تیمم را تلاوت فرمودند و
کیفیت تیمم را بفعل تیمم تعلیم عمار فرمودند حکایت باین نحو منقح مطابق
با اعتبار است و مقتضای انچه مروی در فقیه است آنست که جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله خود سبقت بسوال فرمودند الی اخره و چونکه فقیه
واحد است و راوی واحد است مثل مروی عنه پس مظنون این است که یک
نسخه نقل شده مطابق اعتبار کیفیت مسطوره در اواخر این است پس کلام
مذکور در فقیه که عبارت از افلا صنعت کذا بوده باشد نوعی نیست که توان
بان اعتماد نمود پس اتفاق بآن نیست خصوصا در چنین مقام خطیری
که مخالف عقل و فتاوی اصحاب است بجمل الحکایت عمار مروی است بطرق
متعدده در کتب خاصه و عامه این زیادتی که عبارت از افلا صنعت کذا
بوده است در هیچ یک از کتب فریقین مسطور نشده است مگر در فقیه اما
طرق خاصه پس دانسته شد و اما در کتب عامه پس در کتاب مصابیح که از کتب
معتبره عامه است روایت نموده است از عمار انه قال کنا فی سریه فاجنبت فتمعکت
فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه و آله فقال انما کان یکفیک هکذا
فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه علی الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه
وکفیه و مشکوة المصابیح وهو ایضا من کتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء
رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذکر

انا کنا فی سفر انا و انت فاما انت فلم تصل و اما انا فتمعکت فصلیت
وذکرت ذلک للنبی صلعم فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه
و آله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه قال رواه البخاری
و مسلم وفی کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی
عمر فقال انی اجنبت ولم اجد ماء فقال له لا تصل فقال عمار اما تذکر
یا امیر المؤمنین اذ انا وانت فی سریه فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء فاما
انت فلم تصل و اما انا فتمعکت فی التراب وصلیت فذکرت ذلک للنبی
صلی الله علیه و آله فقال انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح
بهما وجهک وکفیک مقصود از تطویل مقال در این مقام آنست که مشخص
شود عبارتیکه در فقیه مذکور شده ماخذی ندارد بلکه مخالف طریقه
ثابته در طرق عامه و خاصه است بعلاوه انچه مذکور شد پس مطلقا التفاتی
و اعتباری باین زیادتی نیست و اما جواب از حدیث ثانی که مشتمل بر حکایت
استنجا با آب است پس میگوییم اولا مسلم نداریم دلالت حدیث مذکور را باینکه
در آن وقت اعتقاد معتقد این بوده باشد که استنجا با حجار متعین
بوده باشد متعین بوده باشد باین معنی که استنجا با آب جایز نبوده باشد
چه این فساد بسیار بعید است سیما بعد از عمومات متکثره دالة بر طهوریة
آب بعنوان اطلاق از کتاب و سنت مثل قوله تعالی و انزلنا من السماء ماء

طهورا و قوله تعالی وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به خصوصا بعد
التفات باینکه آیه شریفه وانزلنا من السماء ماء طهورا جزو سوره
فرقان است و سوره فرقان از سوری است که در مکه زادها الله تعالی
عزا و شرفا نازل شده و حکایت انصار در مدینه مشرفه بوده بعد از
مهاجرت انکه بعلاوه میگوییم همین انصار و غیرهم در صورتیکه بدن
ایشان یا لباس ایشان ملوث بغائط میشد اکر میگوئی مطلقا تطهیر نمیکردند
یا تطهیر میکردند بغیر آب هر یک از این دو را قبول کردی نباشد پس کلام مقطوع
به است که تطهیر لباسیکه ملوث بغائط میشد با آب میکردند پس چنانچه میتوان
ادعای قطع نمود که در تطهیر آن اکتفا باحجار نمی نمودند و همچنین در تطهیر
مخرج بول پس قیاس بآن مستبعد است تطهیر لباس را از غائط مثلا با آب متعین
بوده باشد و تطهیر مخرج غائط با آب جایز نباشد و بحجر متعین بوده باشد بلی ظاهر
حدیث مذکور آنست که شیوعی داشت استنجا باحجار و عادت بان مطرد شده بود
دور نیست که شیوع و اطراد عادت بر آن بجهت ندرت آب در مدینه مشرفه در ان
زمان بوده بلکه میگوییم دلالت حدیث بر شیوع و اطراد استنجا باحجار بعنوان
الاطلاق مسلم نیست نظر بعبارت حدیث که فرموده لانهم کانوا یاکلون البسر
وکانوا یبعرون بعرا یعنی اسم این عادت انها باینکه در مقام استنجاء باحجار
میکردند بجهت این بود که چیزی که دفع میشد از انها در مقام تغوط مثل

پشکل بود در یبوست در این صورت حاجت باب نبود و آب هم ندرت داشت
لهذا عادت مطرد بود در استنجا باحجار و اکر کسی بکوید اکر استنجا باحجار
صنعتی نمی بود و آن شخص معتقد انحصار در احجار نمی بود چرا تشویش
واضطراب او بود و این صدور امر از فخر کائنات صلی الله علیه واله
بانصاری بچه سبب بود ممکن است جواب کفته شود چونکه عادت مطرد شده بود
در استنجاء باحجار بجهة ندرت آب و این شخص عدول از عادت کرده بود
باین جهت اضطرابی بجهة او هم رسید در این وقت بر فرض غمض عین از
و تسلیم بعد اینکه اضطراب بجهة این بوده باشد میکوییم استبعادی
که اول ذکر کردیم بمرتبه ای بیشتر این می باشد و اما نزول آیه شریفه در
مدح این عمل پس ممکن است بجهة اختیار اولی بوده باشد و نظر باینکه
استنجاء باب اولی است از اقتصار با استنجاء باحجار مرجح دیکر از برای انچه
مذکور شد که نبایست در آن وقت استنجا منحصر باشد در احجار بر فرض
تجاوز نجاست است از اطراف مخرج لزوم حصول تطهیر باحجار در این صورت
بعد از سابق است بلی چیزی که در این مقام میتوان کفت آنست که حکایت
انصار مروی در کافی بر هست و از الفاظ ظاهر میشود انحصار استنجاء
در آن وقت قبل از فعل آن شخص انصاری در احجار روی ثقة الاسلام
فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عزوجل

ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف
والاحجار ثم احدث الوضوء وهو خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه
واله وصنعه وانزل الله فی کتابه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
ظاهر این است که مراد از وضوء فی قوله ثم احدث الوضوء استنجا بآب
باشد پس ترجمه ظاهر حدیث این است عادت مردم چنین مطرد شده بود
که استنجاء بکهنه و احجار میکردند بعد از ان حادث شد استنجا بآب و
و این استنجا بآب صنعت خوبی است پس امر فرمودند باو جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله و خود شان نیز بعمل آوردند الی آخره ممکن است جواب
کفته میشود از این حدیث باین نحو که حدیث متروک الظاهر است قطعا
نظر باینکه مقتضای ظاهر آن این است که وقتی متداول بود استنجا بخرقه
واحجار فقط میکردند بعد از آن نسخ شد و متعین شد استنجاء باب
فقط این مخالف اجماع است جزما لهذا ممکن است حمل کرده شود باین نحو که در
سابق متعارف ما بین ناس این بود که استنجا میکردند بخرقه و سنک
مطلقا بعد احداث شد استنجا باب یعنی متعین شد آب این را حمل
میکنیم در صورتیکه نجاست تجاوز کرده باشد از اطراف مخرج و این حملی
صحیح تا خوشی در آن نیست مطلقا مکر انکه مقابله مقتضی این است
که قبل از آن وقت استنجا بخرقه و احجار ثابت بوده است مطلقا اکر چه

تجاوز کرده باشد نجاست و این صحیح نیست ممکن است جواب این باز
باین نحو که غایت انچه مستفاد از این کلام هست آنست که سابق بر این
چنین کاری میکردند اما انکه این مقتضای شریعت مطهره مخزن کائنات
بوده است مطلقا چنین چیزی استفاده نمیشود پس معنی حدیث چنین
میشود که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا خواه مخرج بول بوده
باشد یا مخرج غائط نجاست تعدی کرده باشد یا نه این نسخ شد و استنجا
باب متعین شد هم در مخرج بول و هم در مخرج غائط لکن اطلاق کلام نسبت
به بول مسلم است لکن نسبت بغائط محمول است در صورتیکه تعدی کرده
باشد نظر باجماع و غیره که دلالت میکند بر ثبوت استنجاء باحجار در مخرج
غائط حتی در این شریعت در صورت عدم تعدی بنا بر این مطلقا اشکالی
در حدیث نیست اکر چه حمل شود احدث الوضوء در این حدیث بر فعل انصاری
نظر باینکه چنین چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد کل نبود انصاری در
صورت لینت مزاج نظر بحسن عقل و مقتضای عمومات کتاب
و سنت که مقتضی طهوریت آب است مطلقا عدول از انچه سابق می
کردند بسوی آب نمودند بعد از ملاحظه جمیع انچه مذکور شد با دقت نظر
فظهر در آن ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل جاهل
اکر چه اختراع نزد خود باشد در صورتی که مشخص شود که مطابق

واقع بوده است ضعیف است قطعاً و بر فرض غمض عین از جمیع آنچه مذکور
شد و تسلیم دلالت حدیث باین معنی که حدیث حمل شود بر اینکه استنجا
باب نبود و دلیل شرع که مقتضی آن بود در نظر آن شخص نبود و نزد خود
چنین اختراعی نمود لکن اتفاقاً افتاد مطابق با رضای الله جل شانه
شد لهذا عمل آن شخص محکوم بصحت شد میگوییم اعتماد باین حدیث
در اثبات این مطلب چنانچه در محل کلام حسبان بسیار ضعیف است نظر باینکه کلام
در عبادات است صحت در عبادات موقوف بر معلومیت تعلق امر و قصد
قربت است و با جهل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود که امر ثابت است
و کجا ممکن است که قصد قربت شود بر خلاف در مورد حدیث نظر باینکه
مقصود در انجا ازاله نجاست و مطهر آن در واقع آب است و هرگاه
چنین بخیالی در آن غسل نمود ثم غسل که ازاله نجاست باشد بر آن مترتب
میشود اگرچه هرگز بگوش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست
هست بنا بر این میگوییم هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که باب ازاله غائط
می توان نمود لکن نزد خود چنین احتمال داد که ازاله غائط بآن میشود
و بمقتضای این احتمال آب را در آن استعمال نمود قطعاً این ثمره بر آن
مترتب میشود لکن این چگونه می تواند متوسل اساس شود در عبادات که
با جهل بحقیقت حال اگر کسی عملی از آن صادر شود و اتفاق افتد

که مطابق

که مطابق واقع بود حکم شود بصحت آن نظر بحدیث مذکور با فرق مابین المقامین
چنانچه مذکور شد و اما جواب از حدیث سیم یعنی حدیث مشتمل بر حکایت فعل
ماموم و امامیکه اخلال بیک رکعت از نماز مغرب کرده بود سهواً پس میگوییم
این حدیث بیش متروک الظاهر است یعنی میتوان ادعا نمود که اجماع بر خلاف
آن منعقد است توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی این است که
گفته میشود که اجماع منعقد است بر اینکه تکلم بعنوان عمد در اثنای نماز
مقتضی فساد نماز است پس کلام ماموین نسبت بامام انما صلیت بنا رکعتین
کلامی است در اثنای نماز متعمداً مقتضی بطلان نماز است قطعاً پس چگونه
می توان کلام معصوم علیه السلام انتم اصوب منهم فعلا را حمل نمود بر ظاهر
خود که مقتضی این است که اگر ایشان بعد از تکلم ایشان بیک رکعت از نماز مینمودند
حاجت باعاده نماز نبود بلی حکم در حق ایشان این بود که قبل از آن برخیزند اتمام نماز
نمایند باتیان یک رکعت باقی و هم چنین است حال نسبت بامام نظر باینکه
کلام امام فقلت ولکن لا اعید و اتم برکعة کلامی است صادر از امام بعد از
اعتقاد اینکه اخلال بیک رکعت از نماز کرده چنین کلامی موجب بطلان نماز است
قطعاً و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم فرموده باشند در حق او
که انت اصوب منهم فعلا یعنی عمل تو از عمل ایشان صحیح تر است این در صورتی
بود که حمل شود حدیث بر ظاهر خود و هرگاه صرف از ظاهر خود شود و بگوییم

و بگوییم مراد این است که ماموین تفهیم امام نمودند بغیر تکلمیکه مفسد
باشد که اخلال بیک رکعت از نماز نموده و امام نیز بعد از اعتقاد بواقع تفهیم
ایشان نمود بهمان طریق که من اعاده نماز نمیکنم بلکه اکتفا میکنم باتیان
رکعت باقیه در این صورت حکم بصحت نماز امام صحیح و هم چنین حکم
باصوبیت فعل امام از فعل ایشان لکن حمل کردن از برای اینکه امام جاهل بود
از حقیقت حال بیجا است چه شود که امام واقف بمسئله بود لهذا بمقتضای
اعتقاد خود عمل نمود و لکن چونکه از فعل امام چیزی که مظهر آن باشد که
ماموین اعتماد بآن توانند نمود نبود و ماموین خود هم عالم بحکم مسئله
نبودند لهذا استیناف نماز نمودند و عرض کردن واقعه را بخدمت معصوم
علیه السلام بعد از آنکه شرف خدمت ایشان را درک نمود چه شود بجهت تحصیل
اطمینان خود بوده که اشتباه نکرده بوده است یا بجهت اعتماد ماموین البته
میباید چنین بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام نیز مثل ماموین جاهل
بود چگونه ممکن بود که قصد امتثال تواند نمود چه شخص است قصد امتثال
ممکن نیست مگر با اعتقاد تحقق امر و اعتقاد تحقق امر با شک در اصل عمل
از جمله محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در اثبات مطلب مذکور بسیار
ضعیف و واهی است و اما جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل
بر صحت حج کسیکه مروه بمشعر کرده باشد با جهل بوجوب وقوف در آن پس

آن نیز

آن نیز ظاهر بلکه اظهر از سابق است بیان آن این است اولاً میگوییم چگونه
ممکن است که عاقلی احتمال این را تواند داد که هرگاه فعلی از کسی صادر شد
با جهل بر اینکه آن فعل مطلوب شارع است و در واقع مطلوب شارع بوده
باشد بمحض صدور آن فعل از آن شخص بقصد امتثال بلکه با جهل بر اینکه
مطلوب است کفایت کند در حصول امتثال و اتیان ماموربه سبحان الله
این سخنی است ممکن نیست که عاقلی بتفوه بر آن تواند نمود تا خر بمقتضای لا عمل
الا بنیة و نحو آن که وارد شده بعلاوه میگوییم اگر چنین چیزی کفایت میکرد
پس معصوم در همین حدیث امر برجوع بجهت تدارک آن فعل چرا میفرمودند
فرموده یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر و حال آنکه وقوف جهلا صادر شده
بود و مفروض این است این قدر کفایت میکند اگر گویی کفایت میکند در صورتی
که متمکن از تلافی آن در وقت آن فعل نباشد میگوییم با اینکه این تفصیل بوجه مسلم
ثابت نیست پس چرا باید در نماز تفصیل داده شود ما بین امکان تدارک در وقت
و عدم آن در اول حکم شود به بطلان بخلاف ثانی و حال آنکه چنین تفصیل
در کلام این قایل نیست محصل الحاصل حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست بلکه میگوییم
غایة آنچه مدلول علیه بحدیث هست آن است که در چنین وقتی حج آن شخص
محکوم بصحت است و این مستلزم این نیست که آنچه جهلا از او صادر شده
کفایت میکند در حصول امتثال با آنکه مخالف عقل و نقل است چه شود و چه

آن این بوده باشد که در چنین صورت آن فضل در حق چنین شخصی مطلوب بوده ظ
نبوده است پس حکم بصحت در صورت عدم صدور آن چیز است از این شخص
مخصوص نه اینکه بجهت تحقق مطلوب بوده باشد این از این قبیل میشود
که درک اختیاری عرفات را نموده است و درک مشعر را مطلقا ننموده است نه
اختیاری مشعر را که عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس روز عید اضحی بوده باشد
و نه اضطراری مشعر را که عبارت از طلوع شمس بوده باشد تا زوال الیوم مذکور
حج چنین شخصی محکوم بصحت است مخفی نماند اگرچه مضمار کلام در تنقیح
مرام خارج از اعتدال شد لکن از اینکه مطلب بسیار مهم بود و محل مزال اقدام
اعلام بود چاره جز تطویل کلام و اطناب مقال در تنقیح مرام نبود والله
العاصم عن الخطا والزلال والحکم والفتوی والقول والعمل پس از جمیع مباحث
مذکوره ظاهر شد وجه کلمات علماء فرموده اند امر نماز لازم است که
مستند بوده باشد باجتهاد یا تقلید از مجتهد و هرگاه چنین نباشد
آن عمل محکوم بفساد است هر چند اخذ نموده باشد از آباء و امهات یا از اشنا
و اقران یا بیش خود بحدس و تخمین جمع نموده باشد جمله از کلمات اعاظم
اصحاب که دال بر این مطلب بود مذکور شد و بسیار از کلمات اصحاب
که مقتضی این مطلب است ان شاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد
ظاهر از صاحب معالم دعوی اتفاق است بر این مطلب قال فی مقام الاستدلال

علی انه

علی انه لا بد من تخصیص اهل الذکر فی الایة الشریفة بمن جمع شرایط الفتوی
فما هذا لعطفه للاتفاق علی عدم وجوب استفتاء غیره بل عدم جوازه انتهی
کلامه رفع مقامه و معلوم ان الاتفاق علی عدم جواز الاستفتاء من
غیر المستجمع للشرایط مستلزم الاتفاق علی عدم جواز العمل بقوله و ظاهر
این است که فرقی نیست در این باب ما بین اینکه عمل او مطابق واقع شده
باشد یا مخالف و وجه آن به ضبط تمام مشخص شد **مقام ثانی** در بیان عدم
جواز بنا گذاشتن است بر اقوال اموات در عمل و بطلان نماز است در صورتیکه
مستند بوده باشد بتقلید اموات این معروف ما بین فقهاست
قال العلامه اعلی الله تعالی محل الکرامة فی النهایة اختلفوا فی ان من لیس
من اهل الاجتهاد هل یجوز له الافتاء بمذهب غیره من المجتهدین الی ان
قال ان حکاه عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت لانعقاد
الاجماع مع خلافه بعد موته دون حیاته فدل علی انه لم یبق له قول و فاید
تصنیف الکتب مع موت مصنفها استفادة طریق الاجتهاد من تصرفهم
فی الحوادث و کیفیة بناء بعضها علی بعض و معرفة المجمع علیه من
المختلف فیه الی ان قال و ان حکی عن مجتهد حی فان سمعه منه مشافهة
جاز له العمل به و جاز للغیر المحکی له العمل ایضا قال و هذا هو الاجود
عندی و قال فی التهذیب و هل لغیر المجتهد الفتوی بما یحکیه عن

المجتهد الاقرب انه ان حکی عن میت لم یجز له العمل به اذ لا قول للمیت
و لهذا ینعقد الاجماع لو خالف بعد حیا و ان حکی عن حی من اهل الاجتهاد
فان کان قد سمعه منه مشافهة جاز له العمل و لغیره ایضا و کذا لو
سمعه من مخبر ثقة عن المجتهد و ان کاتبه فالاقرب جواز العمل به ان امن
الغلط والتزویر والا فلا و قال فی مبادی الاصول اذا افتی غیر المجتهد بما
یحکیه عن المجتهد فان کان یحکی عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول
للمیت فان الاجماع لا ینعقد مع خلافه حیا و ینعقد بعد موته و ان کان
یحکی عن حی مجتهد فان سمعه منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به و ان
وجده مکتوبا و کان موثوقا به فالاقرب جواز العمل به ایضا و الا فلا و
قال فی القواعد و لا یحل لفاقد الشرایط او بعضها الحکم و لا الافتاء
و لا ینفذ حکمه و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید المتقدمین فان المیت
لا قول له و قال فی الارشاد و لا یحل الحکم و لا الافتاء لغیر الجامع للشرایط
و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید المتقدمین فان المیت لا یحل تقلیده
و ان کان مجتهدا و قال شیخنا الشهید فی الذکری و لا یشترط مشافهة المفتی
فی العمل بقوله بل یجوز بالروایة عنه ما دام حیا و یقرب جواز العمل بالحکایة
عن المفتی ما دام کونه حیا یقتضی انتفاءه بعد مماته و هو المطلوب
و قال المحقق الثانی فی تعلیقاته علی الشرایع و قد صرح جمع من الاصولیین

والفقهاء

والفقهاء باشتراط کون المجتهد حیا لیجوز العمل بفتیاه فلا یجوز العمل بقول
المجتهد بعد موته و هو متجه و قال شیخنا الشهید الثانی فی شرحه علی اللمعة
یجوز لمقلد الفقیه الحی نقل الاحکام الی غیره و ذلک لا یعد افتاء اما الحکم
فیمتنع مطلقا للاجماع علی اشتراط اهلیة الفتوی فی الحاکم حال حضور
الامام و غیبته و قال الفاضل الخراسانی فی الکفایة و لا یحل لفاقد الشرایط
کلا او بعضا الحکم و لا الافتاء و لا ینفذ حکمه و لا یکفیه فتوی العلماء و لا
تقلید القدماء فان المیت لا تعویل علی العمل بفتیاه و ان کان مجتهدا و لا یخفی
علیک ان العبارات المذکورة باسرها صریحة فی عدم جواز تقلید الاموات
و لو کانوا من اعاظم المجتهدین بل الظاهر من کثیر من عبارات جماعة من اعاظم
الاصحاب دعوی اطباق علمائنا علیه منها ما ذکره شیخنا الشهید فی الذکری
ایضا حیث قال و هل یجوز العمل بالروایة عن المیت ظاهر العلماء المنع منه محتجین
بانه لا قول له و لهذا ینعقد الاجماع مع خلافه میتا و جوزه بعضهم انتهی
والظاهر ان مراده من البعض بعض العلماء العامة کما ستقف علیه
فی کلام شیخنا الشهید الثانی والفاضل المدقق السید الشهیر بالداماد
و غیرهما و منها ما ذکره المحقق الثانی فی شرحه علی الالفیة فی شرح ثم المکلف
بها الآن من الرعیة صنفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی
کل فعل من افعالها و مقلد و یکفیه الاخذ عن المجتهد من قوله الآم

فی نقل الاجماعات المنقوله فی عدم جواز تقلید المیت

قوله

فی قوله عن المجتهد للعهد الذکری فکانه قال عن المجتهد المذکور ویکون
فیه ایماء لطیف الی اعتبار کون المجتهد الماخوذ عنه حیاً فان ذلک
مذهب اصحابنا الامامیة قاطبة وقد نادوا به فی مصنفاتهم الاصولیة
والفقهیة فاسمعوا من کان حیاً ومنها ما ذکره شیخنا الشهید الثانی فی
المسالک حیث قال وقد صرح الاصحاب فی هذا الباب من کتبهم المختصرة
والمطولة وفی غیره باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل بقوله وان المیت
لا یجوز العمل بقوله ولم یتحقق لی الی الان فی ذلک خلاف ممن یعتد بقوله من
اصحابنا وان کان للعامة فی ذلک خلاف مشهور ومنها ما ذکره فی المقاصد
العلیة قال اللام فی قوله عن المجتهد للعهد الذکری وهو المذکور قبله بغیر ای
عن المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال وفیه اشارة لطیفة الی اشتراط
حیاة المجتهد الماخوذ عنه فان ذلک هو المعروف من مذهب الامامیة لا نعلم
فیه مخالفاً منهم وان کان الجمهور قد اختلفوا فی ذلک ومنها ما ذکره فی
منیة المرید قال فی جواز تقلید المجتهد المیت مع وجود الحی ولا معه للجمهور
اقوال اصحها عندهم جوازه مطلقاً لان المذاهب لا تموت بموت اصحابها
ولهذا یعتد بها بعدهم فی الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحکم
لا یمنع الحکم بشهادته بخلاف فسقه والثانی لا یجوز مطلقاً لفوات اهلیته
بالموت ولهذا ینعقد الاجماع بعده ولا ینعقد فی حیاته علی خلافه وهذا

هو المشهور

هو المشهور بین اصحابنا خصوصاً المتاخرین منهم بل لا نعلم قائلاً بخلافه
صریحاً ممن یعتد بقوله لکن هذا الدلیل لا یتم علی اصولنا من ان العبرة فی الاجماع
انما هو بدخول المعصوم کما لا یخفی والثالث المنع منه مع وجود الحی
لا مع عدمه ومنها ما ذکره شیخنا الشیخ حسین والد شیخنا البهائی نور الله
تعالی مرقدهما فی شرح الالفیة حیث قال واللام فی المجتهد للعهد الذکری
ففیه ایماء الی اشتراط کونه حیاً کما علیه اصحابنا ومنها ما ذکره ابن جمهور
فی مسالک الجامعیة فی شرح الالفیة قال ولا کذلک الماخوذ عن قول المفتی المیت
بل لا بد فی جواز العمل بقوله من بقائه فلو مات بطل العمل بقوله ووجب الرجوع
الی غیره اذ المیت لا قول له وعلی هذا انعقد اجماع الامامیة وبه نطقت مصنفاتهم
الاصولیة والفروعیة لا اعلم فیه مخالفاً منهم ومنها ما ذکره صاحب
المعالم قال لا نعرف خلافاً فی عدم اشتراط مشافهة المفتی فی العمل بقوله
بل یجوز بالروایة عنه ما دام حیاً ثم قال وهل یجوز العمل بالروایة عن المیت
ظاهر الاصحاب الاطباق علی عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه وقال ایضاً
ان القول بالجواز قلیل الجدوی علی اصولنا لان المسألة اجتهادیة وفرض
العامی فیها الرجوع الی فتوی المجتهد ح فالقائل بالجواز ان کان میتاً فالرجوع
الی فتواه فیها دور ظاهر فان کان حیاً فاتباعه فیها والعمل بفتاوی
الموتی فی غیرها بعید عن الاعتبار غالباً مخالف لما یظهر من اتفاق علمائنا

هو المشهور

علی المنع من الرجوع الی فتوی المیت مع وجود المجتهد الحی بل قد حکی الاجماع
فیه صریحاً بعض الاصحاب الحی ومنها ما ذکره ایضاً قال لا نجاة للمکلف من اخطار
التفریط فی جنب الله والتعدی لحدوده بدون الوصول الی مرتبة الاقتدار
علی استنباط الاحکام التکلیفیة واقتناصها من اصولها واخذها بالقوة
القدسیة او بالتقلید لمن هذا شانه مشافهة او بتوسط عدل فصاعداً
بشرط کونه حیاً والاستراحة فی ذلک الی فتاوی الموتی کما یصنعه الاغبیاء
الذین یبنون تدینهم علی غیر اساس هذیان یدرک فساده بادنی نظر وهو شیء
یری بطلانه کل من ابصر فان التقلید من حیث هو غیر محصل للیقین و
قد دلت الادلة العقلیة والنقلیة علی المنع من اتباعه علی ای وجه اتفق
ومن کل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حکمها بدلیل قطعی لا ظنی
فان اعتماد الظن فی ذلک ورد صریح یقتضی البدیهة ببطلانه ومن جملة المواضع
التی ثبت بالقطع ظن القادر علی الاستنباط وظن المقلد للمجتهد
الحی فی قول جمهور العلماء لم یخالف فیه الا من اوجب الاجتهاد عیناً من
علمائنا وح فیحتاج اتباع الظن الحاصل من تقلید المیت الی حجة ودلیل
قاطع وکیف یتصور وجوده ولا یعرف من علمائنا الماضین قائل بذلک
ولا عامل به ومنها ما ذکره الفاضل المدقق السمی الشهیر بالداماد فی تعلیقاته
علی العبارة السالفة من الذکری حیث قال قوله وجوزه بعضهم یعنی بعضنا

من العلماء

من العلماء العامة علی ما فی کتب الاصول فانا لا نعرف الی الان مخالفاً فی ذلک
من اصحابنا رضوان الله علیهم وقال الفاضل المحقق الاستاد قدس الله
تعالی روحه الزکی وحشره مع احبائه من النبی والوصی ما هذا لفظه وایضاً
المستند لیس نفس الظن من حیث هو ظن بل ادلة التی مرت وهی موجودة
فی حال الحیوة دون الموت ومنها الاجماع وهنا نقلوا الاجماع علی عدم الجواز
بل ربما جعل من المعلوم من مذهب الشیعة انتهی کلامه رفع الله تعالی
مقامه ومراده نور الله مرقده انه جعل عدم الجواز العمل بقول المیت من
الامور المعلومة والثابتة فی مذهب الشیعة وقال السید الفضلاء و
المحققین وسند العلماء والمدققین استادنا بل استاد البریة فی عصره
حشره الله تعالی مع اجداده فی درجاتهم فی المصباح ان القول بالجواز لبعض
العامة بناء علی اصلهم الفاسد واما الاصحاب فمذهبهم المنع کما نص علیه غیر
واحد وحکی المحقق الثانی فی تعلیقاته علی کتاب الامر بالمعروف یعنی الشرائع
عن فخر المحققین انه حکی عن والده العلامة جواز تقلید المیت فیما اذا خلی
العصر من المجتهد واستبعده حیث قال بعد حکایته قلت هذا بعید
جداً لانه ره صرح فی کتبه الاصولیة والفقهیة بان المیت لا قول له واذا کان
بحسب الواقع لا قول له لم یتفاوت فی عدم جواز الرجوع حال الضرورة والاختیار
قال ولعله ره اراد الاستغاثة بقول المتقدمین فی معرفة صدق المسائل

والاحکام مع انتفاء المرجع لیأتی بالعبادة علی وجه الضرورة لانه اراد تعلیم
ح مخفی نماند عبارات مذکوره از اعاظم واکابر علمای مسطوره صریح است
در عدم جواز تقلید اموات واینکه احدی از علمای شیعه قدس الله تعالی
ارواحهم وحشرهم مع ائمتهم فی اعلا غرفات الجنان تجویز این مطلب ننموده
بنا بر این تشکیکی نیست در ضعف حجه مرحوم مغفور السید السند سید
نعمت الله اخبار بلکه احداث نموده اند اگر چه انصاف این است که عبارات
مذکوره که صریح است در اینکه احدی از علمای شیعه قائل باین مطلب نشده
بلکه قول بجواز از بعض علمای عامه است کفایت میکند در توهین و تضعیف
این قول و حاجت باستدلال در ابطال و فساد این نیست لکن من باب الاهتمام
واتقان مطلب تنبیه بر بعض مطالب در این مقام نمودن بجاست پس میگوئیم
بر اهل انصاف و بصیرت و معتزل از طریقه جحود و مجانبت ظاهر و هویداست
که با اذعان علما بر این مطلب و تامل نمودن در این مطلب با میل بر خلاف
آن نمودن منشا آن قلت تامل در مسئله و انحراف از آن است توضیح مرام
مقتضی این است که گفته شود در سابق بیان شد که نظیر ما نحن فیه
نظیر معجونی است که سلطانی ترتیب داده باشد بعد از آن امر نموده باشد بعباد
خود که ایشان بان معجون نمایند معلوم است که عقل قاضی بر آن است که بر
عباد لازم است در صدد تحصیل علم بان معجون بر آمده باشند و در

صورت

صورت عدم تمکن تعلم از سلطان از اشخاصیکه امین سلطان بوده باشند
تعلم نمایند چنانچه سابقا مفصلا بیان شد مقصود در این مقام
این است که بیان ماهیت صلوة و امور معتبره در آن که بمنزله معجون مذکوره
وهمچنین سایر تکالیف الهیه جلت عظمته در عصر غیبت امام زمان عجل الله
تعالی فرجه منحصر است در فقهای عظام هم امناء الله تعالی فی الحلال والحرام
وسابق بیان شد که جواز اعتماد در این مطلب تمام بر فقهاء قدس الله تعالی
ارواحهم از جمله اموری است که محل تشکیک نیست نظر باینکه طریقه استعلام
واستنباط فقهاء غالب امور معتبره در نماز را منحصر است در ادله ظنیه
واختلاف افکار و انظار و تفاوت سلیقه و استعداد و اذهان امری است
ظاهر و هویدا لهذا اختلاف شده و میشود ما بین فقهاء تا ظهور مخبر
زمین و آسمان جناب صاحب العصر والزمان عم الله تعالی بلاده بظهوره
ولو زعیمونا بتراب نعاله و اجماع علما منعقد بلکه از امور قطعیه است
که مکلفین در امور دین هرگاه اعتماد کنند باحیای از مجتهدین بی عیب
بلکه ماجور و مثاب می باشند کلامیکه هست در اعتماد نمودن باموات
از مجتهدین است مقصود این است که باعانت حضرت الله جل شانه توضیح
خوبی بسهولت بیان شود که اعتماد باموات در این باب نمی توان
نمود میگوئیم تشکیکی در آن نیست که حجت خداوند عالم جل جلاله

در زمان غیبت امام علیه الاف التحیة والسلام بر قاطبه مکلفین که
متمکن از استنباط احکام الهیه از مدارک معلومه آن نیستند فقهای
عظام که امنای حضرت رب العالمین و ورثه علوم انبیاء و مرسلین و
حفظه طریقه ائمه طاهرین علیهم الاف التحیة والسلام می باشند و این مطلب
بعقل و نقل ثابت است چنانچه در سابق مفصلا بیان شد و جمله از اخبار
وارده در این باب بعلاوه آنچه در سابق ذکر شد بیان خواهد شد بنا علی
میگوئیم مفروض این است که امنای خالق آسمان و زمین و نواب باستحقاق
ائمه طاهرین علیهم السلام اخبار فرموده اند که در امور متعلقه بنماز مثلا
اعتقاد بقول اموات از فقهاء نمی توان نمود بنا بر این میگوئیم تو که در مسائل
نماز خود اعتماد میکنی بکتاب قواعد یا ارشاد یا لمعه یا الفیه یا شرح
لمعه یا مسالک و هکذا هرگاه متشرعی بجهاز رحمه الله مرحوم علامه از تو
سئوال کند که ای بنده خلاق آسمان و زمین مرا امین خداوند عالم فی الالهی
در احکام الهیه بابه متخصص است در جواب چه خواهی گفت بلی بعد از آن هرگاه
بگوید مرا که امین خداوند عالم و افتی لهذا اساس تکلیف خود را بمقتضای
قول من قرار دادی من که در همان کتاب که بنای عمل خود را بران گذاشتی
تصریح کردم بکلامیکه صریح بود که بعد از ممات اعتماد بقول من نمی توان
نمود پس چگونه اعتماد بان کردی در مقام امتثال خلاق جهان آفرین بر این

در آن وقت

در آن وقت چه جواب توانی گفت وهمچنین است حال هرگاه در امور صلوة
متابعت هر یک از شهیدین و سعیدین و غیرهم که صریح در این باب است
در سابق بیان شد پس هرگاه در چنین صورت از عهده جواب نفس
ایشان مرحوم علامه و مثل ایشان نتوانی بر آمد چگونه از عهده جواب
خلاق آسمان و زمین خواهی بر آمد پس هرگاه فرض شود در مقام مواخذه
و سئوال چنین سئوالی از خلاق عالم جل شانه القا شود که ای بنده من فلان
عالم بتو چنین مطلبی اخبار نمود اگر معتقد این بودی که امینی از امنای
من بوده است پس چرا متابعت او نکردی در اینکه اخبار نمود بتو که
در تکالیف الهیه جلت عظمته بعد از موت او اعتماد بقول او نمی توان
نمود و اگر معتقد این نبودی که امینی از امنای من است پس چگونه اعتماد
بقول او نمودی در مقام اثبات مطلوب من بر این چه جواب خواهی گفت
حال خود را ملاحظه کن نسبت بمعجون مرتب از سلطان تامل کن بر این
هرگاه جماعتی که سابق بر این از امنای سلطان بودند در بیان اجزای
آن معجون و شرایط آن هر یک شرحی قلمی نموده باشند عمل بمقتضای قول
هر یک در حال حیات وی اشکال باشد نظر باینکه هر یک امینی از
امنای آن سلطان بوده اند و هرگاه یک در حال حیوة خود چنین
اخبار نموده باشد که بعد از فوت من در اتیان بمعجون مطلوب

سلطان اکتفا بقول من نمی توان نمود تا مثل کسی به بینی هیچ عاقلی بعد از
اطلاع بر این مرحله هرگز اکتفا خواهد نمود در اثبات آن معجون بگفته آن
امنائی که سابق بوده اند و همچنین هرگاه فرض شود آن امنای سابق چیزی
در این باب درست نباشد لکن امنای سلطان که موجود هستند در این
عصر و مشخص این شخص باشد که امنای سلطان هستند در این عصر
و مشخص این شخص باشد که امنای سلطان هستند هرگاه چنین چیزی
از همه آنها بلکه از یک نفر از آنها استماع نموده باشی هرگز اکتفا نخواهی نمود
در مقام اثبات مطلوب سلطان بقول این شخص و هرگاه فرض شود
کسی اکتفا نمود بقول یکی از امنای سابقه در اثبات مطلوب سلطان
هرگاه آن سلطان در مقام سؤال بگوید که ای فلان شخص تو از امینی از
امنای من شنیدی که در اثبات مطلوب من بقول این شخص میت نمی
توان نمود پس چگونه اکتفا بآن نمودی به بین اگر جوابی در آن وقت در آن
توانی گفت در اینجا نیز می توانی گفت لکن بلا اشکال چنین کسی در چنین حالت
مستحق لوم و عتاب و مذمت و عقاب است همین قدر در این مقام
کفایت میکند در حق اهل انصاف و معترز از مسلک جور و اعتساف
حاجت به بیان علاوه بر این قدر نیست علاوه در حکم بعدم جواز اعتماد
بقول اموات حاجت نباشد الا اینست چه مشخص است حکم بجواز اکتفای

بآن

بآن محتاج بدلیل و برهان است چه کلام راجع باین است قول فلان میت حجت است
بر مکلفین مشخص است حکم بحجیت آن محتاج به برهان است و عدم ظهور حجت
و مستند در اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد پس از جمیع آنچه مذکور
شد مشخص میشود آنچه را که مرحوم مغفور السند السید نعمت الله اختیار
نموده است از قول بجواز تقلید اموات قولیست بین الضعف ظاهر البطلان
کفایت میکند در فساد و بطلان آن عدم ظهور چنین قولی در میان
علمای شیعه بلکه مفصلا دانسته شد که اعاظم علمای شیعه تصریح فرموده اند
که چنین قولی در میان علمای شیعه نیست و قائل بآن منحصر است در علمای عامه
همین قدر کفایت میکند در توهین قول مذکور و تضعیف آن والله الموفق للاصابة
للاثابة الی الحق والصواب والاجتناب عن الخطاء والزلل و سوء المآب بعلاوه
آنچه میگوئیم دلالت میکند بر بطلان این قول و تعیین تقلید مجتهد حی حدیث
صحیحی که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده از حسن بن محبوب
عن یعقوب السراج قال قلت لابی عبدالله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع
الیه الناس فی حلالهم و حرامهم فقال اذاً لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت
آنست که مدلول علیه بحدیث مذکور آنست که موقوف علیه تحقق عبادت
معبود آنست که رجوع شود در مسائل آن عبادت بشخص عالم حی و الا
حرام که زنده باشد پس در صورت عدم شخص عالم زنده عبادت متحقق

نخواهد بود و هو المطلوب مجملا اشکالی در ضعف قول مذکور نیست کلام
در این مقام همین است که آیا منع مختص است بتقلید ابتدائی
بنا بر این هرگاه در حال حیات مجتهدی کسی عمل بقول آن مجتهد نمود
بعد فوت شد بنا بر این باقی بر تقلید خود می تواند ماند یا خیر منع مختص
بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل ابتدائی و استدامی هر دو هست
پس عمل بمقتضای قول میت جایز نیست اگرچه در حال حیات تقلید آن نموده
باشد پس در این صورت عدول از قول آن مجتهد لازم و متعین است میگوئیم
آنچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه و تامل کن در عبارات
مذکوره نظر باینکه در بسیاری از آنها حکم بعدم جواز تقلید میت معلل
باین شده است ان المیت لا قول له مقتضای این است که لا این است که بعد
از موت مجتهد بقا بر تقلید آن جایز نیست نظر باینکه میگوئیم این شخص
که درک حیات مجتهد نمود و عمل خود را بمقتضای قول او قرار داده و مثل
هم فرض میکنیم باین نحو عمل نمود بعد روح سعید این مجتهد میل بعالم سرور
نمود میگوئیم بنا بر بقا عمل این شخص در این وقت یا مجتهد است یا مقلد
مشخص است انتفای اجتهاد پس مقلد خواهد بود میگوئیم عمل این شخص
در این حالت بنا بر قول حی است یا بنا بر قول میت اول مفروض الانتفاء است
پس متعین است ثانی پس صادق است در حق این شخص که عمل آن در این

وقت

وقت بمقتضی قول میت است پس اعتماد نموده این شخص در این وقت بقول
میت و حال آنکه مقتضای کلمات کلمات جماعت از اجله علما قدس الله تعالی
ارواحهم ان المیت لا قول له آن است که اعتمادی بقول میت در حق هیچ مقلدی
ثابت و جایز نیست و اوضح مطلب از این در افاده این مطلب کلام شیخ سعید
شهید ثانی است در مسالک که فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیاة
المجتهد فی جواز العمل بقوله و ان المیت لا یجوز العمل بقوله تا آخر عبارت
آن مرحوم که سابق بیان شد وجه دلالت و اوضحیت این ظاهر است و افصح
از همه کلام محقق ثانی است قال ان المجتهد اذا مات سقط بموته
اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد به و ما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه
شرعا الی آخر ما ذکر و دلالت این کلام بر عدم جواز تقلید میت اگرچه بطریق
بقاء بر تقلید بوده باشد ظاهر است و همچنین آن بزرگوار فرموده متی
عرض للفقیه فسق العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل
فهمه امتنع تقلیده لوجود المانع و لو کان قد قلده مقلد قبل ذلک بطل
حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان مقتضی الاستناد الیه
و قد خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی المستقبل
الزمان انتهی کلامه و دلالت این کلام نیز بر عدم جواز تقلید میت
بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامه بوده باشد ظاهر است و این

قول مصنف الحق به اعاظم از مشایخ عظام ما است که بشرف استفاده خدمت
ایشان مشرف شده‌ایم منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم والاستاد
الاکمل الافخم المحیی للشریعة المحمدیة عند ما کاد ینطمس مولانا آقا محمد باقر ومنهم
سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق واسوة اهالی التدقیق الذی یعجز
العبارة عن تحدیده وصفه ویقصر القلم الجلیل الطویلة عن تحمل مدحه
سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی ومنهم المحیی لطریق المجتهدین
والمقوم للقواعد الممهدة لاستنباط احکام الدین المبین مولانا العلی العالی
سیدنا الامین السید علیا اعلی الله تعالی مقامهم وحشرهم مع اجدادهما
فی درجاتهم ویدل علیه الصحیح المروی فی العلل عن الحسن بن محبوب عن
یعقوب بن السراج قال قلت لابی عبد الله ع تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع
الیه الناس فی حلالهم وحرامهم فقال اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت
حدیث بر مدعا آنست که مقتضای حدیث آنست که موقوف علیه تحقق عبادت
معبود در هر زمانی رجوع بعالم زنده است پس در صورتیکه رجوع بعالم حی
نباشد در هر زمانی عبادت متحقق نخواهد بود واین اعم است از اینکه
اخذ مسائل نموده باشد از عالم حی در حال رجوع یا نه محصل انچه ظاهر میشود از
کلمات اکثر اصحاب آنست که تقلید میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد
یا استدامی بلکه قول باختصاص منع تقلید با ابتدائی وجواز استدامی

قایلی بان ظاهر نیست بلی مرحوم مغفور سید الشارحین السید صدر الدین
در شرح وافیة الاصول حکایت فرموده اند از بعضی متاخرین میل باین
قول را بعد از آن اختیار این قول نموده قال ومال بعض المتاخرین الی عدم
بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته وعدم جواز تقلید المیت
ابتداء بعد موته وهو قریب انتهی کلامه رفع مقامه ومستند این قول دو
چیز است اول استصحاب بجهت آنکه استصحاب بمعنی ابقای صحیح است
که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط و در وقت دیگر مشکوک الثبوت
بوده باشد باعتبار باقی آن وقت گفته میشود ثبوت در زمان اول
کفایت میکند در حکم بثبوت آن در زمانیکه مشکوک الثبوت بوده باشد
اما در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات
مجتهد پس در صورت ممات منتفی است نظر باینکه انتفاء شرط
مستلزم انتفاء مشروط است اما آنکه جواز تقلید ثابت است بشرط
حیات مجتهد پس بجهة آنکه عمومات داله بر عدم جواز عمل بمظنه از کتاب
وسنت مقتضی عدم جواز است مطلقا خارج شده ظن مجتهد ما
دامیکه مجتهد حی است بعلت وجود اجماع و غیر آنچه که در سابق بیان شد
و باقی مانده ما عدا آن از جمله عمل بمقتضای ظن مجتهد است بعد از
ممات آن مطلقا اگرچه در حال حیات تقلید آن نموده باشد پس جواز

عمل بقول مجتهد مشروط بحیات مجتهد است واین مدلول علیه بکلام اصحاب
چنانچه بیان شد کفایت میکند درین باب کلام مذکور از مسالک فرموده
وقد صرح الاصحاب باشتراط حیات المجتهد فی جواز العمل بقوله وبر فرض
اغماض عین از این مرحله میگوئیم شرط استصحاب بقای موضوع است
واین در این مقام منتفی است نظر باینکه ثابت در حق مکلف در حال حیات
مجتهد وجوب عمل بقول او است واین بعد الممات ثابت نیست نظر بامکان
ادعاء قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی وکلام در جواز بقا بجوساد
وعدم آن است از این راه است که مرحوم سید سند السید صدر الدین
تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند فی قوله ومال بعض المتاخرین الی
عدم بطلان تقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیاته الی آخر عبارته السالفة
پس شرط استصحاب که بقای موضوع بوده باشد موجود نیست پس تمسک
باستصحاب در این مقام صحیح نخواهد بود اگر کسی بگوید مسلم نداریم ثابت
در حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل
بقول یکی از مجتهدین است ولما ثبت این مجتهد معین فلا جواب میگوئیم
مفروض در محل کلام بعد از عمل است پس قبل از عمل مخصص است ثابت بعد از
عمل وجوب عمل است بقول همین مجتهد معین در صورتیکه اعلم و اوثق
از آن نبوده باشد چنانچه مفروض است ظاهر این است در جواز عدول بعد از فوت

او بقول مجتهد مساوی تشکیکی نبوده باشد کلامیکه هست در لزوم عدول
وعدم لزوم است ونظر باینکه اصل جواز حجیت است نسبت باحکام اربعه
که عبارت از وجوب وندب واباحه بمعنی اخص وکراهه بوده باشد و
ظاهر این است که تحصیل جنس بتحصیل فصل او بوده باشد پس در چنین
صورت جوازی ثابت نخواهد بود واما تمسک بعسر و حرج پس آن نیز تمام
نیست نظر باینکه مفروض این است تعلم مسائل لازم است و در آن عسر
و حرجی نیست واین شخص مفروض این است که اخذ مسائل لازمه خود را
نموده از آن مجتهد معلوم است عرض مسائل معلومه خود را بکتاب مجتهد
دیگر تا مشخص شود وفاق وخلاف تعسری در آن نیست که نتوان متحمل
شد پس بقا بر تقلید جایز نیست بلکه عدول متعین است مجملا از جمیع
انچه مذکور شد مشخص میشود که بر قاطبه مکلفین لازم است در زمان
غیبت امام علیه صلوات الله والسلام اخذ مسائل واحکام دین خود را از مجتهد
نموده باشد لکن لازم نیست از خود مجتهد بی واسطه اخذ نماید بلکه
این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ می توان نمود مشخص است
که اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ می توان
نمود مشخص است که اخذ جمیع مسائل بلا واسطه از مجتهد نسبت
بقاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام

نیز چنین بود که کل شیعیان را ممکن نبود که اخذ مسائل نموده باشند از
امام علیه السلام عرض میکردند در این باب اذن از حضرت صادر میشد که
که رجوع نمایند بفلان شخص مثل ابی بصیر الاسدی چنانچه شعیب عقرقوفی
عرض کرد خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که
بسیار میشود که محتاج میشوم در مسائل از که سؤال کنم فرمودند سؤال
کن از ابو بصیر الاسدی و هم چنین محمد بن مسلم چنانچه روایت شده از
عبدالله بن ابی یعفور که گفته من عرض کردم خدمت جناب حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شدن خدمت شما
و می آیند از من سؤال میکنند و گاهی جواب آنچه را که سؤال میکنند
نمیدانم جواب فرمودند در چنین حالت سؤال کن از محمد بن مسلم
بدرستیکه محمد بن مسلم مسائل بسیاری از والد بزرگوارم اخذ کرده است
و هم چنین زکریا بن ادم چنانچه روایت شده از علی بن مسیب که گفته من عرض
کردم خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام که منزل من دور است در هر
زمان ممکن من نمیشود مشرف شدن بخدمت شما مسائل دین خود را از که
اخذ کنم فرمودند اخذ کن از زکریا بن ادم که او امین میباشد در امور دین
و دنیا و هم چنین یونس بن عبد الرحمن چنانچه عبد العزیز بن المهتدی گفته
که عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام ممکن نمیشود که هر ساعت

خدمت شما

خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ
کن از یونس بن عبد الرحمن بجهة الامر بیشتر از مجتهد بدون واسطه و مواجهه
بلکه بکتاب یا بواسطه بلکه بوسائط متعدده نیز اکتفا میتوان نمود
اما کتابت مثل اینکه کسی در یکماه مسافت مسائل متعدده در طومار
ثبت نماید میفرستد خدمت مجتهد مجتهد جواب مینویسد اعتماد
باین میتوان نمود در صورتیکه مسائل معتقد عدالت هم بوده باشد
لکن با امکان سؤال از مجتهد بدون مشقت و عسر اکتفا بواسطه
نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی این است تعیین
آن شخص واسطه از مجتهد شده باشد پس جزم در دین مقتضی این است
که با امکان اخذ از مجتهد نماید مشافهة یا از کتاب او و خط مجتهد یا
بخط غیر در صورتیکه ایمن از غلط بوده باشد لکن در صورتیکه قابلیت
فهم آن را داشته باشد بعد از آن بواسطه که تعیین از مجتهد شده باشد
بعد از آن بواسطه عادل و با تعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر اوثق با امکان
سؤال از متعدد بسهولت اکتفا بواحد نه نماید اینها در صورت عدالت
واسطات و اعتماد بغیر عادل نمی توان نمود مگر در صورتی که مقرون
بقرائن قطعیه بوده باشد بعد از آنکه منظم کلام باین مقام رسید
مناسب آن است که بحث شود از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوییم

در این مقام دو مبحث است **مبحث اول** در طریق ثبوت اجتهادات یعنی
طریق معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است میگوییم طریق آن اختبار است
و اخبار اما اختبار یعنی امتحان و استعلام کردن است پس این مختص
اهل علم و کمال است از مطلعین بعلوم شرعیه خواه فی نفسه اجتهاد
بوده باشند یا نه پس کسیکه عالم بطریقه فقها و عارف بسیر مجتهدین
بوده باشد بعد از آنکه ملاحظه تالیفات و مقالات این شخص را
نمود بنظر دقیق مشخص او می شود که این شخص متصف بصفت اجتهاد هست
یا نه کلامیکه در این مقام هست این است که آیا مظنه بتحقق ملکه اجتهاد
کفایت در حکم باجتهاد این شخص میکند یا خیر بلکه لابد است از علم بتحقق
آن و الا حکم باینکه فلان شخص مجتهد است نمی توان نمود و اکتفا بمظنه
خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر عدم اکتفا است پس معتبر علم بتحقق آن است
چنانچه قاعده اشتقاق و لغت مقتضی آن است و اما اخبار پس هرگاه
اخبار باجتهاد شخص صادر شود از دو نفر عادل قضاء عدل اکتفا بآن
می توان نمود در صورتیکه آن دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشد
اگرچه غیر مجتهد بوده باشد همچنین که اخبار باجتهاد شخص از دو نفر عادل
عالم بمعنی اجتهاد صادر شود اعتماد باجتهاد آن شخص می توان نمود بلکه
ظاهر این است که اعتماد باخبار عادل واحد نیز می توان نمود در صورتیکه آن

شخص

شخص مخبر از اهل خبرت و بصیرت باجتهاد بوده باشد لکن این اعتماد
در صورتی می توان نمود که آن شخص مخبر واحد بوده باشد یا متعدد
مخبر عن علم و یقین بوده باشد پس هرگاه مخبر واحد اخبار بمظنه
نماید مثل اینکه بگوید مظنون من این است که فلان شخص مجتهد است
اکتفا بآن نمی توان نمود و هم چنین است خالی هرگاه مخبر متعدد بوده باشد
لکن در صورتیکه هر دو اخبار بمظنه نمایند و اما هرگاه احدهما اخبار
بمظنه نماید و دیگری اخبار بجزم نماید ظاهر این است که اعتماد می توان
نمود لکن کلام در این است آنچه مذکور شد که اعتماد باخباریکه مستند بمظنه
بوده باشد نمی توان نمود این در صورتیست که ظن آن شخص مخبر مستند
بسبب شرعی نباشد یا خیر بلکه عام است پس هرگاه مخبر واحد یا متعدد
اخبار نماید باجتهاد شخصی بمظنه و ظن هر دو یا یکی مستند باشد
بقول عدل واحد یا عدلین که اخبار عن علم نموده باشند بآن اعتماد نمی توان
نمود ظاهر ثانی است پس در این صورت اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود
نه در حق مخبر الیه مخفی نماند از آنچه مذکور شد مشخص میشود که گاهی
مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد باجتهاد آن شخص می توانند نمود و گاهی
نه مخبر و نه مخبر الیه هیچ یک اعتماد نمی توانند نمود و گاهی مخبر اعتماد می تواند
نمود لکن مخبر الیه اعتماد نمی تواند نمود اول در صورتیست که مخبر خواه واحد

بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید دوم در صورتیست که
مخبر اخبار بمظنه نماید و ظن او مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل
اینکه از اخبار مظنون کسی شد که ملکه اجتهاد در فلان شخص ثابت است
و اعتماد باین مظنه نموده اخبار باجتهاد آن شخص در این صورت
هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد آن شخص نمی توانند نمود سیم
وقتیست که مخبر مخبر بمظنه بوده باشد که مستند بسبب شرعی بوده باشد
مثل اینکه عدل واحد یا عدلین اخبار باجتهاد شخصی نموده اند و خبر
هر دو یا یکی ماخوذ شده از اخبار عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم
نموده باشند در این صورت مخبر اعتماد باجتهاد آن شخص می تواند نمود
لکن مخبر الیه ظاهر این است که اعتماد نمی تواند نمود اینها در صورتی بود
که مخبر واحد یا متعدد از اهل خبرت و وقوف بحقیقت اجتهاد بوده
باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل مسلم العدالة
یا یکنفر عادل اخبار نمود که فلان شخص مجتهد است لکن میدانیم این شخص
شخصیست عارف بحقیقت اجتهاد نیست در این صورت ممکن است
تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر قول آن دو نفر عادل یا یکنفر
مفید مظنه شد در اتصاف آن شخص بملکه اجتهاد در این صورت
اعتماد توان نمود در اجتهاد آن شخص و اما هرگاه قول دو نفر عادل

یا یکی

یا یکی مفید مظنه نشد پس ظاهر این است که اکتفا بآن خبر نتوان نمود
پس از آنچه مذکور شد مشخص شد که هرگاه مخبر عدل واحد عارف بحقیقت
اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید بخبر جزم اعتماد بآن می توان
نمود اما این در صورتیست که مخبر غیر خود مجتهد بوده باشد یا آنکه عالم است (و شبیه)
باین معنی هرگاه مخبر از اجتهاد شخصی منحصر در خود شخص بوده
باشد اما در حکم باجتهاد او و اعتماد بقول خود آن شخص می توان نمود
مثل اینکه شخص عادلی از اهل علم از اول علوم شرعیه اخبار میکند
باجتهاد خود میگوید من مجتهدم فرض میکنیم بعنوان قطع این
اخبار را مینماید اعتماد می توان نمود در حکم باجتهاد او با اخبار
خود او یا نه این مقصود بچند صورت میشود اول آنست که قول آن
شخص مطلقا مفید مظنه نیست دوم آنست که قول او مفید مظنه
هست فی نفسه لکن معارضی حسبت با او موجود است مثل اینکه مخبر
عادل اخبار میکند باینکه او اشتباه کرده است در این اخبار و ملکه
مطلقا ملکه اجتهاد در آن قائم نیست سیم آنست که قول آن شخص
مفید مظنه هست و معارضی نیست چهارم آنست که قول او مفید
قطع است در آنچه اخبار نموده باین تشکیکی نیست در جواز اعتماد بآن
در قسم رابع چنانچه تشکیکی نیست در عدم جواز اعتماد بآن در قسم

اول بلکه ثانی نیز چنین است کما لا یخفی هست در قسم ثالث است این محل اشکال
است لکن ظاهر در نظر این قاصر عدم جواز اعتماد است نظر باستصحاب
از چندین راه مقتضی عدم است معارضی که جواز اعتماد بآن نموده در نظر نیست
مگر اطلاق یا عموم ادله لکن انصراف آن نسبت بمحل کلام یا مظنون العدم
یا مشکوک و علی التقدیرین رفع ید از آنچه مذکور شد نمی توان نمود مخفی نماند
از آنچه مذکور شد مشخص میشود عدم جواز اکتفا در حکم باجتهاد شخص بمشاهده
کردن او را باینکه متصدی امور فتوی و مرافعات میباشد و اقبال عامه
ناس هم بجانب او بوده باشد در این امور اگر چه معتقد بعدالت و زهد و ورع
او بوده باشد مگر در صورتیکه مقترن بقراین مفیده علم باتصاف او بصفت
اجتهاد یا اخبار مفیده علم بآن بوده باشد و این قول ظاهر از سید جلیل
سید مرتضی و مرحوم محقق و غیر ایشان است و مرحوم علامه اکتفا فرموده اند
در حکم باجتهاد بظن متحقق ملکه اجتهاد و فرموده اند این مظنه حاصل میشود
بمشاهده کردن شخص را که متصدی فتوی بوده باشد در محضر ناس و
اجتماع خلایق و ایراد آن شخص در اخذ فتوی جماعتی از متاخرین با ایشان
موافقت فرموده اند و این دو مطلب تمام نیست پس مشاهده کردن کسی که متصدی
منصب فتوی است موجب مظنه باینکه ملکه اجتهاد در آن ثابت است مسلم نیست
و بر فرض تسلیم اعتبار این ظن نیز در این مقام نمی توان نمود چنانچه بیان شد

بدانکه

بدانکه هرگاه کسی مطلع باشد بر اینکه فلان شخص در فلانه بلد مجتهد است خواه
آنکس از اهل بلد بوده باشد یا نه آیا باین قدر می توان اکتفا نمود در تقلید
آن شخص لازم است تفحص و تجسس نماید در اینکه مجتهد دیگر هست در آن
بلد یا نه پس بعد از تفحص هرگاه منحصر شد اجتهاد بمجتهد در آن شخص
امر ظاهر است و اما هرگاه مشخص شد وجود مجتهد دیگر در آن بلد آیا لازم
تفحص و تجسس نماید در اینکه کدام یک اعلم می باشد تا تقلید اعلم نماید
یا نه ظاهر این است که لازم نباشد تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود
در این مقام مقتضی چند احتمال است اول آنست کسی وارد بلدی شد علم
بهم رسانید بر اینکه در آن مجتهدی هست بعد از ورود مطلع شد بر اینکه فلان شخص
در آن بلد مجتهد است دوم آنست که میداند در آن بلد فلان شخص مجتهد است
لکن عالم نیست بر اینکه مجتهد دیگر هست در آن بلد یا نه ظاهر این است
در هر دو صورت در امور دین خود اعتماد بآن مجتهد می تواند نمود تفحص
از وجود مجتهد دیگر در آن بلد لازم نیست سیم آن است که عالم است بتعدد
مجتهد در آن بلد خواه این علم در بدایت امر حاصل بود یا بعد از تفحص
بهم رسید لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم این شخص نیست
آیا می تواند در مقام تقلید اکتفا بقول هر یک که خواهد نماید یا توزیع
نماید در بعض مسائل تقلید بعضی نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری

باخبر بلکه لازم است تحص تا علیت بعضی از بعضی دیکر نماید بعد از تحص
اکر متشخص شد که بعضی اوثق است در فتوی از دیکری عمل بقول او متعین
خواهد بود والا مخیر خواهد بود ظاهر تفضیلات در این مقام باین نحو
اکر مطلع شد در مسئله که محل حاجت این شخص است اختلاف کرده اند
مجتهدین بعضی بنحوی و دیکری بر خلاف آن کفته در این صورت ظاهر این است
که لازم بوده باشد تحص و بحث از اوثقیت نموده باشد بعد از آنکه او
ثقیت نموده باطل بعد از آنکه اوثقیت احدهما از دیکری متشخص شد
عمل بمقتضای اوثق الاقوی متعین است واکر متشخص نشد در این صورت
مخیر است در تقلید هر یک که خواسته باشد اما عدم لزوم تحص در صورت
ثلث مذکوره نظر باطلاق ادله دالّه بر حجیت قول مجتهد مثل قول مولانا
صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی
رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وقوله صلی الله علیه واله علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل وقوله علیه السلام الفقهاء ورثة الانبیاء ومقبوله عمر بن حنظلة
مرویه در اصول کافی وفروع آن و در زیادات تهذیب انظروا الی من کان
منکم قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا
فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما وقوله تعالی فاسئلوا اهل
الذکر ان کنتم لا تعلمون واما لزوم تحص از اوثقیت در صورت تعدد مجتهدین

وظهور

اما الوقایع الحادثه ر

۳ ینظران

رفیع

وظهور اختلاف آنها واخبار ظاهر یک خلاف آنچه را کر دیکری
اخبار بان نموده پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه هر دو
اخبار می نمایند از جانب خداوند عالم جل شانه و مفروض
اینست حق و ثابت در واقع نیست مکر یک چیز فرض اینست خود
احدهما مدعی این است که آن حکم واحد این چیز است که او اخبار
مینماید و دیکری مدعی آن است که چنین نیست بلکه ثابت در
نفس الامر آنست که او میکوید در این صورت عقل قاضی بر این
است که تحص شود از حال مخبر تا متشخص شود اعتماد بکدام یک
بیشتر است پس بعد از تحص هرکاه متشخص شد که احدهما اعتماد
باو بیشتر است این قول او مظنون الحقیة میشود بخلاف قول دیکری
پس عمل بقول اول متعین خواهد بود و دلالت بر این میکند مقبوله
عمر بن حنظلة قال قلت فان کل واحد اختار رجلا من اصحابنا
فرضیا ان یکون الناظرین فی حقهما واختلفا فیما حکما وکلاهما اختلف
فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما وافقههما واصدقهما فی الحدیث
مورد حدیث اکر چه در رافع تنازع ومنازعه است لکن مناط یکی است
چهارم آنست که متشخص است تعدد مجتهد در آن بلد و هم چنین متشخص
اوثقیت بعضی بر دیکری در این صورت عمل بقول اوثق متعین است

ظاهر این است که تحص باوثقیت کفایت میکند واما طریق موصل باو
باوثقیت پس آن مثل بعضی فتاوی صادره از هر یک است این در
صورتی است که شخص از اهل علم بوده باشد یا اشتهار ما بین علماء
بلد است که فلان شخص اعلم واوثق است یا اشتهار ما بین معتمدین
ومعقولین اهل بلد است پنجم در حکم عدول از قول مجتهد است
بقول مجتهد دیکر میکوییم این متصور است بسه صورت میشود
واجب العدول وممتنع العدول وجائز الامرین واجب العدول در صورتی
است که کسی تقلید مجتهدی مینمود بعد مطلع شد بمجتهد دیکر
که اوثق از او است در فتوی در نظر او وممتنع العدول مثل عدول
از اوثق در فتوی بغیر او ونیز متساوی الامرین در صورتی است که اوثقیت
وعدم آن هیچ یک متشخص نبوده باشد بعبارت اخری مثل عدول
از قول مساوی است بقول مساوی مصرح به در معتبره جمله از
کتب مرحوم علامه جواز عدول است در این صورت قال فی التهذیب
اذا اعتقد شیئا من الفروع ثم خالفه قدح فی عدالته وکذا المقلد اذا
افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی اخر مع تساویهما فی العلم والعدالة
لم یقدح فی عدالته وفی التذکرة اذا اعتقد المجتهد شیئا من الفروع
وفعل ضده مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته وکذا المقلد اذا

افتاه

افتاه العلم اما لو عدل من عالم الی اعلم منه او مساو له لم یقدح فی العدالة
وبمثل مذکور فی نهایة الاحکام ومصرح به در کلام علامه در تهذیب
الاصول خلاف آن است واذا تساوی المفتیان فقلد العامی احدهما
لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم والاقرب جوازه فی غیره وما یظهر
منه فی النهایة من دعوی الاجماع علی عدم جواز الرجوع فلا یخفی ما
فیه قال اذا اتبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة وعمل بقوله فیها
لم یجز الرجوع عنه فی ذلک الحکم بعد ذلک الی غیره اجماعا والوجه
عندی جواز العدول الی غیره فی مساویه لا فیه نفسه ولا یمکن حمله
علی العدول من المفضول الی الفاضل ولا علی العدول من الفاضل
الی المفضول للزوم العدول فی الاول وعدم جوازه فی الثانی مطلقا پس
مراد در صورت تساوی مجتهدین است چنانچه این مصرح به است
در عبارت السید السند السید عمید الدین در شرح تهذیب الاصول قال
اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین فی ظنه فی حکم حادثة وعمل
علی فتواه فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا وجوز
بعضهم العدول فی مساویه عینا ذلک الحکم لا فیه بعینه وهو اختیار المصنف
پس عبارت نهایه محمول است در صورت تساوی مجتهدین لکن دعوی
اجماع در عدم جواز عدول در این وقت منافی با حکم بجواز آنست در

تذکرة و نهایة الاحکام و قبل از ایشان مرحوم محقق در معتبر
و عبارات این دو بزرگوار مذکور شد تحقیق حال در این مقام
مقتضی این است که گفته شود تاملی نباید نمود در جواز رجوع بمجتهد
در سایر احکام نظر بعموم ادلّهٔ دالّه بر حجیّت قول مجتهد علی
وجه الاطلاق رجوع بر بعض از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب
این نمیشود که قول دیگری از حجیّت خارج شود در حق این شخص
کلامیکه در این مقام هست این است که آیا این یعنی جواز رجوع
بغیر آن مجتهد در صورتیست که در بدو امر عازم نشده باشد که در کل
امور تقلید آن مجتهد کرده باشد یا عام است پس رجوع جائز خواهد
بود اگرچه عازم شده که در کل مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد
ظاهر این است که رجوع در بعض دیگر جائز بوده باشد اگرچه در بدو
امر عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید آنرا نموده باشد
تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصوّر بچند
صورت است اوّل آنست که شخص مقلّد در بدو امر قرار داد
که تقلید دو مجتهد متساوین را نموده باشد در بعض مسائل
تقلید یکی و در بعض دیگر تقلید دیگری دوّم آنست که در بعض
مسائل تقلید احد مجتهدین را نمود با غفلت و عدم التفات از

تقلید در بعضی سیم آنست که قرار داد در کل مسائل تقلید یکی از دو مجتهد را نموده باشد
قبل از اینکه این عزم فعلیت همرسانده مطلقا یعنی قبل از اینکه تقلید نماید
اگرچه در بعض مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفت که تقلید مجتهد دیگر را
نموده باشد در کل مسائل یا در بعض مسائل چهارم مثل سیم است لکن
تقلید کرده در بعض مسائل میخواهد در بعض مسائل تقلید مجتهد دیگر را
نموده باشد ظاهر اینست منع و محظوری در هیچ یک نبوده باشد اما قسم اول
و ثانی پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه مفروض این است دو مجتهد مثلا
هر دو مساویند نظر بادلّهٔ سابقه و غیرها قول هر یک حجت است در حق
این شخص پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید بعض نماید توزیع نیز
جائز خواهد بود دلیلیکه دلالت کند بر اینکه باید مبلغ احکام شرعیه بالاضافه
بهر مکلفی واحد بوده باشد در دست نیست بلکه مقتضای عمومات
و اطلاقات سابقه خلاف این است و اما قسم ثالث که عازم این شد که در جمیع کل
مسائل تقلید احد مجتهدین نموده باشد بعد رای و قرار گرفت که در
مسائل تقلید دیگری را نموده باشد یا توزیع نماید پس در این نیز اشکال نباید
نمود نظر بادلّهٔ دالّه بر حجیّت قول مجتهد نسبت بمقلّد بعلاوه آنکه
قطع حاصل است که قبل از این عزم در حق این شخص مجوز هر یک
از اقسام مذکوره است قطعا پس استصحاب مقتضی بقاء آنست غیر

مکلّف بر اینکه در کل مسائل تقلید یکی خواهد نمود موجب
تقیید آن ادلّه و رافع حکم استصحاب نمی تواند شد و هم
چنین است حال در قسم رابع وجه این نیز از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود کلامیکه هست در آن بعض است که تقلید
آن مجتهد نموده آیا میتواند در آن بعض تقلید مجتهد دیگر
نمود یا نه این منقسم بدو قسم میشود نظر باینکه مجتهد
دیگر موافقست با آن مجتهد در حکم یا مخالف در صورت
اوّل نیز تاملی در جواز نباید نمود باین نحو چنانچه در اول
مطاع خود را آن مجتهد قرار داده بود حال مطاع خود را این
مجتهد قرار دهد یعنی حین العمل حینیت التفات نماید
ثمره در حال ممات احد مجتهدین ظاهر میشود در بقای
بر تقلید و عدم آن بنا بر این مبنای عمل بسه طریق ممکن خواهد
بود قول آن مجتهد و قول این مجتهد و تشریک و این کمال است
و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف
بوده باشد با قول مجتهد اوّل مثل اینکه احدهما صحت
بوده باشد و دیگری بطلان یا احدهما حرام بوده باشد
و دیگری واجب و لا واجب اشکالیکه در اینصورت

میتوان نمود اینست که بعد از آنکه این شخص قول بصحت و امثالها اختیار نمود
در مقام عمل پس حکم الهی جاری شد در حق این شخص آن خواهد بود بنا
بر این هرگاه بتجویز بعد عدول از این تقلید نماید و تجویز تقلید قول
مخالف نماید در همان مسئله لازم میاید قول بصحت و قول
به بطلان هر دو نسبت بشخص واحد حق بوده باشد و این محالست
جواب از این آنست محال اجتماع صحت و فساد است یعنی در آن
واحد چیزی هم صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این
لازم نیست بلکه لازم آنست چیزی صحیح بود باعتقاد شخصی در
وقتی باعتبار چیزی و همان چیز در وقت دیگر باعتبار همان
چیز محکوم به بطلان بوده باشد و استحاله این مسلم نیست
مثل آنکه مجتهدی چیزی را واجب دانست در وقتی باعتبار دلیلی
و در وقت دیگر همان چیز را حرام دانست باعتبار دلیل دیگر مجملا
حکم بعدم جواز عدول در این صورت نیز نمیتوان نمود بلکه دور
نیست که عدول در آن جا جائز بوده باشد چنانچه مصرّح به در
کلام محقق است در معتبر و کلام مرحوم علامه است در تذکرة
و نهایة الاحکام و دعوی اجماع بر عدم جواز عدول که ظاهر
میشود از کلام مرحوم علامه در نهایة الاصول و غیره مسلم

نیست چنانچه متحقق شد لکن انصاف این است که تجویز عدول
در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثابت
در واقع نیست مگر یکی وجوب یا حرمت فرض این است احد
مجتهدین چنین استنباط نموده که آن حکم ثابت نسبت بشیء
معین وجوب است نه حرمت و مجتهد دیگر چنین استنباط نموده
که آن حکم ثابت حرمت است نه وجوب مفروض اینست که رجحانی
و مزیتی در حق احد مجتهدین نسبت بدیگری ثابت نیست
مفروض اینست مقلد یا با عدم اطلاع بفتوای مجتهد دیگر
یا با اطلاع لکن نظر بمساوات مابین مجتهدین مخیر بود در اختیار
هریک که خواسته باشد وجوب را اختیار نموده بمقتضای آن
آن معمول داشت و مع ذلک اعتقاد حرمت در آن در حق
آن مقلد با اعتقاد آنکه در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت
ممکن نیست و حمل این را بر اینکه مجتهد اول حکم بوجوب چیزی
نمود باعتبار دلیلی و بعد حکم بحرمت آن نمود باعتبار دلیل دیگر
صحیح نیست بجهت آنکه در ثانی که حکم بحرمت آن مینماید
باعتبار دلیل معتقد این هست که در اول اشتباه نموده
بوده است حکم واقع نبوده مگر حرمت و در ما نحن فیه

چنین

چنین نیست نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهدین
و عدم رجحان احدهما است بر دیگری در نظر آن مقلد مفروض
این است نظر بفتوای احد مجتهدین معتقد وجوب او شد
بمقتضای آن معمول داشت و مع ذلک معتقد حرمت آن
شد که در واقع چنین است غیر معقول است پس عدول
از قول مجتهدی بقول مجتهد دیگر در مسئله واحده در
صورت اختلاف با فرض مساوات صحیح نیست بلی هرگاه
احدهما در نظر او رجحانی بهم رسانید آن محل کلام نیست
بلکه آن از قبیل عدول از قول مفضول است بقول فاضل
و دانسته شد که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود
از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه دو دلیل متعارض
باشد در نظر مجتهدی بحیثیتی که رجحان احد دلیلین بر
دیگری مطلقا ممکن نبوده باشد در این صورت تکلیف
مجتهد تخییر است در مقام فتوی لکن هرگاه در مقام
عمل اختیار احدهما نمود در مقام دیگر اختیار دیگری نمی
تواند نمود با بقای اعتقاد مساوات مابین دلیلین و ممکن
است حمل شود عبارت معتبر و تذکره و نهایة الاحکام بر

عدول بقول مساوی در حکم دیگر و این اگرچه خلاف
ظاهر است لکن ارتکاب مخالفت ظاهر اولی است از حمل
بر ظاهر چنانچه وجه آن بعد از تامل در آنچه مذکور میشود
ظاهر میشود و اما ما ذکره شیخنا الشهید الثانی حیث
قال لو تعدد المفتی و تساووا فی العلم والدین وقلنا بتخییره
مطلقا فقلد من شاء فیما نزل به ثم اذا حضرت واقعة اخری
فهل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول وجهان وعدمه
اوجه وکذا القول فی تلک الواقعة فی وقت آخر فلیس من هذا
القبیل ای من قبیل کلام المعتبر والتذکره شاید وجه این آن
بوده باشد واقعه که در آن رجوع نموده بود باحد مفتیین
متساویین هرگاه آن عین واقعه در وقت دیگر اتفاق افتاد
بانچه در سابق از مفتی شنیده مشکل است نظر باحتمال تجدد
رای او و مقتضای فرموده شیخ شهید آن است که رجوع
در آن واقعه در وقت دیگر بمفتی دیگر که مساوی با اول بود
باشد میتواند نمود و این مفتی ثانی یا موافق با اول حکم خواهد
بود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای آن عمل میتواند نمود
اما بنا بر اول بی وجه آن ظاهر است و اما بنا بر ثانی بر نظر

باحتمال

باحتمال عدم بقای معنی اول بر آن فتوای اول این شخص عمل
بمقتضای قول مفتی ثانی میتواند نمود و اشکالی که مذکور
شد نظر باحتمال مذکور وارد نیست چنانچه وجه آن بعد از
تامل دقیق ظاهر میشود بدانکه امر فتوی اگرچه امر است در نهایت
[illegible] عظیم و خطر آن خطر است در غایت جسیم لکن مفتی بعد از
آنکه اهلیت این منصب جلیل را بهم رساند و صرف طاقت
و بذل جهد خود را نمود در خدمت شریعت مطهره و
انقاذ عباد را از خسارت جهالت و ضلالت و اصرار در
نشر حسنات شرعیه و مبالغة در قلع و قمع مبغوضات
الهیه جلت عظمته نمود فایز خواهد بود بمواهب غیر متناهیه
واهب متعال جل شانه اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار
علیه وعلیهم الاف التحیة من الله الغفار در مدح بلیغ این منصب
شریف علاوه بر آن است که توان استقصا نمود اگرچه در سابق
جمله از اخبار مشتمله بر این مطلب مذکور شد لکن نظر باینکه
تکرار اطلاع موجب مزید رغبت مومنان است در اهتمام
بان لهذا مناسب دانست ختم مقام نماید با یراد جمله دیگر از آن
اخبار پس میگوئیم از جمله حدیثی است مروی در تفسیر منسوب

بجناب کاشف اسرار الهی جناب امام حسن عسکری علیه و علی آبائه و خلیفته
الاف التحیة و السلام که آن حضرت روایت فرموده از جناب
علی بن الحسین علیهما السلام که فرموده حدیثی که حاصل
مضمون آن این است از جانب خداوند عالم جل شانه وحی رسید
بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی حب مرا در قلوب عباد
داخل و محکم گردان و محبوب گردان بندگان مرا بسوی من حضرت
موسی عرض کرد ای پروردگار من چه کار کنم که این ثمر بر آن
مترتب شود خطاب رسید که متذکر کن بندگان مرا به نعم ظاهره
و باطنه من تا آنکه محبت من در قلوب ایشان جا کند ای موسی
هرگاه فرار کننده از درگاه مرا بر گردانی یا گم شده از درگاه مرا
هدایت نمایی این بهتر است از برای تو از عبادت صد سال که روز
آن را روزه باشی و شبها را مشغول عبادت شده باشی حضرت
موسی عرض کرد ای پروردگار من کیست آن بنده که از درگاه
تو فرار کرده باشد جواب رسید آن شخص کسی است که طغیان و سرکشی
در معصیت کرده باشد عرض کرد آنکه گم شده در درگاه تو کیست
فرمود آن کسی است که جاهل با امام زمان خود بوده باشد
بشناسان تو او را امام زمان او را و هم چنین آن کس گم شده است کسی

که غایب

که غایب بوده باشد از امام زمان خود بعد از امام زمان خود بعد از آن که عارف
با امام زمان خود بوده باشد لکن جاهل بوده باشد بشریعة دین خود تعلیم
نما با او شریعت دین او را و کیفیت عبادت پروردگار را عجیبی که قوت
توصل بخدای الهی است با او تعلیم نما بعد از آن جناب علی بن الحسین فرمودند
بشارت دهید علماء شیعه ما را بثواب بسیار و جزاء وافر و ایضا در تفسیر
مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری مروی است
که آنحضرت روایت فرموده از جناب سرور اوصیاء جناب امیر المؤمنین ع
که فرموده کلامی که حاصل مضمون آن این است کسی که از شیعیان ما
عالم بشریعت ما بوده باشد پس بیرون بیاورد ضعفاء شیعیان ما را
از تاریکی جهل بسوی نور علمی که ما باو عطا فرموده ایم میاید در روز
قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی بوده باشد از نور و احاطه کند بجمیع اهل
عرصات و بر بدن او جامه باشد که جمیع دنیا و ما فیها مقاومت
نمیکند بیک تار از تارهای او بعد از آن منادی ندا میکند با اهل محشر ای بندگان
خدا این شخص عالمی است از جملۀ تلامذۀ بعضی علماء آل محمد صلی الله
علیه و آله پس هر کس او در دنیا کاین شخص عالم از تحیر جهل خارج نموده
باید متمسک شود بنور آن تا آنکه بیرون برد او را از تحیر ظلمت
و تاریکی این عرصات بسوی نجات بهشت پس بیرون مرود

از آن ظلمت عرصات هر کسی که تعلیم نموده باشد او را در دنیا امر
خیری یا گشوده باشد از قلب او قفل جهل را یا شبهه را از او رفع نموده
باشد و ایضا در تفسیر مذکور در تفسیر آیۀ شریفۀ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي
إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
و هم چنین در کتاب احتجاج از آن امام عالیمقام اعنی جناب امام حسن
عسکری علیه الصلوة و السلام مأثور است که فرموده که جناب
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب
فرموده بر احسان بر ایتام بجهة منقطع شدن آنها از پدران خود
پس هر که محافظت کند آن ایتام را محافظت فرماید خداوند عالم
او را و کسی که نوازش و احسان کند در حق ایتام احسان فرماید خدا
وند عالم جل شانه در حق او و کسی که دست خود را بسر یتیمی بکشد
بجهت محبت نمودن بر آن مقرر میفرماید خداوند عالم عز شانه
بجهت او در بهشت بازای هر موی که دست او بآن رسیده است
قصری که وسیع تر بوده باشد از دنیا و آنچه در دنیا است و در آن
قصر هست هر چه که خواسته باشد جناب حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام بعد از ذکر این فرمودند محتاج تر باحسان از این یتیم
یتیمی است که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر مشرف

شدن

شدن بخدمت امام خود نداشته باشد و در مسائل دین
خود معطل و حیران باشد متنبه شوید کسی که از شیعیان
ما که عالم باشد بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم
از سعادت مشاهدۀ جمال ما یتیمی است در دامن او پس کسی که هدایت
و ارشاد و تعلیم نماید او را بشریعت ما می باشد با ما در منازل عالیۀ
ما در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور و احتجاج روایت شده
از جناب حضرت امام حسن عسکری ع که روایت فرموده اند
از کاشف الستر و العلن جناب امام حسن ع که فرموده اند فضیلت
کسی که متکفل ایتام آل محمد بوده باشد یتیمانی که منقطع از ائمه
خود بوده باشند و فرو رفته باشند در گمراهی جهل بیرون بیاورد
آنها را از گمراهی جهل و رفع شبهات آنها بکند بر فضیلت کسی که
متکفل ایتام هستند بطعام و اکسای آنها مثل فضیلت آفتاب
است که اعظم کواکب مشرقه است بر سها که اصغر کواکب است
و ایضا در کتابین مذکورین مرویست از آن امام عالیمقام
که روایت فرموده از جناب حضرت امام حسین ع که آن حضرت
فرمودند کسی که متکفل یتیمی که دست او بما نمیرسد بسبب مختفی بودن ما
که بما دسترسیده و میرسد و بسبب مخفی بودن ما متکفل چنین یتیمی

از ایتام ما شود پس تعلیم نماید او را از علوم ما که القا باو شده است
تا اینکه او را ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد از جانب خداوند
عالم جل شانه او را یا ایها العبد الکریم المواسی من اولی بالکرم از تو ملائکه
من بکر دانید از برای بنده من در بهشت بعد هر حرفیکه تعلیم نموده
است هزار هزار قصر و ضم کنید با آن قصرها آنچه را که لایق آنها است
از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از امام عالیمقام مروی است
که فرموده ضعیفه مشرف شد بخدمت جناب سیدة النساء فاطمه
زهرا ع عرض کرد که من والده ضعیفه دارم مشتبه شده است برو
امر نماز او بعضی چیزها مرا فرستاده است بخدمت شما که از آن
استفسار کرده باشم حضرت جواب فرمودند ثانیا سؤال کرد
جواب فرمودند ثالثا سؤال کرد جواب فرمودند تا ده مرتبه
سؤال کرد جواب شنید بعد از آن ضعیفه معذرت و خجالت
کرد از کثرت سؤال عرض کرد دیگر شما را مشقت نمیدهم ای دختر
رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب سیدة النساء فرمودند سؤال
کن هر چه خواهی یعنی ترک سؤال از امور نماز مکن بتو بیشتر آنکه
بر من در جواب آن مشقتی باشد آیا کسی خود را بکرایه بدهد
از برای آنکه بار سنگینی را به پشت بام برد و وجه کرایه صد هزار اشرفی

بوده باشد

بوده باشد آیا بر آن شخص حمل آن چیز گران است با این اجرت ضعیفه
عرض کرد هرگز گران نخواهد بود پس سیدة النساء فرمودند اجرت
من در جواب هر مسئله بیشتر است از اینکه از عرش تا هفت
طبقه زمین را که پر از جواهر باشد پس من سزاوارترم از آن
شخص می باشم که بر من شاق نباشد جواب از مسئله و شنیدم
از والد بزرگوار خود صلی الله علیه و آله که فرمودند علمای شیعیان ما محشور
میشوند در روز قیامت پس خلعت داده خواهند بود از خلعتهای
کرامات بمقدار کثرت علوم آنها و بقدر سعی و اهتمام آنها در ارشاد
و تعلیم بندگان خدا تا آنکه گاه هست خلعت داده خواهند شد
بیک عالم از علما هزار هزار حله از نور بعد از آن منادی از جانب
پروردگار عالم جل شانه ندا خواهد نمود که ای علمائیکه
متکفل ایتام آل محمد بوده اید و بیرون آورده اید ایشان را از جهالت
در وقتیکه منقطع بوده اند ایشان از پدران خود که ائمه طاهرین
علیهم السلام بوده باشند این آن اشخاصی بوده اند که تعلیم نموده
اید شما ایشان را و باعانت شما ایشان از کوره جهالت خارج شده اند
پس خلعت بپوشید بر ایشان پس آن علما خلعت میدهند بر هر یک
از آن ایتام ائمه انام بمقدار علومیکه اخذ کرده اند از ایشان تا بجائی

میرسد که گاه هست بر یک نفر صد هزار خلعت داده خواهد
شد و همچنین خلعت میدهند آن ایتام بر کسانیکه از
ایشان تعلم گرفته اند آن وقت خطاب از جانب پروردگار
عالم جل شانه میرسد که بدهید باین علما عوض آنچه را که
دادند بمتعلمین خود داده بوده اند میدهند بایشان بلکه ضعف
آن امید هند آن وقت جناب سیدة النساء فرمودند
بآن ضعیفه که یک نخ از آن خلعتها بهتر است از هر چیز دنیا
بآن آفتاب تابد هزار هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور
و کتاب احتجاج از آن امام عالی مقام علیه الصلوة والسلام
مروی است که روایت فرموده از کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر
صادق ع که فرموده حدیثی که حاصل مضمون آن این است
که علمای شیعه ما سد میکنند رخنهائیرا که شیطان و اعوان
او مسلط میشوند بر ایشان و منع مینمایند شیاطین را از
مسلط شدن بر ضعفای شیعیان ما پس کسی که از شیعیان
ما نفس خود را نصب نمود از برای این مطلب مهم این
شخص در نزد خداوند عالم بهتر است از کسانیکه جهاد میکنند
با روم و ترک و فرنگ هزار هزار مرتبه بجهت آنکه آن شخص

بان رخنها

علم

علما دفع میکند دشمن را از دین شیعیان ما و این شخص که
جهاد میکند با روم و فرنگ دفع میکند دشمن را از ابدان
شیعیان ما و ایضا در دو کتاب مذکور مروی است از
جناب امام عالیمقام علیه الصلوة والسلام که روایت فرموده
از جناب امام موسی بن جعفر علیهما الصلوة والسلام که فرموده
فقیهیکه انقاذ و خلاص نماید یتیمی را از ایتامیکه منقطع
باشد از خدمت ما محروم است از سعادت مشاهده جمال ما از شر
شیطان بسبب تعلیم نمودن او را اموری که محتاج الیها است در دین
چنین فقیهی شدیدتر است بر ابلیس از هزار عابد بجهت آنکه عابد همت او همین
مصلحت نفس خود را است و این شخص فقیه چنانچه مقصود
او مصلحت نفس خود هست مقصود مصلحت کافه بندگان
و کنیزان خداوند رحمن است تا آنکه مستخلص نماید ایشان را از دست
ابلیس و توابع او پس چنین شخصی بهتر است نزد خداوند
عالم جل شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده و ایضا در تفسیر
مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت امام حسن عسکری مرویست
که آن حضرت روایت فرموده از جناب محمد بن علی طاهرین
کرام از جناب امام محمد تقی بوده باشد چنانچه مصرح به در احتجاج است

که آن حضرت فرمودند کسی که متکفل شود ایتام آل محمد را که منقطع
می باشند از امام زمان خود و متحیرند در جهالت و اسیر می باشند
در دست شیاطین و در دست نواصب از دشمنان ما پس استنقاذ
و خلاص کند ایشان را از تحیر جهل و ضلالت و از مقهور بودن
شیاطین بسبب باطل کردن وساوس ایشان را و مقهور کردن
نواصب بسبب اقامه حجج پروردگار ایشان و دلیل ائمه ایشان
هر آینه این اشخاص فضیلت داده شده اند نزد جناب پروردگار
عالم جلت عظمته بر عابدان زیاده از فضل آسمان بر زمین
و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب بر آسمان و فضل چنین
اشخاص بر عابد مثل فضل ماه است در شب چهارده بر خفی ترین ستاره
که در آسمان هست و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن
عسکری عم روایت نموده که آن حضرت فرمودند علمای
شیعیان ما آن علمائیکه حفاظ ضعفاء محبین ما میباشند
می آیند آن علما در روز قیامت و حال آنکه در سر هر یک
از آن علماء تاجی است که نور آن ساطع و منبث است در عرصات
قیامت و خانه های آن معادل سیصد هزار سال است پس شعاع
تاجهای آن علماء منبث و پهن است در همه عرصات پس باقی

نمی

از دست این شیاطین و نواصب میربایند ابدا ایشان را الی ... صح

نمی ماند در آنجا یتیمی که در دار دنیا آن علما ایشان را از ظلمت جهل و از
تحیر ضلالت اخراج نموده بودند مگر آنکه متمسک میشوند بحجزه
از آن نورها پس آن نور ایشان را بلند میکند تا آنکه محاذات بهشت
میرساند بعد از آن پایین می آورد ایشان را بر منازلیکه مهیا ساخته الله
جهت ایشان در جوار آن علمائیکه استادان آنها بوده اند که منازل
ایشان در جوار ائمه علیهم السلام می باشند و باقی نمی ماند ناصبی
از نواصب مگر آنکه میرسد چیزی از شعاع آن تاجها بچشمهای
ایشان مگر آنکه چشمهای ایشان را کور میکند و گوشهای ایشان را کر
میکند و زبانهای ایشان را لال میکند و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب
احتجاج مرویست از آن امام عالیمقام علیه الصلوة والسلام
که فرموده که جناب سیدة نساء فاطمه زهرا علیها السلام فرموده
دو نفر زن باهم در امری از امور دین در خدمت آن معصومه
نزاع کردند یکی از آن دو زن معانده و دیگری مؤمنه بوده پس
جناب سیدة نساء تعلیم ضعیفه مؤمنه فرمودند حجتی را که بسبب
آن مؤمنه غالب شد بر معانده پس مسرور شد آن ضعیفه مؤمنه
بسرور بسیاری پس جناب سیدة نساء فرمودند فرح و سرور
ملائکه بسبب غالب شدن تو بر آن معانده زیاده تر از سرور

تو شده و هم و حزن شیطان و متابعین آن بسبب محزون شدن آن
معانده زیاده تر شد از حزن خود آن معانده و خطاب شدید
البشارة از جانب خداوند عالم جل شأنه رسید بملائکه که مهیا
نمایید از برای حضرت فاطمه بسبب آن حجتی که تعلیم آن ضعیفه
مسکینه مؤمنه نمود در بهشت هزار هزار از معادل آنچه جهت
ایشان در بهشت مهیا فرموده بودیم و بگردانید این قاعده
را مطرد و سنت در حق هر کس که حجتی را بر معاند و مبطل غالب گرداند
پس از برای او مهیا نمایید در بهشت هزار هزار معادل آنچه جهت
او مهیا شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر مذکور
و کتاب احتجاج بسیار است و لکن ظاهر از کتاب احتجاج آن است
که نقل از آن نموده باشند جمله احادیث در این باب بسیار است همین
قدر در این مقام کفایت میکند با اطلاع بر مضامین این اخبار
چه بسیار کم فطرت و کم همت کسی است که خود را از این
سعادات کثیره بلکه غیر متناهیه محروم گرداند نعوذ بالله سبحانه
من الخذلان بالحرمان من هذه العطایا الجلیلة وارجو ان یتفضل
علینا بمنه الفوز بتلك المراتب العالیة مبحث دوم در بیان معنی عدالت
و طریق معرفت آن است پس میگوییم اما عدالت پس آن عبارت است

از حالت

از حالت نفسانیه که باعث میشود ارتکاب واجبات و ترک محرمات
را و هم چنین ترک منافیات مروت را بعبارت اخری عبارت است از حالت
نفسانیه که باعث میشود اجتناب از محرمات و منافیات مروت را
و نظر باینکه ترک واجب حرام است پس مندرج در عبارت خواهد
بود و تحقیق این مطلب کما ینبغی محتاج به بسط و تطویل مقال است و ذکر آن
محل آن نیست که تحقیق آن کما هو حقه در جلد رابع از مطالع الانوار
شده است در این مقام بعنوان اجمال میگوییم محرمات بر دو قسم
می باشند کبیره و صغیره ارتکاب کبیره اگر چه مطلقا منافی با عدالت
هست لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت منافی نیست و مراد
از منافیات مروت ارتکاب اموری است که دال است بر دنائت
نفس و استخفاف فاعل آن مثل تقبیل زوجه یا کنیزه در حضور
ناس و مد رجلین در مجالس و افراط در ضحک با عدم باعث و اکل
و شرب در اسواق در حق غیر اهل سوق و مجمله مراد از منافیات مروت
ارتکاب اموری است که نزد عقلا معیوب و معدود از معاصی است
و مقتضای مقابله بمحرمات این است که منافیات مروت از
جمله امور محرمه نبوده باشد لکن خست نفس و دنائت فاعل
و عیب او باشد در نظر عقلا و اعتبار چنین چیزی در عدالت

بل از معاصی نیست

مشهور ما بین فقها است بلکه مصرّح به بر خلاف آن قبل از صاحب
مدارک معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند امر است
اول اختبار است یعنی معاشرت یعنی بسبب معاشرت ظاهر میشود
که نفس فلان شخص چنین است یعنی متصف بحالتی است اگر مخلّی
شود بین او و معصیت یعنی هیچ عایقی و مانعی نبوده باشد آن
حالت مانع شود از ارتکاب آن معصیت تحقق چنین حالت که مدلول
علیها است بمعاشرت مختلف میشود بشدّت و ضعف تابع زمان معاشرت
است بطول و قصر گاه هست معاشرت بجائی میرسد که موجب قطع
بتحقق این حالت میشود و گاه هست موجب مظنّه میشود و ظاهر
این است اکتفا بمظنّه می توان نموده پس قطع بتحقق حالت مذکوره ضرور
نیست دوم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را
تعدیل مینمایند یعنی میگویند فلان شخص عادل است پس هرگاه
قول آن دو نفر عادل مفید قطع یا ظن بعدالت آن شخص شود آن
شخص نزد این شخص محکوم بعدالت خواهد بود اعتماد
باین شخص در جمیع اموریکه توقف بر عدالت دارد میتواند
نمود بلکه باعتقاد این خادم شریعت مطهره هرگاه تعدیل
شود آن یکنفر کسی که کمال وثوق و اعتماد بقول او هست

اعتماد

اعتماد می توان نمود سیم اشتهار است یعنی هرگاه شخصی در بلاد
مشهور و معروف بعدالت بوده باشد و این اشتهار موجب
مظنّه بعدالت آن شخص شود اعتماد باین نیز می توان نمود
بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب این بود که اخذ
مسائل از مجتهد لازم است خواه بلاواسطه یا بواسطه که عدالت
او بیکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده باشد لکن در سابق
بیان شد با امکان اخذ بلاواسطه یا عدم عسر اکتفا بواسطه
نماید پس اخذ از مجتهد از خود مجتهد یا از کتاب او مقدم است
بر اخذ بواسطه و اما اخذ از کتاب مجتهد یا [illegible] مجتهد پس
مختلف میشود نسبت بحالات مختلفه مجتهد و احوال مقلد
پس گاه هست اخذ از کتاب اقوی است در صورتی که مقلد صاحب
فهم باشد و متن مختلّ شده باشد که مجتهد رجوع نکرده
باشد و گاه هست بعکس این است مخفی نماند تا حال در بیان
مطلوب در مطلب اول بود مطلب ثانی در معرفة اسرار اقوال
و افعال صلوة و تنبیه بر رعایت توجه و اقبال است بحضرت
کریم ذو الجلال در اوان اشتغال بها از آنکه روح و حقیقت نماز
است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها

عادل

خوف

مبیّن خواهد شد انشاء الله تعالی باب اول در بیان مقدمات است
و در آن چند فصل است اول در تقسیم صلوة است بدانکه
نماز منقسم میشود بواجب و مستحب و هر یک از این دو قسم
منقسم میشود بچند قسم اما نماز واجب پس اقسام آن شش است
اول نماز یومیه است دوم نماز جمعه سیم نماز عیدین چهارم نماز
آیات پنجم نماز طواف ششم نمازی است که بنذر و عهد و نحوهما
بر مکلف لازم میشود و افضل از همه نماز یومیه است یعنی
پنج نمازیکه در شب و روز ایتان میشود و وجه تسمیه آن
بنماز یومیه با آنکه بعضی در روز واقع میشوند و بعضی در شب
چند چیز است و اکتفا میشود در این مقام بیکی از آنها پس
میگوئیم ممکن است وجه آن این بوده باشد چونکه آنچه
در روز واقع میشود بیشتر است از آنچه در شب واقع میشود
باین سبب تسمیه شده بیومیه تسمیة للشیء بوصف
اکثر اجزائه و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم عصر
سیم مغرب چهارم نماز عشا پنجم نماز صبح و هر یک از نماز
ظهر و عصر و عشا در حضر چهار رکعت است و در سفر
دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت است و نماز صبح دو رکعت

و فرقی

و فرقی در این دو نماز در حضر و سفر نیست فصل دویم در بیان اوقات
این پنج نماز است و در آن چند مبحث است مبحث اول در بیان وقت نماز ظهر
و عصر است بدانکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است و مراد از زوال
شمس تجاوز نمودن آفتاب است از دائره نصف النهار و علامت آن
زیاد شدن ظل شاخص است بعد از نقصان آن در غالب بلاد و حادث
شدن ظل است بعد از انعدام آن در بعض بلاد نعم این است که
اول وقت نماز ظهر زوال شمس است بمعنی که مذکور شد و بعد از
زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر
مختص است بنماز ظهر و بعد از انقضاء این مقدار از اول زوال داخل
میشود وقت نماز عصر و وقت هر دو نماز ممتد است تا غروب
آفتاب یعنی که وقت ظهر ممتد است تا باقی بماند به غروب
شمس مقداری که کفایت کند اداء نماز عصر را چهار رکعت
نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر پس این مقدار
مختص بنماز عصر است چنانچه در اول معادل این مقدار
مختص بنماز ظهر باشد و ما بین حدّین مشترک خواهد بود
بین الصلاتین و معتبر در رکعت در این مقام همان قدر
واجب است از فعل و قول در حق کسیکه معتدل القرائة

در بیان اوقات صلوة یومیه

بوده باشد در سرعت و بطؤ و هم چنین در فعل توضیح این
اجمال مقتضی این است که گفته شود چونکه مذکور شد بعد از
تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص بنماز ظهر است
و مشخص است که زمان رکعت مختلف است بزیاده و نقصان باعتبار
اشتمال آن بر واجب و مستحب میگوئیم مراد در این مقام رکعت
مشتمل بر واجب است و چونکه مقدار واجب نیز مختلف
میشود باعتبار طول سوره و قصر آن میگوئیم مراد زمان
قرائة قصر سور قرآنیه است و چونکه این نیز مختلف میشود
باعتبار سرعت قراءت و بطؤ آن میگوئیم مراد مقداریست
که ادا شود در آن ماهیت حروف و چونکه این نیز مختلف
میشود باعتبار اختلاف اشخاص در مراتب سرعت و بطؤ میگوئیم
مراد حال اغلب ناس است و هم چنین است کلام در فعل بعض اشخاص
که فعل بسرعة النهایة او ممکن میشود بخلاف بعض دیگر معیار
صدور ماهیت فعل است بالاضافه بحال اغلب اشخاص و بعد از
اطلاع و مراتب مقومه میگوئیم فروعات مترتبه بر دقایق
مذکوره چند است اول آنست دو نفر فرض میکنیم در اول
زوال شروع کردند بنماز ظهر یکی در رکعت اول طول داد بسبب

رعایت

رعایت آداب و سنن و دیگری اقتصار نمود باقل واجب و این
از نماز ظهر فارغ شد و اولی هنوز از رکعت اولی فارغ نشد بنابر
آنچه مذکور شد میگوئیم جائز است در حق شخص ثانی ابتداء
کند در صلوة عصر خود با آن شخص بعلة آنکه وقت نماز عصر
بمقتضای آنچه مذکور شد داخل شده است اگرچه امام هنوز از
رکعت اول نماز ظهر فارغ نشده باشد با آنکه هر دو در یک وقت مشغول
بنماز ظهر شده اند دوم آنست که هرگاه فرض شود شخص
بطیئ القرائة بعد از انقضاء مقدار یک رکعت از نماز بحسب
حال او از اول زوال شروع کند بنماز عصر باعتقاد آنکه نماز
ظهر را بعمل آورده بعد از فراغ از نماز عصر عالم شد بحقیقت
حال صلوة عصر او محکوم بصحت است بنابر آنکه آن مقدار
وقت وسعت کل اقل واجب از صلوة را داشته باشد بخلاف
آنکه اگر مراد چهار رکعت مختص بالاضافه بخود این شخص بطیئ
القرائة بوده باشد سیم آنست هرگاه فرض کنی باعتقاد
اینکه زوال متحقق شده مشغول شد بنماز ظهر و بعد
فساد اعتقاد او منکشف شد هرگاه بعضی از صلوة ظهر
مصادف با وقت شده باشد بجهت آنکه آن وقت وسعت

شود

اقل واجبه نماز ظهر را داشته باشد و در این وقت من غیر
تأمل حکم میکنیم بجواز اتیان عصر من غیر فصل بخلاف اینکه
هرگاه وسعت آنها نداشته باشد چهارم هرگاه فرض شود
بالاضافه به بطیئ القرائة بمقدار چهار رکعت از آخر وقت
باقی بوده باشد و همین مقدار نسبت باغلب اشخاص وسعت
هشت رکعت نماز را داشته باشد در این صورت در حق
این شخص جائز نیست مشغول بنماز عصر شود و عدول کند
از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص
اتیان صلوتین بجماعت آن متعین خواهد بود و اگر جماعت
ممکن نبوده باشد و متمکن بوده باشد بترک قرائة سوره
در هر دو نماز از درک کل صلوة ظهر و درک رکعت از عصر را
قضاءً قبل از غروب چنین نماید و اگر فرض شود که چنین
ممکن نبوده باشد دور نیست که بگوئیم در چنین صورت این
شخص مخیر است ما بین آنکه اتیان بصلوة ظهر نماید اداء
و نماز عصر را قضا نماید و بالعکس و ممکن است که گفته شود عدول
از ظهر نماید و متعین بوده باشد در حق این نماز عصر و نماز
ظهر را بعد از آن قضا نماید نظر باینکه مقدار دو رکعت اخیر

مختص

مختص بنماز عصر است بلا اشکال و مقدار دو رکعت اول مشترک
است ما بین صلوتین پس در صورة اختیار نماز عصر
همه نماز عصر در وقت خود اتیان شده خواهد بود و دو
رکعت آن در وقت مشترک ما بین هر دو نماز و دو رکعت
دیگر در وقت مختص بخود نماز عصر بخلاف آنکه هرگاه
اختیار کند نماز ظهر را در این صورة اگرچه دو رکعت اولی از آن
در وقت مشترک شده خواهد بود لکن دو رکعت اخیر آن در خارج
وقت خود بلکه در وقت مختص بنماز عصر اتیان شده خواهد بود و اگر
چنین نماید و بعد از نماز ظهر قضاء نماز عصر را نیز اعاده نماید قضاء اکمل و اتم
خواهد بود مبحث ۲ در ذکر خلاف در تحدید وقت صلوتین بدایة
و نهایة اما در بدایت پس آنچه که مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از انقضاء مقدار
اداء نماز ظهر است از اول زوال این مشهور ما بین فقها است و قولی از شیخ صدوق نقل
شده حاصل آن اینست که آن بزرگوار منکر اختصاص شده بلکه از زوال تا غروب را وقت
هر دو نماز میداند با حکم بلزوم تقدیم ظهر بعصر و ثمره ما بین قولین ظاهر میشود در چند
موضع اول آنست هرگاه کسی شروع بنماز ظهر نمود باعتقاد تحقق زوال و فارغ از نماز ظهر شد
بجهت آنکه قلیلی از نماز واقع در وقت شده آن وقت حقیقت حال منکشف شد بنابر
مشهور لازم است تأمل نماید تا مقدار اداء ظهر منقضی شود از اول زوال آن وقت

شروع نماید بنماز عصر بخلاف قول شیخ صدوق که مطلقا تأمل لازم نیست بلکه جایز است
شروع نماید بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر من غیر فصل دوم در صورتیکه اتیان بصلوة
عصر است بعد از زوال من غیر فصل باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است
و بعد از فراغ از صلوة فساد اعتقاد او منکشف شود بنابر مشهور نماز عصر باطل است
و بنابر قول ثانی صحیح است سیم در صورتیکه بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد
و مکلف اتیان بهیچیک از دو نماز ننموده باشد در این صورت بنابر مشهور معین است
که اتیان بنماز عصر نماید اشتغال بنماز ظهر در این حالت مجوز نیست نظر باینکه
وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول ثانی آن است
که صحیح بوده باشد نظر باینکه این مقدار نیز مشترک ما بین هر دو نماز خواهد بود
بلکه مقتضای این قول آن است که اشتغال بنماز ظهر در این وقت متعین بوده باشد
مخفی نماند که این قول اگرچه مشهور شده از صدوق ولکن از کتب آن بزرگوار
کلامیکه صریح در مطلب بوده باشد حال در نظر نیست بلکه کلام آن مرحوم در هدایه
ظاهر در خلاف این است و همچنین در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی نماز
ظهر و عصر را نکرده باشد تا آخر وقت و وقت کفایت نکند مگر یک نماز
معین است که اتیان بنماز عصر نماید و اما اختلاف در نهایه پس میگوئیم بعد از
اتفاق اصحاب بر اینکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است ظاهر میشود
از کلمات ایشان در آخر وقت آن به چهار قول قول اول قول شیخ مفید است

در ذکر اقوال علما و اختلاف ایشان در آخر وقت

فرموده وقت ظهر

فرموده وقت ظهر بعد از زوال است تا آنکه سایه شاخص زیاد شود
بقدر دو سبع شاخص دوم قول شیخ طوسی است در نهایه که
فرموده آخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود
بمقدار چهار سبع آن سیم قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف
که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا آنکه سایه
شاخص زیاد شود بقدر شاخص و شکی در ضعف این اقوال نیست
بلکه ظاهر این است که مراد شیخین جلیلین معنی این که ظاهر میشود
از کلام ایشان نبوده باشد چنانچه مد ظله در مطالع الانوار بیان
شده قول چهارم قول ابی الصلاح است در کافی ایشان فرموده وقت
فضیلت نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا وقتی که ظل شاخص بدو
سبع شاخص برسد و وقت اجزاء نماز ظهر در حق مختار ممتد است
تا آنکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق
مضطر ممتد است تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد اینها که مذکور
شد ذکر اختلاف بود در وقت نماز ظهر من حیث النهایه و وقت
نماز عصر من حیث البدایه و اما اختلاف در وقت نماز عصر من حیث
النهایه پس این نیز بحسب ظاهر خلاف شده بچند قول اول قول
مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال است و آن این است که وقت

نماز عصر ممتد است الی الغروب و تفاوت ما بین مختار و مضطر در اصل
جواز تاخیر تا این وقت نمی باشد بلی چیزیکه هست این است که تاخیر در حق
مختار تا آن وقت بسیار مرجوح و مذموم است و اما بالاضافه بارباب
معاذیر پس چنین نیست قول ثانی آن است که وقت صلوة عصر ممتد است
در حق مختار تا آنکه سایه شاخص دو مثل شاخص شود در این وقت
وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیر
پس وقت باقیست تا غروب و این ظاهر میشود از شیخ در مبسوط
و ابن حمزه و ابن براج سیم ظاهر میشود از شیخ مفید حاصل آن این است
که وقت عصر اگرچه در حق ارباب معاذیر ممتد است تا غروب
لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل کردن شعاع آفتاب بزردی
چهارم قول ابی الصلاح است در کافی محصل آن این است که وقت
فضیلت نماز عصر در حق مختار ممتد است تا آنکه ظل شاخص چهار
سبع شاخص برسد و وقت اجزای آن در حق مختار ممتد است
تا آنکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد و وقت آن در حق مضطر
ممتد است تا غروب شمس مبحث سیم در بیان وقت نماز مغرب
و عشا است بدانکه اجماع علما منعقد است بر اینکه وقت نماز
مغرب اول میشود بتحقق غروب شمس و اشکالی در این نیست

در بیان وقت مغرب و عشا است

وخلافی

و خلافیکه هست ما بین علما در این است که علامت غروب شمس
چه چیز است اختلاف کرده اند در این علما بر دو قول قول اول آن است
که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است همین که در صورت
انتفاء ابر و مانع بعد از ملاحظه افق مشخص شد که قرص شمس
پائین رفته و مرئی نشود مشخص میشود که غروب شده است
و این قول ضعیف و موافق مذهب عامه است و مشهور ما بین
علماء شیعه آن است که این قدر کفایت نمیکند در تحقق غروب و اینها
مفترق بدو فرقه شده اند طائفه فرموده اند علامت غروب
انتفاء حمره است در مشرق مقابل مغرب و این قول شیخ مفید است
در مقنعه و شیخ طوسی است و غیرهما این قول ثانی است و جماعت
دیگر فرموده اند علامت غروب میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت
راس بجانب مغرب این قول سیم است توضیح این اجمال آنکه بعد از
آنکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پائین رفت سرخی که در جانب
مشرق هست میل بارتفاع مینماید و هر قدر که قرص آفتاب پائین
تر میرود سرخی از جانب مشرق بالاتر میرود تا اینکه آن سرخی
بمحاذات سر میرسد بعد از آنکه آن سرخی از جانب سر میل بجانب
مغرب نمود بی اشکال وقت نماز مغرب و وقت افطار خواهد بود

وقبل از آن شروع بنماز مغرب نمی توان نمود و هم چنین جائز نیست
افطار و این ثمره ما بین دو قول است بنا بر قول اول که علامت غروب
استتار قرص است همین که قرص آفتاب مخفی شد شروع بنماز مغرب
و افطار جائز خواهد بود و بنا بر مختار جائز نخواهد بود مگر در مقام
تقیه و هم چنین هر گاه فرض شود کسی نماز عصر نکرده باشد تا آنکه
قرص شمس مخفی شود بنا بر مختار نماز عصر را به نیت ادا می تواند
شروع نمود و بنا بر قول اول قضا خواهد بود و لکن احتیاط در امثال
این مقام این است که کسی عمدا تاخیر نماز عصر تا آن وقت ننماید و اگر
اتفاقا تاخیر شد تا آن وقت اگرچه نماز عصر در این حالت ادا است لکن
احتیاط این است که متعرض ادا و قضا نشود اکتفا بقربت مطلقه نماید

به بدل مطلقه نماید

بعد از آنکه متحقق شد که اول وقت نماز مغرب غروب شمس است و علامت
غروب میل حمره مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب
بی اشکال در این وقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و هم
چنین است کلام در افطار در حق صائم و بعد از تحقق غروب
مقداریکه کفایت نماز مغرب بکند یعنی که در نماز ظهر مذکور
شد مختص بنماز مغرب است بعد از انقضای این مقدار از
زمان از اول غروب وقت نماز عشاء داخل میشود و وقت

هر دو

هر دو نماز باقی است تا نصف شب چنانچه از اول وقت بمقدار اداء نماز مغرب
مختص باوست همچنین در آخر وقت مقدار اداء نماز عشاء مختص است
بنماز عشاء پس وقت نماز مغرب داخل میشود بغروب آفتاب و ممتد است
تا آنکه باقی بماند از نصف شب مقداری که کفایت نماز عشاء نماید
وقت نماز عشاء داخل میشود بعد از آنکه از غروب منقضی شد مقداری
که کفایت نماز مغرب نماید و ممتد است تا نصف شب و قول باشتراک
هر دو نماز در تمام وقت چنانچه در ظهرین منقول از شیخ بزرگوار
صدوق مرحوم بود در اینجا نیز نقل شده لکن کلام آن بزرگوار
در فقیه و غیره مطابق با این حکایت نیست و آنچه مذکور شد در
تحدید آخر وقت در نماز مغرب موافق مشهور و معروف ما بین
فقها است و ظاهر میشود از جماعت از اجله قدماء اصحاب خلاف در
مسئله بچند قول اول آنست که وقت نماز مغرب منقضی میشود بزوال
شفق که عبارت از حمره مغربیه است و این ظاهر میشود از ثقة الاسلام
در کافی و شیخ صدوق در هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ
طوسی در خلاف و مبسوط و غیرهما و قول ثانی آنست که وقت نماز
ممتد است تا طلوع فجر صادق و قول ثالث شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده
از بعض علماء ما و از جماعتی از علماء عامه پس اختلاف شده در آخر

و در ذکر خلاف قدماء [illegible] قدس الله روحهم در تحدید آخر وقت نماز مغرب

وقت نماز مغرب پس قول اول آنست که وقت نماز مغرب منتهی میشود
بزوال حمره مغربیه و ثانی آنست که ممتد است تا آنکه باقی بماند از
نصف شب مقداریکه کفایت نماز عشا نماید و ثالث آنست
که وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و خیر الامور اوسطها
قول اول و ثالث هر دو ضعیفه است خصوصا ثالث و هم چنین
تحدیدی که در وقت نماز عشا مذکور شد بدایه و نهایه مشهور
و معروف ما بین اصحاب است و در آن نیز خلاف شده پس قول
اول آنست که مذکور شد یعنی وقت نماز عشا داخل میشود بعد از
انقضاء زمانیکه کفایت نماز مغرب کند از اول غروب و وقت
آن ممتد است تا نصف شب قول ثانی آنست که وقت
آن داخل میشود بزوال حمره مغربیه و منقضی میشود بثلث
شب و این قول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است
در مقنعه و شیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و نهایه و اقتصاد
و سلار بن عبد العزیز در مراسم موافقت مشایخ عظام
فرموده در بدایه و مخالفت نموده در نهایه چنانچه فرموده
اول وقت نماز عشاء زوال حمره است و ممتد است تا آنکه
باقی بماند بنصف شب مقدار چهار رکعت و چونکه مشایخ

مذکوره

مذکوره از اعاظم علمای شیعه می باشند بنا بر این احتیاط
مقتضی این است که شروع بنماز عشا نکنند قبل از زوال حمره
مغربیه است و اگر نماز بجماعت بوده باشد چونکه تعجیل
در آن مطلوب است اولی آنست که اندکی تاخیر در نماز مغرب نماید
بحدیکه تا فارغ میشود از نماز مغرب و نافله آن زوال حمره
شده باشد آن وقت شروع بنماز عشا نماید و لا سیما
بعد از ملاحظه آنکه مرحوم شیخ در خلاف این قول را نسبت
بمذهب اصحاب داده و مع ذالک اگر نخواهد کسی رعایت
این احتیاط بکند مانعی ندارد و قول ثالث قولی است که در نماز
مغرب مذکور شده که ممتد است تا طلوع فجر صادق اگرچه
این قول را شیخ الطائفه در خلاف در وقت نماز مغرب نسبت
به بعض اصحاب داده لکن بیّن است آن کس که این قول را در نماز
مغرب قایل شده البته قایل خواهد بود در نماز عشاء و این ظاهر است
لکن ممکن است که کسی ادعا نماید این قول اگرچه از کلام شیخ
در خلاف ظاهر میشود که چنین قایلی در علماء شیعه بوده
باشد لکن چون که از مبسوط ظاهر میشود این قایل که قایل
این قول شده در حال ضرورت است نه مطلقا بنا بر این پس قول

باطل و ق قایلی ندارد و اما قول بوحال خر و رت پس قایل این قول
مجهول نخواهد بود بلکه جماعتی از اعاظم متاخرین این قول را
اختیار نموده اند لکن مختار نزد حقیر این است که فرقی ما بین مختار و مضطر
در این باب نمی باشد و وقت نماز عشاء منقضی میشود با انتصاف
لیل مطلقا بنابر این هر گاه کسی در اول شب خوابید قبل از اداء نماز
عشاء و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب ظاهر این است که نماز او قضا
بوده باشد و کلامی که در این مقام هست این است که آیا واجب است
بر این شخص روزه بگیرد همان روز را بقصد کفارهٔ این عمل یا نه
ظاهر این است که واجب بوده باشد خواه خوابیدن اختیار این شخص
بوده باشد یا باضطرار خواه معتاد بوده باشد بیدار شدن
یا نه ظاهر این است که صوم واجب بوده باشد در جمیع صور
مذکوره و همچنین ظاهر این است که وجوب صوم ثابت
بوده باشد خواه نوم او بعد از اتیان بنماز مغرب بوده باشد
یا قبل از اتیان هر دو نماز لکن ظاهر این است که وجوب صوم مختص
بوده باشد بصورتیکه ابتدای نوم نموده باشد بعد از دخول لیل
و انقضای زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد
و اما هر گاه چنین نبود مثل اینکه قبل از تحقق غروب خوابید

و بیدار

وبیدار نشد مگر بعد از انتصاف لیل ظاهر این است که صوم واجب نبوده
باشد و همچنین هر گاه خوابید بعد از تحقق غروب لکن قبل از
انقضاء زمانیکه وسعت هر دو نماز داشته باشد بلکه مورد
در نص و کلام اصحاب آنست که بیدار شود بعد از نصف شب
و قبل از فجر پس هر گاه فرض شود خوابید و بیدار نشد مگر بعد از
طلوع صبح ظاهر این است در این وقت نیز روزه واجب بوده باشد
و همچنین محل سؤال در حدیث معتبر بکیر مستند حکم در مسئله آنست
اگرچه مرد است لکن فرقی در این باب ما بین مرد و زن نمی باشد
پس هر گاه زن قبل از نماز عشاء خوابید و بیدار نشد مگر بعد از
انتصاف لیل روزهٔ آن روز بر آن زن نیز واجب خواهد بود و آنچه
مذکور شد صورتی بود که اخلال بنماز عشا شده باشد در
وقت آن بجهت نوم و اما هر گاه اخلال بآن شده باشد بسبب اغماء
یا سهو یا بسبب مستی یا متعمدا ترک نماز کرده باشد آیا در این
صورت روزهٔ آن روز بر آن شخص واجب خواهد بود یا نه میگوئیم
اما اغماء پس بی اشکال می توان گفت که روزه بر مغمی علیه واجب
نبوده باشد لکن این در صورتیست که اغماء باختیار خود آن شخص
نبوده باشد باین معنی که این شخص باختیار خود احداث سبب

٣

اغماء نموده باشد و اما هر گاه باختیار خود احداث سبب اغماء
نموده ممکن هست که گفته شود این شخص عامد بود و حکم عامد
بعد مذکور خواهد شد و اما اخلال بنماز عشاء ساهیا پس میگوئیم
که سهو بر دو قسم است اول آنست که معتقد این بود که نماز عشا را
بعمل آورده با این جهت نماز عشا نکرد بعد از انتصاف شب مشخص
شد فساد اعتقاد او ظاهر این است در این صورت حکم بوجوب روزهٔ
آن روز نتوان نمود و اکتفا بهمان قضای نماز مینماید دویم آنست
که غافل شد از نماز کردن و وقتی متنبه شد که نصف شب شده بود احتیاط
در دین مقتضی این است در این صورت اخلال بروزهٔ این روز ننماید و اما
اخلال بنماز عشا بجهت مستی پس میگوئیم این نیز بر دو قسم است یک قسم
آنست که مستی باختیار خود نباشد در این صورت اگرچه حکم بوجوب
روزهٔ آن روز ممکن نیست لکن طریقهٔ احتیاط مقتضی آنست که
اخلال بروزهٔ آن روز ننماید و قسم دیگر آنست که مستی باختیار
خود این شخص بوده که احداث سبب سکر باختیار خود نموده دور نیست
حکم این شخص حکم عامد بوده باشد پس میگوئیم اما عامد یعنی کسیکه عمدا
ترک نماز عشا کرد تا نصف شب گذشت آیا روزهٔ آن روز بر این شخص
واجب است یا نه دور نیست که واجب بوده باشد پس هر گاه اخلال بروزه

نماید

نماید معاقب خواهد بود بترک صوم چنانچه معاقب است بترک صلوة و تا
آن از وقت آن تنبیه سزاوار این است که ختم مبحث شود باین که چند
مطلب اول آنست وجوب صوم مذکور آیا مختص بصورتیکه اخلال بنماز
عشا شده باشد در حضر یا ثابت است در سفر و حضر حق این است که تفصیل داده شود
در مسئله ما بین کثیر السفر و مسافریکه سفر او معصیت بوده باشد
این است که واجب بوده باشد که روزه گرفته باشد در آن روز اما هر گاه
چنین نبوده باشد روزه بر آن شخص واجب نخواهد بود و همچنین
هر گاه این امر در شبی اتفاق افتاده باشد و همچنین اگر هر گاه عایقی از صوم
در آن روز هم رسید مثل اینکه مریض شد یا آنکه ضعیفه حایض شد
و هکذا مجملا هر گاه این سبب صوم در شبی هم رسید که صوم آن روز
در شریعت ممنوع و محرم بوده باشد روزه در آن روز واجب بلکه جایز
نخواهد بود تفصیل مقام مقتضی آن است که گفته شود این سبب صوم
در شبی که هم رسید صوم آن روز در شریعت مطهره یا حرام است یا جایز است
یا واجب اگر حرام بوده باشد ظاهر این است که روزهٔ آن روز در این مقام مطلوب
نبوده باشد پس جایز نخواهد بود و اگر ممکن بوده باشد یعنی مانعی
از صوم نبوده باشد واجب روزه و اما اگر واجب بوده باشد این محتاج
بتفصیل است یا این نحو واجب یا معین است مثل اینکه این امر در ماه مبارک

اتفاق افتاد یا در شبی که روزهٔ آن روز بر این شخص معین بود مثل نذر
یا بغیر نذر در این صورت ظاهر این است که لازم بوده باشد نیت هر دو
روزه نماید پس صومین تداخل خواهند نمود یا آنکه نیت روزهٔ ماه مبارک
یا نذر معین نماید و نیت این نماید که این مجزی باشد از آن صومی که
مسبب است باخلال نماز عشا تحقیق مبنای این مسئله را کما هو حقه بتوفیق واهب
توفیق در جلد خامس از مجلدات مطالع الانوار در مباحث صلوة کسوف
نموده ایم و اشاره اجمالی در جلد اول در مبحث مواقیت در خصوص
همین مسئله نیز شده است و هرگاه صوم آن روز معین نبوده باشد مثل
اینکه صوم مندوبی نذر مطلق در ذمهٔ او بوده و منظورش
این بود که فردا را بهمان قصد روزه گرفته باشد شب چنین امری
اتفاق افتاد و همچنین است قضای ماه مبارک در صورت سعهٔ وقت در اینصورت
امتثال در حق این شخص بدو طریق ممکن هست اول آنست که روز را بقصد
کفارهٔ تاخیر صلوة عشا روزه گرفته و مجوزا باد روزه واجب دیگر مطلقا
مثلا تاخیر اندازد بوقت دیگر و ثانی آنست که همان روز را بنیت هر دو
صوم روزه گرفته صومین در این جا نیز تداخل خواهند نمود و فرق
ما بین این صورت و صورت سابقه آنست که تداخل در آنجا لازم
بود بخلاف در این صورت که تداخل در این مقام جایز خواهد بود بنا بر این

هرگاه

هرگاه کسی مشغول بصومی شده باشد که تتابع و توالی در آن شرط
بوده باشد مثل کفارهٔ ماه مبارک در صورت عدم تجاوز از نصف چنین
امری اتفاق افتاد می تواند در آن روز قصد هر دو صوم نماید امتثال
بهر دو در حق او حاصل میشود بنا بر این اختلالی بتتابع هم نخواهد
رسید تا آنکه لازم باشد استیناف صوم کفاره نظر باختلال امر تتابع
بعلاوه ممکن است که گفته شود در صورتیکه ناوی تداخل نبوده باشد
بلکه همان روز را به نیت این صوم مسبب باخلال بصلوة عشا گرفته
روزه شود تخلل چنین امری موجب اختلال بتتابع مطلوب نشود
خصوصا در صورتیکه احداث سبب باختیار این شخص نبوده باشد
مثل اینکه فرض شود کسی که شب سابق و روز آن هیچ خواب
نکرده باشد و بعد از اداء نماز مغرب خواست سجدهٔ شکر مستحبه را
بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب بر او غلبه نموده خوابید
وقتی بیدار شد که حوالی صبح است لکن بعد از فتح باب تداخل
بتوفیق الله الموفق الاکبر حاجت باین دقت نخواهد بود مطلب
ثانی آنست که هرگاه شب چنین امری اتفاق افتاد روز آن انشای
سفر در حق چنین شخصی مجوز خواهد بود یا نه حق در مسئله تفصیل
در این مقام است اما بین آنکه انشای سفر قبل از زوال بوده یا بعد از

زوال اگر بعد از زوال بوده باشد میگوییم جایز است چه مسافرت
بعد از زوال منافات با اتمام صوم واجب ندارد و اگر قبل از زوال بوده
باشد تفصیل داده شود ما بین کثیر السفر بودن که رافع حکم او بظهور نرسیده
باشد و غیر آن اگر کثیر السفر بوده باشد حکم نشود بجواز سفر و لزوم صوم
در آن روز و اگر غیر کثیر السفر بوده باشد در این وقت تفصیل داده شود
ما بین سفر واجب و غیر واجب اگر غیر واجب است حکم میشود بعدم جواز
آن و تعین صوم بر آن شخص در آن روز و اگر واجب بوده باشد در
این وقت لازم می آید تعارض واجبین منحصر نیست در این صورت مگر
رجوع بترجیح و اختیار اهم در نظر شارع مثلا هرگاه فرض شود چنین
امری در شب اتفاق افتاد و در روز قافلهٔ حاج میروند و این شخص
هم مستطیع است و با تخلف این قافله مایوس از درک حج است در آن
سال در این صورت ظاهر این است که اختیار مسافرت نماید و از روزهٔ
آن روز میگذرد و مکان ترجیح مخیر خواهد بود ما بین اختیار احد از این
و ترک دیگر مطلب سیم آنست که آیا قضای این روزه در صورت اخلال
بسبب عذر یا بعد تعمد واجب خواهد بود یا نه مثل اینکه فرض شود چنین
اتفاق افتاد در حق ضعیفه و صبح حایض شد یا در حق مریض اتفاق
افتاد یا روز مریض شد یا مثل ذکر بحقیقت حال شد در روز و حال آنکه

اکل

اکل بعمل آورده بود یا آنکه سفر بر حق او متعین بود و اختیار سفر
نمود باین سبب یا آنکه روزهٔ روز آن شب بنظر ممتنع در شریعت
ممکن نبود مثل اینکه شب احد عیدین بود یا لیالی التشریق
که عبارت از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة الحرام بوده
باشد در منی یا آنکه اخلال بصوم نموده متعمدا اتماما ظاهر این است
که حکم بوجوب قضای روزه ممکن نبوده باشد در جمیع صور
مفروضه مطلب چهارم آنست که این حکم مختص بنماز عشا است
و در سایر صلوات مثل ظهرین و صلوة مغرب نیست پس هرگاه
بعد از زوال و انقضای زمانیکه وسعت فرضین داشته
باشد کسی خوابید و بیدار نشود تا غروب یا آنکه در شب
باعتقاد اینکه نماز مغرب کرده است نماز عشا را بعمل آورد و خوابید
بیدار نشد مگر بعد از نصف شب آن وقت فساد اعتقاد
او منکشف شده مشخص شد که نماز مغرب را بعمل نیاورده است
یا آنکه بعد از دخول شب و انقضاء زمانیکه کفایت صلوتین
می نمود خوابید قبل از اداء صلوتین و بیدار نشد مگر قبل از
نصف شب مقداریکه کفایت نمی نمود مگر ادای صلوة عشا را
در جمیع این صور صوم آن روز ثابت نیست و کلام در این

در بیان عدم ثبوت وجوب صوم در غیر [illegible] عشاء

مقام اگرچه تجاوز از اعتدال نمود لکن نظر باینکه مباحث مهمّه بود
واصحاب رفع الله تعالی مقامهم متعرّض نشده بودند در این مقام مکث
نمود والله العالم بحقایق الاحکام وحججه الائمّة النجباء العظام علیهم
الالف التحیّة والثناء والسلام مبحث چهارم در بیان وقت نماز صبح
است وتحدید آن بدایة ونهایة پس میگوئیم اوّل آن حین
ظهور سفیدی است فوق افق متّصل بافق در جانب شرق که
منبسط ومنتشر است در عرض افق متّصل بآن این اوّل فجر است
که تعبیر از آن بصبح صادق میشود در مقابل صبح کاذب که عبارت
از سفیدی است که فوق افق بطریق استطاله هم میرسد قبل از
این واین سفیدی متّصل بافق نیست بلکه فوق افق است
وظلمتی یعنی سیاهی فاصله هست مابین این سفیدی وافق
مشرق تعبیر از این میشود بصبح کاذب وفجر اوّل وفجر اوّلش
گویند بجهت اینکه این سفیدی قبل از سفیدی که متّصل
بافق ومنتشر در عرض افق است هم میرسد وصبح کاذب
میگویند از باب صفت بحال متعلّق موصوف
ای کاذب من اخبر بالصّبح یعنی این سفیدی نیست
که کسی که اعتماد باین میکند واخبار میکند که صبح است کاذب

در

در این اخبار وامثال آنها اوّل مذکور شد آن فجر ثانی وصبح صادق میگویند ثانی
آنکه بعد از روشنی اوّل هم میرسد وصادق بجهة آنست که صادقست کسی
که اخبار میکند که صبح است واین روشنی که عبارت از روشنی متّصل بافق
جانب مشرق ومنتشر در عرض افق است اوّل وقت فریضه صبح است
ودر این وقت حرام میشود اکل وشرب بر کسی که عازم صوم هست
ووقت نماز ممتدّ است تا طلوع شمس باین معنی که وقت نماز صبح منقضی
میشود بطلوع شمس امّا اینکه اوّل وقت نماز صبح حین ظهور سفیدیست
که مذکور شد پس محلّ اتّفاقست وکسی از فقهاء در این خلاف نکرده است وامّا
انقضاء وقت آن در حقّ مختار بوده باشد یا مضطرّ بطلوع شمس است پس این
مشهور مابین فقهاء است وشیخ طوسی تفصیل داده مابین مختار
ومضطرّ وفرموده اگرچه در حقّ مضطرّ وقت ممتدّ است تا طلوع شمس لکن
در حقّ مختار منتهی میشود بظهور حمره در جانب مشرق چنانچه مدلول
فرموده واسفار صبح یعنی بکمال روشنی رسیدن چنانچه در خلاف است
ادّعای اجماع هم فرموده چنین مبحث پنجم در بیان این استکه هر یک از مواقیت مذکوره
در هر یک از صلوات خمسه منقسم میشود بدو قسم وقت فضیلة
ووقت اجزاء ومراد از وقت فضیلة وقتی است که نماز در آن افضل
از نماز در وقت دیگر ومراد از وقت اجزاء وقتی است که نماز در آن

مسقط تکلیف است ومرجوح است نسبت بنماز در وقت فضیلة ووقت فضیلة
صلوة ظهر از اوّل زوال است تا آنکه ظلّ حادث مثل شاخص برسد ووقت اجزاء
آن بعد از انقضاء وقت فضیلة است تا آنکه باقی بماند بغروب شمس بقدر اداء
عصر ووقت فضیلة نماز عصر بعد از اداء ظهر است تا آنکه ظلّ حادث بمقدار
دو مثل شاخص برسد ووقت اجزاء آن بعد از انقضاء این مقدار است تا غروب
شمس ووقت فضیلة نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیّه
ووقت اجزاء آن بعد از انقضاء فضیلة است تا آنکه باقی ماند از نصف شب
مقداریکه کفایت اداء نماز عشاء بکند ووقت فضیلة نماز عشاء از
غروب حمره مغربیّه تا ثلث شب ووقت اجزاء آن بعد از فراغ از نماز مغرب
است تا زوال حمره مغربیّه وبعد از ثلث شب است تا نصف شب ووقت
فضیلة فریضه صبح از اوّل طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمره مشرقیّه
ووقت اجزاء آن باقی است تا طلوع شمس ومخفی نماند ظهور حمره
در مشرق بعد از طلوع فجر دو وقت است اوّل بعد از انفجار بفاصله
بسیار کم ودیگری بعد از آنکه خوب روشن شد ومراد در این مقام که
فضیلة ممتدّ است تا ظهور حمره این معنی است که اخیر مذکور شد
واز آنچه مذکور شد در بیان اصل وقت نماز عشاء ووقت فضیلة
ووقت اجزاء آن معلوم میشود که وقت فضیلة نماز عشاء محفوفست

بدو وقت

بدو وقت اجزاء یعنی وقت فضیلة آن متوسّط است مابین دو وقت اجزاء
اوّل بعد از فراغ از نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیّه وثانی
بعد از انقضاء ثلث شب است تا نصف شب وجماعتی از علما
وقت فضیلة نماز عصر را نیز چنین میدانند یعنی وقت فضیلة
آن متوسّط است مابین دو وقت اجزاء اوّل بعد از فراغ از نماز
ظهر است تا آنکه ظلّ شاخص بمثل شاخص نبود آن وقت وقت
فضیلة نماز عصر داخل میشود ومنقضی میشود برسیدن ظلّ
بدو مثل شاخص بعد از آن وقت اجزاء است تا غروب ومختار
خلاف آنست بلکه بعد از انقضاء مقداریکه کفاف نماز ظهر کند
وقت فضیلة نماز عصر داخل میشود بل بعد از تحقّق زوال چنانچه
راجح است تاخیر نماز ظهر بقدر اتیان هشت رکعت نافله چنین
است حال در نماز عصر یعنی راجحست تاخیر در نماز عصر تا فارغ شود
از هشت رکعت نافله آن ولکن این در صورتیست که خواهد
اتیان بنافله نموده باشد وامّا هرگاه نخواهد نافله بعمل آورد
رجحان تاخیر صلوتین بمقدار نافله مسلّم نیست بلکه چنانچه
اتیان بنماز ظهر بود در اوّل زوال نماز ظهر اتیان شده خواهد
بود در وقت فضیلة خود چنین است حال در نماز عصر که هرگاه

ایشان بآن نماید بعد از فراغ از نماز ظهر من غیر فصل و نماز عصر در
وقت فضیلت خود واقع شده خواهد بود خواه بهشت رکعت
زوال که نافلهٔ ظهر است کرده باشد یا نه غایة ما فی الباب آنست که در صورت
عدم اتیان بنافله که در هر دو یا احدهما خود را از فضیلت نافله محروم
کرده خواهد بود بلی این مطلب در نماز عشا مسلم است که هرگاه
اتیان شود بآن قبل از زوال حمرهٔ مغربیه واقع شده خواهد بود
نماز عشا در غیر وقت فضیلت خود بدانکه اهتمام تامی در محافظت
صلوات در اوقات فضیلت آنها ظاهر است و نهایة مبالغه در اخبار
معتبره در این باب بعمل آمده چنانچه در حدیث از کاشف اسرار و دقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که آن حضرت
فرموده که فضل و رجحان فضیلت وقت اول بر وقت آخر بهتر است
از برای مکلف از اولاد و اموال او و در حدیث دیگر از آن سرور عم
مرویست که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت است
بر دنیا و این معنی است فوق جمیع محامد و حسنی است بالاتر از جمیع
محاسن محروم ساختن انسان خود را از این سعادت عظمی
در صورت انتفای عذر شرعی است شدید و خسارتیست
عظیم و چونکه محافظت صلوات در اوقات فضیلت آنها

موقوف

موقوف بمعرفت وقت فضیلت در غیر ظهرین بنحویکه مذکور شد
چندان صعوبتی ندارد و اما در ظهرین معرفت آن از راهی
که مذکور شد صعوبتی داشت لهذا مناسب داشت در تحدید
وقت فضیلت این دو نماز اشاره نماید بنحویکه اظهر از این بوده باشد
پس میگوئیم مذکور در وقت فضیلت در بلاد عرضه لب است وقتی
که آفتاب در اول جدی بوده باشد که شمس بدان وقت
در غایة انحطاط است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو
ساعت و چهل و دو دقیقه یعنی در این وقت وقت فضیلت
نماز ظهر ممتد است بقدر دو ساعت و چهل و دو دقیقه و ظل
حادث در این وقت معادل دو مثل شاخص میشود در سه
ساعت و بیست و دو دقیقه و همچنین ظل حادث در وسط
جدی معادل مثل شاخص میشود در دو ساعت و چهل و چهار
دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و پنج
دقیقه و در آخر جدی که متصل باول دلو است ظل حادث بمثل شاخص
میرسد در دو ساعت و چهل و نه دقیقه و دو مثل شاخص میرسد
در سه ساعت و سی و دو دقیقه و در وسط دلو معادل مثل
شاخص میشود در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل

شاخص میشود در سه ساعت و چهل و سه دقیقه و در آخر دلو که متصل
باول حوت است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نه دقیقه
و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه و هشت دقیقه
و در وسط حوت معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و نوزده
دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و یازده دقیقه
و در آخر حوت که متصل باول حمل است معادل مثل شاخص میشود
در سه ساعت و بیست و شش دقیقه و دو مثل شاخص میشود
در چهار ساعت و هجده دقیقه و در وسط حمل معادل مثل شاخص
میشود در سه ساعت و سی و یک دقیقه و در آخر حمل که اول ثور است
ظل شاخص معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت
دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل دقیقه و در وسط
ثور معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل دقیقه
و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و چهل و هشت دقیقه و در آخر
ثور که اول جوزا است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و
چهل و یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه
و سه دقیقه و در وسط جوزا معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و
سی و نه دقیقه و در این اشتباهی است وجه این را در مطالع الانوار ایراد

نموده ایم

نموده ایم دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش دقیقه
و در آخر جوزا که اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص میشود
در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار
ساعت و چهل و سه دقیقه در این مقام نیز اشتباه شده و وسط سرطان
مثل وسط جوزا است و اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد
مثل وسط ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل
اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و اول عقرب مثل
اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اول قوس
مثل اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است اینها در
صورتیست که عرض بلد بقدر سی و دو درجه بوده باشد مثل اصفهان
و نواحی آن در صورتیکه عرض بلد بیشتر بوده باشد یا کمتر مدت بلوغ
ظل حادث بمثل شاخص یا بدو مثل شاخص بیشتر میشود یا کمتر و آنچه
مذکور شده در بیان مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا دو مثل شاخص
در اوان بودن شمس در اوایل بروج و اواخر آن در سایر احوال
تقریبا مطلوب مشخص میشود و مخفی نماند آنچه مذکور شد در
تعیین مقادیر مذکوره اگرچه مفید قطع نیست سیما با وقوع
اشتباه در بعضی مواضع لکن چونکه مفید مظنه است و باکی در

اعتماد بر مظنه در امثال این مقام نیست لهذا عمل بمقتضای آن نمودن بعید است
ومع ذلک رعایت تعجیل نمودن اتقن و احکم خواهد بود و آنچه مذکور شد تا
اینجا در بیان اوقات صلوات فرایض یومیه بود و اما اوقات باقی فرایض
ان شاء الله هر یک در محل خود بیان خواهد شد **فصل سیم** در تقسیم نمازهای
مستحبه است نماز نافله منقسم میشود بنوافل یومیه و غیر یومیه و اقسام
غیر یومیه بسیار است باعانت الله تعالی بسیاری از آنها در محل خود
بیان خواهد شد کلام در این مقام در نوافل یومیه است و تسمیه بنوافل
یومیه یا با آنکه بسیاری در شب واقع میشود یا باعتبار آنست که اکثر آنها
متعلق بصلوات یومیه است اگرچه آنچه متعلق بفریضه فجر است جایز است
اتیان شود در شب یا باعتبار تسمیه مظروف است باسم اشرف ظرف
و در این نیز چند بحث است **بحث اول** در عدد رکعات آنها است بدانکه نوافل
یومیه سی و چهار رکعت است ضعف رکعات فرایض یومیه هشت
رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر اتیان میشود و هشت رکعت
بعد از نماز ظهر و قبل از عصر اتیان میشود و تعبیر میشود از اول بنافله
ظهر و از ثانی بنافله عصر و در حین نیت هرگاه متعرض این اضافه نشود
مطلقا عیبی ندارد باین نحو که هشت رکعت را به نیت نافله ظهر و هشت
رکعت را به نیت نافله عصر بجا آورد بلکه شیخ صدوق در کتاب هدایه

در تقسیم نمازهای مستحبه

مجموع

مجموع شانزده رکعت را نافله ظهر دانسته هشت رکعت قبل از
ظهر و هشت رکعت بعد از آن قبل العصر و نقل شده از ابن الجنید
که چهارده رکعت را از نافله ظهر دانسته و دو رکعت را نافله
عصر و این هر دو قول ضعیف است و ممکن هست که مراد صدوق
از ظهر زوال بوده باشد نه نماز بنابراین مراد این خواهد بود
که شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب
جامع تصریح نموده که شانزده رکعت نافله زوال است
و چهار رکعت نافله مغرب است که اتیان میشود بعد از نماز مغرب
و دو رکعت نشسته است بجای یک رکعت که بعد از نماز عشا است
از آن تعبیر بوتیره مینمایند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت
شفع و یک رکعت وتر که مجموع یازده رکعت میشود اطلاق نماز
شب چنانچه بر هشت رکعت اول میشود اطلاق میشود بمجموع
یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر است که قبل از فریضه فجر اتیان
میشود و آنچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل یومیه سی و چهار است
این در حضر است و اما در سفر پس نصف آن ساقط است بنابراین
پس عدد رکعات این نافله در سفر هفده خواهد بود و شانزده
رکعت نافله ظهر و عصر و هم چنین نافله عشا که وتیره بوده باشد

ساقط است لکن این در حق مسافری است که قصر صلوة در حق
او متعین بوده باشد و اما چنین مسافری که قصر نماز در حق او
جایز نبوده باشد مثل کثیر السفر یا کسیکه سفر او مشروع نبوده
باشد ظاهر این است که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد
مثل حضر و هم چنین است هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه
مخیر بوده باشد ما بین قصر و اتمام مثل مسافر در مسجد الحرام یا مسجد النبی
صلی الله علیه و آله در مدینه یا حایر الحسین علیه السلام یا مسجد کوفه پس مسافر در
اماکن اربعه اتیان بنافله ظهرین و وتیره می تواند نمود خواه
فریضه را قصر کند یا تمام لکن کلام در این است که این حکم در صورت
قصر نمودن فریضه آیا در صورتی است که اتیان بفریضه مقصوره
در نفس این اماکن نماید یا ثابت است اگرچه اتیان بفریضه
مقصوره در خارج اماکن نماید علی التقدیرین نافله را نیز در نفس
اماکن اتیان نماید یا در خارج پس مسئله متصور بچند قسم می شود
اول آنست که اتیان بفریضه نماید در خود اماکن تمام و ثانی مثل
اول است مگر اینکه اتیان بفریضه نماید مقصوره در این دو
صورت ثابت است مثل حضر سیم آنست که اتیان بنافله در خارج
نماید اتیان بفریضه نماید در نفس اماکن لکن تامه چهارم مثل

۳ نافله

این است

این است مگر اینکه اتیان بفریضه نماید در نفس اماکن مقصوره در این دو
صورت نیز ظاهر این است اتیان بنافله تواند نمود پنجم آنست که اتیان بنافله نماید
در نفس اماکن و بفریضه در خارج سادس آنست که اتیان بهر یک از نافله و فریضه
در خارج بوده باشد متحقق است در این دو صورت فریضه قصر خواهد بود
و این محل کلام نیست و کلام در این است آیا در این دو صورت اتیان بنافله
جایز هست یا نه هر یک از طرفین خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که حکم بجواز
اقرب بصواب بوده باشد پس در قسم اول اتیان بنافله ظهر مینماید در نفس یکی از
اماکن اربعه اگرچه چنین اتیان بنافله نامی این بوده باشد که اتیان بفریضه در خارج
خواهد نمود مقصوره تا آنکه نماز عشا را در خارج مقصوره اتیان نمود نماز وتیره را
در نفس یکی از اماکن اتیان میتواند نمود و در قسم ثانی که سادس اقسام است اتیان
بهر یک از نافله عصرین و ظهرین در خارج از اماکن مینماید لکن در صورتیکه متمکن
از اتیان ظهرین در نفس اماکن بوده باشد پس نافله ظهرین مثلا در سفر در وقتی
ساقط است که قصر در ظهرین متعین بوده باشد بجهتیکه مفری از قصر در حق او
نبوده باشد اگرچه تبدیل مکان نماید مگر باقامه عشره ایام و در غیر این صورت
نظر باینکه متمکن هست در آن وقت نماز را در نفس اماکن اتیان نماید تامه بنابر این
مسافر در مکه معظمه هرگاه نماز ظهرین را در منزل خود اتیان نماید متعین است
که قصر نماید لکن نظر باینکه متمکن هست از اتیان نماز در مسجد الحرام تامه

لهذا میتواند اتیان بنافلهٔ ظهر مثلاً در منزل خود نماید بعد از فراغ از نافله نماز فریضه را
در همان منزل مقصود اتیان نماید و همچنین است در مدینهٔ منوره و کوفه و کربلا
معلی علی مشرفیها الاف التحیة والثناء پس محصل کلام در این مقام اینست
که کسیکه در یکی از اماکن اربعهٔ مذکوره کرده باشد مخیر است در حق او اتیان
بنوافل خواه نافله و فریضه هر دو را در خارج اماکن اتیان نماید یا هر دو را در نفس
اماکن یا نافله را در نفس اماکن اتیان نماید و فریضه را در خارج یا بالعکس و در
صورت اتیان بفریضه در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر و در جمیع صور
اتیان بنافلهٔ ظهرین و عشاء در حق او جایز خواهد بود و همچنین هرگاه کسی
سفر طاری میشود و در دو فرسخی به بلد خود مانده زوال شد هرگاه تاخیر در
نافله نماید تا او رود به بلد وقت نافله منقضی میشود در این صورت در
حق او جایز است در بین راه نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید تا وارد بخانه
بلکه اتیان بنافله و فریضه هر دو در سفر نماید و در چنین صورت ممکن از
اتیان بفریضهٔ تامه در خانهٔ خود هست بتاخیر در آن اگرچه تا آخر وقت
بوده باشد و همچنین است هرگاه کسی انشاء سفر نماید در اول زوال جایز است
در حق او اتیان بنافلهٔ زوال در منزل اگرچه اتیان بفریضهٔ ظهر در سفر
نماید و وجه ثبوت نافله در موارد مذکوره را در مطالع الانوار ذکر نموده ایم

مبحث دوم در بیان نافلهٔ ظهرین است و در این چند قول است اول و هو اصح

در بیان وقت نافلهٔ ظهرین

الاقوال

الاقوال انست که وقت نافله ممتد است با امتداد وقت فریضه
و این قول را صاحب شرایع و غیره حکایت نموده اند و تا حال
تقابل این بر نخورده ایم لکن کلام ابی الصلاح در مبحث صلوٰة
مسنونه اگرچه موهم این است چنانچه فرموده است که اوقات
نافله هر فریضه ممتد است با امتداد آن فریضه لکن مذکور
شد در اوقات فرایض که آن مرحوم وقت اجزاء نماز ظهر را
در حق مختار منتهی میداند برسیدن ظل شاخص بچهار سبع
آن و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میداند برسیدن
ظل شاخص مثل شاخص پس مقتضای جمع مابین دو کلام او
آن است که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل
شاخص بشود لکن در حق مضطر بلی مقتضای کلام ایشان
در نماز عصر چنین است لکن در حق مضطر نظر باینکه اول وقت
نماز عصر را در حق مضطر میداند تا غروب و در حق مختار
وقت آن را ممتد میداند تا بلوغ ظل شاخص مثل شاخص دوم آن است
که وقت نماز نافلهٔ ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص
شود و وقت نافلهٔ عصر ممتد است تا آنکه ظل شاخص بشود و ارباب
این قول مختلفند و بعضی استثنا نموده اند از آخر این دو وقت

مضطر

دو مثل شاخص

مقدار یکه کفایت فریضتین نماید و بعضی مطلق فرموده اند
و استثنا ننموده اند بلکه بعضی تصریح بر عدم استثنا نموده اند
و قول سیم و هو اضبط الاقوال آن است که وقت نافلهٔ ظهر ممتد است
تا آنکه ظل حادث بدو سبع شاخص برسد بعد از تحقق زوال تا این
وقت مشترک مابین نافله و فریضه است و بعد از آن مختص بنماز
ظهر میشود باین معنی که اتیان بنافلهٔ ظهر در این وقت جایز
نخواهد نظر بخروج وقت آن و وقت نافلهٔ عصر باقی است تا آنکه
ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص برسد بعد از آن مختص
بنماز عصر میشود باین معنی که اتیان بنافله بعد از انقضای این
مقدار و قبل از عصر جایز نیست و مختار ما بین اقوال قول
ثالث است و از جملهٔ اموریکه در این مقام مناسب بیان شود دو
مطلب است مطلب اول آن است که هرگاه کسی در اول زوال بجهت
عارضی ترک نافلهٔ ظهر نمود نماز ظهر را در اول وقت اتیان نمود
و همچنین ترک نافلهٔ عصر نمود و نماز عصر را بعد از ظهر بلافصل
بعمل آورد و هنوز ظل حادث مساوی دو سبع شاخص نشده در این
وقت باعث رفع شد میتواند هر دو نافله را بعمل آورد بقصد
ادا نظر به بقاء وقت هر دو و هرگاه فرض شود که رفع باعث شد

بعد از

بعد از ادای ظهر و قبل از عصر در این صورت آیا میتواند اتیان
بنافلهٔ ظهر نماید مقدم بر نماز عصر یا نه نظر باینکه این نافله است
در وقت فریضه و آن قدر که ثابت است جواز این نافله است مقدم
بر صلوٰة ظهر و مفروض این است که بعد است ظاهر این است که جایز
بوده باشد مطلب دوم در تحدید وقت نافلهٔ ظهر و عصر است بحسب
ساعات باید دانست که مذکور در بحار و غیره آنست که زمان بلوغ ظل حادث
بدو سبع شاخص وقتیکه شمس در راس جدی بوده باشد در
یک ساعت و نیم و هفت دقیقه و بچهار سبع شاخص در دو
ساعت و ده دقیقه و در وسط جدی در یک ساعت و نیم و هشت
دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و دوازده دقیقه و در آخر
جدی که اول دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یکساعت و چهل
دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و هفده دقیقه و در وسط دلو
بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یکساعت و نیم و شانزده دقیقه
و بچهار سبع در دو ساعت و بیست و سه دقیقه و در آخر دلو که اول
حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یکساعت و نیم و شانزده دقیقه
و در آن اثنا است و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و یک دقیقه
و در وسط حوت بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و نیم و بیست

چهار دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه و در آخر
حوت که اوّل حمل است بلوغ ظل بمقدار دو سبع شاخص در دو ساعت
الا سه دقیقه و بچهار سبع در دو ساعت و نیم و سیزده دقیقه و در
وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا سه دقیقه و
بچهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در آخر حمل که اوّل
ثور است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا پنج دقیقه
در این اشتباه است و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده
دقیقه و در وسط ثور بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا نه
دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و پانزده دقیقه است
و در آخر ثور که اوّل جوزا است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و چهل
دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و چهل و دو دقیقه
و در وسط جوزا بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و سی و هشت دقیقه
و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و در آخر جوزا که اوّل سرطان است
بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک ساعت و چهل و یک دقیقه و بچهار سبع
در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و وسط سرطان مثل وسط جوزا
است و آخر سرطان یعنی اوّل اسد مثل اوّل جوزا است و وسط اسد
مثل وسط ثور است و آخر اسد یعنی اوّل سنبله مثل اوّل ثور است

و وسط سنبله مثل وسط حمل است و آخر سنبله یعنی اوّل میزان مثل
اوّل حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و آخر میزان
یعنی اوّل عقرب مثل اوّل حوت است و وسط عقرب مثل
اوّل حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و آخر عقرب
یعنی اوّل قوس مثل اوّل دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است
در بعضی مواضع اگرچه اشتباه شده لکن بنحوی نیست که منافی
با مطلب بوده باشد بنابراین عمل بمقتضای آن نمودن در اتیان نوافل
بعیب است مخفی نماند آنچه که مذکور شد در وقت نافله ظهرین در
غیر روز جمعه است و امّا در روز جمعه چنین نیست و همچنین عدد
رکعات نافله جمعه علاوه است از عدد رکعات نافله سایر ایام بچهار
رکعت پس عدد رکعات نافله روز جمعه بیست است و اشکالی
در این نیست بلکه کلام در وقت اتیان باین بیست رکعت است
و احتمالات بر دو این بسیار است اوّل آنست که اتیان شود بمجموع
بیست رکعت قبل از زوال مجتمعة یعنی در یک دفعه ظاهر این
است که جائز بوده باشد در هر وقت از اوقات و قبل از زوال
که بوده باشد خواه وقت پهن شدن آفتاب یا وقت
بلند شدن آفتاب یا قریب بزوال بوده باشد در هر وقت

که خواسته باشد مجموع بیست رکعت را یکدفعه اتیان می تواند نمود
دوم آنست که مجموع بیست رکعت را بار اتیان نماید قبل از زوال
لکن متفرقة این نیز بهر نحوکه خواسته باشد ظاهر این است که جائز
بوده باشد لکن افضل اقسام متصوره آنست که توزیع نموده باشد
بنحوکه شش رکعت را وقت انبساط شمس یعنی وقت پهن شدن
آفتاب در سطح زمین اتیان نماید و شش رکعت را وقتی که آفتاب
بلند شد اتیان نماید و شش رکعت را قریب بزوال اتیان نماید و دو
رکعت را متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک بزوال اتیان نماید
و بعد از تحقق زوال ظاهر این است که جائز نباشد باین معنی
که جائز نیست تأخیر نمایند این دو رکعت را و بعد از زوال اتیان
نماید و اگر اتفاق افتاد زوال شد و اتیان باین دو رکعت ننموده
باشد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین دو رکعت نماز ننماید
سیم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله بعد از
زوال و قبل از اتیان بفریضه مجتمعة بوده باشد یا متفرقة و این
قسم اگرچه از کلام شهید ثانی در شرح لمعه و شرح ارشاد
ظاهر میشود جواز آن لکن مختار عدم جواز است چهارم
آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله در میان

دو نماز خواه مجتمعة بوده یا متفرقة و این نیز جائز نیست اگرچه مرحوم
علامه در نهایة الاحکام و شهید ثانی در شرح ارشاد تصریح
فرموده اند بر جواز پنجم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت
بعد از ادای فریضتین و شکی در جواز این نیست خواه مجتمعة اتیان
نماید یا متفرقة لکن کلام در این است که در این وقت به نیّة قضا
اتیان نماید یا به نیّت ادا اولی آنست که قصد قربة مطلقة نماید
و متعرض ادا و قضا هیچیک نشود ششم توزیع است و این بچند
قسم متصور میشود اوّل آنست که بعضی از این نافله را قبل از زوال
اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از ادای فریضتین ثانی آنست
که بعضی از آن بعد از زوال و قبل از فریضه و باقی را فیما بین فریضتین
اتیان نماید ثالث آنست که بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از
فریضتین و باقی را بعد از فریضتین و رابع آنست که بعضی را بعد از
زوال و قبل از فریضه و بعضی از آن را فیما بین فریضتین و بعض دیگر را
بعد از فریضتین و خامس این است که بعضی را قبل از زوال اتیان
نماید و بعضی را بعد از زوال قبل از فریضتین و بعضی را فیما بین
فریضتین فقط یا بعد از فریضتین هم اتیان نماید ظاهر این است
که هیچیک از این اقسام خمسه جائز نبوده باشد بلی اقسام دیگر هست

که مضایقه از جواز آنها نداریم اول آنست که بعضی از
این نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را فیما بین فریضتین و سه
قسم از این منصوص است یکی آنست که هشت رکعت در ما بین
فریضتین اتیان شود و ثانی آنست که شش رکعت فیما بین اتیان
شود و ثالث آنست که چهار رکعت فیما بین اتیان شود دوم
آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید و تتمه را بعد از
فریضتین و ثالث آنست که جمع ما بین هر سه را قبل از زوال
اتیان نماید و بعضی را بعد از زوال لکن فیما بین فریضتین
و تتمه را بعد از فراغ از هر دو فریضه اتیان نماید دور نیست این اقسام
هم جایز بوده باشد بلکه مناسب این است که ختم مبحث
نمائیم بذکر دو مطلب مطلب اول آنست که مذکور شد که هرگاه
کسی اتیان باین بیست رکعت نماز نماید بهر یک از انحاء مذکوره
که بوده باشد مؤدی سنت خواهد بود مگر اقسامی که تصریح
شد بعدم جواز آنها لکن افضل از همه آنست که اتیان شود
بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بتوزیعی که مذکور شد
باین نحو که شش رکعت را وقت انبساط شمس و شش رکعت
وقت ارتفاع آن و شش رکعت قریب بزوال و دو رکعت

انحاء

متصل

متصل بزوال کلامی که در این مقام هست این است که هرگاه عید فطر یا عید اضحی
اتفاق افتد در روز جمعه آیا حکم نافله بحال خود باقی است یا خیر نظر باینکه
بنماز نافله در این دو یوم قبل از نماز عید و بعد از آن منهی عنه است ظاهر
احتمال اول است پس نافله مذکوره بر حال خود باقی است اگرچه در صورت مذکوره
بوده باشد و ظاهر این است که نهی منصرف بغیر این نماز بوده باشد مطلب ثانی
آنست که مجموع این بیست رکعت نماز از نافله ظهر و عصر این روز است یا از وظیفه
روز جمعه است یا شانزده رکعت از نافله ظهرین است و چهار رکعت از وظیفه
یوم است ثمره در مقام نیت ظاهر میشود ظاهر احتمال اول است پس در رکعت اول
نیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل میتواند آورد و ده رکعت آخر نیت نافله عصر
لکن اولی این است که نیت اینکه از نافله فریضتین است یا از وظیفه یوم است
متعرض هیچیک نشود بلکه مقصود این باشد چونکه شارع مقرر فرموده
در این روز بیست رکعت نماز شود امتثالاً للطلب و طلباً للرضاء این نماز را
بعمل میآورم مبحث ششم در بیان وقت نافله مغرب است وقت این نافله داخل
میشود بعد از انقضاء مقداری که کفایت نماز مغرب نماید بعد از تحقق مغرب
لکن جایز نیست اتیان بنافله مگر بعد از ادای نماز مغرب و در آخر وقت این
نافله خلاف است بر قول اول مشهور و معروف ما بین فقهاء آنست که وقت
آن منقضی میشود بزوال حمره مغربیه و ظاهر محقق در معتبر و علامه در

وقت نافله مغرب

منتهی و دعوی اتفاق علمای شیعه است بر این مطلب دوم آنست که ممتد است تا وقت مغرب
و این مختار شیخ شهید است در دروس و صاحب مدارک سیم جمع ما بین هر دو
قول است اول در حق مختار دویم در حق مضطر و این ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح
در کافی نظر باینکه در فصل صلوات مسنونه فرموده است که وقت نافله هر فریضه ممتد است
باامتداد وقت آن فریضه و در وقت نماز مغرب قایل شده که وقت مختار منتهی میشود بزوال حمره
مغربیه و وقت مضطر باقیست تا نصف شب و مختار ما بین اقوال قول اول است بدانکه مناسب
است که تنبیه شود در این مقام بچند چیز اول آنست که هرگاه فرض شود کسی در حین عذر اعتبار
قرار داد که ترک نافله مغرب نماید و باین قصد اتیان بهر دو نماز نمود
بلا فصل بعد رفع عذر باشد و قرار داد که اتیان بنافله مغرب نماید اگر بعد از
زوال حمره است اتیان نماید به نیت قضاء و اگر قبل از زوال حمره است ظاهر این است
که اتیان بنیت اداء می تواند نمود دویم آن است اگرچه مکروه است حرف زدن ما بین مغرب
و نافله آن و همچنین ما بین چهار رکعت آن و سجده شکری که مستحب است بعد از فراغ
از فرایض اولی این است که اتیان شود باسجده مقدم بر نافله مغرب
مبحث هفتم در بیان تزاحم نوافل مذکوره است نسبت بفرایض و در آن چند
مقام است اول آنست که نافله ظهرین مزاحم این دو نماز میشود در
وقت این دو نماز توضیح این اجمال آنست که هرگاه کسی یک رکعت از نافله
ظهر را قبل از انقضاء اتیان نمود و وقت نافله منقضی شد در این صورت

جائز است

جائز است که هفت رکعت دیگر را مقدم بر نماز ظهر کرده اند یعنی هفت
رکعت را بعد از انقضاء وقت نافله اتیان نماید بعد از اتیان بنماز ظهر نماید
و همچنین است حال در نافله عصر پس هرگاه یک رکعت را قضاء عمداً در وقت خود
اتیان نمود و وقت این نافله منقضی شد می تواند تمام نافله عصر نماید
مقدم بر نماز عصر و اشکالی در این نیست لکن کلام در این است که آیا این حکم
مختص بصورتی است که این شخص اعتقاد وسعت وقت نافله شروع بنافله
نمود و بعد از اتیان بیک رکعت فساد اعتقاد او منکشف شد یا آنکه مختص
باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در صورتی که قبل از شروع
بنماز نافله معتقد آن بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد
مگر یک رکعت از آن را در این صورت جائز هست و یک رکعت را در
وقت اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر این است که حکم در
هر دو صورت ثابت بوده باشد و مختص صورت اول نبوده باشد و لکن
این در صورتی است که خروج وقت نافله بعد از اتیان بیک رکعت بوده باشد
اما هرگاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت نیست آیا
صورت اتمام دو رکعت جائز است یا آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر
اول است لکن این صورتی است که با اعتقاد وسعت وقت شروع بنماز نافله
نموده باشد و بعد از اتمام رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج

شود قبل از اتمام رکعت در این صورت اگرچه اتمام دو رکعت جایز است یعنی قطع
نماز بر او لازم نیست لکن اتمام همه نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از شروع بنماز مشخص
شده باشد که متمکن از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر این است که شروع بنافله این
صبح جایز نبوده باشد مقام دوم در این است که آیا این مزاحمت در نافله روز جمعه
ثابت هست یا نه باین معنی که کسی شروع نمود بنافله روز جمعه باعتقاد
سعة وقت بعد از اتمام یک رکعت مشخص شد که وقت نافله خارج شده یعنی وقت
فریضه داخل شد بتحقیق زوال در این صورت ظاهر این است که مزاحمت نبوده باشد یعنی تمام
نافله روز جمعه جایز نبوده باشد و اما اتمام آن نماز که شروع نموده و بعد از
اتیان بیک رکعت وقت خارج شد ظاهر این است که جایز بوده بلکه دور نیست که اتمام
آن دو رکعت جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد
ملخص مقال اینست که مزاحمت نافله در روز جمعه با فریضه ثابت نیست اگرچه هر ده
رکعت نافله را بلکه هجده رکعت را بعمل آورده باشد بلی هرگاه هجده رکعت را
تمام نموده باشد و شروع برکعت نوزدهم نموده باشد در آن وقت وقت نافله خارج
شود یعنی وقت نماز ظهر داخل شود در این صورت می تواند آن دو رکعت را
تمام نماید تا بیست رکعت تمام شود اگرچه این مزاحم فریضه شده مقام سیم
در مزاحمت نافله مغرب است با صلوة عشا باین معنی که شروع بنماز نافله
مغرب نمود باعتقاد اینکه وقت تمام نافله باقیست بعد از اتمام یک رکعت

وقت

[margin] در عدم جواز مزاحمت نافله با فریضه در یوم جمعه
[margin] در مزاحمت نافله مغرب با صلوة عشا است

وقت خارج شود در این صورت ظاهر این است که اتمام نافله مغرب
یعنی چهار رکعت را نتواند نمود ولکن اتمام انچه شروع نموده ظاهر
این است که جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده
باشد اما این در صورتی است که قبل از شروع بنماز معتقد بسعة
وقت نسبت بهمه چهار رکعت بوده باشد هرگاه چنین نبوده باشد این منقسم
بچند قسم میشود اول اینست که معتقد این است که بقدر دو رکعت از
وقت نافله باقی است در این صورت ظاهر این است که تواند دو رکعت را
اتیان نمود ظاهر این است که می باید در این وقت قصد کند که این
دو رکعت اخیرتین است دوم انست که معتقد این است که وقت
وسعت یک رکعت دارد نه دو رکعت در این صورت ظاهر این است که شروع
بنافله نتواند نمود سیم انست که معتقد این است که وقت وسعت سه
رکعت دارد در این صورت اتیان بدو رکعت می تواند نمود نه غیر او
مبحث در بیان بعضی نمازهای وارده در این وقت که فیما بین نماز مغرب
و نماز عشا در اخبار تعبیر از این دو وقت یعنی بعد از غروب شمس تا غروب شفق
و همچنین بعد از طلوع فجر تا طلوع شمس بساعت غفلة شده و وجه تسمیه این
وقت بساعت غفلة چنانچه بعضی اخبار ایمائی بان شده بر این است که جنود شیطان
در این وقت غافل میشوند از احوال انسان پس مراد این است که این ساعت ساعت غفلت است

[margin] [illegible]

که جنود شیطان از انسان غافل می باشند پس انسان از شر ایشان در این
وقت محفوظ می باشد پس عبادت در آن وقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود
و حدیثی که اشاره بان شده این است که شیطان پهن میکند لشکر و جنود لیلیه
خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب شدن شمس تا زوال شفق
که حمره مغربیه است و همچنین پهن میکند عسکر و جنود نهاریه خود را از وقت
طلوع فجر تا طلوع شمس پس این دو وقت وقت جمع نمودن عسکر و پهن نمودن
و منتشر ساختن جنود است بجهت اغوای خلایق پس در این دو وقت
چونکه مستولی نیستند بر خلایق لهذا می توان گفت که غافلند از احوال
انسان و چونکه منتشر میسازند اینها را بجهت اغوای ناس لهذا مناسب این است
که در آن وقت انسان مشغول بذکر و دعا شود تا از شر اینها محفوظ باشد یا آنکه
چون این دو ساعت ساعت شریفی است و غالب ناس از شرافت اینها غافلند لهذا
تسمیه شده بساعت غفلة نظر بغفلت اغلب ناس از برکت و شرافت اینها
یا آنکه چون شیطان در این دو وقت جنود خود را منتشر می نماید
بجهت اغوا و اغفال ناس از طاعت الهی جل شانه باین مناسبت تسمیه
شده بساعت غفلة علی ای حال مقصود در این مقام اشاره است
به بعضی نمازهای وارده در این وقت که عبارت از بعد نماز مغرب
و قبل از نماز عشا است و در این مقام اقتصار میشود بچند نماز

اول چهار

اول چهار رکعت نافله مغرب است که بیان شد دویم نمازی است که مشهور شده بصلوة
غفیله و آن نماز دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد این آیه را بخواند و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت ثانیه بعد از حمد این آیه را
بخواند و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة
الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین عبارت حدیث
بعد از این این است فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه وقال اللهم انی اسئلک بمفاتح
الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا ویقول
اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام
لما قضیتها لی وسأل الله حاجته اعطاه الله ما سأل این است عبارت حدیث و قوله علیه
السلام ان تفعل بی کذا وکذا اشاره است باینکه حاجت خود را در آن وقت ذکر نماید
و قوله علیه السلام فی آخر الحدیث وسأل الله حاجته اشاره باین است که حاجت خود را
دو مرتبه در قنوت ذکر نماید و گویا نکته در ذکر این بوده باشد که یک مرتبه
توسل میشود بذات اقدس جل شانه در قضای حاجت خود بعبارت شفاعت
مفاتح الغیب یعنی چیزهائی که موجب توصل بمغیبات است از اسم اعظم الهی و
غیره از جمله چیزهائی که عالم بانها نیست مگر باری تعالی جل شانه و باین اشاره است
قوله بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا آخر و مرتبه دیگر وسیله قضای حاجت خود

قرار میدهد سید المرسلین و آل اطهار او را و باین اشاره است قوله
فاسألك بحق محمد و آله الی آخره و قوله و سأل الله حاجته و ممکن است
که مراد این بوده باشد که ذکر حاجت خود نماید بعد از آنکه گفت تعلم
حاجتی باین نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی و هی ان تغفر لی ذنوبی
و تجعلنی ممن اخترتهم لدینك و خلقتهم لجنتك و تیسرنی فی اقرب الطرق اذا
للوفود علیك و تحشرنی فی زمرة اولیائك الذین لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون و هر مطلب که خواهد ذکر نماید آن وقت بگوید فاسئلك بحق
محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها الی دو ممکن است که مراد این باشد
که ذکر حاجت نماید در آخر باین نحو اللهم انت ولی طلبتی تعلم حاجتی
فاسئلك بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام لما قضیتها الی وقت
ذکر حاجت خود نماید و احتمال سیم آنست که قوله و سأل حاجته اشاره
بوده باشد بتفسیر کذا و کذا در آنجا که فرموده و ان تفعل بی کذا و کذا
و این بعید است چه اگر مراد این می بود میبایست در جنب آن ذکر شده باشد و احتمال
چهارم آنست که مراد این بوده باشد که بعد از فراغ از نماز سؤال حاجت
خود نماید بنابر این و سأل حاجته عطف خواهد بود بر صلی که در اول
حدیث مذکور است و اول حدیث این است که من صلی بین العشائین
رکعتین قرء فی الاولی الحمد و قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله

نجی المومنین

نجی المومنین و فی الثانیة الحمد و قوله و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو الآیة فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه الی آخر الحدیث حاصل معنی
حدیث بنابر این معنی چنین خواهد بود که کسی که میان نماز مغرب
و عشا دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد و سؤال کند
حاجت خود را بعد از نماز هر گاه چنین نماید خداوند عالم اجابت
حاجت او خواهد فرمود و حاجت او را باو خواهد داد و هر گاه جمع ما بین
هم نماید بهر احتمالات حدیث عمل کرده خواهد بود باین نحو که بجای
و ان تفعل بی کذا و کذا ذکر حاجت خود نماید و هم چنین بعد از آنکه گفت
تعلم حاجتی سؤال حاجت خود نماید و اعاده آن نماید بعد از آنکه گفت
لما قضیتها و هم چنین بعد از فراغ از نماز و اگر چنین نماید اشمل و انفع
خواهد بود مخفی نماند آنچه که مذکور شد در بیان کیفیت و حقیقت
این نماز بود و کلامیکه در این مقام هست در حکم آن است که آیا
این نماز را ما بین نماز مغرب و عشا می توان بعمل آورد یا نه تحقیق
در این باب تفصیل بر منوال است پس میگوئیم اتیان باین نماز یا قبل از
زوال سرخی است که در جانب مغرب هم رسد بعد از غروب یا بعد از آن
در صورت اول یا اقتصار مینماید بهمین دو رکعت یا جمع میکند
ما بین آن و چهار رکعت نافله مغرب و در صورت ثانیه یا این دو رکعت

نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در وسط آن اتیان می نماید یا بعد از آن
پس اقسام مسئله شش است اول آنکه اتیان باین نماز نماید قبل از زوال
حمره مغربیه و اقتصار نماید بر آن دویم آنست که جمع نماید ما بین
آن و نافله مغرب لکن این نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب
در این دو صورت ظاهر این است که اتیان باین نماز می توانند نمود
سیم آنست که جمع نماید ما بین این نماز و نافله مغرب لکن اتیان
باین نماز نماید ما بین نافله مغرب مشخص است که قبل از زوال
حمره مغربیه خواهد بود و این قسم نیز ظاهر این است که جائز
بوده باشد چهارم آنست که اتیان نماید باین دو رکعت
بعد از چهار رکعت نافله مغرب لکن قبل از زوال حمره مغربیه
این نیز دور نیست که جائز بوده باشد پنجم مثل چهارم است
مگر اینکه اتیان باین دو رکعت بعد از زوال حمره مغربیه
بوده باشد ششم آنست که اقتصار نماید باین دو رکعت
لکن بعد از زوال حمره مغربیه این دو قسم ظاهر این است اگر جائز نبوده
باشد پس اتیان باین دو رکعت در چهار صورت که اول
مذکور شد جایز است لکن مختلف می باشند در قوة و
ضعف باین معنی که دو صورت اول الحکم بجواز کمال قوة دارد و صورت

ثالثه

ثالثه اگر چه جائز است لکن مثل این دو صورت در قوة نیست
چنانچه در صورت رابعه ثالثه اقوی از صورت رابعه است و ممکن است
که هر گاه کسی دو رکعت نافله مغرب را اتیان نماید بکیفیتی که مذکور
شد و در آن قصد هر دو نماز مغرب و هم قصد این نماز امتثال
نسبت بهر دو نماز بعمل آورده باشد پس فایز بثواب هر دو
خواهد بود انشاء الله تعالی و حیر جواز این نماز در چهار صورت
که مذکور شد و عدم جواز در دو صورت اخیره ظاهر میشود
از مطالع الانوار و از جمله صلوات وارده ما بین نماز مغرب
و نماز عشا نمازی معروف بنماز وصیت است که شیخ طوسی در کتاب
مصباح ذکر فرموده از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
آن جناب در مقام وصیت با امت خود فرموده که وصیت
میکنم شما را بدو رکعت نماز میان مغرب و عشا قرائت
کنید در رکعت اولی بعد از حمد سیزده مرتبه سوره اذا زلزلت
و در رکعت ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد کسی
که این نماز را بکند در هر ماهی می باشد از جمله متقین و هر گاه
در هر سالی بکند می باشد از جمله محسنین هر گاه در هر جمعه بکند
می باشد از جمله نماز کنندگان و اگر در هر شب بعمل آورد مزاحم من

کنند هم قصد نافله

در بیان نماز وصیت

در بیان نماز دههٔ ذی الحجة الحرام

میشود در بهشت و غیر از خداوند عالم جلّ شأنه کسی احصای ثواب آن
نمی تواند نمود و چونکه حدیثی که مشتمل این نماز هست ضعیف است
لهذا ترک آن اولی است مگر در صورتیکه اتیان بنافلهٔ مغرب ننماید
یا آنکه این نماز را مقدّم بر نافلهٔ مغرب اتیان نماید در این صورت ظاهر
این است که اتیان این نماز عیب نداشته باشد و از جمله نمازهایی
وارده ما بین عشائین نمازی است که در دههٔ اوّل ذی الحجة الحرام
ما بین این دو نماز وارد شده و این نمازی است روایت شده از کاشف
اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آن
حضرت فرموده که جناب والد من بمن امر فرمود که نباید ترک
بکنی دو رکعت نماز را میان نماز مغرب و عشا در دههٔ ذی الحجه و حاصل
در هر یک از این دو رکعت بعد از فراغ از سورهٔ مبارکهٔ حمد سورهٔ
قل هو الله احد و این آیهٔ شریفه را و واعدنا موسی ثلثین لیلة
و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة و قال موسی لاخیه
هرون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین بعد از
آنکه این دو رکعت نماز را میان این دو نماز در این دهه بعمل
آوردی شریک خواهی بود با حاج در ثواب ایشان اگر چه حج نکرده
باشی این نماز نیز مثل نماز وصیت است بلکه بمراتب سند این اضعف

در بیان نماز هدیهٔ میّت است

از سند آنست چه این حدیث در اقبال که یکی از کتب معتبره است روایت کرده
و سیّد ابن طاوس نقل فرموده این را از کتاب ابن اشناس و اصل
این کتاب معروف است و نه مصنّف آن بسبب اعتماد بآن نمی توان نمود
در حکم بجواز این نماز در وقت فریضه مگر بنحوی که در صلوة وصیت
مذکور شد باین نحو که اقتصار نماید باین نماز و اتیان بنافلهٔ مغرب
ننماید یا آنکه در صورت جمع ما بین هر دو اوّلاً اتیان باین نماز نماید
بعد بنماز نافلهٔ مغرب در این دو صورت بی عیب خواهد بود چنانچه
وجه آن در مطاوی الانوار مبیّن است و از جمله نمازهایی که متداول
شده در این اعصار میان نماز مغرب و عشا میکنند نماز هدیّة
میّت است و این مطلقا ماخذی ندارد بلکه تا بحال مستندی از برای
این نماز بر نخورده ام مگر اینکه کفعمی در مصباح ایراد نموده و آن
این است صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان فی الاولی الحمد و آیة
الکرسی و فی الثانیة الحمد و القدر عشرا فاذا سلم قال اللهم صلّ
علی محمد و آل محمد و ابعث ثوابها الی قبر فلان قال و فی روایة اخری
بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة بعد الحمد الهیکم التکاثر
عشرا ثم الدعاء المذکور و از اینکه اسناد بمعصوم علیه السلام
نداده حدیث بودن آن مشخص نیست بلی ظاهر میشود از عبارت

در وقت نافلهٔ عشا است

و فی روایة اخری اینکه آنچه مذکور شد حدیث است لکن از سند یک
آن ذکر ملاحظه شود و نه اشاره بمأخذ شد که استعلام حال آن
توان نمود علاوه آنکه غایت مدلول آن این است که چنین نمازی
در شب دفن میّت وارد شده و امّا آنکه این نماز می باید دو نماز کرده
شود مطلقا اثری از آن نیست پس اتیان نمودن این نماز میان
این دو نماز بی وجه است بلی هر گاه این نماز بطریق اجاره بر کسی
لازم شود در آن وقت اگر چه مخیّر است ما بین آنکه میان دو نماز
این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز لکن در این صورت از محل
کلام خارج است نظر باینکه در این حالت نافله نخواهد بود مبحث
ششم در بیان وقت نافلهٔ عشا است که مسمّی بوتیره است بدانکه وقت
این نافله داخل میشود بعد از آنکه منقضی شد از مغرب مقداری که کفایت
نماز مغرب و نماز عشا نماید بعد از آنکه این مقدار منقضی شد اتیان
باین نماز می توان نمود اگر چه اتیان بنافلهٔ مغرب ننموده
باشد پس لازم نیست انتظار انقضای زمانیکه کفایت نماز نافلهٔ
مغرب نماید بلکه بعد از انقضای مقدار هفت رکعت اگر چه در
اوّل وقت اتیان شده باشد بلا فصل اتیان بنافلهٔ عشا جایز است
و وقت این نماز ممتدّ است بامتداد وقت عشا محققین معتبر

و علّامه در منتهی بر این ادّعای اتفاق فقها فرموده اند پس مقتضای
این کلام آنست اگر هر گاه تاخیر نماز عشا شود تا آخر وقت آن بحدّی
که فارغ از نماز عشا شود در نصف شب پس وقت این نافله منقضی
شده باشد ظاهر این است که چنین نبوده باشد پس مناسب
این است که گفته شود وقت این نافله ممتدّ است بامتداد
وقت عشا بعد از بوده زمانیکه کفایت این نماز نماید در وقتی که
نماز عشا اتیان شود در آخر وقت خود و جمیع نوافل مذکوره و غیرها
اتیان بآنها در حال قیام با تمکّن افضل از اتیان آنها است بحال
جلوس و هر گاه با تمکّن از قیام اختیار جلوس نماید مستحب این است
که بجای هر رکعتی دو رکعت اتیان نماید مگر این نماز که چنین نیست
بلکه جلوس در آن متعیّن است و مخفی نماند اگر چه وقت این
نماز بعد از فراغ از نماز عشا است لکن اولی آنست که اتیان باین نماز
نماید بعد از هر نمازیکه در این شب اتیان نماید تا نصف شب
مبحث هفتم در بیان کیفیّت قرائت در این نماز است میگوییم
بعد از قطع باینکه در این نماز و سایر نوافل مذکوره اقتصار
بحمد و سورهٔ توحید می توان نمود بلکه اقتصار بحمد تنها نیز می
توان نمود لکن کلام در قرائت موظفه در خصوص هر یک صلوات است

واین بسه طریق روایت شده اوّل انست که قرائت شود در این
دو رکعت نماز صد آیه از قرآن ظاهر این است که امتثال حاصل است
بقرائت صد آیه در دو رکعت خواه بالمساوات بوده باشد
که نصف در رکعت اولی و نصف در ثانیه و خواه بالتفاوت
دو دویست که آیات فاتحة الکتاب را از جمله یکصد آیه محسوب
می توان نمود و اگر محسوب ننماید اوفق خواهد بود دویم آنست
که اتیان نماید این دو رکعت را بسورهٔ واقعه و اخلاص اگر سوره
اولی در رکعت اولی و ثانیه در ثانیه قرائت نماید اوفق بظاهر
حدیث خواهد بود سیم آنست که اتیان شود بسورهٔ ملک و اخلاص

در بیان وقت نماز شب

بحث هشتم در وقت نماز شب است بدانکه آخر وقت نماز عشا
متصل است باوّل وقت نماز شب بعد از آنکه نصف اوّل شب منقضی
شد وقت نماز شب داخل میشود اوّل وقت نماز شب اوّل نصف
آخر شب است و وقت آن ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم
این نماز بر نصف شب جائز نیست مگر در حق مسافری که مظنون
او بوده باشد که متمکن از اتیان نماز شب بعد از نصف شب
نخواهد بود خواه باعتبار مشقت سفر بوده باشد یا باعتبار
غلبهٔ نوم یا امر دیگر در این صورت جائز است در حق چنین کسی

اتیان

اتیان نماید بنماز شب قبل از نصف شب و همچنین است هرگاه کسی مظنه عدم تمکن
از نماز شب در وقت آن داشته باشد باعتبار غلبهٔ نوم خواه جوان بوده باشد
یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده باشد
یا در حضر و همچنین هرگاه مظنهٔ جنابت داشته باشد در وقت و متمکن از غسل
نبوده باشد اگرچه در حضر بوده باشد در جمیع این صور اتیان بنماز در اوّل شب میتوانند
نمود و اینها در صورتی است که مظنون او بوده باشد که متمکن از اصل نماز شب نبوده
باشد اما هرگاه معتقد این بوده باشد که متمکن از نماز شب در وقت آن هست لکن نه
بر وجه کمال مثل اینکه امر او مردد است مابین اتیان بنماز شب در اوّل شب قائماً رو بقبله یا
آنکه اتیان نماید بعد از نصف شب در محمل یا در بین راه نشسته یا ایستاده و در جاده ظاهر این است
که در چنین صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جائز نبوده باشد بلکه جواز تقدیم در
صورتی است که متمکن از آن در وقت مطلقا نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در حق
کسی که خائف از جنابت بوده باشد یا اعتقاد عدم تمکن از غسل ظاهر این است که مختص
نبوده باشد بصورتی که متمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از تیمم ظاهر این است که تقدیم
مجوز بوده باشد پس در این صورت این شخص مخیر خواهد بود مابین آنکه نماز شب را در اول
اتیان نماید با وضوء یا آنکه در آخر شب اتیان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت بعد از
آنکه این مطالب معلوم شد میگوئیم مناسب این است که در این مقام ملتفت شود
بچند مطلب مطلب اوّل آنست در صورت تقدیم نماز شب در صور مسطوره

معین است که باید در شب اتیان شود در روز یعنی قبل از غروب اتیان نمی تواند نمود
بلکه معین است در شب اتیان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب و عشا اتیان
نماید پس مقدم بر دو نماز یا در بین دو نماز نمیتواند اتیان نمود دویم آنست هرگاه
چنین کسی اتیان بنماز شب نمود در اوّل شب و متمکن شد از اتیان آن در آخر شب
ظاهر این است که اتیان بنماز شب ثانیا نمیتواند نمود سیم آنست که این نماز در صورت
تقدیم ظاهر این است که اداء بوده باشد پس به نیت اداء اتیان میتوانند نمود بنا
بر این ظاهر میشود که وقت نماز شب در حق چنین اشخاص داخل میشود بعد از
فراغ از اداء نماز مغرب و عشاء در حق غیر داخل میشود بعد از انقضاء نصف لیل
چهارم آنست که تقدیم نماز شب در صور مذکوره مشروط باین نیست که معتقد عدم
تمکن از قضاء بوده باشد بلکه میشود مقدم داشت اگرچه با اعتقاد تمکن از
قضاء باشد لکن ظاهر این است که قضاء افضل پنجم آنست که حکم بجواز تقدیم
مختص بهشت رکعت نماز شب نیست بلکه بالاضافه بشفع و وتر نیز ثابت است
لکن حکم تقدیم مختص بهمین یازده رکعت میباشد نسبت بدو رکعت نافله
فجر ثابت نیست اگرچه فرض شود که متمکن از اتیان آن در وقت خود نبوده
باشد ششم آنست که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق بعد از آنکه فجر
طالع شد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین نماز جائز نیست مگر در صورتیکه
چهار رکعت آن نماز را کرده باشد و فجر طالع شود در این صورت جائز است

مزاحم بسازد

مزاحم بسازد بتقیه این نماز فریضه فجر را و لکن این در صورتی است
که باعتقاد سعه وقت نسبت بمجموع نماز شب شروع بنماز
نموده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت فساد اعتقاد او ظاهر
شود و اما هرگاه قبل از شروع متخص بوده که وقت وسعت
همه نماز را ندارد اگرچه بعنوان اختصار بوده باشد در چنین
صورت اتیان بنماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از
نماز صبح قضا نماید تفصیل مقام مقتضی این است که گفته
شود در این مقام چند احتمال است اوّل آنست که مکلف
قبل از شروع در نماز شب معتقد این است که مقدار باقی از شب
کفایت همه نماز شب را خواهد نمود دویم آنست که مکلف معتقد
این است که مقدار باقی از شب کفایت همهٔ نماز شب را نمینماید
سیم آنست که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع هیچیک
نبوده باشد در قسم اوّل و ثالث شروع بنماز شب بطریق معهود
می تواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا آنکه نماز شب را تمام نمود در این
صورت کلامی نخواهد بود و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز
شب خالی از این نیست که طلوع فجر یا بعد از اتیان بچهار رکعت
خواهد بود یا قبل اگر بعد از اتیان بچهار رکعت است جائز است

نماز شب را تمام کند قبل از نماز صبح ظاهر این است که در این صورت
لازم نبوده باشد که در رکعات اقتصار بحمد تنها نماید مگر در صورتی
که چهار رکعتی که ایشان نموده قبل از فجر ایتیان نموده باشد بحمد تنها باین
معنی که لازم بود ایتیان بحمد تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع
در نماز معتقد این بود که وقت وسعت ندارد مگر بجهة یازده
رکعتی که اقتصار شود در آنها بحمد تنها در این صورت ممکن است
که گفته شود آنچه بعد از فجر ایتیان می شود لازم است که اقتصار شود
در آن بحمد تنها و اگر طلوع فجر قبل از ایتیان بچهار رکعت بوده باشد اگر
چه در رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز
نیست پس ترک نماز شب مینماید بعد از ایتیان بنافله صبح نماز صبح را
بعمل میآورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر
طلوع صبح در حین اشتغال برکعت رابعه بوده باشد یا معین
است قطع نماز نماید یا جایز است اتمام این دو رکعت یا عدول مینماید
بنافله فجر یعنی این دو رکعت را قرار میدهد که نافله فجر است و اتمام
مینماید بنیت نافله فجر ظاهر این است که قطع لازم نبوده باشد
و عدول نیز جایز نبوده باشد پس اتمام آن دو رکعت بهمان قصدی
که شروع نموده جایز خواهد بود و اما قسم دوم یعنی قبل از شروع

برکعت ثالثه

بنماز

بنماز شب معتقد این بوده باشد که قدر باقی از شب کفایت نماز شب را
نمیکند در این صورت ظاهر این است که شروع بنماز شب بطریق معهود
نتواند نمود اگرچه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از
صبح ایتیان میتواند نمود بلکه در این صورت عدول مینماید از نماز
شب بشفع و وتر مخفی نماند اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتیکه
چهار رکعت از نماز شب را ایتیان نموده باشد قبل از فجر در حال
اشتغال بنماز شب شود بلکه حکم ثابت است اگرچه چهار رکعت
از نماز شب را کرده باشد در اول وقت نماز شب و تتمه را تاخیر
نمود که بعد ایتیان نموده باشد و خوابید یا مشغول بمطالعه
یا شغل دیگر شد وقتی مطلع شد که صبح طالع شده در این
صورت نیز اتمام نماز شب را قبل از ایتیان بفریضه می تواند نمود
هفتم آنست در صورتیکه مکلف باعتبار مظنه ضیق وقت ایتیان
بنماز شفع و وتر نمود بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد
که وقت باقی کفایت همه نماز شب را مینماید ظاهر این است که اعاده
شفع و وتر بعد از ایتیان هشت رکعت نماز شب ضرور نبوده
باشد بلکه جواز اعاده آن محل تشکیک است هشتم در حدیث
صحیح وارد است هر کسی که برخیزد قبل از صبح و ایتیان نماید بنماز شفع

و وتر و دو رکعت نافله صبح ثبت میشود در نامه عمل او نماز شب
بدانکه در این مقام چند احتمال است اول آنست که کسی در اول شب
عازم بود که در آخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بعمل آورد بعد از آنکه
بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را
نمیکند دوم آنست که کسی در اول شب قصد نداشت که نماز کند
بعد از آنکه از خواب بیدار شد قبل از طلوع فجر رای او قرار گرفت
که ایتیان بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید سیم آنست
که در اول شب عازم این بود که آخر شب برخیزد و اقتصار نماید بنماز
شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر مقتضای این حدیث صحیح
آنست که در جمیع این احتمالات مذکوره هرگاه ایشان بشفع و
وتر و دو رکعت نافله نماید نماز شب در حق او محسوب خواهد بود
مبحث نهم در بیان کیفیت نماز شب است بدانکه نماز شب یازده
رکعت است با دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت اول
بچند طریق نقل شده اول آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره
قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله
احد بخواند و هو اقصرها دوم آنست که در هر رکعت بعد از
حمد سی مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و هو افضلها سیم

در کیفیت نماز شب

آنست در رکعت

آنست که در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت
ثانیه بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند چهارم
آنست که اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد سی مرتبه و در رکعت
ثانیه سوره قل یا ایها الکافرون یک مرتبه بخواند قول سیم
مذکور در کلام شیخ مفید است و قول چهارم مذکور در کلام شیخ
بهائی است رحمه الله تعالی و تا حال بسند این دو قول در اخبار بر
نخورده ایم و شش رکعت دیگر را اگر تواند ایتیان نماید بسوره مطوله
و اگر نه بهر سوره که خواهد بعد از حمد تلاوت نماید در هر رکعت
خوب است و اگر همه را بحمد و قل هو الله احد ایتیان نماید خوب است
و مستحب است بعد از فراغ از قرائت سوره توحید بعد هر نماز که بوده باشد
بگوید کذلک الله ربی و سنت است بعد از فراغ از هر دو رکعت از این
هشت رکعت این دعا بخواند اللهم انی اسئلک و لم یسئل مثلک
انت موضع مسئلة السائلین و منتهی رغبة الراغبین ادعوک
و لم یدع مثلک و ارغب الیک و لم یرغب الی مثلک انت مجیب
دعوة المضطرین و ارحم الراحمین اسئلک بافضل المسائل
و انجحها و اعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم و باسمائک الحسنی و امثالک
العلیا و نعمک التی لا تحصی و باکرم اسمائک علیک و احبها

در رکعت

الیک واقربها منک وسیلة واشرفها عندک منزلة واجزلها
لدیک ثوابا واسرعها فی الامور اجابة وباسمک المکنون الاکبر الاعز
الاجل الاعظم الاکرم الذی تحبه وتهواه وترضی به عمن دعاک به
واستجبت له دعائه وحق علیک ان لا تحرم سائلک ولا ترده وبکل
اسم هو لک فی التوراة والانجیل والزبور والقرآن العظیم وبکل اسم
دعاک به حملة عرشک وملائکتک وانبیاؤک ورسلک واهل
طاعتک من خلقک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تعجل فرج ولیک
وابن ولیک وتعجل خزی اعدائه مخفی نماند این دعا دعای عظیمست
در هر وقت از اوقات بلکه در قنوت صلوات کسی حاجتی داشته
باشد خواندن این دعا بجهة انجاح حاجت بسیار مناسبست
بشرطیکه با معرفت وحضور قلب وخشوع بوده باشد بدانکه
مستحب است بعد از فراغ از رکعت دوم ورکعت هشتم تسبیح
سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام بعد از آن شروع بنماز
شفع نماید در هر رکعت بعد از فراغ از قراءة حمد سوره توحید
بخواند ودر رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت قبل از رکوع مثل
سائر نمازها قنوت مستحبست وقول بعدم ثبوت قنوت
در نماز شفع ضعیف است بعد از فراغ از آن نماز سنت است

کر این دعا بخواند

کر این دعا بخواند الهی تعرض لک فی هذا اللیل المتعرضون وقصدک فیه القاصدون
وامل فضلک ومعروفک الطالبون ولک فی هذا اللیل نفحات وجوائز و
عطایا ومواهب تمن بها علی من تشاء من عبادک وتمنعها من لم تسبق
له العنایة منک وها انا ذا عبیدک الفقیر الیک المؤمل فضلک
ومعروفک فان کنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی احد من خلقک
وعدت علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد خاتم النبیین وآله
وسلم تسلیما ان الله حمید مجید اللهم انی ادعوک کما امرت فاستجب
لی کما وعدت انک لا تخلف المیعاد وبعد از آن شروع نماید بمفرده وتر وافتتاح
آن نماید بتکبیرات افتتاحیه وادعیه معهوده واکر نخواهد همان اقتصار نماید
وتکبیرة الاحرام بعد از فراغ از قرائة فاتحة الکتاب سه مرتبه سوره توحید
وبعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی مناسبست واکر اقتصار باین نماید
بعد از فراغ از مرتبه سیم باکی نیست بعد از آن سوره قل اعوذ برب الفلق
وقل اعوذ برب الناس بخواند مناسب این است بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب
الفلق بگوید قل اعوذ برب الفلق وهمچنین بعد از آنکه گفت قل اعوذ برب الناس
بگوید قل اعوذ برب الناس وسوره را تمام نماید بعد از آن شروع نماید بقنوت تطویل
در قنوت در جمیع صلوات امریست بغایت مطلوب بصیغتی است که دعا نمایند
محبوب خصوصا در قنوت نماز شب که وقت خلوت وتخاطب با معبود محبوب

عرض مطلب ومناجات با قاضی الحاجات است از جمله مخاطبات جناب موسی
ابن عمران ع از جانب رب العزة تعالی شانه تشریف ان سند خطابی
است که حاصل مضمون آن این است ای پسر عمران کسی که در هر شب
خواب میکند وخود را از سعادت وشرافت ذکر ومناجات با ما محروم مینماید
اگر ادعا نماید که محبت با ما دارد این ادعا او دروغ وباطل خواهد بود آیا
چنین نیست که هر کسی محبت محبوب در قلب او بوده باشد پیوسته
با کمال شوق طالب خلوت با محبوب خود می باشد خلوتی بهتر
از شب کی ممکن خواهد شد که تمام ناس در خواب اند مگر کسانیکه
لذت مناجات با خالق ارضین وسموات جل جلاله بمذاق ایشان رسیده
هرگز استراحت خود را در خواب ندیدند مگر این اشخاص که عین استراحت
ومحض لذت خود را در اشتغال بمناجات وتضرع وابتهال بدرگاه قاضی الحاجات
میدانستند بجهة آنکه تطویل در قنوت در جمیع صلوات خصوصا در قنوت
نماز شب لا سیما در قنوت وتر مطلوب ومرغوب است وهر دعا که
خواهد میتواند خواند وبهترین ادعیه مناجاتهای وارده از
ائمه اطهار است خصوصا ادعیه صحیفه کامله وسایر مناجاتهای
آن مفخر اهل عبادت بدانکه آداب خصوص قنوت وتر بسیار است
اول دعا در حق چهل نفر از برادران دینی واحادیث در فضیلت دعا در

حق چهل

حق چهل نفر از برادران دینی اگرچه بسیار است اما در خصوص قنوت وتر تا حال
بحدیثی در آن باب برنخورده ایم لکن عموم احادیث وارده شامل این مقام است
اگرچه این کفایت در خصوص توظیف در قنوت وتر نمی کند لکن فتوای
ثابته جماعة از اجله فقهاء نور الله تعالی مراقدهم کفایت میکند در امثال
مقام بین حکم باستحباب دعا در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص
قنوت وتر بعید است وظاهر این است که تادیه سنت مختص باین
نیست که حی باید چهل نفر همه از اموات بوده باشد بلکه امتثال
چنانچه بدعا در حق چهل نفر از اموات حاصل میشود حاصل میشود
بدعا در حق چهل نفر از احیا یا مشترک ما بین احیا واموات وظاهر
این است که تادیه سنت منحصر در این است که حی باید چهل نفر مرد
بوده وچهل زن یا بعضی زن وبعضی مرد کفایت نمی کند در این
باب بلی هر گاه در حق زن نیز دعا بکند در همین قنوت لکن انظار
از عدد چهل حساب ننماید باکی نیست وظاهر این است که تادیه
سنت موقوف بر این نیست که چهل نفر عادل بوده باشد پس اگر
کل فاسق بوده باشند یا بعض فاسق وبعضی غیر فاسق ظاهر این
است که کفایت می نماید در تادیه سنت مخفی نماند که امتثال
موقوف بر این نیست که دعا بجهة غفران ذنوب بوده باشد

بلکه چنانچه سنت موجب میشود بدعا در مغفرت ذنوب در حق جمیع
همچنین موجب میشود بدعا در سعه وسعت رزق در حق همه چنانچه
موجب میشود بدعای مغفرت ذنوب در حق بعض و در سعه
رزق نسبت بدیگری یا طلب مغفرت نسبت به بعض سعه رزق
نسبت بدیگری و ادای دیون نسبت بثالث بجمله همنا ظه دعا است
در حق چهل مؤمن خواه در امور متعلق بدنیا بوده باشد یا در
امور متعلق باخرت یا مختلف این باعث این میشود که دعائی که
در حق خود میکند دعای او مستجاب شود خواه دعا بجهة خود
مانند دعائی بوده که در حق غیر کرده یا مخالف دوم از امور ثلثه
که از آداب خصوص قنوت وتر می باشد استغفار است پس مناسب
آن است بعد از آنکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه
استغفار نماید بنحوی که بلفظ استغفر الله ربی واتوب الیه بوده باشد
یا با اسقاط ربی با این نحو استغفر الله واتوب الیه یا با اسقاط
لفظ جلاله بگوید استغفر ربی واتوب الیه و یا بگوید استغفر الله
واسأله التوبة یا جمع کند مابین اثنین یا ثلثه یا اربعه باین طریق
که اول بیست دفعه بگوید استغفر الله ربی واتوب الیه و بقیه هفتاد را
تمام نماید به طریق دیگر مثلا و اگر هفتاد مرتبه بگوید اللهم اغفر لی

ذنوبی ظاهر این است که امتثال بعمل آمده باشد و از جمله آداب این
استغفار آن است که در حین استغفار دست چپ خود را بلند نگاه
دارد و بدست راست ضبط عدد استغفار نماید و بعد از فراغ از
هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ
بک من النار و بعد از آن هفت مرتبه بگوید استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی وجرمی واسرافی علی نفسی
واتوب الیه بعد از آن بگوید رب اسأت وظلمت نفسی وبئس
ما صنعت وهذه یدای یا رب جزاء بما کسبت وهذه رقبتی خاضعة
لما اتیت وها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی
ترضی لک العتبی لا اعود سیم از امور ثلثه این است که بعد از آنکه
از استغفار فارغ شد سیصد مرتبه بگوید العفو جائز است
بنصب فا و چنانچه جائز است برفع آن و بنا بر نصب مفعول
فعل محذوف است ای اسألک العفو عن ذنوبی یا استدعی منک
العفو و بنا بر رفع این لفظ هم مبتدا محذوف الخبر خواهد بود
ای العفو مطلوب منک او من صفاتک و در صورتی که
جمع مابین هر سه نماید اتیان کرده خواهد بود بافضل افراد
در صورت اقتصار بر یک ظاهر این است که جمع مابین دعا در حق

چهل نفر از برادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار اکمل از دو تای
دیگر بوده باشد خواه جمع مابین دعا در حق چهل نفر و سیصد مرتبه
العفو بوده باشد یا جمع مابین استغفار و سیصد مرتبه العفو
و در صورت اقتصار بیکی دور نیست که اقتصار بهفتاد مرتبه
استغفار بهتر از اقتصار بهر یک از دو تای دیگر بوده باشد
مگر بصورتیکه اقتصار بهر یک از دو تای دیگر بوده باشد مگر
بصورتیکه دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت ذنوب آنها از غفار
ذنوب بوده باشد در این صورت دور نیست که اقتصار بدعا در
حق چهل نفر اولی خواهد بود نظر باحادیث مستفیضه از جمله
آنها حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام روایت نموده از ابراهیم
ابن هاشم که فرمود دیدم عبد الله بن جندب را در عرفات ندیدم
در عرفات کسی بحالت او دو دستش بلند بود بسوی آسمان و
اشکهای چشم او جاری بود بحدیکه بر زمین میرسید بعد از آنکه
مردم متفرق شدند باو گفتم یا ابا محمد ندیدم کسی را مثل حالتی که از
تو دیدم در جواب من گفت قسم بخداوند عالم جل شانه که دعا نکردم
مگر در حق برادران خود نظر باینکه از مولای و سرور خود موسی بن
جعفر علیهما السلام شنیدم که فرمود هر کس دعا کند در حق برادر خود

در حال غیاب و ندا کرده میشود از جانب رب العزة که از برای تو
صد هزار برابر آنچه که برای برادر مؤمن خود خواستی پس خوش نداشتم
که بگذارم صد هزار برابری که خداوند عالم ضامن او شده باشد برای
مطلبی که خود بجهة خود بخواهم نمیدانم که مستجاب خواهد شد یا نه
بنا بر این هر گاه طلب مغفرت از حضرت رب العزة در حق چهل نفر
از برادران دینی خود نماید چنین هزار مقابل آن از جانب رب العزة بجهة
او خواهد بود پس این شخص در این حالت فرد کامل مستغفرین
فی الاسحار خواهد بود و بعد از فراغ از قنوت برکوع رفته بعد از
رفع راس از رکوع مستحب این است که این دعا را بخواند هذا مقام من
حسناته نعمة منک وشکره ضعیف وعمله قلیل وذنبه عظیم ولیس
لذلک الا رفقک ورحمتک فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک
المرسل کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون
طال هجوعی وقل قیامی وهذا السحر وانا استغفرک استغفار من لا
یجد لنفسه نفعا ولا ضرا ولا حیوة ولا نشورا بعد از آن بسجود
رفته دو رکعت را تمام نماید ای برادر عزیز من از خواب غفلت بیدار
شو و حرفهای مستی از گوش و هوش دور کن بدانکه آنچه مذکور شد
از اول تا این مقام در کیفیت نماز شب بمنزله بدن و کالبد است

وانی الحان روحی است که بالنسبة حیوة وبقا ونما وصفای النفس وان توجه والتفات
در جمیع افعال واقوال بجناب معبود عظیم متعال با نهایت خضوع وخشوع
واقبال وبابن است اشاره بقوله ع الصلوة معراج المؤمن چنانچه کمال بدن
انسانی وبهاء وصفاء آن بروح است وان بدن با عدم روح شیء است
باطل وبی‌ثمر اینست تا کل چنین است حال الصلوة با عدم توجه واقبال بجناب
حضرت ذوالجلال که بمنزلهٔ روح انست وعمدهٔ محاسنیکه در حصول
خشوع هست دستیاب نیست انست که چونکه عساکر نوم مستولی بحواس
ومشاعر اغلب ناس شده هر یک به بستر استراحت اسوده اغلب بلذت
نوم خود از لذات ثمرات خلقت انسانی محروم وبرخی بمسرت التذاذ
بمحبوب مجازی اعتبار خود را از سرمایهٔ اعتبار نموده لهذا در این وقت معنوی
تخاطب با معبود بکمتر مانع مناجات با قاضی الحاجات اندر است
انکه کل لذت توجه بساحت عظمت رب العزة وحلاوت التفات بر
بیدای کبریائی معدن العظمة بمذاق وسیلیقه طالب چنین وقتی است که
خود را سرمایهٔ سعادت دارین ومصدر لفتح الشائین رسانند
نتد الام مکتسبه از مباعدت ساحت حضور از خود نو
التیام جراحات مولمه انقلب محنت قرین بمرهم وصال الجهان
او رهنمایی جو اجب مطلقه علاقه جمال المحبوب متعال بنالهای جگرسوز

وندالهای رقت

وندالهای رقت اندرون رفع نموده ومنشور مظالم حاجبهٔ مولهٔ را
باستناد تمسک بذیل مقالهٔ ارز ابصار قلوبنا بضیاء نظرها
الیک قطع نموده خود را معلق بعز قدس حضرت ودود سازد
وبا عانت توصل بمناجات وهب لی دوام الاتصال بخدمتک خود را
از حضیض ملال فرقت مهجور با اوج مسرت وصال محبوب مسرور
گرداند وجه بدان اهالیست که ببرکت خروج دموع از عیون در آن وقت
ظلوم از خوف وخشیت حضرت معبود جل شانه از اهل آن بلد
دفع خواهد شد وجه مرا بنی است که بدستیاری نالهای بسیار
در آن شب تار از خوف وغضب حضرت قهار با نمی توان رسید
نعم ما قیل   ای دانه که خوشه می توانی کشتن   در خاک چه مانده
سری بیرون کن   وازکاشف اسرار ودقایق جناب امام جعفر
صادق علیه السلام وارده است حدیثی که حاصل معنی آن این است
هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمی که گریسته
باشد از خوف وخشیة الله جل شانه ونیست چشمی که پر شده
باشد آن چشم از آب خود از خوف الهی مگر آنکه خداوند عالم جل
جلاله بدن آن شخص را از آتش جهنم حرام خواهد کرد این دو
هر گاه آب آن چشم بر صورت جاری شده باشد الهی ومذلتی

در روز قیامت بر آن وجه وارد نخواهد شد ونیست چیزی
مگر آنکه کیلی ووزنی بجهت او هست مگر اشک چشمی که از خوف
الهی ریخته شده باشد بدرستیکه خداوند عالم ببرکت قلیل از آن
دریاهای آتش جهنم را خواموش خواهد فرمود واگر بنده در میان
امتی از خوف وخشیت الهی بنالد خداوند عالم جل شانه ببرکت
گریهٔ او قاطبهٔ آن امت را رحم خواهد فرمود نعم ما قیل شعر تا نگرید
طفل کی نوشد لبن   تا نگرید ابر کی خندد چمن   اشک اگر بهر
خدا بارند خلق   گوهر است اشک بی‌الارند خلق   مایه در بازار
این دنیا زر است   مایه انجا سوزش چشم تر است   بجا نماز
بی حضوع چون بدن است بی روح وعبادت بدون توجه واقبال
چون شعلهٔ چراغی است بی روغن وقیام در مقام امتثال با عدم
شعور بعظمت جناب باری چون غرس نهالی است بی آب یاری
واز مخزن اسرار الهی جناب رسالت پناهی مرویست حدیثیکه حاصل
آن این است که هر بنده که مشغول نماز شد ودر آن اقبال به معبود
بی زوال نمود وقلب والتفات بغیر نمود در آن حالت فرمان از
جانب رب العزة میرسد که ای بندهٔ من که مقصود تو است وکرا
طلب میکنی آیا پروردگار غیر مرا میخواهی وطلب میکنی حافظی را

تا نگرید طفلک حلوا فروش
دیگ بخشایش نمی‌آید بجوش

که سوای

که سوای من بوده باشد یا در طلب جوادی هستی که غیر من بوده باشد منم اکرم الاکرمین
ومنم جود کننده تر از هر جود کننده ومنم افضل از هر عطا کننده اگر ثواب میخواهی
ثوابی بتو خواهم داد که کسی احصای آن نتواند نمود وعید رکاه ما او در که من
اقبال بجانب تو نموده ام وملائکه ما بجانب تو اقبال نموده اند پس هرگاه آن بنده
متنبه شد از مسائلهٔ غفلت اجتناب نمود واقبال بجانب عظمت مدار حضرت
آفریدگار نمود قلم عفو بر انچه از او صادر شده میزنند پس اگر ثانیا بار التفات نمود
اعاده میشود از جانب رب العزة انچه حال مذکور شد پس اگر اقبال نمود بجانب
پروردگار عالم خداوند عالم او را با نچه از او صادر شده مواخذه نخواهند فرمود
پس اگر مرتبهٔ سیم باز التفات نمود باز از جانب رب العزة همان کلام اعاده میشود
پس اگر باز اقبال بصلوة خود نمود باز خداوند عالم عفو میفرماید انچه را که صادر شده
پس اگر مرتبهٔ چهارم باز التفات نمود در نماز بجانب غیر خداوند عالم جل شانه
از او اعراض میفرماید وهمچنین کل ملائکه از او اعراض خواهند نمود وخطاب
میرسد در این حالت از جانب رب العزة باین مضمون که ترا واگذاردیم بانکس
که میل باو داری وبیتو از نمود انبیاء علیه وآله الاف التحیة والثناء وارد شده که
از جمله وصایایکه آن سرور عالم با باذر فرموده اینست که ای اباذر دو رکعت نماز
از کسی صادر شود با تفکر وتوجه واقبال بدرگاه ذوالجلال بهتر است از نماز
در کل شب در حالتی که قلب مصلی از معبود حقیقی غافل بوده باشد وفهمیده میگوید

٢ بزنند

وچه میکند ای عزیز من خلاق عالم جل شانه محتاج بعبادت ما و شما نیست چه قادریکه آثاری
از آثار قدرت آن خلقت سموات و ارضین است با عدم ماده و مکان و انتفای انصار
و اعوان با آن احکام و اتقان که عقول عقلا از درک آن عاجز و حیران میباشند چه
حاجت است جناب او را بعبادت عابدان و صانعیکه هر چیز را مشیتش قرار گرفت
کفایت میکند در تحقق آن محض صدور کن او را چه حاجت با طاعت عالمیان بلکه
حکمت در وضع تکالیف آن است که چون خلاق عالم جل شانه مرید خیر عباد است و خیر
در حق عباد اولی از معرفت معبود و اطاعت او نمی تواند شد هذا اساس عبادات را
بر انگیخت تا ملتزمین بنا بجان خود را بمطلوب و ساحل نجات توانند رسانید و مقصود
این است این ثمره که باعث و داعی وضع طاعات است مترتب بر وجه کمال بر محض ایان اقوال
نمیشود بلکه لابد است از توجه و اقبال بمعبود جلیل متعال با خضوع و خشوع و اجلال
و متفاصل
در جمیع افعال و اقوال اهم از همه تصحیح نیت است از اغراض و مفاسد فاسده مثل ریا
و سمعه هر گاه داعی بر اقدام بعبادت این بوده باشد که مردم مطلع بشوند که این شخص
توکل
عبادت میکند تا اینکه احترام او را منظور داشته باشند یا آنکه باو چیزی بدهند یا آنکه
هر گاه اظهار حاجتی بایشان نماید اجابت او نمایند چنین عمل عمل ریائی است این بر ایت
اولی از فعل آنست و آیات و اخبار در مذمت این صفت زشت بسیار است و
معلوم است که داعی بر اتیان عبادت آنست که منتشر شود صیت عبادت ایشان در بلاد
ای عزیز من اگر طالب عزت و احترامی از خداوند عالم بخواه و اگر راغبی بچیزی که محتاج

باوهستی اندرگاه قادر علی الاطلاق طلب کن چه قاطبه موجودات غیر از ذات احدیت
جل جلاله خود محتاج اند اگر چه سلاطین دوران بوده باشند بلکه میتوان گفت احتیاج
سلاطین نسبت بدیگران اشد است چه حاجت هر کس در دنیا بقدر تعلق اوست بآن
پس هر کس که تعلق او باساس دنیا بیشتر است افتقار او بآن افزون است و معلوم هر عاقلی
که اخذ محتاج الیه از محتاج بسیار صعب بلکه سفاهت است قال علیه السلام طلب المحتاج من
المحتاج سفه من عقله و ذلة من رایه و خداوند عالم است غنی مطلق و شایبه احتیاج
در حق او هرگز متصور و هر چه غیر خدا است محتاج است تحصیل محتاج الیه او با عدم تعب
در حق او متصور نیست خداوند عالم است قادر مطلق انه علی کل شیء قدیر انما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اگر خود را از سلک عقلا میدانی طلب محتاج الیه خود را
از کسی طلب کن که معری از وصف احتیاج بوده باشد تا توصل بمطلوب بسهولت ممکن
بوده باشد غیر ذات اقدس او انکار ای زنان استعمار دنیا نزد ایشان محبوب است و مراتب
محبوبیت مختلف است بشدت و ضعف نسبت باشخاص باعتبار شدت تعلق و ضعف آن
و معلوم است انتزاع محبوب کسی از ید او بسهولت ممکن نیست دنیا و ما فیها در جنب عطای
الهی جل جلاله بسیار بیوقع است پس تحصیل مطلوب نمودن از کسی که مطلقا مطلوب
نداده و وقعی نداشته باشد بمراتب اسهل است از طلب نمودن او را از کسی که جناه
در قلب او رسوخ نموده باشد پس قصد ریا در عبادات که فی الحقیقه راجع است بطلب
محبوب از ناس بعد از تأمل چگونه با عقل جمع میشود و اگر طالب این هستی که معرز

و محبوب نزد مردم باشی خود را محبوب خداوند عالم قرار ده که محبوب الهی محبوب آفاق است
بعد از تخلیص نیت از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبودی که هو معک اینما کنت کن
و سعی کن که غایت فعل خود را تحصیل انس بمعبود و معرفت تملک و دود قرار دهی اگر خدا را
داری فاقد هیچ چیز نیستی و اگر خدا را نداری هیچ چیز نداری فاقد همه چیزی ماذا فقد
من وجدک و ما الذی وجد من فقدک و فکر کن که چرا اراده داری و در مقابل که میخواهی
قابل
ایستاده باشی اگر چه عبادت بنوعیکه سزاوار خدمت معبود بوده باشد محال است که از امثال
ما ها صادر تواند شد لکن بقدر مقدور سعی باید نمود در جمیع احوال با خضوع متذکر
معبود باید بود و هر گاه چنین نمایی تا مداومت در آن اوقت خواهی فهمید معنی
قول مخزن اسرار ربانی جناب رسالت پناهی را که فرموده قرة عینی فی الصلوة و
همچنین معنی قول امیر و را که فرموده الصلوة معراج المؤمن بعد از آنکه دو رکعت نماز
با جمیع آداب ظاهره و باطنه بجا آوردی آنوقت اگر تأمل نمایی فی الحقیقه محمول غایت
خجلت و انفعال خواهی بود چه مثال تو در آن وقت مثال بنده خواهد بود که مجموع ما
فی الید او از مولای او باشد و وقتی اراده نمود که خدمتی نسبت بمولای خود نموده باشد
انواع تکلفات در حضور مولای خود حاضر نمود بعد که تأمل نمود دید که هر چه صرف
نموده کل از مال مولای او بوده مطلقا در تکلفاتی که بجهت خدمت مولای خود
مهیا نموده از این عبد چیزی نبوده هر چه بوده از مال مولا تصرف نموده در خدمت مولا
صرف نموده بعد از تعقل و تفکر و فهم این مطلب جز اینکه مستغرق بحار خجلت

و انفعال و مستولی بانواع رو سیاهی و شرمساری بشود چاره ندارد تو که ای عابد
مشغول عبادت شدی در حالتیکه اتیان بدو رکعت نماز با غایت تضرع و ابتهال نمودی
آنچه که از تو صادر شده تأمل کن ببین چه چیز است اگر بدو قدم در مقام خدمت الهی
ایستادی این دو قدم را از کجا آوردی و اگر بلسان معذرت انجام مناجات با
قاضی الحاجات نمودی لسان را که بتو داد و اگر منحنی شدی بجهت رکوع و سجود قدرت
این انحنا را از کجا آوردی و اگر تضرع و ابتهال نمودی توفیق وصول باین سعادت
عظمی از که بود و از این راه است که فخر عابدین و سید الساجدین فرموده کیف لی
بتحصیل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر و کلما قلت لک الحمد وجب علی لذلک
ان اقول لک الحمد فی الحقیقه اگر خلاق عالم جل شانه عبادتی را از امثال ما ها
بشرافت قبول مشرف کرد این و جزائی از خزان احسان بی منت خود بعبد ذلیل خود
تمثیل
عطا فرماید بمنزله آن خواهد بود که نقل کرده اند شخص عابدی ساده در گوشه
عزلت اختیار نموده در آنجا مشغول عبادتی بود اتفاقا چشمه آبی در آن مکان
ایشان شور و تلخ و این شخص غیر آبی بجز از آن آب نخورده بود چنین توهم مینمود که جمیع
آبهای عالم مثل همان آب است در تلخی و شوری وقتی نظر بغلبه فقر و تنگدستی
و شدت حاجت و بی بضاعتی بخواطر او رسید نزد سلطان آن ولا رفته چیزی
از آن اخذ نموده بآن سد فاقه خود نموده باشد باین عزم از معبد خود بیرون آمد
اتفاقا در اثنای راه بنهری برخورد که آب آن بسیار صاف و شیرین بود چنین بخاطرم

او غلبه که مثل این آب در عالم نمی‌باشد و چونکه متعارف است هر گاه کسی بدیدن شخص
بزرگی میرود مناسب است از نفیس اشیاء با خود بعنوان هدیه برده نثار خدمت
آن بزرگ نماید بخود قرار داد که در آن وقت که بدیدن سلطان میرود چونکه بهتر
از این آب چیزی نیست مناسب است قلیلی از این آب با خود برده بعنوان تحفه
نثار خدمت سلطان نماید لهذا ظرفی را مملو از آن آب نمود بدوش میکشید اتفاقا
همان پادشاه بجهت انجام امری بیرون آمده در جایی منزل نموده این شخص عابد
بمجلس پادشاه رسانید تحفه خود را که همان آب بوده باشد نثار خدمت سلطان
صاحب
نمود آن سلطان شخص فطانت و ذکاء بعد درک مطلب نمود امر نمود بخزینه دار خود
که فلان مبلغی را بشخص عابد داده او را از همان مکان قرار داده که عود بمکان خود
نماید بعد استعلام از سبب تعجیل و اصرار معاودت از آن مکان وجه آن ابراز
نمود که اگر از آن مکان معاودت نمی‌نمود می‌آمد چون که در اثنای راه نهر عظیمی است
آب آن در نهایت خوبی این شخص عابد از مشاهده آن منفعل میشد از تحفه خود
لهذا مناسب دانستیم از اینجا معاودت نماید تا او از مشاهده آن آب به الم خجلت و
انفعال مبتلا نگردد ای عزیز من اگر عبادت خداوند عالم است که از ملائکه مقربین
و انبیای مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم صادر شده آنچه از ما ها صادر میشود
فی الحقیقه معصیت است نه عبادت اگر خلاق عالم از فضل و کرم خود قبول فرماید
از این راه است که اشاره بان شد اگر اوضح از این خواهی بدانی حال قبول فرمودن

بدل ۲ مثال

خداوند عالم جل جلاله از امثال ما ها مثالش این است که جمعی بخدمت شخص بزرگی
مشرف میشوند هر یک باعتقاد خود تحفه بعنوان هدیه می‌برند هر کس آنچه را که
برده باعتقاد خود چیز نفیس دانسته بعضی فی الواقع نفیس و مطابق واقع بود
بر خلاف بعض دیگر هر گاه چیز نفیس بشرافت قبول مشرف شود و غیر نفیس مردود
شود باعث خجلت و انفعال آورنده و موجب روسیاهی و شرمساری او میشود
لهذا جلالت و بزرگی مقتضی است که غیر نفیس و غیر قابل را نیز بشرافت قبول مشرف
بگرداند تا آن عبد ذلیل بذلت خجلت و انفعال مبتلی نگردد بعد از آنکه نظم کلام
باینجا رسید مناسب دانست که عنان قلم را در میدان وصف نبذه از عبادات صادره
از ارکان دین و مقربین بارگاه رب العالمین جلوه داده باشد شاید اطلاع بر آن
موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث تنبه از مفاسد سکوت اهل
طغیان شود بدانکه روایت شده که خلاق عالم را ملائکه چندی هستند در آسمان
هفتم از وقتیکه خلق شده اند تا روز قیامت آنها در سجودند اعضا و جوارح
آنها از خوف و خشیة الهی جل شانه پیوسته در لرزه و ارتعاش است از هر قطره
از اشکهای آنها که منفصل میشود ملکی خلق میشود و این صنف از ملائکه این
حالت هستند تا روز قیامت بعد از آنکه روز قیامت شد سرها را از سجده بر میدارند
عرض مینمایند در مقام اعتذار ما عبدناک حق عبادتک و از سرور عالم و فخر
بنی آدم صلوات الله و سلامه علیه در بیان حال شریف آنحضرت در مقام عبادت

در بیان نبذه از عبادات ارکان دین و مقربین

بدل ۲ تنبه

مرویست که آنحضرت وقتیکه بنماز می‌ایستادند از شدت گریه از خوف الهی صدای
از سینه مبارک آنسرور شنیده میشد مثل صدای جوشش دیگ بر روی آتش
و روایت شده که آنسرور عالم از خوف الهی آنقدر میگریستند تا بیخود میشدند
و در مجموع شب مشغول عبادت میبودند تا آنکه بر کثرت عبادت عتابی از
جانب خلاق عالم جل شانه بر ایشان نازل شد بقوله تعالی طه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی یعنی ما نفرستادیم قرآن را بسوی تو از برای آنکه بخود اینقدر
تعب داده باشی کما یقال سید القوم اشقاهم ای اتعبهم و اما کیفیت عبادت
سرخیل ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام اظهر از این است که
بیان شود ما در این مقام اقتصار مینماییم بآنچه شیخ صدوق در مجالس
ذکر فرموده حاصل مضمون آن این است که راوی میگوید در خدمت سید اوصیا
علیه الاف التحیة و الثناء مشرف بودیم در نخلستان بنی نجار آن سرور جدا
شدند از اشخاصیکه در خدمت ایشان مشرف بودند و دور شدند بحدی
که از نظرها غایب شدند و من چنین بخاطرم رسید که آنحضرت بمنزل
خود تشریف بردند ناگاه صوت حزین و ناله اندوه ناکی بگوش من رسید
گوش دادم شنیدم کسی با صوت حزین و ناله سوزناک مشغول باین مناجات
الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتک و کم من جریرة تکرمت عن
کشفها بکرمک یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی مهلکه از من سرزده

در بیان کیفیت عبادات جناب امیر المؤمنین علیه …

بمقتضای سعه حلم خود با من معمول داشتی در مقام مواخذه من بر نیامدی بلکه
در مقابل آن که مستحق مواخذه بودم بر نعمتهای خود بر من افزودی و چه بسیار
معاصی شدید از من صادر شده با علم بهمه آنها که مستحق این بودم که پرده
از روی آنها برداشته مرا مفتضح نمایی از کرم بجهت نهای خود آنها را مستور
انظار فرمودی در مقام افتضاح من بر نیامدی الهی ان طال فی عصیانک
عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک و لا انا براج غیر
رضوانک یعنی ای معبود من اگر چه بسیار از عمر خود را در معصیت تو صرف
نموده باشم و معاصی عظیمه من در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چونکه
چنین هست لهذا من امیدی ندارم مگر بصفت غفاریه تو معاصی اگر چه
عظیم بوده باشد لکن در جنب سعه مغفرت تو جزئی است و رجایی ندارم
مگر برضا و خشنودی تو که باید چیزی از آنهم میکنی چنانچه این معنی
مدلول علیه است بقوله ع یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر راوی میگوید
بعد از آنکه این ابیات را باین حال شنیدم در تفحص آن بر آمدم و از عقب
این صوت جگر سوز رفتم دیدم که صاحب این مناجات علی ابن ابی طالب است
خود را مخفی داشتم تا به بینم آخر امر بکجا خواهد رسید آن وقت جناب حضرت
امیر المؤمنین ع در همان دل شب چند رکعت نماز کردند بعد از آن شروع کردند
بدعا و گریه و مناجات از جمله مناجاتی که در آن وقت از آن مفخر ارباب عرفان

صادر شد این بود الهی افکر فی عفوک فتهون علیّ خطیئتی ثم اذکر العظیم من
اخذک فتعظم علیّ بلیتی یعنی ای معبود من در وقتی که فکر میکنم در سعه
عفو و گذشت تو همه خطایای من در نظر من سهل میشود بعد از آنکه متذکر
شدت عذاب و انتقام تو میشوم آنوقت امر بر خودم صعب و عظیم میشود
بعد از آن فرمودند آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت محصیها
فتقول خذوه فیاله من ماخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته یرحمه
الملأ اذا اذن فیه بالنداء یعنی آه وای بر من وقتی که نامه اعمال را بمن دهند
بر بینم در آن معصیتی ثبت است که من فراموش کرده ام از آن و تو احصا و ثبت
فرموده او را آنوقت امر فرمائی بملائکه غلاظ و شداد بگیرید این عبد عاصی را
ای وای در آنوقت بر آن گرفته شده نه عشیره او میتوانند او را نجات دهند و نه قبیله
او میتوانند باو نفعی رسانید اهل محشر بر او رحم میکنند هرگاه مأذون شود
در ندا و ناله و فریاد کردن بعد از آن فرمود آه من نار تنضج الاکباد والکلی
آه من نار نزاعة للشوی آه من غمرة من لهبات لظی یعنی آه از آتشیکه میپزد
جگرها و کرده ها را آه از آتشی که پوست را از سر میکند یا آتشیکه مخلوط و ممزوج
بغیر آتش نیست وای از شدت آنجا اینکه ناتوی میشود از شعلهای آتش بعد از آن
گریه بسیاری کردند و صوت ایشان قطع شد بخواطرم رسید که خواب با ایشان
غلبه نموده نظر بطول مدت بیداری در شب تامل کردم تا صبح طالع شد گفتم

امر

بلغ مقابله

ایشان را

ایشان را بیدار کنم تا نماز صبح را ادا نمایند رفتم نزدیک دیدم ایشان را مانند چوب
که بر روی زمین افتاده نه حس دارند و نه حرکت حرکت دادم ایشان
حرکت ننمودند و اعضا و جوارح ایشان را خواستم بهم آورده باشم بهم نیامد
پس گفتم انا لله و انا الیه راجعون روح مقدس آن سرور از دار فانی باعلا
درجات جنت انتقال نمود بتعجیل رفتم منزل ایشان خبر ممات ایشان را رسانیدم
سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلم فرمودند بین که شرح حال ایشان و قصه
ایشان را بیان کن و من آنچه را دیده بودم بعرض آن معصومه رسانیدم فرمودند
بمن این آن موتی که تو خیال نموده نیست بلکه اغمائی است که از خوف الهی
جل شانه عارض ایشان میشود بعد از آن جمع شدند آب بر روی مبارک
ایشان پاشیدند تا بحال آمدند و از مبین حقایق و دقایق جناب امام
جعفر صادق ع مرویست که فرموده عادت جناب علی بن الحسین علیهما السلم
چنین بود که وقت نماز که داخل میشد لون مبارک آن سرور زرد میشد
و اعضای متبرکه ایشان بلرزه در می آمد مثل شاخ درخت خرما و مقالات
صادره از آن قدوه ارباب معرفت و یقین اوضح شاهدی است بر کیفیت
عبادت آن سرور و از جمله مناجاتهای آن مقنن قوانین اخلاص و بندگی
این است الهی لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار عینی و انتحبت لک
حتی ینقطع صوتی و قمت لک حتی تنتشر قدمای و رکعت لک حتی ینخلع صلبی

در بیان کیفیت عبادت
جناب علی بن الحسین ع
و بعض از مقالات
صادره از آن بزرگوار

بلغ

وسجدت لک حتی تتفقأ حدقتای واکلت تراب الارض صح
طول عمری وشربت ماء الرماد آخر دهری وذکرتک فی خلال ذلک حتی یکل
لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء منک ما استوجبت بذلک
محو سیئة واحدة من سیئاتی و از جمله آنها اینست الهی وعزتک وجلالک
وعظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتک دوام خلود
ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق وشکرهم
اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ شکر اخفی نعمة من نعمک علیّ ولو انی کربت
معادن الدنیا بانیابی وحرثت ارضها باشفار عینی وبکیت من خشیتک
مثل بحور السموات والارضین دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر
ما یجب علیّ من حقک ولو انک یا الهی عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین
وعظمت للنار خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون فی
النار معذب غیری ولا لجهنم حطب سوای لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما
استوجبه بعدلک من عقوبتک و غیر اینها از مناجاتهائیکه از آن سرور
و سایر ائمه طاهرین علیهم السلم صادر شده بدانکه ذیل دامن عصمت وطهارت
انبیاء و ائمه علیهم السلم اگرچه اجل از این است که بکثافت و خباثت معاصی
ملوث شود لکن این موجب این نمیتواند شد که ایشان خوف مؤاخذه الهی
جل شانه نداشته باشند بلکه خوف و خشیه ایشان از پروردگار عالمیان
بیشتر و تضرع و ابتهال ایشان نسبت بدیگران زیادتر می باید باشد چنانچه

در واقع

در واقع چنین است چه قلت و کثرت خوف الهی تابع قلت و کثرت معصیت
نیست باین معنی که هر کس معصیت داشته باشد خوف آن بیشتر باشد
چنین نیست بلکه قلت و کثرت خوف حق تعالی تابع قلت و کثرت معرفت
الهی است هر کس که معرفت او بجناب اقدس الهی زیادتر است خوف او بیشتر است
سبحانک اخشی خلقک لک اعرفهم بک بجملا وجه تضرع و ابتهال و
اظهار خوف از عقوبات الهیه و توبه و انابه و اعتذار از معاصی آن
انبیاء و ائمه علیهم السلم بنوعیکه مشخص این مقصر درگاه ذو الجلال در
مقام مناجات با قاضی الحاجات شده چند چیز است اول مقام حیا است
بیان این مطلب مقتضی اینست که تصویر مثالی شود که موصل بحقیقت حال
باشد باندک التفاتی پس میگوئیم بنده که صاحب عقل و ذکا و اهل فطانت
و وفا بوده باشد مادامی که در حضور مولی است پیوسته ملازم حیا و ادب
و همواره مجتنب از مقابح است و غیر ملایم است هر عبدی که در عقل
کامل تر و مآل اندیشی او بیشتر است در لزوم طریقه ادب اقوی و امیل
و در اجتناب از مساوی آداب اتم و اکمل است احترام مولی و اظهار وفا
بحق او مقتضی اینست که جمیع جوارح ظاهره و باطنه هر یک را باحسن حالات
و اخضع آنچه نسبت باو متصور است در حضور مولی مرعی داشته باشد
مثلا مناسب عبدیکه در حضور مولی خود هست این است که بایستد خدمت

بیشتر

در بیان وجه تضرع و ابتهال
انبیاء و ائمه هدی
علیهم السلام

مولی نه بنشیند وایستادن هم بطرق مختلفه متصور هست بطریق انتصاب
وانحناء وبعنوان استقلال واتکاء و پاها را بطرق مختلفه می توان گذاشت
بعضی اقرب بحیا واحترام وادب از بعضی دیگر وهم چنین دست وانکه
اعقل عبید است انچه اقرب باحترام است اختیار می نماید خصوصا در موقعیکه
مطلع باشد که مولی ملتفت بسمت او خواهد شد وهمه این دقایق برخواهد
خورد وهم چنین در وضع قدمها ودستها واقرب احوال لسان بادب انست
که در حال تکلم خاضع بوده با نهایت تانی والتفات واجتناب نماید از
رفع صوت بغیر طریق متعارف ووظیفه چشم وقوه باصره انست که
منصوب بسوی مولی نبوده بوجهیکه انسب بحیا باشد ووظیفه گوش وقوه
سامعه انست که متوجه دارد بسمت مولی که اگر خطابی از مولی صادر شود
بمقتضای ان معمول شده باشد ودرک این دقایق مختلف میشود وقوه ضعف عاقله
وقوت ان انکه اعقل است درک او بحسن رعایت محاسن وقبح ترک انها زیاد
تر است از انکه عقل او کمتر است واینها با علم بحضور مولی است که هست
اتفاق می افتد مولی حاضر است وبنده مطلقا علم بحضور او ندارد اعمالی
که ملایم با حضور مولی نبوده از او صادر میشود بعد مطلع بر حضور مولی
واطلاع او بانچه از او صادر شده میشود یا انکه عالم بحضور مولی بوده
لکن غفلت چنین عملیکه ملایم با حضور مولی نبود از او صادر شد یا متعمدا

صادر شد بسبب حدوث بعضی دواعی که هست بیخود میشود نزع لباس از خود
میکند بحدیکه منکشف العورة میشود در حضور مولی ووقتیکه بحال امد
مطلع میشود بر انچه در حال بیخودی از او صادر شده در جمیع این مراتب
بر بیننده انکس که عقل دارد در مقام دیگر چه قدر مجهول الالم خجلت وانفعال
میشود که هست بجایی میرسد که راضی بموت خود میشود باین سبب که دیگر
نظر او بمولی نیفتد تشکیکی در این مراتب نیست در حق عبید نسبت بموالی
مجازیه پس چگونه امثال این امور نسبت بمولای حقیقی وخلاق هر وضیع و
دنی موجب اعتذار واظهار خجلت ورو سیاهی وباعث تضرع وگریه
وانابه وبیقراری نشود با انکه در هیچ انی از هیچ بنده دور نیست ما یکون
من نجوی ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنی من ذلک
ولا اکثر الا هو معهم اینما کانوا ودر موضع دیگر فرموده یعلم ما یلج فی
الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما
کنتم ودر جای دیگر فرموده یستخفون من الناس ولا یستخفون من الله وهو
معهم ودر موضع دیگر فرموده اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب
دعوة الداع ودر مقام دیگر فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید ومشخص است که
اعقل عقلاء انبیاء وائمه هدی علیهم السلام می باشند ومعلوم است ایشان
منفک از این مقوله که مذکور شد نیستند وماموره هم نیستند که منفک از انها

بوده
اینها باشند لا محاله صحبت با مردم میداشتند وخنده از انها صادر میشد
ومعاشرت با نساء می نمودند وملاعبه وملامسه وتقبیل وجماع از ایشان
صادر میشد بلکه در امثال این امور نسبت بسایر ناس امتیاز داشتند گاه
هست شبی نمیگذشت مگر اینکه جماع از ایشان صادر میشد ودر اخبار مذکور است
کثرة الطروقة من خواص الانبیاء وهم چنین میخوابیدند وبادرار میکردند
وصدا بلند میکردند مجملا مشخص است احوال انبیاء وائمه ع بالاضافه بخلاق
عالم مختلف بوده حالتی بوده در ان توجه تام بخداوند عالم جل جلاله داشتند
تشکیکی بنده ندارم در ان وقت صدور ضحک از انها یا بقای انحالت ممکن بوده
یا نمیتوانستند بادرار کنند وملاعبه ومقاربت با نساء در ان وقت در حق
انها ممکن نبوده وهکذا سایر امور بلکه در این حالت که حالت توجه تام
بمعبود منعم ذی الجلال والاکرام بوده باشد مرعی میداشتند جمیع انچه را که
قاضی
عقل بر حسن ان بوده ومجتنب بوده اند از جمیع انچه منافی با ادب وطریقه
احترام بود وحالتی دیگر از برای ایشان بود که در انحالت معاشرت با مردمان
می نمودند ومی خندیدند وحرف میزدند وصحبت میداشتند وملاعبه
با زنان وتقبیل انها وجماع مینمودند وامثال این امور اگر چه در حق ایشان
طاعت بوده لکن چون امثال این امور در حضور مولی با اطلاع مولی غیر مناسب
بلکه غیر ملایم با احترام مولی می باشد وقت توجه تام که متذکر این مطلب

میشدند بجنود حیا وحجاب مستولی ان نفوس شریفه سعیده میشد بی اختیار
فتح لسان معذرت با گریه وزاری وعبر وانابه بتلافی انچه از ایشان صادر
شده بود می نمودند مانند بنده که در حین غفلت از حضور مولی مباشر اموری شده
باشد که ملایم با حضور مولی نبوده واز این راه است که مقتدای قاطبه ناس ورسل
جناب موسی بن جعفر علیهما صلوات الله الملک الاکبر در حین سجود با معبود
ودود جل شانه در حال جریان اشک گوهر وار اندیشه حق بین میمنت دثار فتح
لسان معذرت بدرگاه پروردگار نموده در مقام مناجات چنین بعرض
درگاه قاضی الحاجات میرسانیدند ربّ عصیتک بلسانی ولو شئت و
عزتک لاخرستنی یعنی ای پروردگار من معصیت تو کرده ام با زبان خودم
قسم بعزت تو که اگر بخواهی لال میکنی مشخص است معصیت لسانی از
سرور عباد غیبت وفحش وغیرهما از محرمات لسانی نبوده بلکه ظاهر است
از این مقوله بوده انحضرت در اوان صحبت با ناس کیفیت تکلم ایشان بر وجهی
بوده که با تذکر بحضور وعظمت احدیت ملایم نبوده بعد از انکه متذکر میشدند
نظر بفرط حیا منفعل میشده فتح لسان معذرت چنین می نموده وبعد فرموده
عَصَیْتُکَ بِبَصَری وَلَو شِئْتَ وَعِزَّتِکَ لَاَکْمَهْتَنی وَعَصَیْتُکَ بِسَمْعی وَلَو شِئْتَ
وَعِزَّتِکَ لَاَصْمَمْتَنی عَصَیْتُکَ بِیَدی وَلَو شِئْتَ وَعِزَّتِکَ لَکَنَّعْتَنی عَصَیْتُکَ
بِرِجْلی وَلَو شِئْتَ لَجَذَمْتَنی عَصَیْتُکَ بِفَرْجی وَلَو شِئْتَ وَعِزَّتِکَ لَعَقَمْتَنی

٢ مثل

٢ وَعِزَّتِکَ

عصیتك بجمیع جوارحی التی انعمت علیّ ولیس هذا جزاؤك منی معصیت
لسانی در حق ایشان مشخص شد واما معصیت بصر مشخص است که وظیفهٔ
بصر عبد ذلیل در محضر مولای جلیل می باید مثل بصر مستحیی بوده باشد
چنانچه در حال توجه تام بمعبود چنین است و در حالتی که چنین نبوده باشد
خارج از طریقهٔ ادب شده در نظر خود گویا استخفاف بحق مولی نموده
لهذا بعد از التفات محمول انواع خجلت وانفعال میشود و اطاعت گوش ایشان
آنست که در حالت استماع جمیع آثار بنحوی بوده باشد که ملایم با عظمت و
جلال جناب احدیت جل جلاله بوده باشد و معصیت گوش ایشان آنست
که در حین استماع جمیع آثار چنین نبوده باشد و اطاعت یدی ایشان آنست
که هر چه از ید ایشان از حرکات صادر شود مجموع بنحوی بوده باشد که
ملایم عظمت و جلالت و حضور جناب احدیت بوده باشد و معصیت
یدی این است که چنین نبوده باشد و هم چنین هرگاه کسی با عدم شعور
والتفات بحضور مولی مقاربت با حلال خود کند و بعد ملتفت شود که
مولی حضور داشته اگرچه مطلقا اثمی از آن صادر نشده لکن تامل کن
ببین در مقام حیا آن شخص در حالت التفات و تذکر بحضور چه قدر
منفعل میشود و هم چنین هرگاه فرض شود در حال شعور بحضور مولی بوده
لکن بعد از تامل تحمل خجلت وانفعال در این صورت نیادت است مجملا

هر امری از امور صادره از هر یك از جوارح که ملایم با حضور مولی بوده باشد
در حین توجه تام و تذکر بحضور معبود خصلت شریفهٔ حیا موجب خجلت و
شرمساری و فتح لسان اعتذار و بیقراری میشود و مقتضی این میشود
که در صدد اصلاح و چارهٔ آن بر آمده و چونکه چارهٔ بهتر از اعتراف بخطا
و تضرع وابتهال و توبه و انابه نمیشود لهذا بی اختیاری اهالی معرفت و اعتبار
اختیار سلوك این مسلك پر اعتبار را مینمایند و از این مقوله است کلام
سید اوصیاء جناب امیر المؤمنین الهی اعتذاری الیك اعتذار من لم
یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر الیه المسیئون
الهی ان انامنی الغفلة عن الاستعداد للقائك فقد نبهتنی المعرفة
بکرم آلائك و کلام سید الساجدین علیه السلام که فرموده هل ینفعنی یا الهی اقراری
عندك بسوء ما اکتسبت و هل ینجینی منك اعترافی لك بقبیح ما ارتکبت
ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطك ام لزمنی فی وقت دعائی مقتك سبحانك
لا ایئس منك وقد فتحت لی باب التوبة الیك بل اقول مقال العبد الذلیل
الظالم علی نفسه المستخف بحرمة ربه الی آخره مقصود از این تطویل فتح
بابی است در وجه اعتراف ارباب طهارت و عصمت بذنوب تامل در آنچه
مذکور شد موجب فتح ابوابی میشود در این مقصود و همین وجه که مذکور شد
یعنی مقام حیا بجهة ارتکاب امور غیر ملایمة با حسن ادب وجه اول است کلام

نمی باشد

سید اوصیاء علیه الاف التحیة والثناء مذکور شد یعنی قوله علیه السلام الهی کم من موبقة
الی آخره و هم چنین کلام سید الساجدین علیه الاف التحیة من رب العالمین
فلو انك یا الهی عذبتنی بعذاب الخلائق اجمعین الی آخره و عارف در مقام
غایت توجه و مناجات بعد از آنکه بمرتبهٔ شهود رسید که کاشف از این کلام
معجز نظام سید اولیا است که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
خلاف ادبیکه در وقت دیگر از او صادر شده اگرچه در واقع و نفس الامر
جزئی بوده باشد بلکه موجب مؤاخذه فی الواقع نبوده باشد در حال توجه
تام بمعبود در مقام اعتراف در نظر او اعتقاد او اعظم کبایر می آید بمقتضای
آن اعتقاد ناله و زاری و توبه و انابه و بیقراری و اعتراف بعظم آن می نماید
وجه دویم از وجوهیکه باعث انبیاء و اولیاء است بر جزع و فزع و بیقراری و
داعی ایشانست بر اعتراف بجرایم و معاصی مقام شکر است توضیح این مطلب
مقتضی این است که گفته شود بدان حقوق و نعم منعم متعال بر عباد اجل از آنست
که توان احصا نمود لکن من باب التنبیه اشاره به بعض از آن مینماییم تا حقیقت
حال مشخص شود میگوییم از جملهٔ حقوق الهی جل شانه بر هر فردی از افراد
عباد چشم است اگر خواهی که قدر و منزلت این نعمت عظیم را دانسته باشی
چنین فرض کن که طفلی از مادر متولد شد بی چشم تامل و فکر کن ببین که هرگاه
سلاطین دوران و متمولین عالم و ارباب علم و کمال از فقهاء و حکماء و اطباء

وجه دویم

وغیرهم و قاطبهٔ ارباب حرف و صنایع جمع شوند و بذل ما فی الید بکنند چارهٔ
این امر را میتوانند نمود یا نه بلکه مقطوع به است در نزد هر ذی فطنتی که هرگاه
قاطبهٔ ناس جمع شوند و مالك جمیع خزاین عالم بوده باشند صرف نمایند چارهٔ
این امر را نمیتوانند نمود ای بی انصاف آخر تامل کن و انصاف بده این یك
جزئی از جزئیات نعمت خداوند عالم است جل شانه در تو که مقاومت کرد
با هر چه در عالم است بلکه علاوه آمد چه دانستی که اگر کسی چشم نداشته باشد
قاطبهٔ ناس جمع شوند صرف مجموع خزاین عالم نمایند چارهٔ این امر را نمی توانند
نمود پس این فایق بر همه آمد بدانکه آنچه مذکور شد اختصاص بچشم ندارد
گوش و دماغ و دهن و لسان و دست و پا بلکه یك انگشت بلکه ناخن هر
یك را بخصوصه که ملاحظه مینمایی چنین است که مذکور شد بعد از آنکه عارف
بهمهٔ اینها که مذکور شد و غیر اینها بنظر معرفت و انصاف ملاحظه نمود لحاظ آن
دارد که قیام و اقدام بشکر اینها بنماید و هم چنین نعم خارجه از مآکل و مشارب
و ملابس هر یك را که ملاحظه مینمایی جاری است در هر یك آنچه در خصوص
چشم مذکور شد پس هرگاه فرض کنی طبیعت گندم معدوم شد هرگاه جمیع
عالم جمع شوند و بذل ما فی الکون نمایند بخواهند گندمی ایجاد نمایند محالست
و هم چنین است سایر مأکولات و ملبوسات و غیرهما آخر تامل کن قطرهٔ نطفهٔ
منی که از صلب پدر در رحم مادر قرار گرفت بصنع و قدرت که این خلقت غریب

و صنعت عجیب بظهور رسید که قاطبهٔ عقلا از درک حقیقت آن متحیر و سرگردانند
و بر بین هر جزئی از جزئیات آن حقی است عظیم هرگاه کسی مالک باشد هر چه را
که در عالم بوده و بذل نماید در مقابل شکر یک چشم که خداوند عالم عطا فرموده
از عهدهٔ شکر آن بر نیامده خواهد بود تا برسیم بچشم دیگر و گوش و دماغ
و دهن و زبان و سایر اعضا و جوارح هرگاه یکی از ابنای دنیا احسانی بکسی
نماید این شخص اگر آدم هست می باید پیوسته متذکر احسان او بوده باشد و
هر وقت که او را دید بمقتضای آن احسان با او معمول داشته باشد اگر چنین
ننماید از قواعد انسانیت خارج خواهد بود و مراتب امتنان مختلف میباشد
باختلاف مراتب احسان و همچنین مختلف می باشد باختلاف استعداد
در درک مراتب احسان و هر کس که قوهٔ عاقله او اکمل است درک او بمراتب
احسان اتم و اقوی است پس او در امتنان و وفا باداء حقوق اقوی و
اشد خواهد بود و هر شخص اعقل موجودات انبیاء و اوصیاء ایشان می باشند
و اعقل از کل انبیاء فخر رسل و خاتم انبیاء و باعث خلقت ارض و سما
جناب پیغمبر آخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه می باشد و همچنین اعقل
از کل اوصیاء اوصیای آن شفیع کافهٔ اهل محشر خواهد بود پس آن سرور عالم
و اوصیای آن مفخر بنی آدم در درک حقوق الهیه اقوی و اکمل خواهند بود
از سایر انبیاء و اوصیاء پس ایشان در وفا باداء شکر در مقابل حقوق الهیه

اشد

اشد و اتم خواهد بود و این وجه دیگری است از وجوهی که داعی است در حق ائمهٔ
طاهرین و سایر اولیای مقربین علیهم الاف التحیة من رب العالمین که اصرار
در ناله و زاری و اکتفا بدر تضرع و ابتهال و بیقراری فرموده باشند و از این
راه است که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات
بعرض بارگاه قاضی الحاجات رسانیده اند فقراتیکه قبل مذکور شد حاصل
معنی آنها این است ای معبود من قسم بعزت و جلال و عظمت تو اگر من بودم
از قبل ایجاد عالم از آن وقتیکه ارادهٔ خلقت من فرموده و عبادت تو مینمودم
بقدر امتداد ربوبیت تو بهر موئی در هر چشم زدنی در همه روزگار حمد
و شکر تو مینمودم بحمد و شکری که معادل حمد و شکر قاطبهٔ خلایق بوده باشد
یعنی اگر بودم و چنین می نمودم با وجود این معترف این هستم و میدانم که نمی توانستم
از عهدهٔ شکر پستترین نعمتی از نعمتهای تو برآمده باشم فی الواقع چنین است
زیرا هرگاه فرض شود که همان نعمت که پستتر از آن در بین نعم الهی جل شانه نبوده
باشد معدوم شود و فرض شود کسی مالک جمیع خزاین ارض بوده باشد
و صرف کند در ایجاد آن متمکن از ایجاد آن نخواهد شد پس همان نعمت که
پستترین نعمتهاست مقاومت کرد با مجموع خزاین عالم بعلاوه پس چگونه
میتواند شد که کسی از عهدهٔ شکر آن برآمده باشد پس حقوق غیر متناهیهٔ الهیه
که در حق هر فرد از افراد ناس ثابت است عقل قاضی بر این است که اداء شکر

آنها نموده باشد از عهدهٔ آن بر نمیتوانند آمد پس چاره ندارد مگر اینکه روز و شب
اوقات را صرف تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده باشد و اعتراف
بعجز از اداء شکر حقوق الهیه نموده باشد و در مقام توجه تام بدرگاه خالق
انام همین اخلال است که اگر چه مستند بعجز بوده باشد از اعظم معاصی در نظر او
می باشد لهذا مبالغه در اعتراف بمعصیت مینماید اینست که جناب سید الساجدین
علیه السلام در فقرهٔ ثانیه از دعای مذکور فرموده و حاصل معنی آن این است که
ای معبود و خداوند من هرگاه بکنم جمیع معادنیکه در دنیا می باشد بچنگهای
خودم و زراعت کنم همه زمین دنیا را بمعونه مژهای چشم خود و بنالم از خوف
و خشیت تو بحدی که جاری شود از چشم من مثل دریاهای آسمانها و زمینها
خون و چرک هر آینه اینها کم خواهد بود در جنب بسیار چیزهائیکه بر من
واجب است از حقوق تو و فی الواقع چنین است و وجه آن از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود وجه سیم از وجوهیکه موجب تضرع و ابتهال و باعث گریه و زاری
و اضطراب بدرگاه با رفعت حضرت ذو الجلال نسبت بانبیاء و اولیاء و ائمهٔ اطهار
صلوات الله المتعال میشود مقام حب است بیان این مطلب آنست که حکمت
بالغهٔ الهی جل جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسانی شده باشد بنحویکه
در آن جمع شود قوی مختلفهٔ متضادهٔ پس خلق فرمود انسان را بنحویکه در آن
قوهٔ رحمانیه و قوی بهیمیه جمع شده متحصل است تضاد ما بین قوی مقتضی

وجه سیم

تضاد

تضاد ما بین مقتضیات آنها است در آنجائیکه مشغول باقتضای مقتضیات
هر یک که بوده باشد از مقتضای قوای دیگر محروم و غافل است بمقتضای
قوی بهیمیه طالب اکل و شرب و نوم و معاشرت با نساء و نحو اینها می باشد
و بمقتضای قوی ملکیه طالب توجه معبود و تحصیل معرفت و انس ببارگاه
سعادت مسعود ملک ودود می باشد بعد از آنکه قوی بهیمیه مغلوب
قوهٔ ملکوتیه گردید عمدهٔ مقصود ... در توجه بمعبود و طاعت و انقیاد
امر ملک ودود میگردد ولکن نه بنحوی است که منسلخ شده باشد از مقتضیات
قوی بهیمیه بالمره چه ظاهر است مادامیکه نفس انسانی متعلق باین بدن
بوده باشد لابد است او را از معاشرت با ناس و اکل و شرب بقدر احتیاج
و صحبت و معاشرت با نساء و خلطت با اهل و اولاد و نوم و استراحت اگر
چه در قلیلی از اوقات بوده باشد و چونکه مشغول باین مقتضیات قوی
بهیمیه گردید نظر بعائقیت اینها محروم از توجه تام در ساحت عزت ملک العلام
و مبتلی بالم شدید مفارقت حضرت علام میشود بعد از اشتغال بمقتضای
قوهٔ ملکیه قواعد رضیه حب معبود محرک اظهار شکایت از تالم فراق
و مقتضی گریه و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری و ابراز الم ندامت از
حرمان فیوضات وصال نزد محبوب متعال میگردد و از این است که جناب
فخر عالمین سید الساجدین علیه و علی آبائه و اولاده الاف التحیة من رب العالمین

معرض شکایت در این باب بعرض بارگاه رب الارباب رسانیده حیث قال مالی کلما
قلت قد صلحت سریرتی وقرب من مجالس التوابین مجلسی عرضت لی بلیة
ازالت قدمی وحالت بینی وبین خدمتک سیدی لعلک عن بابک طردتنی
وعن خدمتک نحیتنی او لعلک رأیتنی مستخفا بحقک فاقصیتنی او لعلک
رأیتنی معرضا عنک فقلیتنی او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی
او لعلک رأیتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی او لعلک رأیتنی فی الغافلین
فمن رحمتک آیستنی او لعلک رأیتنی آلف مجالس البطالین فبینی وبینهم
خلیتنی او لعلک لم تحب ان تسمع دعائی فباعدتنی او لعلک بجرمی
وجریرتی کافیتنی او لعلک حیائی منک جازیتنی این فقیر در حین قرائت
این فقرات مزیل غفلت از قلوب احباء علاوه مینمایم این فقره را او لعلک
رأیتنی غیر قابل لخدمتک فطردتنی وهم چنین آن سرور ارباب ابرار در جای
دیگر در مقام استدعای رحمت از کریم غفار بعرض رسانیده ارحمنی اللهم فان
امری حقیر وخطری یسیر ولیس عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة ولو ان
عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة لسألتک الصبر علیه واحببت ان یکون
ذلک لک ولکن سلطانک اللهم اعظم وملکک ادوم من ان تزید فیه
طاعة المطیعین او تنقصه معصیة المذنبین وجه چهارم از وجوهیکه
موجب اضطراب قلوب اخیار وباعث بکاء واستکانت ارباب افتقار وذلی

وجه چهارم

توسل

توصّل ۳

توسل وانقطاع بدرگاه کریم غفار میشود مقام استکمالات توضیح این مطلب آنست
که صانع حکیم متعال وخالق مجید بی همتا از شایبهٔ انقطاع وزوال خلعت انسانی فرموده
بروجهیکه قابل انواع کمالات ولایق انحاء ترقیات وارتقاء از مهابط حضیض
باوج انخراط زمرهٔ عالیات میباشد واین مرتبه مرتبه ایست که هر کس بقدر قابلیت
وهمت شایق وصول باین سعادت عظمی وطالب وصول براین کرامت کبری هست
مشخص است طریقهٔ استکمال موجب افتقار بخدمت اهل کمال است معلوم است
ما عدای خداوند متعال در عرصهٔ فنا وزوال ودر حیز دثور واضمحلال است
وکمال حاصل نمیشود مگر برفع نقصان وقصور واین یا برجوع بارباب کمال
از افراد انسان است یا بتضرع وگریه وزاری وبیقراری وانقطاع بدرگاه بارحمت
عظیم متعال خداوند فعالیکه موصل با آثار قدرت اوست که آیهٔ کریمه انما امره
اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون معلوم است که اول در حق انبیاء واوصیاء ایشان
غیر معقول است پس ثانی متعین است پس داعی بر تضرع وابتهال بدرگاه حضرت
ذو الجلال استکمال است واز این است که جناب سید الساجدین ع در مقام مناجات
بعرض درگاه قاضی الحاجات رسانیده وعزتک لا اجد لذنوبی سواک غافرا
ولا اری لکسری غیرک جابرا وقال ایضا الهی کسری لا یجبره الا لطفک و
حنانک وفقری لا یغنیه الا عطفک واحسانک وقال ایضا فمن حاول
سد خلته من عندک ورام صرف الفقر عن نفسه بک فقد طلب حاجته فی

مظانها وانی طلبته من وجهها و باز از این باب است کلام قرة عیون ارباب
معرفت ویقین جناب امیر المؤمنین ع انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی
تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا
معلقة بعز قدسک وهم چنین کلام آن مصباح سعادت ویقین الهی الحقنی
بنور عزک الابهج فاکون لک عارفا وعن سواک منحرفا وقوله ع الهی من انتهج
بک لمستنیر وان من اعتصم بک لمستجیر وهم چنین کلام آن مفخر اولیاء علیه الاف
التحیة والثناء اسئلک بحقک وقدسک واعظم صفاتک واسمائک ان تجعل
اوقاتی فی اللیل والنهار بذکرک معمورة وبخدمتک موصولة واعمالی عندک
مقبولة حتی تکون اعمالی واورادی کلها وردا واحدا وحالی فی خدمتک سرمدا
وکلام آن سرور اخیار اللهم انی اتقرب الیک بذکرک واستشفع بک الی نفسک
واسئلک بجودک وکرمک ان تدنینی من قربک وان توزعنی شکرک وان تلهمنی
ذکرک توضیح مطلب آنست که هر قدر بنده گرد دور است از خداوند عالم در نهایت
نقصان وافتقار است وهر چه معرفت او بقادر بی مثل ونظیر کمتر است در خسارت
وضلالت است واستخلاص از این الم شدید وانفکاک از این محنت شدید ممکن نیست
مگر بمبالغه واصرار در تضرع وابتهال بدرگاه کریم غفار ومبادرت بناله و
اضطراب ببارگاه پروردگار رحیم وستار مجملا بعد از ساحت حضور جناب
احدیت منتهای مرتبهٔ نقصان وخسارت وقرب بجمال باکمال حضرت معبود

رب ودود غایت مرتبهٔ کمال وجلالت است وافراد انسان در درک مراتب نقصان
وکمال بقدر قابلیت واستعداد مختلفند انکه اعقل ناس است بعد از ساحت حضور
عظمت دستور را اعظم مهالک واکمل مناقص میداند چنانچه قرب ببارگاه
مکرمت اقتران را فوق قاطبهٔ کمالات واهم همهٔ سعادات میداند مقصود در این
مقام اینست وجه دیگر از وجوهیکه موجب شدت گریه وفغان وزاری وتضرع
وابتهال وبیقراری در حق انبیاء واولیاء است همین قرار از بعد ساحت حضور
وتحصیل قرب ووصول بمسرت دوام ووصول بخدمت حضرت ملک ودود است
خواه مرتبهٔ فوق آنچه در حق ایشان حاصل شده ممکن باشد نسبت بایشان یا نه
عارف در مقام مناجات وعرض نیاز بدرگاه قاضی الحاجات تا هر مرتبه از
مراتب کمال که در حق او متیسر شده معترف بتقصیر خود در تحصیل مافوق وطالب علو آن
بوده است از این راه است که فخر ملائکهٔ مقربین وملجأ انبیاء ومرسلین در مقام
عجز وتقصیر بعرض درگاه رب رحیم قدیر رسانیده سبحانک ما عبدناک حق
عبادتک وما عرفناک حق معرفتک وجه خامس از وجوهیکه موقع رعب وخوف
در قلوب خالی از غش وغبار وموجب نهایت دهشت واضطراب وغایت خشیت
واضطراب قاطبهٔ اخیار است ملاحظهٔ عظمت وشوکت مخترع افلاک وعناصر
ومبدع جملهٔ افلاک وکواکب است هر کس بقدر درک عظمت خلاق ارضین
وسموات خائف ولرزان وبمقدار تعقل شوکت رزاق قاطبهٔ نفوس حیوانات

بدل ۲ ایشان

وجه پنجم

هایم وهراسانت هرکه در درک عظمت حضرت قیوم جل جلاله کامل تراست خوف
ورهب او بیشتراست سبحانک اخشی خلقک لک اعرفهم بحقک درک ومعرفت اجمال
عظمت فهی لا اقدار موجب دهشت واضطراب هست خواه در آن وقت تشویش
مواخذه در حق او حاصل بوده باشد یا نه بلکه هرگاه فرض شود که ایمن از مواخذه بوده
باشد باز آن اضطراب وارتعاش که مستند باصل درک عظمت معبود هست ظاهرا آن
بجمال اصل درک عظمت وشوکت موجب خوف ورعب در قلوب اخیار و باعث
ظهور اضطراب واضطراد وناله وانکسار بی اختیار میشود واز این است که در
حدیث وارد است در بیان کیفیت احوال شریف مفخر انبیاء وسید رسل وملجاء
اولیاء وهادی سبل علیه وعلی آله صلوات الله الخالق الاکمل مذکور است که آن سرور
عالم وفخر بنی آدم در وقت قیام بنماز از خوف وخشیت الهی جل شانه صدای جوشی
از سینه مبارک ایشان شنیده میشد مثل صدای جوشش دیک از آتش شدید وآن
قدر میگریستند تا بیخود میشدند واز قاید کاروان معرفت ویقین جناب امیر
المؤمنین ع مأثور است که چون وقت نماز داخل میشد اندام مبارک آن سرور بلرزه
می آمد وهم چنین وارد شده که جامع المکارم فی السر والعلن جناب حضرت امام ع
چون مشغول وضو بجهة نماز میشدند مفاصل بدن شریف ایشان میلرزید ولون
مبارک آنجناب مایل بزردی میشد وچون از وجه این سؤال میکردند جواب
میفرمودند که سزاوار این است که هر کس در مقام بندگی بخدمت خداوند عالم

ایستاد

ایستاد بند هایش از خوف وبیم معبود بلرزد ودر کتاب حلیة الاولیاء مذکور است
روایتی که حاصل مضمون آن این است که چون جناب فخر العابدین سید الساجدین
امام زین العابدین علیه وعلی آبائه واولاده الاف التحیة من رب العالمین
از وضو فارغ میشد وعازم نماز میشدند ارتعاش ولرزه بر اعضای مبارک
آنحضرت مستولی میشد چون استعلام می نمودند میفرمودند وای بر شما
مگر نمیدانید که بخدمت که می ایستم وبا چه عظیم الشانی میخواهم مناجات کنم

وجه ششم

وجه سادس از وجوهیکه موجب اضطراب قاطبه عباد وداعی زوال مسرت و
هادم اللذات است ملاحظه شداید موت وعقوبات اخرویه است که سموات
وارضین طاقت تحمل آن ندارند مناسب این است ختم مقام شود در بیان این مرام
بذکر ثقة الاسلام در کتاب کافی در روایت نموده از کاشف اسرار ودقایق حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند بدرستیکه عیسی ولد مریم آمد بر قبر یحیی بن
زکریا علیهما السلام از خداوند عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید
بجهة او پس خطاب نمود بحضرت یحیی ویحیی بامر الهی عز شانه جواب گفت او را او
پس از قبر بیرون آمد گفت بحضرت عیسی چه میخواهی از من گفت میخواهم بدنیا برگردی
ومونس وانیس من باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفت ای عیسی هنوز شدت
تلخی جان کندن از من ساکن نشده تو میخواهی مرا برگردانی بدنیا دو باره واین مرارت
عاید من شود ونیز در آن کتاب از جناب مستطاب فخر الاوایل والاواخر حضرت

در حکایت جوانان اولاد سلاطین بنی اسرائیل ومسئلت ایشان

امام محمد باقر علیه السلام مرویست که فرمودند جوانان چندی از اولاد سلاطین بنی اسرائیل
طریق عبادت وبندگی خداوند عالم جل شانه را اختیار نموده بودند وایشان از
شهر خود بیرون رفتند سیر بلاد میکردند تا از مشاهده امور غریبه عبرت گرفته باشند
اتفاقا مرور نمودند بقبری که در پشت راهی واقع شده بود باد ریگ وخاک را بر روی
آن قبر جمع نموده واثری از آن باقی مانده بود که مشخص میشد که قبر هست واز جوانان
باهم گفتند خوب است که از درگاه خلاق عالم جل شانه مسئلت نمائیم در این وقت که
صاحب این قبر را زنده فرماید تا از او سؤال نمائیم که بچه نحو طعم موت را یافته
پس شروع نمودند بدعا باین نحو انت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک والبدیع الدائم
غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شأن تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا
المیت بقدرتک بعد از فراغ از این دعا قبر شکافته شد شخصی از آن قبر بیرون آمد
موی سر وریش او سفید بود خاک را از سر خود دور مینمود در حالتیکه مضطرب بود
وچشم خود را بسوی آسمان باز کرده بود وخطاب کرد باین جوانان چه باعث شده
که بر قبر من ایستاده اید گفتند ما از درگاه الهی جل شانه استدعا نمودیم که تو را
زنده نماید تا از تو سؤال نمائیم که بچه مرتبه یافتی طعم وشدت موت را گفت که من
در قبر ساکن بودم نود ونه سال هنوز شدت والم موت از خاطر من محو نشده
ومرارت طعم موت هنوز از حلق من خارج نشده است آن جوانان از او سؤال
نمودند که تو روزی که میمردی باین نحو موی سر وریش تو سفید بود گفت نه ولکن

چونکه

چونکه شنیدم صیحه که از قبر بیرون رو جمع شد ترکیب استخوانهای من بسوی بدن من
پس بیرون آمدم با اضطراب در حالتی که چشم بآن صوت انداخته بودم وبسرعت
شتافتم در اجابت آن صوت باین جهت موی سر وریشم سفید شده وایضا روایت
شده که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام که معجزه آن حضرت این بود که بقدرت الهی جل
شانه مرده را زنده میکرد بعضی از کفار در مقام انکار بآن برگزیده پروردگار عرض
کردند که حاصل آن این است که تو زنده میکنی اموات را که تازه مرده اند شاید
این اشخاص نمرده باشند یعنی این ساختگی وحیله بوده باشد زنده کن از برای ما
کسانی را که در ازمنه سابقه فوت شده باشند حضرت فرمود شما اختیار نمائید
از اموات در زمان سابق هر کسی را که خواسته باشید عرض کردند زنده کنید از
برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی تشریف بردند بر سر قبر سام ودو رکعت نماز را
ادا نمودند واستدعا از درگاه رب العزة عز شانه نمود که سام را زنده فرموده
باشد سؤال ایشان بشرف اجابت مشرف گردید سام زنده شد دیدند سر وریش او سفید
شده سؤال کردند که در زمان تو پیری نبود این سفیدی موی سر وریش تو از چه راه است
در جواب گفت شنیدم ندائیکه از قبر بیرون بیا گمان کردم که قیامت بر پا شده بجهة
هیبت آن موی سر وریشم سفید شد سؤال کردند چند وقت است از آن وقت که تو مرده ای گفت
چهار هزار سال لکن شدت الم موت هنوز از خاطرم محو نشده است وایضا روایت
شده که هیچ مؤمنی نیست که بمیرد مگر آنکه از ظهار رجوع بدنیا باو میشود واو انکار

میشمایبجهت شدت انچه از تلخی جان کندن باو رسیده مکر شهدا که ایشان مرارت جان
کندن انفهمیده اند پیوسته تمنا میکنند رجوع بدنیا را از برای انکه ثانیا شهید شوند
در راه خداوند عالم جل شانه و بعضی درین مقام مثالی ذکر کرده باین نحو که موت را
تشبیه نموده اند بدرختی که خار بسیار داشته باشد مثل خار مغیلان و داخل شده باشد
بجوف انسان هر خاری ازین درخت فرو رفته باشد برکی از رکهای انسان شخص
شدید القوتی ان درخت را بقوة تمام بکشد معلوم است تا الم ان بچه حدی است
که توان متحمل شد موت نیز چنین است و انچه تا بحال مذکور شده وصف شدت موت
بود و در حدیثی وارد شده که ما بین دنیا و اخرت هزار عقبه است اهون و اسهل
ان همه موت است مو تیکه اهون انهماست وصف ان مذکور شد نعوذ بالله سبحانه
من الباقی و اما وصف عذاب الهی پس ان کما و کیفا اکرچه بنحوی است که توان توصیف
نمود ولکن ما در این مقام ایراد مینمائیم انچه را که حدیث صحیح مروی در تفسیر علی
بن ابرهیم مشتمل بر ان است ان مبین اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت نموده که جبرئیل امین بعرض سید المرسلین چنین رسانید که خداوند عالم امر
فرموده که اتش جهنم را دمیدند هزار سال تا سفید شد بعد از ان بامر الهی دمیدند
بران هزار سال دیگر تا سرخ شد پس از ان بامر الهی دمیدند بران هزار سال دیگر
تا سیاه شد بهمان حالت سیاهی باقی گذاردند هرگاه قطره از ضریع واقع شود
در ابهای دنیا هر اینه خاطبه اهل دنیا میمیرند از شدت عفونت ان و هرگاه یک

آنوقت

در بیان وصف عذاب الهی جل شانه در اخرت

حلقه

حلقه از زنجیر یکه طول ان هفتاد ذرع است و مهیا شده است بجهت اهل جهنم
واقع شود بر روی زمین هر اینه همه زمین اب میشود از شدت حرارت ان
و هرگاه پیراهنی از پیراهنهای اهل جهنم اویخته شود ما بین اسمان و زمین هر اینه
قاطبه اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت و حرارت ان پس جناب رسول
خدا کریست و از جناب امام جعفر صادق ع روایت شده که بعد از این واقعه کسی
جناب رسول خدا را خندان ندید و اهل جهنم بعد از انکه داخل جهنم شده اند سعی
مینمایند بهر اسعی بمسافت هفتاد ساله راه خود را بکنار ان میرسانند انوقت
ملائکه که موکلند میزنند انها را با کرزهای اهنی ثانیا می اندازند انها را در قعر
جهنم و الیه الاشاره بقوله تعالی ولهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها
من غم اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق و اکر علاوه بر این خواهی بدان که
در کتاب دروع الواقیه روایت شده از جناب امیر المومنین علیه السلم که انحضرت
روایت نموده از سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه فرموده قسم بکسی که حیات
و ممات ما در ید قدرت اوست هرگاه قطره از زقوم بریزد بر کوههای عالم هر اینه
فرو میروند تا هفت طبقه زمین و ان کوهها طاقت تحمل ان ندارند پس چگونه طاقت
ان داشته باشد کسی که زقوم طعام او بوده باشد و قسم بکسی که حیات و ممات
من بید قدرت اوست که هرگاه یک کرز از کرزهائی که خداوند عالم در قران
ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر اینه فرو میروند تا هفت طبقه زمین

از ان کوهها

و طاقت تحمل ان ندارند پس چگونه طاقت این کرز دارد کسی که این الت ضرب او بوده باشد
بعد از انکه شدت موت و فی الجمله وصف از عذاب اخرت را شنیدی میکوییم مقصود
این است که از جمله بواعث و دواعی کریه و زاری و تضرع و ابتهال بیقراری بدرکاه
جناب باری جل شانه خوف و تشویش از عذاب الهی و شدت موت است پس بنده
ذلیل بعد از اعتقاد باین مراتب چگونه می تواند که خائف و ترسان و هائم و هراسان
نبوده باشد پس باید بر سبیل دوام ناله و زاری و تضرع و بیقراری بدرکاه حضرت باری
نماید تا از فضل و کرم بی منتهای خود بنده ذلیل را ازین مهالک و عقوبات نجات
دهد ممکن نیست کسی مطلع بر این امور بوده باشد و اعتقاد بر صحت انها داشته باشد
خود را از تضرع و ابتهال بدرکاه ذو الجلال ضبط تواند نمود مکر اوقاتیکه بسبب
وجود غفلت و ضلال و محبوس عساکر محبت اهل و عیال بوده باشد لکن افراد انسان
در سلوک باین طریق مستحسن عقلی و نقلی مختلف الاحوال می باشد هر کس که اطلاع
او بر حقیقت این امور بیشتر و از عساکر غفلت وجود سکرت دورتر است تضرع
و ابتهال و ناله و بیقراری او در این باب زیادتر است و از این راه است که جناب
مقنن قوانین عبادت و بندگی و مؤسس اساس تضرع و بیقراری جناب علی بن
الحسین علیه السلم در اواسط شب در مقام مناجات بدرکاه قاضی الحاجات چنین
مینالیده الهی و قد ترى وقوفي و ذل مقامي بين يديك تعلم سريرتي و تطلع
على ما في قلبي و ما تصلح به امر اخرتي و دنياي اللهم ان ذكرت الموت و هول
المطلع

المطلع والوقوف بين يديك نغصني مطعمي و مشربي و اغصني بريقي و
اقلقني عن وسادي و منعني رقادي كيف ينام من يخاف بيات ملك
الموت في طوارق الليل و طوارق النهار بل كيف ينام العاقل و ملك
الموت لا بالليل و لا بالنهار و يطلب قبض روحي بالبيات او في اناء
الساعات یعنی ای معبود و خداوند من می بینی ایستادن مرا و خواری
و بیوقعی مرا در خدمت تو و خبیری بر باطن من و مطلعی بر انچه در قلب من
هست و انچه بصلاح می اید بان امر اخرت و دنیای من یا باصلاح می اورد
تو بان امر اخرت و دنیای مرا ای خداوند من هرگاه متذکر مردن و هولهائی
که بعد از مردن هست میشوم و همچنین متذکر میشوم ایستادن در موقف
حساب بخدمت تو را تلخ میکردانند اینها طعام و شراب مرا یعنی نمی فهمم
در ان وقت اکل و شرب خود را و اینها باعث این میشود که اب دهن من در
حلق من میماند یعنی از شدت خوف قدرت بر فرو دادن اب دهن ندارم و
همچنین باعث اضطراب من میشود در بالش استراحت من و منع میکند خواب را
از من چگونه بخوابد کسی که میترسد از امدن ملک الموت در جمله کسانیکه می ایند
در شب و روز بلکه چگونه میخوابد عاقل و حال انکه ملک الموت نمیخوابد نه در شب
و نه در روز و طالب این هست که قبض روح من نموده باشد در شب یا در روز
و ایضا نقل شده که ان سرور اخیار بعد از فراغ از نماز شب این دعا میخواندند

بالبیات
ینام

أُنَاجِيكَ يَا مَوْجُوداً فِي كُلِّ مَكَانٍ لَعَلَّكَ تَسْمَعُ دُعَائِي فَقَدْ عَظُمَ جُرْمِي وَقَلَّ حَيَائِي مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَيَّ الْأَهْوَالِ أَتَذَكَّرُ وَأَيَّهَا أَنْسَى وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْمَوْتُ لَكَفَى كَيْفَ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَعْظَمُ وَأَدْهَى إِلَى آخره وايضا در دعاي صحيفه كه بعد از نماز شب تلاوت ميفرموده اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَارٍ تَغَلَّظْتَ بِهَا عَلَى مَنْ عَصَاكَ وَتَوَعَّدْتَ بِهَا مَنْ صَدَفَ عَنْ رِضَاكَ وَمِنْ نَارٍ نُورُهَا ظُلْمَةٌ وَهَيِّنُهَا أَلِيمٌ وَبَعِيدُهَا قَرِيبٌ وَمِنْ نَارٍ يَأْكُلُ بَعْضَهَا بَعْضٌ وَيَصُولُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَمِنْ نَارٍ تَذَرُ الْعِظَامَ رَمِيماً وَتَسْقِي أَهْلَهَا حَمِيماً وَمِنْ نَارٍ لَا تُبْقِي عَلَى مَنْ تَضَرَّعَ إِلَيْهَا وَلَا تَرْحَمُ مَنِ اسْتَعْطَفَهَا وَلَا تَقْدِرُ عَلَى التَّخْفِيفِ عَمَّنْ خَشَعَ لَهَا وَاسْتَسْلَمَ إِلَيْهَا تَلْقَى سُكَّانَهَا بِأَحَرِّ مَا لَدَيْهَا مِنْ أَلِيمِ النَّكَالِ وَشَدِيدِ الْوَبَالِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَقَارِبِهَا الْفَاغِرَةِ أَفْوَاهُهَا وَحَيَّاتِهَا الصَّالِقَةِ بِأَنْيَابِهَا وَشَرَابِهَا الَّذِي يُقَطِّعُ أَمْعَاءَ وَأَفْئِدَةَ سُكَّانِهَا اجمالا مناجاتهاي ائمه طاهرين عليهم السلام كه مشتمل بر تضرع و ابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرويه بوده باشد بسيار است كسي توهم نكند كه انبيا و اوليا را ثبوتي نسبت بايشان در عقوبت اخرويه نيست پس اين اضطراب چه معني دارد جواب اگر مراد اين است كه ديگران قاطع اند بر اينكه عقوبت اخرويه مطلقا در حق انبيا و اوليا نيست اين مسلم است لكن اين موجب عدم اضطراب خود ايشان نمي شد و اگر مراد اين است كه خود انبيا و اوليا قاطعند در جميع احوال حتي

درحالت مناجات بدرگاه قاضي الحاجات بر اينكه عقوبت اخرويه مطلقا از ايشان منتفي است ميگوييم چنين نيست و چرا اين بعلاوه مكالمات صادره از ايشان در مقام مناجات ظاهر ميشود از آنچه در سابق بيان شد يعني از وجه اول و ثاني چگونه چنين بوده باشد و حال آنكه چنانچه يأس از رحمت الهي جل شانه از معاصي كبيره است چنين است امن از سخط الهي عز شانه و مخفي نماند اگرچه رشته كلام در اين مقام از حد اعتدال خارج شد و مناسب وضع رساله نبود لكن چونكه اطلاع بر اين مطالب كه مذكور شد باعث تنبيه ما غافلين و موجب استيقاظ ارباب معاصي و طاغين ميشد عنان قلم را در ميدان بيان اين مطالب جولان داده شد شايد اطلاع بر آن موجب تنبيه غافلان و باعث تيقظ ارباب عصيان شود بدانكه مناسب در اين مقام آن است كه ختم كلام شود در اين مباحث بذكر دو مسئله مسئله اولي بدانكه در كتب معتبره شيعه و سني احاديث مستفيضه وارد شده است در بيان آنكه در هر شب از شبهاي سنه يك ساعتي است هرچه از بندگان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هرگاه حاجتي از قاضي الحاجات بخواهد البته باجابت ميرسد و در احاديث معتبره از ائمه صلوات الله عليهم بيان اين ساعت شده و فرموده اند اين در ثلث اول از نصف ثاني شب است و بعبارة اخري اين ساعت در سدس رابع از شب است و بعبارة ثالثه اخص از اوليين اين در آخر ثلث ثاني از شب است كه آخر آن متصل است باول ثلث آخر شب و در وقتي كه آفتاب در رأس سرطان است

در بيان ساعت مخصوص در هر شب از شبهاي سنه كه دعا در آن وقت مقرون باجابت است

در آفاق مايله شب در آن وقت در غايت كوتاهي است مقدار شب در اين وقت بنا بر آنچه در محل خود ذكر كرده اند در اواخر اقليم ثاني و اوايل اقليم ثالث ده ساعت و ربع ساعت است و همچنين مقدار شب در اواخر اقليم ثالث و اوايل اقليم رابع نه ساعت و سه ربع ساعت است و اين مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس و ظاهر اين است شبي كه در كلام ائمه عليهم السلام ذكر شده مراد از آن از غروب شمس است تا طلوع فجر پس ما بين طلوع فجر تا طلوع شمس از اين مقدار بايد كم بشود و آن باختلاف آفاق مختلف ميشود قدر امتداد آن در اقليم ثالث مثل اصفهان و امثال آن در فرض مذكور يكساعت و چهل دقيقه است تقريبا و بعد از انتقاص اين مقدار از نه ساعت و چهل و پنج دقيقه باقي ميماند مقدار شب در صورة مسطوره هشت ساعت و پنج دقيقه و بنا بر آنچه از بركات ائمه صلوات الله عليهم ظاهر شد آنست كه اين ساعت مطلوبه بعد از انقضاء چهار ساعت و دو دقيقه نيم در مقدار يكساعت ثلث ساعت و دو ثلث دقيقه و سدس دقيقه مي باشد بلكه بمقتضاي عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضاء نيم ساعت و دو ثلث دقيقه و سدس دقيقه از اين مقدار مي باشد پس ساعت باقيه از اين مقدار همان ساعتي است كه بمقتضاي احاديث معتبره هر حاجتي كه بنده ذليل از خداوند جليل در آن مسئلت نمايد البته بدرجه اجابت مشرف ميشود اي برادر عزيز متحمل مشقت سفر و برودت و حرارت هوا ميشوي و تملق اراذل ناس مينمايي و مذلت تردد در خانه فلان و فلان را بخود

قرار ميدهي و غافل از مضمون حق مشحون الحمد لله الذي وكلني اليه فاكرمني ولم يكلني الى الناس فيهينوني هستي گويا مركز بگوشت نرسيده مضمون صدق آيين الحمد لله الذي ادعوه كلما شئت لحاجتي واخلو به حيث شئت لسري بغير شفيع فيقضي لي حاجتي اين زحمات سفر و تملق و مذلت اراذل ناس بر خود قرار ميدهي و در فكر اين نيستي كه در صدد آن بوده باحال مناسب و حواس جمع درك اين ساعت شريف را نموده باشي و در آن مناجات با قاضي الحاجات و تضرع و ابتهال بدرگاه خالق ارضين و سموات نموده از درگاه وهاب على الاطلاق سئوال نمايي كه توفيق سعادت كمال معرفت بجناب احديت و لذت انس و مناجات با معبود متعال را روزي تو نمايد كه جميع لذايذ دنيا و آخرت در جنب آن معهود و مضمحل و قاطبه ملاذات آنها در مقابل آن بيمقع و باطل است و در اين حالت لسان معذرت بدرگاه كريم غفار منفتح نموده كه قاطبه ما يحتاج دنيا و آخرت را بدون تحمل ذلت از اراذل ناس بجهة تو ميسور و مقرر فرموده باشد و انصاف اين است بسيار ستم بلكه بسيار عجيب و غريب است مخفي نماند آنچه كه مذكور شد در تعيين اين ساعت مطلوبه بود در امثال اين بلاد در اوقات غايت قصر ليالي و در اوقات غايت امتداد شب يعني وقتي كه شمس در رأس جدي بوده باشد مقدار شب در آن وقت چهارده ساعت و پانزده دقيقه مي باشد در مثل اصفهان و بعد از انتقاص ما بين طلوعين يعني يكساعت و هفده دقيقه تقريبا در فرض مذكور از اين مقدار باقي ميماند

از این مقدار دوازده ساعت و نیم بیست و هشت دقیقه تقریبا بعبارت اخری باقی
میماند دوازده ساعت و پنجاه و هشت دقیقه بعبارت ثالثه سیزده ساعت الا
دقیقه و شب شرعی در آن وقت عبارت از همین است و ساعت مطلوبه بنا بر اخبار
از برکات ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار ظاهر میشود بعد از انقضاء
شش ساعت و چهارده دقیقه در دو ساعت و چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه
تقریبا متحقق است بر عاقل طالب معرفت و سداد و راغب لذت طاعت و مناجات
بسیار سهل و جزئی است اهتمام در درك این مقدار بجهة وصول باین عطیه
نامدار با وقار بلکه بمعونت عبارت ثالثه مأخوذه از بعض نصوص معتبره است
که در چنین صورت نیز ساعت مطلوبه ساعت باقیه بعد از انقضاء یك ساعت
چهار دقیقه و دو ثلث دقیقه خواهد بود بنا بر این امر و در درك ساعت مطلوبه
اسهل خواهد بود پس خاسر و مغبون کسی است که خود را از شرافت سعادت این
نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مثلی محروم کرداند بدانکه طریقه دعا در
ساعت مطلوبه که مقرون باجابت بوده باشد انشاء الله تعالی بنحوی که از حدیث
صحیح مستفاد میشود آن است اول اتیان بدو رکعت نماز نماید خواه نماز حاجت
بوده باشد یا نماز دیگر مثل دو رکعت نماز شب اگر چه متیقن اولی است بعد از آن
استدعای حاجت خود از درگاه رب الارباب نماید خواه در اثنای نماز مثل
حالت قنوت یا حالت سجود بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز اگر جمع ما بین

بلغ مقابلة
٤٢

در تعیین وقت سحر

و با شرایط ... بالاسحار ... استغفروا ...

هردو نماید اکمل و ادخل در اجابت خواهد بود انشاء الله تعالی مسئله ثانیه در تعیین
سحر است بدانکه احادیث در فضیلت استغفار در اسحار بیشمار است و
کنایت میکند درین باب آیه شریفه مختومه بر المستغفرین بالاسحار
و مشخص است درك این فضیلت عظیم موقوف بمعرفت وقت سحر است و
بادعیه وارده در وقت سحر خصوصا در ماه مبارك رمضان معروفات است
و امتثال آن نیز موقوف بر معرفت آن است و کلمات علما در تعیین آن وقت
مختلف است در صحاح و قاموس و غیرهما سحر را تفسیر نموده اند بقبیل الصبح
یعنی بسیار نزدیك بصبح و ظاهر از مرحوم علامه رفع الله تعالی قدره در منتهی
اختیار این قول است و صاحب کشاف در تفسیر آیه شریفه و نجیناهم
بسحر در سوره قمر سحر را تفسیر نموده بسدس آخر شب و شیخ طوسی قدس الله تعالی
روحه در جامع الجامع نیز موافقت با ایشان نموده فخر رازی در تفسیر خود این
قول را نسبت بقبیل داده بعد از آنکه سحر را تفسیر نموده باخر لیل و بیضاوی نیز
سحر را تفسیر باخر شب نموده و این تفسیر اعم از دو تفسیر اول است و ظاهر اینست
که سحر عبارت از ثلث آخر شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع سدس خامس
و سدس آخر لیل خواهد بود چنانچه متبادر از این لفظ در عرف این معنی است
و لهذا هرگاه کسی استغفار در این وقت یا عمل دیگر در این وقت نماید میتوان
گفت استغفار در سحر نموده است و ظاهر میشود این قول از مرحوم علامه در تذکره

و مؤید این مطلب است حدیث صحیحی که اسمعیل بن سعد الاشعری روایت نموده قال
سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن ساعات الوتر قال احبها الی الفجر الاول و سالته
عن افضل ساعات اللیل قال الثلث الباقی بنا بر آنکه چون سحر افضل اجزای
لیل است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه افضل ساعات شب ثلث آخر شب است
پس سحر عبارت از ثلث آخر شب خواهد بود و قول اول مضایقه نداریم که گفته شود
معنی لغوی سحر همان بوده باشد که تفسیر نموده اند لکن سحر در عرف اعم از این قدر است
جزما چگونه چنین نبوده باشد و حال آنکه می توان ادعا نمود این قدر که مدلول
علیه باین تغییرات و سعت ربع ادعیه وارده در سحر ماه مبارك را انداز ذکره
مترتب بر این مطلب ظاهر است چه اعمال موظفه در سحر بنا بر قول باینکه عبارت
از سدس آخر لیل است قبل از آن هرگاه کسی اتیان بآن نماید محصل امتثال نخواهد
بود بلکه حکم بمشروعیت آن نمودن مشکل است چه اتیان بعبادت موظفه
بقصد توظیف قبل از وقت آن بدعت خواهد بود بر خلاف آنکه گوییم که سحر
عبارت از ثلث آخر شب می باشد و هم چنین سحوری که مستحب است در ماه رمضان
امتثال بآن در صورتی می شود در ثلث آخر شب واقع شود اگر چه در سدس
خامس بوده باشد و هرگاه قبل از آن شود مؤدی سنت نخواهد بود و هم چنین است
حال در استغفار در اسحار مبحث هشتم در وقت نافله صبح است بدانکه وقت
این نافله داخل میشود بعد از آنکه از نصف ثانی شب منقضی شود مقداری که کفایت

در بیان وقت نافله صبح

یازده رکعت نماید که عبارت از هشت رکعت نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد
و ممتد است تا ظهور حمره از جانب مشرق لکن افضل اوقات این ما بین فجرین است
پس وقت فضیلت این محفوف است بدو وقت اجزاء سابق و لاحق سابق
بعد از انقضاء مقدار یازده رکعت است از نصف ثانی شب و لاحق بعد از
طلوع فجر صادق است تا ظهور حمره از جانب مشرق بنا بر این اتیان باین نافله
قبل از فجر اول جایز خواهد بود بی اشکال در صورتیکه اتیان بنماز شب و شفع
و وتر نموده باشد بلکه ظاهر این است در صورتیکه نماز شب را نکرده باشد و نخواهد
هم بکند اتیان باین نافله صبح قبل از فجر اول بتنهایی می توان نمود و هم چنین
هرگاه کسی باعتبار عارضی بنای او بر این شد که اتیان باین نافله نماید و در
اول فجر اتیان بفریضه فجر نمود و بعد از آن بنای بر ترك نافله رفع شد اتیان بنافله
می نماید بر نیت اداء مادامیکه حمره از جانب مشرق ظاهر نشده باشد و الا اتیان
مینماید بر نیت قضاء و آنچه مذکور در وقت این نافله بدایه و نهایه است مشهور
ما بین فقها است و در هر دو مقام خلاف شده بعضی قایل شده اند بر اینکه وقت
آن داخل میشود بطلوع فجر اول پس اتیان بآن را قبل از آن تجویز نمی نمایند
و بعضی قایل شده اند بر اینکه وقت آن منتهی میشود بطلوع فجر ثانی پس اتیان
باین دو رکعت بعد از طلوع فجر ثانی و قبل از اتیان بفریضه بنا بر این قول مجوز
نخواهد بود لکن ظاهر این است این در صورتی بوده باشد که اتیان بنماز شب

در بیان ثمرات مواظبت نوافل مرتبه

نموده واما هرگاه مشغول بنماز وتر بوده و فجر ثانی طالع شد بسیار بعید است در این
صورت کسی ادعا نماید که اتیان بنافلهٔ صبح قبل از اتیان بفریضه نتوان نمود
ومخفی نماند که از جملهٔ محاسن عبادات مواظبت نوافل است خصوصا نوافل یومیه
که اهتمام در محافظت آنها بسیار باید نمود و ثمرات مترتبه بر محافظت آنها بسیار است
از جمله آنست که محافظت آنها باعث این میشود که اتیان بفرایض یومیه در وقت
فضیلت آنها شود و مثوبات مترتبه در اتیان بفرایض یومیه در وقت فضیلت
بسیار است و وهم غالب آنست که نمازهائیکه از ما صادر میشود مشوب است
بانواع نقص و قصور و احادیث مستفیض است که اتیان بنوافل موجب رفع نقایص
و قصور فرایض است سیم آنست که مواظبت نوافل احیای سنت جناب رسول خدا
می باشد نظر باینکه نوافل یومیه از موضوعات آن سرور و اختیار می باشد اگر
فرض شود هیچ ثمری مترتب بر محافظت این نوافل نبود مگر همین احیای سنت
آن جناب مناسب این بود که امت آن سرور اخلال باین ننمایند چنانچه
آن فخر عالم پیوسته در صدد اصلاح امت بود هرگز امری که موجب خسارت
و تألم امت بود راضی نمیتوانستند شد قال الله تعالی لقد جاءکم رسول
من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم رؤف رحیم یعنی آمده است
بسوی شما پیغمبری که از جنس شما است یعنی از ایشان مراد است نه از ملائکه
شاق است بر آن رسول مشقت شما یعنی امری که موجب مشقت شما است نمی تواند

دید

در نقل حدیث در وصف جهنم

دید مناسب حال امت نیز چنین است که مرادی که آن سرور دارند احدی از امت
تخلف از آن ننماید بعد از آنکه رشتهٔ کلام باین مقام کشاند بخواطر رسید
حدیثی که مظهر لطف آن سید عالم و فخر بنی آدم بوده باشد در حق امت در این
مقام ذکر شود که اطلاع بر آن موجب تنبه خوبجات در حق امثال ما غافلان
و تذکر آن باعث تذکر غریبی است در حق ما عاصیان بیخبران نقل شده از انس بن
مالک که یکی از صحابهٔ جناب رسول خدا بود حدیثی که حاصل مضمون آن این است
که حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین صلی الله علیه وآله در وقتی که
متعارف نبود در مثل آن وقت بر آن سرور نازل شود وارد شد در حالتیکه
آثار حزن و ملال از آن امین حضرت ذوالجلال ظاهر بود آن سرور عالم
از سبب تغیر و الم استفسار فرمودند بعرض آن سرور رسانید که لایق و سزاوار نیست
کسیکه عالم بجهنم و متذکر شدت عذاب آن بوده باشد آثار سرور و شادی از آن
ظاهر شود جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند ای جبرئیل پاره از وصف
جهنم را بیان کن جبرئیل گفت یا محمد خداوند عالم بعد از آنکه جهنم را خلق فرمود امر
فرمود آتش افروختند بر آن هزار سال تا سرخ شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال
دیگر تا سفید شد بعد از آن افروختند بر آن هزار سال دیگر تا سیاه شد و حال
بهمان حالت سیاهی و ظلمت باقی است قسم بکسی که شما را مبعوث بحق فرموده هرگاه
ثوبی از ثیاب اهل جهنم معلق شود ما بین آسمان و زمین هر آینه تماماً اهل زمین

هلاک میشوند از شدت عفونت آن و قسم بعزت کسیکه شما را برسالت مبعوث فرموده
هرگاه قلیلی از زنجیرهائیکه خداوند عالم مقرر فرموده و در قرآن ذکر فرموده گذارده شود
بر کوههای عالم هر آینه کوهها آب میشوند از شدت حرارت آن تا هفت طبقهٔ زمین
و قسم بجلالت کسی که شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر مردی در مغرب معذب شود
بعذاب جهنم هر آینه میسوزند کسانیکه در مشرق هستند از شدت عذاب آن معذب
و آتش جهنم آتشی است که حرارت آن شدید است و قعر جهنم بسیار دور است و هیزم
جهنم آهن است و آب اهل جهنم حمیم و چرک است از برای جهنم هفت در است از
برای هر در طایفهٔ از مردان و زنان قسمت شده که داخل شوند در آن وقت حضرت
فرمودند آیا آن هفت در مثل درهای این زمان است جبرئیل عرض کرد نه
درهای جهنم بعضی از آن درها فوق دیگری است مسافت ما بین هر باب تا باب
دیگر بقدر هفتاد سال راه است هر طبقهٔ او گرم در تحت هست حرارت آن اشد است
از طبقهٔ که در فوق او هست به هفتاد مقابل کشیده میشوند دشمنان خداوند عالم
بسوی آن طبقات بعد از آنکه نزدیک رسانیدند نزد ملائکه عذابی که موکل بآن
طبقه می باشند باستقبال آنها می آیند با غل و زنجیر و طرف زنجیر را داخل در دهن
آن میکنند و از عقب آن بیرون می آورند و غل را بدست چپ و بگردن او میکشانند
آن وقت بآن زنجیر آنها را میکشند هر نفر را مع شیطانیکه با او بوده در یک زنجیر
قرار میدهند میکشند آنها را در حالتیکه برو در افتاده باشند و ملائکه

عذاب



عذاب میزنند آنها را با گرزهای آهنی جناب رسول خدا فرمودند که کیست سکنهٔ
آن طبقات جبرئیل در جواب عرض کرد طبقهٔ که در تحت همه است ساکنین آن
منافقین و کفار از آل فرعون و اسم این طبقه هاویه است و طبقهٔ که فوق آنست
سکان آن مشرکون است نام آن حریق است و طبقهٔ ثالثه سکان آن کسانی اند
که خارج از جمیع ادیان بوده باشند و نام آن طبقه سقر است و طبقهٔ رابعه سکان
آن ابلیس و جنود ابلیس و اتباع او و مجوس می باشد و نام آن لظی است و طبقهٔ
خامسه سکان آن یهود می باشند و نام این حطمه می باشد و طبقهٔ سادسه در آن
نصاری می باشند و نام آن سعیر است بعد از آن حضرت جبرئیل سکوت نمود
جناب رسول خدا ص فرمودند ای برادر من جبرئیل چرا اخبار ننمودی از طبقهٔ
سابعه که سکان آن کیانند عرض کرد یا محمد سؤال مکن از سکان این طبقه
که سکان آن اهل معاصی کبیره از امت شما می باشند آنانیکه اقدام بمعاصی کبیره
نموده و فوت شده اند قبل از توبه و نام این طبقه جحیم است چون این کلام باینجا
رسید جناب رسول خدا بیهوش شد و افتاد پس حضرت جبرئیل سر مبارک آن
رسول جلیل را بر دامن خود گذاردند تا حضرت بحال آمدند پس فرمود ای
جبرئیل چه بسیار بزرگ شد از استماع این مصیبت من و شدید شد حزن و الم من
امت من داخل آتش جهنم میشوند جبرئیل فرمود بلی اهل کبایر از امتان تو داخل
خواهند شد پس جناب رسول خدا ص و جبرئیل هر دو شروع نمودند بگریستن

جناب رسول خدا ص تشریف بردند بمنزل خود و قرار فرمودند کسی داخل نشود بر ایشان
و بیرون تشریف نمی آوردند مگر بجهت نماز بعد از فراغ از نماز با کسی تکلم نمیشدند
تا داخل در منزل خود میشدند و در بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه و تضرع
و زاری بدرگاه جناب باری عز شانه می نمودند باین نهج بودند تا سه روز و در این
مدت سه روز از بسکه آن سرور ملول بودند کسی جرأت تکلم با ایشان نمی نمود
بعد از سه روز بعضی از صحابه فتح باب جرأت بر خود نموده آمد پشت در دولت سرای
جناب رسول خدا ص و گفت السلام علیکم اهل بیت الرحمه هل الی مولای رسول الله
من سبیل یعنی آیا ممکن هست کسی خود را خدمت جناب رسول خدا برساند احدی
جواب نگفت برگشت و ثانیاً عود نمود همان نحو سلام گفت و سؤال نمود جواب نشنید تا
سه بار باین نحو معمول داشت مطلقا جواب نشنید سلمان فارسی را رضی الله عنه را
بخاطر رسید که در این باب باید متوسل بسیده نساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها
شد آمد بخدمت آن معصومه و عرض نمود یا بنت رسول الله ص جناب رسول خدا
عزلت از مردم اختیار نموده و بیرون تشریف نمیاورند مگر بجهت نماز از شدت حزن
و الم با احدی حرف نمیزنند و احدی را اذن نمیدهند که بخدمت ایشان مشرف
شود جناب سیده نساء چادر را بر سر انداخته تشریف آوردند در وقتی که آن سرور
در سجود بودند پس سلام کردند و عرض کردند یا رسول الله من فاطمه ام جناب رسول
خدا ص سر مبارک را از سجده برداشتند چونکه نظر جناب فاطمه بآن سرور افتاد

آثار تغیر و حزن و اندوه و هم از ایشان مشاهده فرمودند بحدیکه گوشت رخساره
مبارک آن سرور آب شده بود از شدت حزن و الم گریه بر سیده نساء غلبه نمود
گریه بسیاری کردند و عرض کردند یا رسول الله چه میشود شما را چه چیز نازل
شده بر شما حضرت فرمودند جبرئیل نازل شد و وصف نمود طبقات جهنم را و خبر داد
بمن در طبقه که فوق همه طبقات است معذب خواهند بود اهل کبایر از امت من
این است که باعث حزن و الم و موجب گریه من گردیده فاطمه زهرا عرض کرد کیفیت
دخول این امت در جهنم چه نحو است حضرت فرمودند میکشند ملائکه انها را تا
داخل جهنم مینمایند لکن رویهای انها سیاه نمیشود و مهر بر دهنهای انها
نمیگذارند و غل و زنجیر بگردن انها نمیگذارند عرض کرد پس چگونه میکشند انها را
فرمودند اما مردان پس ریشهای ایشان را میگیرند و اما زنان گیسوهای انها را
میگیرند و میکشند و چه بسیار از پیران امت من میباشند که ریشهای انها را
میگیرند و میکشند بسوی جهنم و انها فریاد میکنند واشیبتاه و واضعفاه
و چه بسیار از جوانان امت من که ریشهای انها را میگیرند و میکشند بسوی جهنم
و انها فریاد میکنند وا فضیحتاه باین نحو انها را میکشند تا برسانند بمالک بعد
از آنکه نظر مالک بانها افتاد استفسار مینماید از ملائکه که انها را میکشیدند
کیستند این اشخاص که اشقیائی مثل اینها من ندیده ام صورتهای انها سیاه نشده و
غل و زنجیر هم بگردنهای انها گذارده نشده است ملائکه میگویند ما باین نحو

مامور بودیم که انها را بتو رسانیده باشیم مالک خطاب مینماید بانها که ای جماعه اشقیا
کیستید شما در جواب میگویند ما از جمله اشخاصی بودیم که قرآن بر انها نازل شد
و روزه ماه رمضان را میگرفتیم پس مالک میگوید قرآن نازل نشده مگر بر محمد ص
پس میگویند آیا نرسید بر شما از قرآن چیزی که منع نماید شما را از معصیت الهی
میگویند در جواب بلی رسید بما لکن شقاوت بر ما غلبه نمود و گمراه شدیم پس
بعد از آنکه اینها را بکنار جهنم رسانیدند و نظر کردند بسوی آتش جهنم و بملائکه
غلاظ و شداد که موکلند بران التماس مینمایند بمالک که ای مالک ما را اذن بده
تا بحال خود بگرییم مالک اذن گریه میدهد آنقدر گریه میکنند تا اشک چشم انها
تمام میشود آخر بجائی میرسد که خون از چشمهای انها خارج شود بجای اشک چشم
آن وقت مالک بانها میگوید اگر این گریه از خوف خداوند عالم در دنیا بود ممکن
نبود الحال آتش جهنم بشما برسد در آن وقت مالک امر میکند بآتش جهنم بگیر اینها را
آتش میگوید چگونه بگیرم اینها را و حال آنکه ایشان میگویند لا اله الا الله بعد
از آن مالک میگوید قسم میدهم ترا بخداوند عالم جل شانه که بگیر اینها را آن وقت
آتش میگیرد اینها را پس میگویند بسم الله الرحمن الرحیم آتش جدا میشود از انها باز
خطاب میکند بآتش که بگیر اینها را آتش میگوید چگونه بگیرم کسانی را که ذکر اسم
خداوند عالم مینمایند باز مالک میگوید بگیر اینها را آتش میگوید که تو ماموری
از جانب پروردگار عالم که بما امر نمائی که اینها را بگیریم مالک میگوید بلی باین نحو

از جانب پروردگار عالم آن وقت آتش میگیرد انها را باختلاف شقاوت اینها
بعضی را میگیرد تا قدمین و بعضی را میگیرد تا زانوها و بعضی را میگیرد تا بکمر
و بعضی را میگیرد تا بگردن بعد از آن آتش میل میکند بسوی روهای انها مالک
میگوید نسوزان روهای انها را که بسیار سجده کرده اند از برای خدا و نسوزان
قلوب انها را که بسیار متحمل عطش و تشنگی شده اند در ماه مبارک رمضان پس بهمین
حالت معذب خواهند بود تا آن قدر که مشیت الهی قرار گرفته باشد و ندا میکنند
یا ارحم الراحمین یا حنان یا منان بعد از آنکه خداوند عالم حکم خود را باین نحو
بانها جاری فرمود میفرماید بجبرئیل ای جبرئیل چه کار کرده اند گناهکاران از
امت محمد ص عرض میکند چه بسیار بد است حال انها و چه بسیار تنگ است مکان انها
سوزانیده است آتش بدنهای انها را و خورده است آتش گوشتهای انها را و باقی
مانده است قلوب و روهای انها نور ایمان در قلوب انها باقی است بعد از
رخصت از رب جلیل امر مینماید بمالک که حجاب از روی انها بردار تا ببیند
حال انها را بکجا رسیده پس امر مینماید مالک ملائکه را که حجاب را بر میدارند
بعد از آنکه نظر انها بجبرئیل می افتد و ملاحظه حسن خلقت او مینمودند میگفتند
که از ملائکه عذاب بهیئت استفسار مینمایند که کیست این بنده که مثل او ما
ندیده ایم پس ملائکه میگویند که این حضرت جبرئیل مقرب درگاه احدیت
این است که واسطه وحی بود بجناب محمد پیغمبر شما بعد از آنکه اسم جناب رسول خدا را

میشنوند همه انها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام ما را به پیغمبر ما سید المرسلین
وخبر بده ایشان را که معاصی ما جدا کرده ما را از فیض خدمت شما وخبر بده ایشان را
از بدی حال وشدت عذاب ما ان وقت حضرت جبرئیل بعد از انکه خود را بموقف
عرض پروردکار جلیل جل شانه رساند خداوند عالم میفرماید ای جبرئیل چکونه
دیدی امت محمد را عرض میکند ای پروردکار عالم چه بسیار بد است مکان انها
وشدید است حال انها پس پروردکار عالم میفرماید وحال انکه دانا تر از همه است
ایا از تو مطلبی سؤال کردند عرض میکند بلی سؤال نمودند از من که سلام انها را به
پیغمبر ایشان برسانم وبدی حال انها را بان سرور عرض نمایم خطاب میرسد از جانب
خداوند عالم که بمقتضای خواهش انها معمول دار پس جبرئیل می اید بخدمت جناب
رسول خدا در وقتیکه ان حضرت در خیمهٔ تشریف دارند که از برای ان خیمه چهار هزار
در می باشد هر دری دو لنکه از طلا پس عرض میکند ای محمد من امده ام از جانب
امتان تو که معذب اند در جهنم سلام بشما رسانیدند وعرض میکنند که معاصی ما
ما ها را از فیض خدمت شما محروم کرد وخبر از حال ما نداری که چه بر ما میکذرد
از شدت عذاب ان وقت جناب رسول خدا تشریف میبرند در مقام مناجات با قاضی
الحاجات میروند بسجود ودر سجده خداوند عالم را ذکر خواهند نمود بثنائی که احدی
بمثل ان ثنا خدا را ذکر ننموده باشد خطاب میرسد از جانب رب العزة که یا محمد سر را
از سجده بردار هر سؤال که خواهی بکن که باجابت مقرون است در ان وقت سؤال کرده

دو لنکه

حضرت

حضرت ما در میشود این است که ای پروردکار عالم حکم خود را جاری فرمودی
در اشقیای از امت من شفاعت مرا در بارهٔ انها بدرجهٔ قبول مشرف کردان خطاب
میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است برو در انجا که امتان تو معذب اند
بیرون بیاور هر کس که کفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه
میشود جناب رسول خدا بان سمت وقتیکه نظر مالک بجمال با کمال سعادت شمس
فلک رسالت می افتد بر میخیزد بجهت تعظیم ان حضرت پس جناب رسول خدا
میفرماید ای مالک اشقیای امت حال انها چه نحو است مالک عرض میکند چه
بسیار بد است حال انها وضیق است مکان انها حضرت میفرماید در جهنم را باز
کن وحجاب بردار بعد از انکه نظر عصاة از امت بجمال با کمال شمس فلک سعادت
می افتد قاطبهٔ انها یکبار بتضرع وابتهال فریاد وناله میکنند که یا محمد ما امتان
تو ایم اتش پوست وکوشت بدن ما ها را سوزانید ان وقت جناب رسول خدا
همه انها را از اتش بیرون می اورد در حالتیکه بدن همهٔ اینها زغال شده باشد
حضرت اینها را با خود می برند بسوی نهری که در بهشت است اسم او حیوان است
پس فرو میروند در ان نهر همان حالت بیرون می ایند صحیح الاعضاء والجوارح
خوش صورت کل بشکل جوان امرد بر پیشانی انها نقش شده جهنمیون عتقاء
الرحمن من النار پس داخل میشوند در بهشت بعد از انکه اهل سایر طبقات جهنم
می بینند مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شده اند تمنی میکنند که کاش ما

مسلمان میبودیم از عذاب جهنم مستخلص میشدیم والیه الاشاره بقوله ربما یود
الذین کفروا لو کانوا مسلمین **مبحث نهم** در بیان مطالبیکه مناسب بمباحث سابقات
وان بسیار است اول در بیان انست که افضل نوافل رواتب کدام است بدانکه
افضل نوافل مذکوره نافلهٔ شب است بعد از ان نافلهٔ زوال یعنی نافلهٔ ظهر افضل
از باقی است بعد از ان نافلهٔ فجر افضل از تتمه است ونافلهٔ مغرب افضل از باقی
ونافلهٔ عصر افضل از نافلهٔ عشا است مطلب ثانی در عروض اسباب مسقطهٔ تکلیف
بصلوة ورفع انست در این دو مقام است اول در عروض وحدوث این اعذار است
بدانکه هر کاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغماء هم رسید بعد از دخول وقت نماز اکر
بعد از دخول وقت تا عروض این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایت نماز
با شرایط مفقوده نماید در این صورت قضای ان نماز لازم است جزما در صورت
عدم اتیان بنماز واکر چنین نبوده باشد قضای ان نماز لازم نیست تفصیل
این مسئله مقتضی این است که کفته شود که کاه هست همان انقضای مقداریکه کفایت
چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضای
ظهر یا مغرب یا عشا یا صبح وکاه هست این قدر کفایت در حکم بلزوم قضا نمی نماید
اول در صورتی است که کسی در حین دخول وقت فریضه جمیع شرایط صلوة در حق
او متحقق بود مقدار چهار رکعت از زوال ومقدار سه رکعت از غروب ودو رکعت
از طلوع فجر که منقضی شد عذر مسقط تکلیف حادث شد مثل اینکه ضعیفه حایض شد

در بیان فضیلت بعضی نوافل از بعضی

در بیان اسباب مسقطهٔ تکلیف بصلوة ورفع ان

دربیان

در این صورت بی اشکال قضای ان نماز لازم است واما هر کاه در حین دخول وقت چنین
نبوده باشد انقضای این مقدار کفایت نمی کند در حکم بلزوم قضا بلکه لا بد است
در حکم بلزوم قضا از انقضاء شدن مقداریکه کفایت نماز وشرایط مفقوده نماید
وهم چنین است نفاس وجنون واغماء مقام ثانی در رفع اسباب مذکوره است بدانکه
هر کاه این اسباب رفع شد واز اخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت شرایط
مفقوده ویک رکعت از نماز نماید در این صورت اتیان باین نماز واجب است پس هر کاه
ضعیفه از حیض پاک شد واز اخر وقت درک نمود مقداری را که کفایت غسل
ویک رکعت از نماز کند نماز واجب است وهم چنین هر کاه طفل بالغ شد وبعد از
بلوغ درک نمود مقداری را که کفایت وضو ویک رکعت از نماز نماید ظاهر این است
که نماز ادا بوده باشد پس نیت ادا می تواند نمود بلکه ظاهر این است که اکر زمان
کفایت غسل ویک رکعت را ننماید لکن کفایت تیمم ویک رکعت نماید باز نماز واجب
بوده باشد وظاهر این است که وسعت زمان بجهت رفع حدث معتبر بوده باشد
پس اکر زمان کفایت در رفع حدث ننماید باز ان حدث نماز لازم خواهد بود ودر جمیع
صور مذکوره هر کاه اخلال بنماز در همان وقت نماید اثم وقضای ان نماز واجب بوده
وانچه مذکور شد معلوم میشود که اکر قبل از غروب درک نماید مقداری را که
کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر وعصر هر دو بر ان شخص لازم خواهد بود وهم چنین
هر کاه قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب وعشاء هر دو

لازم خواهد بود واما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند در این وقت لازم است اتیان
بنماز عشاء نماید اتیان بنماز مغرب جایز نیست نظر باینکه این مقدار مختص بنماز
عشا است پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده
و قول بوجوب نماز مغرب و عشا در این صورت ضعیف است چنانچه از آنچه مذکور شد
ظاهر میشود بعلاوه آنکه وقت مختص بنماز عشاء مقدار چهار رکعتی است که دو رکعت
با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت من غیر سوره در این صورت متمکن از اتیان
سه رکعت نماز مغرب و یک رکعت نماز عشاء که با حمد و سوره بوده باشد نخواهد بود
پس از مفروض خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چونکه در ضیق وقت است سوره
در ضیق وقت واجب نیست لکن بنا بر این در چهار رکعت و پنج رکعت نیز چنین
میگوییم پس هرگاه بقدر پنج رکعت از آخر وقت درک نمود هر دو نماز واجب است
این نیز چون در ضیق وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر
سوره نبوده باشد و مقدار رکعتی که معین است نماز عشاء چهار رکعتی است
که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس آن فرض که شده در چنین صورت نماز مغرب
و نماز عشاء هر دو واجب خواهد بود صحیح نخواهد بود تحقیق در مسئله این است
در حق مختار وقت چهار رکعتی که مختص بنماز عشاء است چهار رکعتی است که دو
رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره باین معنی تاخیر نماز
عصر و نماز عشاء در حق مختار تا این حد جایز است اما تاخیر زیاده بر این ظاهر

اینست

بلغ مقابله ۴۲

این است که جایز نبوده باشد اگرچه کفایت چهار رکعت بدون سوره بکند واما ارباب
معاذیر پس هرگاه بقدر پنج رکعت بدون سوره از وقت درک نمایند ظاهر این است
هر دو نماز واجب بوده باشد نظر بضیق وقت و اظهار فقهاء بعدم وجوب سوره
در این حالت مطلب سیم لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول
وقت نماز با امکان علم واما در صورت عدم امکان علم اکتفا بمظنه بدخول وقت
جایز است پس هرگاه در صورت تمکن از علم اکتفا بمظنه نمود و شروع بنماز نمود نماز باطل
خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج شده یا بعضی در خارج
وقت شده و بعضی در وقت یا نه بلکه نماز باطل است اگرچه مشخص شود که کل نماز
واقع در وقت شده باشد واما هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در این صورت
اعتماد بمظنه میتوان نمود و این قسم بدو قسم میشود اول آنست که متمکن از تحصیل
علم در حال نیست و هم چنین است رجاء حصول علم در استقبال در این صورت
اعتماد بمظنه در دخول وقت بی اشکال است دویم آنست که متمکن از تحصیل علم
در حال نیست لکن راجی حصول علم در استقبال هست مثل یوم غیم در این صورت
نیز اعتماد بمظنه ظاهر این است میتوان نمود یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم
بدخول وقت حاصل شود بلکه بهمان مظنه بدخول وقت نماز میتواند نمود پس
اگر اعتماد بمظنه در این صورت نمود خالی از این نیست یا معلوم شد که ظن او
مطابق واقع بوده یا معلوم شد که مطابق واقع نبوده است یا مطابقه و عدم مطابقه

در بیان لزوم علم بدخول وقت با امکان و جواز ظن عدم آن

میچیک مشخص نشد صحت صلوة در قسم اول مسلم است و هم چنین حال در قسم ثالث
واما قسم ثانی پس آن بر دو قسم میشود یک قسم این است اگرچه فساد اعتقاد
او مشخص باشد لکن بعض از اجزاء صلوة در خارج وقت شده و بعضی در وقت
واقع شده این قسم نیز صحیح است اگرچه اجزاء واقعه در وقت اقل بوده باشد
نسبت باجزای واقعه در خارج وقت لکن این در صورتیست که فساد اعتقاد او
بعد از فراغ از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت
واما هرگاه فساد اعتقاد او در بین نماز مشخص شود لکن قبل از دخول وقت
اما بحدیکه اگر نماز را تمام نماید در بین نماز وقت داخل میشود و بعضی اجزای نماز
بعد از دخول وقت میشود در این صورت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد
پس قطع نماز در این وقت که مشخص شد هنوز وقت داخل نشده متعین است
اگرچه عالم بوده باشد که قبل از اتمام صلوة وقت داخل میشود و قسم دیگر آنست
که کل اجزای صلوة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و اعاده آن
در وقت لازم است مطلب چهارم راجح و افضل در هر نمازی آنست که بعد از دخول
وقت آن تعجیل شود در اتیان بآن نماز مگر در مواضع چندی که استثناء شده
از این حکم که چنین نیست بلکه تاخیر اولی از تعجیل است اول نماز ظهر و عصر است
اولی در حق نافله گذار آنست که بقدر اداء نافله تاخیر نماید و هم چنین نماز صبح
افضل آنست که بقدر اتیان دو رکعت نافله تاخیر نماید هرگاه نافله را مقدم بر فجر

اتیان

اتیان ننموده باشد دویم نماز عشا است اولی تاخیر آنست تا زوال حمره مغربیه
شود سیم نماز مغرب و عشا است در حق کسیکه وقوف بعرفات نموده بعد
از غروب کوچ نماید از عرفات بسوی مشعر الحرام چه افضل در حق این شخص
آنست که تاخیر در ادای مغرب و عشا نماید تا برسد بمشعر چهارم تاخیر
نماز است بجهة حصول علم بدخول وقت آن در مقامیکه اکتفا بمظنه در دخول
وقت جایز بوده باشد پنجم تاخیر مستحاضه با استحاضه کثیره است نماز ظهر
و مغرب را مطلقا چنانچه مقتضای مستندات است یا تاخیر نماید هر یک از صلوتین را
در آخر وقت فضیلت آنها با انتظار نقا و جمع میان ظهر و عصر با غسل واحد
و هم چنین جمع ما بین مغرب و عشاء بغسل واحد با اتیان هر دو در وقت
فضیلت یا تاخیر نماید بجهة ترقب و انتظار نقا با رعایت اتیان صلوات را
در اوقات فضیلت آنها پس تاخیر مینماید نماز ظهر را تا بحدیکه بعد از
اتیان بغسل و نماز ظهر ظل شاخص بمثل شاخص شود و اتیان بنماز عصر
بعد از آن بلا فصل نماید و تاخیر نماید نماز مغرب را بحدیکه بعد از غسل
و اتیان بنماز مغرب زوال حمره مغربیه شود و بعد از آن بلا فصل اتیان بنماز
عشا نماید ششم ارباب معاذیر مسوغه تیمم یعنی کسانیکه تکلیف آنها تیمم است
بجهة عذریکه موجب تیمم میشود در صورتیکه این عذر مرجو الزوال بوده باشد تاخیر نماز
از اول وقت راجح است بلکه احتیاط در تاخیر است تا ضیق وقت آن وقت اگر

بل مقتضی مستندات است

رفع شد بمقتضای آن معمول میدارد واگر بزان وقت تیمم میکند و نماز میکند
هفتم در حق صائم در صورتیکه جمعی منتظر او بوده باشند یا نفس او منازعه
با او کند پس در این صورت افطار را مقدم میدارد بر صلوة هشتم تاخیر
نماز است بجهت دفع بول وغایط نهم تاخیر صلوة مغرب است تا آخر وقت
فضیلت در حق مسلوس و مبطون تا جمع کند ما بین مغرب و نماز عشاء
در وقت فضیلت هر دو بعد از ازاله نجاست در صورتیکه در تعدد ازاله
مشقتی بوده باشد یا احتمال خفت مرض قائم بوده باشد دهم تاخیر ظهر و
عصر است از مربیه طفل در صورتیکه ثوب متعدد نداشته باشد در این صورت
تاخیر ظهرین مینماید تا آخر وقت بعد از غسل همان ثوب جمع مینماید ما بین
ظهرین وعشائین یازدهم تاخیر نماز است از اول وقت بجهت اشتغال بقضای
حاجت مؤمن دوازدهم تاخیر ظهر و عصر است در صورتیکه اتیان بیک رکعت
از نافله آنها در وقت نافله درک نموده باشد در این صورت اولی تاخیر در
نماز است بعد دیگر فارغ از نافله شود سیزدهم تاخیر نماز صبح است در صورتی
که فجر طالع شده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت از نماز شب در این صورت ساقط
تاخیر نماز صبح است بعد دیگر اتمام نماز شب و اتیان بنافله فجر نماید چهاردهم
تاخیر فریضه است از برای کسیکه اراده احرام دارد از نافله احرام پانزدهم
تاخیر صلوات است در حق کسیکه ذمه او مشغول بفوائت بوده باشد شانزدهم

تاخیر

تاخیر صلوات در صورت انتفای بعض شرایط بجهة عدم تمکن از آن در صورت
رجای تمکن بتاخیر مثل صلوة با کشف عورة در اول وقت در صورة عدم
تمکن از ساتر با رجای تمکن از آن بتاخیر وهم چنین نماز در اول وقت با
نجاست ثوب یا بدن در صورت عدم تمکن از ازاله آن بتاخیر تا ضیق
وقت وهم چنین نماز در سعه وقت نشسته با احتمال تمکن از نماز ایستاده
با تاخیر و سجود بر چیزی که سجده بر آن جائز نیست در آن وقت با رجای تمکن
از سجده بر آن با تاخیر و موارد دیگر هست که تاخیر نماز در آن راجح است
مطلب پنجم آنست که نافله منقسم بر سه قسم است راتبه واین نوافل یومیه است
وذوات الاسباب مثل نماز طواف والاحرام ونماز تحیة مسجد و نماز زیارت
ونماز حاجت ومثل اینها ونافله مبتدأة وآن نمازیست که مکلف اتیان بآن
مینماید نزد خود یعنی بخصوصها در شریعت وارد نشده است اگرچه بعنوان عموم
رخصت رسیده است قسم اول موقتات است چنانچه بیان شد پس در غیر وقت
آن اتیان نمی توان نمود مگر بعنوان قضا وقسم ثانی وثالث در هر وقت از
اوقات که کسی خواهد اتیان می تواند نمود مگر اینکه قسم ثالث مکروه است اتیان
بآن در پنج محل سه موقع کراهت متعلق بزمان است ودو موضع متعلق بفعل
اما آن سه موضع که متعلق بزمان است اول وقت طلوع شمس است تا آنکه
آفتاب پهن شود بهمه جاها دویم وقت قیام آفتاب است که عبارت از نزدیک

[illegible]

رسیدن آفتاب است بدایره نصف النهار تا تحقق زوال که عبارت از تجاوز نمودن
آفتاب بوده باشد از دایره نصف النهار سیم نزدیک بغروب شمس است یعنی
وقتیکه آفتاب میل بزردی میکند تا وقت غروب واما آن دو موضع که متعلق
بفعل است اول بعد از نماز صبح است تا طلوع آفتاب کراهت فعلی در اینجا متصل است
بکراهت زمانی دویم بعد از نماز عصر است تا غروب در اینجا گاه هست تداخل در
کراهت میشود در صورتیکه اتیان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بوده باشد
بزردی وگاه هست زمان کراهت فعلی بیشتر است از زمان کراهت زمانی این
در صورتیست که اتیان بنماز عصر قبل از آن وقت نموده باشد وگاه هست
بعکس این است که زمان کراهت فعلی اقل از زمان کراهت زمانی است این
در وقتی است که اتیان بنماز عصر بعد از آن وقت نموده باشد مطلب ششم
صبی متطهر هرگاه بالغ شود در اثنای وقت خالی از این نیست یا قبل از اشتغال
بنماز خواهد بود یا حین اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر بعد از
بلوغ یا وقت وسعت یک رکعت نماز را نداشته باشد خواه قبل از اشتغال بنماز
بوده باشد یا بعد از اشتغال بآن ~~یا بعد از اشتغال بآن~~ یا بعد از فراغ از آن
وتفاوتی نیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد ودر
تتمه صور نماز واجب است واین در صورتیست که بلوغ بچیزی بوده باشد
که مبطل طهارت نبوده باشد وزمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت را داشته باشد

خواه

خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ وهم چنین
در صورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارة بوده باشد لکن زمان
بلوغ وسعت طهاره ویک رکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور نماز واجب است
پس هر گاه اخلال نماید آثم وقضای آن لازم خواهد بود مطلب هفتم آنست هرگاه
کسی مشغول نماز عصر شد باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل آورده است یا مشغول
بنماز عشاء شد باعتقاد اینکه اتیان بنماز مغرب نموده است بعد فساد
اعتقاد او ظاهر شد ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز عصر وعشاء است یا
بعد از فراغ از هر دو نماز پس در این مطلب دو مقام است مقام اول آنست
که ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد این بر شش قسم میشود اول
آنست که شروع بنماز متاخر در وقت مختص متقدم بوده باشد وظهور فساد
اعتقاد نیز در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد دویم آنست که شروع بنماز
متاخر در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن ظهور فساد اعتقاد در
وقت مشترک ما بین صلوتین بوده باشد سیم آنست که شروع بنماز لاحق
وهم چنین ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد در هر سه
قسم لازم است که بمحض اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق
بسوی نماز سابق یعنی قلب نیت نماید از لاحق بسابق پس نزد خود قرار دهد
که این نماز نماز ظهر است یا مغرب قسم چهارم آنست که زمان شروع بنماز وزمان

تذکّر هردو در وقت مختص بنماز متأخر بوده باشد مثل اینکه شروع بنماز عصر
یا بنماز عشا در آخر وقت نمود باعتقاد آنکه ذمهٔ او از نماز ظهر یا مغرب بری شده
در اثنای نماز بخواطر او آمد که نماز ظهر یا نماز مغرب را اتیان ننموده در این صورت
بی اشکال عدول جایز نیست پس لازم است همان نماز بقصد آنکه عصر یا عشا است
با تمام رساند بعد از آن نماز سابق را قضا نماید قسم پنجم آنست که وقت شروع
بنماز لاحق وقت مشترک بوده و وقت تذکر بحقیقت حال وقت مختص بنماز لاحق
بوده و این قسم اگر بنحوی است که اگر عدول بنماز سابق نماید و تمام کند متمکن
از درک یک رکعت از نماز لاحق در وقت خود نخواهد شد باز عدول جایز نیست
و اگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول بنماز سابق و اتمام آن میتواند یک رکعت
از نماز لاحق را در وقت اتیان نمود خالی از اشکال نیست لکن باز ظاهر این است
که عدول نتواند نمود مخفی نماند از آنچه مذکور شد در قسم پنجم ظاهر میشود
حکم قسم ششم باز مقام دوم آنست که ظهور فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز
بوده باشد احتمالات سابقه نیز در اینجا جاریست توضیح حال مقتضی این است
که گفته شود که فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز سابق است یا در وقت
مشترک است یا در وقت مختص بنماز لاحق خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان
شروع در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات
متعدد خواهد بود [اول] آنست که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده بنماز سابق

و هم چنین

و هم چنین زمان شروع در این وقت ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد
اعادهٔ آن بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد پس عدولی در این مقام ثابت
نخواهد بود دوم آنست که زمان فراغ مخالف با زمان شروع است باین نحو
که زمان شروع بنماز لاحق اگر چه مختص بزمان سابق است لکن زمان فراغ وقت
مشترک ما بین هر دو نماز است در این صورت نیز ظاهر این است که این نماز باطل
بوده باشد پس اعادهٔ این نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم خواهد بود سیم
آنست که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در آن
باین نحو که زمان فراغ از آن و زمان شروع بآن هر دو در وقت مشترک
میان هر دو نماز بوده باشد در این وقت اگر چه عدولی ثابت نیست لکن ظاهر
این است که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعادهٔ آن واجب نبوده باشد
پس اتیان مینماید بنماز سابق بتنهایی چهارم آنست که زمان شروع با زمان
فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد باین نحو که زمان شروع مشترک ما بین
هر دو نماز بوده باشد و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم آنست
که زمان فراغ موافق بوده باشد با زمان شروع باین نحو که هر دو در وقت
مختص بنماز لاحق بوده باشد در این دو صورت نیز نماز لاحق صحیح است
و عدولی ثابت نیست و لازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در این دو صورت
نماز سابق قضا خواهد بود پس اتیان مینماید آن را به نیت قضا پس از آنچه مذکور شد

مقابله
ابتداء

مشخص شد که عدولی از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه دو نماز با هم
در عدد رکعات مساوی بوده باشند یا مختلف و در صورت مساوات هر دو
چهار رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در این دو صورت اخیر
لا محاله احدهما باید قضا بوده باشد و دیگری اداء یا هر دو قضاء بوده باشد
بخلاف در چهار رکعتی چنانچه تصویر در دو قضا ممکن هست در دو اداء
نیز ممکن است و هم چنین در مختلفین پس جواز عدول مختص خواهد بود بصورتیکه
متذکر بحقیقت حال شود در اثنای نماز و این اعم از این است که هر دو نماز
ادائی بوده باشد چنانچه کلام در این بود یا هر دو قضا بوده باشند یا مختلف
باین معنی که معدول منه اداء بوده باشد و معدول الیه قضاء و تصویر عکس
اگر چه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و عدول در صورتیکه معدول منه
و معدول الیه هر دو مساوی در عدد رکعات بوده باشد ثابت است مادامیکه
فارغ نشده است اگر چه قبل از صیغهٔ سلام بوده باشد که بآن از نماز خارج میشود
و هم چنین است در صورتیکه معدول منه و معدول الیه مختلف بوده باشد
لکن رکعات معدول الیه زیادتر بوده باشد از رکعات معدول منه مثل اینکه
معدول منه نماز مغرب بوده باشد مثلا و معدول الیه نماز عصر و اما هرگاه
رکعات معدول منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل اینکه معدول
منه نماز عشا است و معدول الیه نماز مغرب تشکیکی در این نیست که حکم بجواز

عدول

عدول قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از رفع راس
از سجود رکعت اخیره ماتی به چهار رکعت خواهد بود و مشخص است که نماز
مغرب سه رکعت است پس عدول در این صورت ممکن نخواهد بود بلکه شبهه
نیست که محل عدول فوت میشود بدخول در رکوع رکعت رابعه در صورت
مفروضه کلامیکه در این مقام هست این است که آیا فوات محل عدول موقوف
بر زیادتی رکن است نسبت بمعدول الیه یا مطلق زیادتی است مختار نزد
حقیر ثانی است بنا بر این همین که در صورت مفروضه ایستاد در رکعت چهارم
دیگر عدول نمی تواند نمود اگر چه شروع بقرائت یا تسبیح ننموده باشد پس لازم است
در فرض مفروض هرگاه متذکر بحقیقت حال شد بعد از آنکه ایستاد بجهة رکعت
چهارم نماز عشا را اتمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از این نماز اتیان
بنماز مغرب نماید از آنچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه بعد از فراغ
از عمل ثابت نیست هم چنین است در اثنای عمل هرگاه تجاوز نمود از محل عدول
و هم چنین مشخص شد که اختلاف در کیفیت ما بین معدول منه و معدول الیه
در قرائت در جهر و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است عدول
از نماز مغرب بنماز عصر و از نماز ظهر بنماز صبح و هکذا فصل چهارم در بیان
قبله است بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع عبارت است از موضعیکه لازم است
استقبال بجانب آن در حالت نماز و لازم است که در اینکه انسان بجانب آن

في القبلة

بلغ

در حالت احتضار و دفن نمودن میت را بجانب آن و گردانیدن ذبیحه را در حال ذبح بجانب آن و ترک نمودن توجه بجانب آن را در حالت بول و غایط فقهاء اعلی الله تعالی مقامهم اختلاف کرده اند در تعیین آن بسیاری از قدمای فقهاء آن را فرموده اند آن کعبه است در حق کسانیکه در مسجد الحرام میباشند و مسجد الحرام است در حق اشخاصیکه در حرم میباشند و حرم است در حق کسانیکه در خارج حرم میباشند و حق این است که قبله عبارت از فضایی است که کعبه معظمه مالی آن است در فوق تا سموات علی و در تحت تا تحت الثری در حق اشخاصیکه متمکن هستند از استقبال بآن و جهة همین فضا است در حق کسانیکه متمکن از استقبال بآن نیستند و این قول مختار محققین از فقها است و مختار در تعریف جهة آنست که گفته شود جهة قبله فضای جانبی است که تحقق کعبه در آن معلوم بوده باشد یا مظنون با احتمال عدم خروج آن فضا از هر جزوی از اجزای عرضیه آن امتداد پس قطع یا ظن تحقق فضا نسبت بمجموع آن امتدادات و احتمال نسبت بهر جزو از اجزای آن امتداد و این امتداد عرض مختلف میشود بزیاده و نقصان باعتبار معلومیة طول و عرض بلد و مجهولیة آن و گاه است جهة بمعنی مذکور تمام نصف جنوبی میشود و گاه است تمام نصف شمالی چنانچه گاه است تمام نصف شرقی و گاه است تمام نصف غربی میشود و گاه است ربع غربی جنوبی و گاه است ربع شرقی جنوبی میشود و گاه هست ثمن و هکذا تفصیل مقال آن است که در صورت معلوم بودن

طول

طول و عرض بلد بچند قسم منقسم میشود اول آنست طول و عرض بلد هر دو زیاده از طول و عرض مکه بوده باشد در این صورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود دویم آنست که عرض بلد زیاده از عرض مکه بوده باشد لکن طول کمتر از طول مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود سیم آنست که طول و عرض بلد هر دو کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه شرقی شمالی بلد خواهد بود چهارم آنست که طول بلد از طول مکه زیادتر بوده باشد لکن عرض کمتر از عرض مکه بوده باشد در این قسم مکه در ربع غربی شمالی بلد خواهد بود پنجم آنست که طول بلد مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد زیادتر بوده باشد از عرض مکه ششم آنست که طول بلد باز مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض بلد کمتر بوده باشد از عرض مکه در قسم پنجم نقطه سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نقطه سمت قبله شمال بلد خواهد بود هفتم آنست که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد زیادتر بوده باشد از طول مکه هشتم آنست که عرض بلد باز مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد کمتر بوده باشد از طول مکه در این دو صورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول نقطه سمت قبله نقطه مغرب می باشد و در قسم ثانی آن نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانچه مطلع خواهی شد بدانکه عمده در تشخیص سمت قبله قواعد هیئة است پس مناسب آنست اشاره نماید

بکیفیت استخراج سمت قبله بنا بر قواعد هیئة پس میگوییم سمت قبله هر بلدی باصطلاح ارباب هیئة عبارت است از نقطه محل تقاطع دایره افق آن بلد و دایره عظیمه که مرور نماید بسمت رأس آن بلد و سمت رأس مکه آن نقطه تقاطعیکه اقرب بسمت رأس مکه است و خطی که اخراج میشود از مرکز افق بلد و مرور نماید بآن نقطه این خط خط سمت قبله می باشد که بنای محراب را بر این میگذارند بعد از آنکه این نقطه و این خط مشخص شد قبله مشخص است مهم در این مقام در طریق تشخیص و استعلام آن است و استعلام آن بچند طریق میشود اسهل و انفع بطریق دایره هندیة است بیان آن این است که موضع از زمین یا غیر زمین را هموار نمایند بحدیکه سطح آن مطلقا تقعیر و تحدیب یعنی هیچ وجه پستی و بلندی نداشته باشد مثل سطح کاغذ که اگر آب بر آن بریزند بهمه جهات جاری شود بالمساوات و در این سطح مذکور دایره رسم نمایند بنحوی که محیط بهمه این سطح نشود بلکه دایره داخل این سطح واقع شود پس بعضی از این سطح خارج دایره خواهد بود هر قدر بیشتر خارج دایره باشد بهتر بعد از این شاخص ثقیل که بشکل مخروط بوده باشد بعد از آنکه محیط قاعده مخروط منطبق شد بمحیط آن دایره مشخص میشود که مرکز قاعده منطبق شده بمرکز دایره اولی و لازم است شاخص در بلندی قدری بوده باشد که ظل آن در حالت انتقاص بحدی برسد که اقصر از نصف قطر دایره بوده باشد تا ظل در حالت انتقاص داخل دایره بشود و در حالت

ازدیاد

ازدیاد خارج شود از طرف دیگر آن بعد از این مرحله می باید استخراج خط نصف النهار نمود باین نحو که بعد از ارتفاع شمس ملاحظه حال ظل نمود تا آنکه داخل در دایره شود مدخل ظل را تعیین نماید و هم چنین ملاحظه حال ظل نموده تا از دایره خارج شود آن وقت تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن ما بین مدخل و مخرج بخط مستقیم وصل نماید و این خط وتر خواهد بود بجهة دو قطعه از دایره و خطی که اخراج میشود از مرکز دایره بحدیکه منصف وتر مذکور و دو قطعه مذکوره از دایره شود آن خط خط نصف النهار خواهد بود میل ظل از این خط از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل تحقق زوال است و لا محاله اصل این دایره باین خط نصف النهار منقسم میشود بدو قسم متساوی بعد از آن از منتصف این دو قسم خطی اخراج میشود که تقاطع نماید با خط نصف النهار در مرکز دایره بر زوایای قائمه پس دایره این دو خط منقسم میشود بچهار قسم متساوی هر یک ربع دور میشود و آن خط ثانی مسمی بخط مشرق و مغرب است بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مدعی که عبارت از استخراج سمت قبله بوده باشد پس میگوییم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره همین استخراج خط نصف النهار کفایت میکند در اخراج سمت قبله دیگر احتیاج بعمل دیگری نیست آن دو قسم آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در طول پس در این حال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد

در بیان استخراج سمت قبله

اقل از عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت قبله نقطهٔ شمال خواهد بود
پس هرگاه کسی در اول متوجه نقطهٔ جنوب شد متوجه قبله خواهد بود چنانچه کسی
در ثانی متوجه نقطهٔ شمال شد متوجه قبله خواهد بود ولکن در شش قسم باقی دیگر
همین استخراج خط نصف النهار تنها کفایت نمیکند در استخراج سمت قبله
بلکه محتاج است بعمل دیگر بیان آن این است که در صورتیکه طول و عرض بلد اکثر بوده
باشد مثل اصفهان مثلاً که طول آن هشتاد و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض
آن سی و دو درجه و بیست و پنج دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه است
و عرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه پس طریقهٔ در اخراج سمت قبله در این بلد
آنست که بعد از استخراج خط نصف النهار و تقسیم دایرهٔ مذکوره بسیصد و شصت
قسم متساوی از هر یک از نقطهٔ جنوب و شمال بشمارند بقدر زیادتی طول بلد
از طول مکه که عبارت از نه درجه و کسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و
وصل نمایند مابین این دو موضع بخط مستقیم و از هر یک از نقطهٔ مشرق و مغرب
بشمارند بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه که در فرض مذکور عبارت
از یازده درجه بوده باشد تقریباً بعد از آن مابین موضعین وصل نمایند بخط
مستقیم البته این خط تقاطع میکند با خط اول که محدد فضل مابین الطولین بود
بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط
سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول و عرض بلد اقل بوده باشد از طول

بلغ مقابلته

و عرض مکه در این حالت مکه شمالی شرقی بلد میشود پس طریقهٔ استخراج سمت قبله مقتضی
این است که شمرده شود از نقطهٔ جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر فضل طول
مکه از طول بلد و مابین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند و همچنین از نقطهٔ
مغرب و مشرق بقدر زیادتی عرض مکه از عرض بلد بجانب شمال و مابین موضعین
بخط مستقیم وصل نمایند مشخص است این دو خط باهم تقاطع خواهند نمود بعد از آن
از مرکز دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد
بود و اگر فرض شود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرض اقل از عرض
مکه در این صورت شمرده میشود از نقطهٔ جنوب و شمال از محیط دایره بجانب
مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه و وصل میشود مابین موضعین بخط
مستقیم و همچنین از نقطهٔ مغرب و مشرق بجانب شمال بقدر زیادتی عرض مکه
از عرض بلد و مابین نقطتین وصل میشود بخط مستقیم و این دو خط باهم
تقاطع خواهند نمود بعد از آن از مرکز دایره خطی اخراج میشود بمحل تقاطع
خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که طول بلد اقل بوده باشد
از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه در این صورت مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود
طریقهٔ استخراج سمت قبله آنست که از نقطهٔ جنوب و شمال بقدر زیادتی طول
مکه از طول بلد شمرده شود از محیط دایره بجانب مشرق و مابین دو نقطه بخط
مستقیم وصل شود و از نقطهٔ مشرق و مغرب شمرده شود از محیط دایره بجانب

جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه و مابین موضعین وصل شود بخط مستقیم
و دو خط باهم تقاطع مینمایند و از مرکز دایره خطی اخراج میشود بموضع تقاطع
خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود آنچه مذکور شد کیفیت استخراج سمت
قبله در شش قسم از اقسام ثمانیهٔ مذکوره مشخص شد و دو قسم دیگر باقی یکی
دیگر آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد
از طول مکه و ثانی مثل این است در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه
در این دو قسم اگر توهم شود که قبله نقطهٔ مغرب بوده باشد در اول و نقطهٔ
مشرق در ثانی پس استخراج خط مشرق و مغرب کفایت مینماید در تشخیص قبله
لکن چنین نیست چه این در صورتی صحیح بود که ممکن می‌بود که دایرهٔ اول سموت
بلد منطبق بوده باشد با دایرهٔ اول سموت مکه و این محال است چه غایت تباعد
مابین دو دایرهٔ عظیمهٔ متقاطعه در دو نقطه است و اگر دایرهٔ اول سموت بلد
منطبق می‌بود با دایرهٔ اول سموت مکه لازم می‌آمد که غایت تباعد مابین دو دایرهٔ
عظیمهٔ متقاطعه بوده باشد و هذا خلف توضیح مطلب این است که گفته شود که
دایرهٔ اول سموت بلد در نقطهٔ مشرق تقاطع مینماید با معدل النهار بعد از آن
شروع مینماید بتباعد تا آنکه میرسد بسمت راس بلد در آنجا غایت تباعد مابین
این دو دایرهٔ متقاطعه است بعد از آن شروع مینماید بتقارب تا آنکه در نقطهٔ
مغرب باهم تقاطع مینمایند و چونکه فرض این است که بلد با مکه مساوی در عرض

بلغ

می‌باشد و مختلف در طول لکن طول اکثر است از طول مکه در این وقت لا محاله
دایرهٔ اول سموت بلد در سمت راس بلد غایت تباعد مابین آن و دایرهٔ
معدل النهار است بعد از مرور از سمت راس بلد شروع مینماید بتقارب
پس قطع مرور نمی‌کند بسمت راس مکه بلکه سمت راس مکه واقع میشود در
جانب شمال غربی بلد پس نقطهٔ مغرب سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطهٔ
سمت قبله واقع شده خواهد بود در ربع غربی شمالی و بعبارت اخری
نظر باینکه مفروض این است که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد بنا
بر این پس بعد سمت راس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت راس مکه خواهد
بود از معدل النهار پس اگر فرض شود که دایرهٔ اول سموت بلد مرور نماید
بسمت راس مکه لازم می‌آید در دایرهٔ عظیمهٔ متقاطعه غایت تباعدهما
از هم در چهار نقطه بوده باشد و این در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده
باشد از طول مکه با مساوات در عرض و اگر فرض شود در این صورت که
طول بلد اقل بوده باشد از طول مکهٔ معظمه نقطهٔ سمت قبله نقطهٔ مشرق
نمی‌تواند شد قطعاً بلکه نقطهٔ سمت قبله واقع میشود در ربع شرقی شمالی
بهمان وجهی که مذکور شد توضیح مطلب این است که دایرهٔ اول سمت بلد
در این صورت که توهم او تمام او شد از نقطهٔ مغرب بلد در آنجا با معدل
النهار تقاطع میکند بعد میل میکند بارتفاع تا بسمت راس بلد در آنجا که

ربع دور است غایت تباعد ما بین این دایره است با دایره معدل النهار و بعد
شروع مینماید بتقارب نظر باینکه مفروض این است که بلد با مکه مساوی
در عرض است پس لا محاله نمی تواند مرور نمود بسمت راس مکه بلکه سمت
راس مکه در جانب شمال شرقی این دایره واقع خواهد شد پس سمت
قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود نه نقطه مشرق بلد و هو المطلوب
طریقه دیگر از طرقی که بان تشخیص سمت قبله میشود انست که ملاحظه
ظل شمس شود در حین مرور شمس بسمت راس مکه و ظل شمس در ان وقت
خط سمت قبله خواهد بود توضیح مطلب در این مقام مقتضی این است که
گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه زادها الله تعالی عزا و شرفا بیست و
یک درجه و چهل دقیقه می باشد و غایت میل منطقة البروج از معدل النهار
که تعبیر از ان بمیل کلی مینمایند بیست و چهار درجه بیشتر نیست پس لا محاله
شمس در وقتیکه بوده باشد در جزئی از اجزاء منطقة البروج که بعد او از
معدل مساوی عرض مکه بوده باشد خواه در وقت صعود یا در وقت هبوط
مرور خواهد نمود بسمت راس مکه و این جزء از منطقة البروج که بعد او از معدل
بیست و یک درجه و چهل دقیقه است بنا بر انچه تصریح فرموده بان محقق طوسی
قدس الله تعالی روحه هشتم درجه جوزا است و بیست و سیم درجه سرطان
در اول شمس صاعد خواهد بود و در ثانی هابط و مرجع در اطلاع بر اینکه

طریقه اخری فی تشخیص سمت قبله

شمس

شمس در احد جزئین است در حق اغلب ناس تقاویم است و اما تشخیص انکه
شمس در ان حین بسمت راس مکه مرور مینماید پس این طریق است
که تفاوت ما بین طولین که عبارت از طول مکه و طول بلد بوده باشد
ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر بوده باشد از طول بلد ان زاید را
حساب نموده بازای هر پانزده درجه یکساعت وضع نموده و بازای هر درجه
چهار دقیقه ان وقت ملاحظه ارتفاع شمس نموده همان قدر که بازای
زیادتی طول مکه از طول بلد مانده که شمس بنصف نهار بلد برسد ان وقت
شمس در نصف نهار مکه و بسمت راس مکه خواهد بود و ظل شمس
در این حالت سمت قبله می باشد مثلا هرگاه فرض شود در بلدی که
نصف نهار ان بلد در حین وصول شمس بدرجه ثامنه جوزا شش ساعت
نیم بوده باشد و زیادتی طول مکه از طول بلد بقدر نه درجه بوده باشد
در این وقت تعیین ارتفاع شمس باصطرلاب مینماید تا نه درجه مانده
بنصف النهار بلد برسد ان وقت مشخص میشود که شمس بدایره نصف
النهار مکه رسیده ظل شمس در این وقت سمت قبله می باشد و هرگاه
فرض شود طول مکه اقل از طول بلد بوده باشد مثل اینکه فرض شود
طول مکه اقل از طول بلد هفت درجه و نیم در این وقت بعد از انکه شمس
بدایره نصف النهار بلد رسیده بقدر نیم ساعت تامل نموده ان وقت

شمس در نصف نهار مکه خواهد بود و ظل شمس در این وقت سمت قبله
می باشد هرگاه سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است اجتهاد در
تشخیص ان از راهی که مذکور شد یا از غیر ان و لکن در بلاد مسلمین اعتماد
بمحاریب مسلمین و مقابر ایشان می توان نمود مگر در صورتیکه علم یا مظنه
داشته باشد بر خطای ان در هر یک از این دو صورت که بوده باشد اعتماد
نمیتوان نمود بلکه لازم است اجتهاد در تشخیص قبله تا منجر بعلم یا مظنه
شود بلکه در صورت شک نیز چنین است مجملا سمت قبله می باید یا معلوم
باشد یا مظنون تا توان اعتماد نمود و در صورت انتفای مظنه و عدم
تمکن از ان در جهت معینه اگر جمیع جهات در نظر مکلف مساوی بوده
باشد لازم است اتیان چهار نماز در چهار سمت و اگر مساوی نبوده
باشد بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لازم است اتیان سه
نماز در سه سمت و اگر منحصر در دو جهت بوده باشد اقتصار نماید بدو
نماز در دو سمت و قول بجواز اقتصار بنماز واحد بهر سمتی که خواهد
یا با رجوع بقرعه ضعیف است و اشکالی در این نیست لکن سزاوار این است
که در این مقام تنبیه شود بچند امر اول انست که اتیان چهار نماز
مثلا در چهار سمت در صورتیکه یک نماز بوده باشد ظاهر است مثل
نماز صبح و اما هرگاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشاء

در این

در این صورت ایا لازم است اول چهار نماز ظهر را در چهار سمت اتیان
نماید بعد از ان اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید یا اتیان
بنماز عصر در هر جهتی می باید بعد از فراغ از نماز ظهر در ان جهت
بوده باشد یا مخیر است بهر نحو که خواهد اتیان نماید ظاهر اول است
پس اول اتیان بچهار نماز ظهر در چهار سمت نماید بعد از فراغ از
چهار نماز ظهر در چهار سمت اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت
نماید لکن لازم نیست که ابتدا نماید بنماز عصر در ان سمتی که اول شروع
بنماز ظهر نموده بود بلکه جایز است اتیان بنماز عصر در اول دفعه در
سمتی که اتیان نموده است نماز ظهر چهارم را دوم بهتر انست در صورتی
که اتیان بچهار نماز در چهار سمت نماید باین نحو بوده باشد که اول دو
خط مستقیم اخراج نماید بنوعی که زاویه ما بین هر دو خط مساوی بوده
باشد با هم و بعبارت اخری اقرب بفهم عوام انفراج ما بین هر دو خط
با هم مساوی بوده باشد این دو خط بعد از تقاطع بچهار قسم میشود
هر قسمی را در حال نماز ما بین دو قدم خط قرار دهد و نماز کند سیم
انست انچه مذکور شد که لازم است چهار نماز نماید در حالت سعه وقت است
اما در حالت ضیق وقت اقتصار نماید بانچه وقت کفایت نماید پس هرگاه
وقت کفایت نکند مگر یک نماز اقتصار بهمان یک می نماید و تعدد لازم نیست

بلغ

و در تعیین جهت در این صورت مختار است و اگر کفایت دو نماز نماید
لازم است دو نماز و هکذا چهارم واجب نیست در حق متحیر در امر قبله
تاخیر نماز نماید تا آنکه باقی نماند از وقت مگر مقدار یکه کفایت هشت نماز یا
شش نماز یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر این است که جایز بوده باشد در اول
وقت اشتغال بنماز نماید خصوصاً در صورتیکه عالم بوده باشد
باستمرار تحیر تا آخر وقت بلی دور نیست کسی بگوید که لازم بوده باشد
تاخیر در نماز در صورت علم برفع مانع در آخر وقت پنجم آنست هرگاه
مقدار چهار نماز از اول زوال مثلاً منقضی شد بر متحیر در قبله بعد از آن
مصحوب بعض معاذیر مسقطه تکلیف شد مثل اینکه ضعیفه حایض شد
بعد از ارتفاع عذر خالی از این نیست یا باقی است بر وصف تحیر یا نه
اگر باقی است لازم است در مقام قضا رعایت نماید حالت اداء را پس لازم آمد
اتیان بچهار نماز قضایی نماید قضای نماز عصر بر او لازم نیست بلکه ممکن است
کسی ادعا نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر
در قضا نماید تا رفع تحیر شود اگر چه بنا بر قول بمضایقه بوده باشد نظر
باینکه شمول ادلهٔ این قول نسبت باین فرض ظاهر نیست و اگر تحیر باقی
نبوده باشد در چنین قضا تشکیکی در این نیست که چهار نماز ظهر قضا
بچهار سمت واجب نیست بلکه جایز نیست و هم چنین ظاهر این استکه

بی اشکال اتیان بچهار نماز قضایی در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد بلکه
جایز نبوده باشد پس اجتزاء بیک نماز ظهر می تواند نمود لکن کلام در این است
ایا در این صورت که مقدار شانزده رکعت نماز از اول زوال منقضی شد
بعد از آن عذر مسقط تکلیف طاری شد ایا قضای نماز عصر بر این شخص
لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است
که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد و از اینجا ظاهر میشود
هرگاه مقدار هفت نماز چهار رکعتی مثلاً منقضی شود بعد از آن عذر مسقط
تکلیف عارض شود حکم بوجوب قضای نماز عصر باز ممکن بوده باشد و هم چنین
حکم بوجوب قضای نماز ظهر ممکن بوده باشد در صورتیکه منقضی شده
باشد از اول وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از آن عذر مسقط تکلیف عارض
شود و معلوم است آنچه مذکور شد در صورتی است که تحیر در امر قبله در اول وقت
متحقق بوده باشد اما اگر چنین بوده باشد مشخص است مقدار انقضای
چهار رکعت یا هشت رکعت با انقضای زمانیکه کفایت طهارت نماید
کفایت می کند در حکم بوجوب قضا اگر چه ما بین تحقق تحیر و عروض عذر
مسقط تکلیف مقداریکه کفایت چهار نماز بلکه یک نماز کند متخلل نشده باشد
ششم آنچه مذکور شد حکم لزوم قضا و عدم لزوم آنست بالاضافه باول
وقت و اما آخر وقت باین معنی که عذر مسقط تکلیف رفع شد و از وقت

باقی نمانده باشد مگر مقداریکه کفایت چهار نماز نماید با طهارت ظاهر این است
که این مقدار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه در حق متحیر در قبله
از اول وقت بمقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار از آخر
وقت مختص بنماز عصر خواهد بود پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب
نخواهد بود نه بعنوان اداء و نه بطریق قضاء و هرگاه بمقدار پنج نماز از
آخر وقت درک نماید واجب است یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار
نماز عصر بچهار سمت و هم چنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت نماز درک
نماید در نماز ظهر در اول بدو سمت و سه نماز ظهر در آخر به سه سمت اتیان
مینماید و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هفتم هرگاه متحیر در قبله شروع
بنماز نشد بقصد اینکه چهار نماز نماید بچهار سمت مثلاً بعد از اداء یک نماز
رفع تحیر او شد خالی از این نیست یک نمازی که قبل از زوال تحیر از او صادر
شد یا بسمت قبله بوده یا خلاف آن اگر بخلاف قبله بوده بی اشکال اکتفا بآن نماز
نمی توان نمود بلکه لازم است اتیان بیک نماز بسمت قبله نماید و اگر آن نماز
اتفاقاً بسمت قبله بوده باشد در جواز اجتزای بآن اشکال است احوط اعادهٔ
آن نماز است ثانیاً بهمان سمت قبله بلکه دور نیست که واجب بوده باشد
بجهت آنکه بر مکلف لازم است که نماز بسوی قبله اتیان نموده باشد و
امتثال در صورتی متحقق است که قبل از اخذ بصلوة معتقد این بوده باشد

که این سمت قبله است آنوقت شروع بنماز نماید و در متحیر چونکه این معنی ممکن
نبود شارع چهار نماز را بر او واجب نموده من باب المقدمه در هیچیک از
چهار ممکن نیست ناوی این بوده باشد که این نماز بجانب قبله است بلی بعد از
اتیان بچهار نماز مشخص میشود که یک نماز او بسمت قبله بوده پس امتثال
در حق مکلف بیکی از دو وجه متحقق میشود یا باینکه قبل از نماز عالم بوده
باشد که این سمت سمت قبله است و شروع بنماز نماید بهمان سمت یا آنکه بنماید
لکن چهار نماز مثلاً بعمل آورد و در ما نحن فیه هیچیک متحقق نیست پس حکم
بحصول امتثال مثلاً ممکن نیست پس اعادهٔ نماز بهمان سمت لازم خواهد بود
و اما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز بشود پس هرگاه مشخص شد که نماز بر خلاف
سمت قبله است قطع آن لازم است و اگر بسمت قبله بوده باشد اگر چه استصحاب
صحت مقتضی حکم باتمام است لکن مقتضی لا صلوة الا الی القبله نظر بآنچه
مذکور شد بآن حکم بلزوم قطع است بجهت آنکه لفظ صلوة اسم است از برای
افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و امتثال بمضمون این حدیث موقوف
بر این است که وقت شروع بنماز معتقد این بوده باشد که این صلوة بسوی قبله
و مفروض نه چنین است هشتم آن است این حکم که مذکور شد یعنی اتیان بچهار
نماز بچهار سمت آیا مختص است بنماز یومیه یا عام است ممکن است تفصیل در این
مقام باین نحو اما نماز میت پس ظاهر این است که اکتفا بیک نماز بهر سمتی که بوده باشد

بتوان نمود واما غیر آن مثل نماز آیات غیر کسوفین که موقت بوقت نبوده باشد
بگوییم تاخیر آن نماید تا رفع تحیّر شود آن وقت اتیان بیک نماز نماید بسوی
قبله واما کسوفین پس اگر وسعت چهار نماز بچهار سمت داشته باشد لازم است
که اتیان نماید و اگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید بآنچه وقت وسعت دارد
دور نیست در امثال مقامات در مثل نماز میت و نماز کسوف و خسوف در
چنین وقتی عمل بمقتضای قرعه نمودن اولی بوده باشد خصوصاً در مثل نماز میت
نظر بعموم و شمول ادلهٔ قرعه و عدم انصراف مقتضی تکرار در اتیان صلوة
بنماز میت وغیره نهم آنست که متحیّر در قبله جایز است اقتدا نماید بمتحیّر و هم چنین
جایز است اقتدای متحیّر بغیر متحیّر واما اقتدای غیر متحیّر بمتحیّر در سمتی که غیر
متحیّر معتقد این است که سمت قبله نیست بی اشکال جایز نیست واما در سمتی
که معتقد این است که سمت قبله است حکم بجواز اقتدا مشکل است بدانکه در این
مقام چند مبحث است **اوّل** آنست که واجب است رعایت استقبال در جمیع
احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله نماید در اثنای نماز این بر دو قسم میشود
عمداً یا سهواً و علی التقدیرین یا بهمهٔ بدن است یا بروی تنها و بر جمیع تقادیر
یا بخلف قبله است یا بسوی یمین و یسار است یا ما بین یمین و یسار پس اقسام
دوازده است شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما اقسام عمد **اوّل** آنست
که التفات نماید بهمه بدن بخلف قبله **دویم** آنست که التفات نماید بوجه تنها بخلف قبله

تشکیکی در بطلان نماز در این دو قسم نیست پس استیناف نماز لازم است **سیم**
آنست که التفات نماید بکل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار در این قسم نیز نماز
باطل میشود و استیناف آن لازم است **چهارم** آنست که التفات نماید بکل بدن
بمابین یمین یا یسار این قسم نیز نماز باطل است خواه مشغول بوده باشد در
حین انحراف ببعض افعال نماز یا نه در هر دو صورت نماز باطل و استیناف
آن لازم است **پنجم** آنست که التفات نماید بوجه تنها و بجانب یمین خود یا
یسار خود این قسم ظاهر این است که نماز صحیح ولکن اصل فعل مکروه بوده
باشد **ششم** آنست که التفات نماید بوجه تنها بما بین یمین یا یسار صحت در
قسم خامس مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم بکراهت
در این صورت ممکن نیست واما اقسام سهو **اوّل** آنست که التفات نماید
بوجه تنها بما بین یمین و یسار **دویم** آنست که التفات نماید بوجه تنها بسوی
یمین یا یسار شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست حکم بصحت نماز در این
دو صورت عمداً مقتضی صحت است در صورت سهو بطریق اولی **سیم**
التفات بوجه تنها است بخلف قبله در اینصورت اگرچه ظاهر از بسیاری از
فقهاء رفع الله تعالی قدرهم صحت نماز است مثل دو صورة مذکوره لکن مختار
نزد حقیر آنست که نماز باطل و استیناف آن لازم باشد **چهارم** التفات بکل بدنست
بخلف قبله **پنجم** التفات بکل بدنست بجانب یمین یا یسار مختار در این دو صورت

بین فساد نماز است **ششم** التفات بکل بدنست بما بین یمین و یسار در این وقت
اگر مشغول ببعضی از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل میشود اگرچه از واجبات
غیر رکنیه بوده باشد و اگر مشغول نشود حکم ببطلان مشکل است احتیاط در
اعاده است مخفی نماند آنچه مذکور شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام
تعمد و نسیان مختص بنمازهای واجبی است واما نماز نافله ظاهر این است هیچ
قسم از اقسام مذکوره موجب فساد نشود اگرچه التفات بکل بدن بوده باشد
بمقابل جهة قبله متعمداً **مبحث دویم** در ظهور فساد اعتقاد است
در امر قبله بعد از فراغ از نماز یا در اثنای نماز هرگاه فساد اعتقاد
بعد از فراغ از نماز بوده باشد این سه قسم میشود **اوّل** آنست که نماز
واقع شده است ما بین یمین و یسار مصلی **ثانی** بسوی نفس یمین یا نفس
یسار **ثالث** بخلف قبله و بعبارت اخری بعد ما بین سمت قبله و ما بین
آن سمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دوره است یا مساوی
آنست یا بیشتر از ربع است تعبیر از اول میشود بما بین مشرق و مغرب
و از ثانی بنفس مشرق یا مغرب و از ثالث باستدبار اگر **اوّل** است نماز
محتاج باعاده نیست و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد
اعتقاد او در وقت شده باشد و اگر بعد از انقضای وقت بوده باشد
قضا لازم نیست و در ثالث خلاف عظیمی است ما بین فقهاء مختار این است



کە مثل صورت ثانیه است اعادهٔ نماز در وقت لازم و بعد از انقضاء
وقت لازم نیست لکن احوط در این قسم اتیان بقضا است واما هرگاه ظهور
فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت اگر ما بین یمین
و یسار است لازم است میل نماید بسوی قبله نماز را تمام کند در حال میل
ظاهر این است که لازم است مشغول واجبات از واجبات نماز نشود و در
دو صورت دیگر لازم است نماز را قطع نموده متوجه قبله شده استیناف
نماز نماید اگرچه متمکن از اتیان کل نماز در وقت نبوده باشد هرگاه
از وقت درک نماید مقداری را که کفایت یک رکعت قضا عمداً نماید واما
هرگاه فرض شود بعد از قطع متمکن از درک یک رکعت نماز را در وقت
نخواهد شد آنچه از جماعتی از متاخرین فقهاء ظاهر میشود آن است
که در اینصورت لازم است اتمام نماز بعد از انحراف بسمت قبله و قطع
نماز را در اینصورت تجویز نفرموده اند مختار نزد حقیر خلاف این است بلکه
لازم است قطع نماز حتی در این صورت و چونکه مفروض این است که ما بقی
از وقت کفایت یک رکعت از نماز نمیکند لازم است نماز را بقصد قضا
اتیان نمایند اما حکم در جاهل بسمت قبله یا ناسی مثل کسی است که خط
در سمت قبله بوده یا نه میگوییم اما جاهل پس ظاهر این است که حکم
او چنین نیست بلکه لازم است اعادهٔ نماز اگرچه نماز او ما بین مشرق

ومغرب بمعنی که مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل حکم عامد است پس
هرگاه کسی عمداً نماز بغیر جهت قبله نموده باشد نماز او باطل است جزماً
اعادهٔ نماز یا قضای آن معین است پس جاهل نیز مثل اوست و اما ناسی
مناسب این است اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است آن وقت
تفنیر شود بحکم آن میگوییم مراد از ناسی در این مقام دو احتمال دارد
اول آنست که مراد ناسی بحکم بوده باشد دویم ناسی موضوع و مراد از ناسی
بحکم آنست که اول میدانست که در نماز واجبست استقبال قبله لکن
این مطلب را فراموش نمود و مراد از ناسی موضوع آنست که اولا سمت
قبله را تشخیص نمود لکن فراموش نمود و نماز را بسمت دیگر نمود باعتقاد
اینکه این سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی بحکم
پس این دو قسم میشود یکی آنست که در نسیان مقصر است یعنی منشأ
نسیان قلت مبالات و مسامحه در دین بوده دویم آنست که چنین نیست
اول ظاهر این است که حکم آن حکم جاهل است پس صلوة او محکوم ببطلان
اگرچه واقع شده باشد مابین مشرق و مغرب بلکه حکم بصحت صلوة او
مشکل است اگرچه واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه امتثال بقوله
تعالی وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ با جهل بلزوم استقبال ممکن
نیست حکم در ثانی نیز چنین بوده باشد و جز آن از آنچه مذکور شد متحقق

میشود و تفاوتی که هست آنست که در اول بجهة نسیان آثم است بخلاف
ثانی و اما ناسی موضوع پس ظاهر این است حکم این حکم کسی است که
خبط در سمت قبله نموده باشد پس اگر نماز او فیما بین یمین و یسار
بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بخلف
قبله بوده باشد نماز باطل خواهد بود بلکه دور نیست که گفته شود تدارک
لازم بوده باشد اگرچه متذکر شود بحقیقت حال در خارج وقت پس اعادهٔ
صلوة در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم خواهد بود و این صور
که متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه تذکر در اثنای
نماز بوده باشد پس اگر ما بین یمین و یسار بوده باشد نماز او صحیح لازم است
میل نماید بسمت قبله و اگر بنفس یمین یا یسار یا خلاف جهت قبله بوده باشد
نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است مبحث سیم آنست که علم
بجهت قبله با امکان لازم است و با عدم امکان علم چنانچه اغلب چنین است
اعتماد بمظنه می توان نمود و طرق مظنه مختلف است مثل مشاهدهٔ محاریب
مسلمین یا مقابر ایشان لکن در شهرها یا قرای کبیره یا متوسطه و اما
قریه که چند نفر بوده باشند استفادهٔ ظن از محراب مسجد یکه در چنین
قریه بوده باشد مشکل است و اما مذابح مسلمین پس اگر مذابح شیعیان
بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد میتوان نمود و اما اگر از اهل سنت

بوده باشد مشکل است نظر باینکه شرط نمیدانند استقبال قبله را در ذبح
و ذبح بغیر قبله را نیز تجویز مینمایند مجملا مرجع در تشخیص سمت قبله
قواعد هیئت است چنانچه مذکور شد و بنای محاریب و مقابر در بلاد
می باید مستند بآن قواعد بوده باشد و همچنین ظاهر این است کل آنچه
فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم ذکر فرموده اند از علامات مختلفه نسبت
بر بلاد مختلفه همه مستند بوده باشد بقواعد هیئت چه علامات مذکوره
در کلمات فقهاء مذکور در اخبار وارده از ائمهٔ اطهار علیهم السلام نیست
بجهة آنکه نصوص وارده از اهل عصمت در بیان قبله چند حدیث است
مدلول جمله از آن احادیث آنست که امتدادی که متوسط است ما بین مشرق
و مغرب قبله است و علامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقا راجع باین
نمی تواند شد بلکه عمل باین اخبار بر وجه اطلاق ممکن نیست بلکه اجماع
برخلاف این منعقد است پس این اخبار لا محاله محمول است در صورت
اشتباه در سمت قبله چنانچه سابق اشاره بآن نمودیم باین معنی کسی
باعتقاد اینکه سمتی سمت قبله می باشد در حال نماز متوجه بآن سمت شد
بعد فساد اعتقاد او منکشف شد در آن وقت مقتضی این اخبار این است
اگر نماز ما بین مشرق و مغرب بوده باشد نماز صحیح خواهد بود و الا
فلا پس مراد از این اخبار این خواهد بود که ما بین مشرق و مغرب قبله است

اخبار یکه دلالت میکنند باینکه ما بین مشرق و مغرب قبله است محمول است در حالت اشتباه

در حق کسیکه اشتباه و خبط در سمت قبله نموده باشد و حدیث دیگر در
باب تشخیص قبله حدیث موثقی که محمد بن مسلم از مفخر الاوایل و الاواخر
جناب حضرت امام محمد باقر یا انکاشف الاسرار و الدقایق جناب امام
جعفر صادق علیهما السلام روایت نموده و گفته که من سؤال کردم از احد امامین
علیهما السلم از امر قبله در جواب فرمودند جدی را بر پشت سر خود قرار
بده و نماز بکن و چونکه راوی که محمد بن مسلم بوده باشد از اهل کوفه می باشد
لهذا حمل میشود بر اینکه مراد معصوم بیان قبلهٔ عراق است و مراد از قفا
اگر پشت سر حقیقی است که عبارت اخری ما بین کتفین بوده باشد مخالف است
با آنچه فقهاء ذکر فرموده اند در بیان علامت قبلهٔ عراق که جدی را
خلف منکب ایمن قرار بدهند و اگر مراد اعم از این معنی است شامل هر دو
متکثر خواهد بود یک صورت آنست که فقهاء ذکر فرموده اند باز مخالف
خواهد بود با آنچه در بیان علامت قبلهٔ عراق ذکر فرموده اند و حدیث دیگر
حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام باین نحو مردی بخدمت باسعادت آن حضرت عرض کرد که من
میروم بسفر و قبله را نمیدانم در پیش حضرت در جواب فرمودند آیا میشناسی
ستاره را که او را جدی میگویند گفت بلی فرمودند آن ستاره را بر یمین
خود قرار بده و هرگاه در راه مکه بوده باشی بگردان آن ستاره را میان

حدیث محمد بن مسلم در بیان قبله

مقابله

دو کتف خود یعنی علامت قبله در راه مکه این است که جدی را ما بین کتفین خود قرار بدهی و در سفر دیگر این است که جدی را برابر یمین خود قرار بدهی و این شخص راوی معلوم نیست که کی بوده و از اهل کدام بلد بوده با وجود این منطبق نمیشود با آنچه فقهاء ذکر فرموده‌اند در بیان علامات قبله بلی بعد از رجوع بقواعد هیئة ظاهر میشود که سفر این شخص یا بلد او یا هر دو بلدی بوده که عرض آن بلد زاید بوده باشد بر عرض مکه معظمه و طول آن بلد اکثر بوده از طول مکه تا آنکه قبلهٔ آن بلد نزدیک بنقطهٔ مغرب بوده باشد تا آنکه استقبال بقبله متحقق شود در صورت قرار دادن جدی را بجانب یمین و حدیث دیگر حدیثی است در تفسیر آیهٔ کریمه وبالنجم هم یهتدون که در سورهٔ نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده از قاید ارباب معرفت و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که آن حضرت از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرموده که مراد از نجم در آیهٔ شریفه جدی است بجهة آنکه آن ستاره ایست که از مکان خود زایل نمیشود و بر آنست بناء قبله و بآن ستاره راه می‌یابند اهل بر و بحر و امر در عدم انطباق مضمون این حدیث با آنچه فقهاء ذکر فرموده‌اند اظهر است و حدیث دیگری وارد شده در بیان قبله اظهر از آنچه مذکور شد ندیده‌ایم پس مرجع در آنچه فقها ذکر فرموده‌اند مبانی قواعد

انتهی

مقابله

هیئة بوده باشد لکن انصاف این است انطباق آنچه ذکر فرموده‌اند در بیان قبله و علامات آن بقواعد هیئة نیز کمال اشکال دارد از جمله فرموده‌اند هر اقلیمی می‌باید متوجه شوند بسوی رکنی از ارکان کعبه از برای اهل آن اقلیم هست پس اهل عراق لازم است متوجه شوند بسوی رکن عراقی و آن رکنی است که در آن حجر الاسود منصوب است و بعضی بر این ایراد نموده‌اند که لازم می‌آید بنا بر این قبلهٔ عراقی نقطهٔ مغرب بوده باشد نه ما بین جنوب و مغرب بیان ملازمه مقتضی این است که گفته شود چون بنای کعبه بنحویکه هست مربع مستطیل است بنا بر این هرگاه فرض شود خط مستقیمی اخراج شود از رکنی که در آن منصوب است حجر الاسود برکن مغربی لامحاله این مربع مستطیل منقسم میشود بدو مثلث یکضلع احد مثلثین محصور است ما بین رکن حجر و رکن یمانی و ضلع دیگر از این مثلث محصور است ما بین رکن یمانی و رکن مغربی و یکضلع از مثلث دیگر محصور است ما بین رکن حجر و رکن شامی و ضلع دیگر از این محصور است ما بین رکن شامی و رکن مغربی و ضلع مشترک ما بین هر دو مثلث ضلعی است که محصور است ما بین رکن حجر و رکن مغربی که وتر هر دو مثلث است و بنا بر این هرگاه کسی مواجه طرف این ضلع شد از جانب حجر الاسود لامحاله مواجه طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس

انتهی

مقابله

کسیکه مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد که مسمی برکن عراقی است کما هو المفروض مواجه رکن مغربی خواهد بود پس مواجه نقطهٔ مغرب خواهد بود بنا بر این نقطهٔ سمت قبله متوسط ما بین نقطهٔ جنوب و نقطهٔ مغرب نخواهد بود بلکه یا عین نقطهٔ مغرب می‌باشد یا متوسط ما بین نقطهٔ مغرب و نقطهٔ شمال هف پس حکم باینکه عراقی می‌باید متوجه رکنی بشوند که در آن نصب شده حجر الاسود صحیح نخواهد بود این است غایة آنچه ممکن است که گفته شود در بیان ملازمه و این مطلب اگرچه چنین است که مذکور شد لکن جمع ما بین این و میان آنچه فرموده‌اند که از جملهٔ علامت قبلهٔ اهل عراق آنست که مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین قرار دهند ممکن نیست بلکه در این صورت ادعای عکس اولی خواهد بود نظر باینکه مشخص است کسیکه محاذی نقطهٔ مغرب می‌ایستد لازم این آنست که نقطهٔ مشرق در خلف او واقع شود پس قطعاً این قسم از توجه رکن عراقی مراد فقهاء نخواهد بود بلکه لازم است تصویر این نوعی شود که جمع ما بین هر دو شده باشد هم توجه برکن حجر و هم قرار دادن مشرق را بجانب یسار و مغرب را بجانب یمین و اگر رکن مغربی محاذی نقطهٔ مغرب بوده باشد لازم است رکن حجر محاذی با نقطهٔ مشرق بوده باشد پس بنا بر این در صورتیکه کسی مغرب را بجانب یمین قرار داد حقیقة و مشرق را در جانب یسار لازم است که محاذی رکن شامی و رکن یمانی بلکه محاذی جزئیکه ما بین رکن شامی

انتهی

و رکن یمانی بلکه محاذی جزئیکه ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی مستجار یا قریب بمستجار بوده باشد لکن ظاهر بنحویکه مشاهده شده رکن حجر محاذی با مشرق اعتدال نیست بلکه محاذی با مشرق اعتدال ما بین رکن حجر و باب بیت است که تعبیر از آن بحطیم میشود پس رکن مغربی محاذی با مغرب اعتدال نخواهد بود بلکه محاذی با مغرب اعتدال نقطهٔ قبل از وصول برکن مغربی خواهد بود پس با هم قرار دادن مغرب را بجانب یمین و مشرق را بجانب یسار حقیقة محاذات متحقق است ما بین این شخص و جزئی از خانه که متوسط بوده باشد ما بین رکن شامی و مقام حضرت ابرهیم علیه السلام لکن جزئی از خانه که اقرب بوده باشد برکن شامی از جزئیکه سابق مذکور شد بلکه گاهست محاذات بعین رکن شامی میشود و اگر قایل باعم از این بشویم چنانچه ظاهر این است که این مراد بوده باشد یعنی مراد این باشد که مغرب در جانب یمین باشد عرفاً و مشرق در جانب یسار باشد کذلک و فرض شود چنانچه عرض بلد بیشتر است از عرض مکه طول آن نیز زیادتر بوده باشد چنانچه مراد این است در این صورت بسبب اختلاف در زیادتی طول گاهست محاذات ما بین این شخص و میان باب میشود و گاهست محاذات ما بین او و نفس باب خانه میشود و گاهست محاذات ما بین این و حطیم میشود که ما بین باب و رکن حجر است و گاهست محاذات با رکن حجر میشود و لکن نه باین نحو که مذکور شد و لکن بنا بر این حکم برجحان بتاخیر مشکل است بلکه سزاوار این است که حکم برجحان تیامن شود و علی جمیع التقادیر حکم براینکه اهل عراق باید متوجه برکن عراقی بشوند و از رکنی است که حجر در آن منصوبست با حکم باینکه اهل عراق مشرق را در جانب یسار و مغرب را در جانب یمین قرار می‌دهند

انتهی

بعنوان اطلاق صحیح نیست **مبحث چهارم** در اینست در جاییکه سمت قبله مشخص نبود و محض بحث نمود مظنه هم رسانید بسمتی که آن جهت قبله است اعتماد بآن مظنه میتوان نمود مادامیکه باقی بر وصف مظنه بوده باشد محتاج بتکرار اجتهاد موافق عدد نمازها نیست پس اعتماد باجتهاد اوّل می نماید اگر چه صد نماز بعمل آورده و ظاهر اینست همین که مظنه هم رسید اعتماد می تواند نمود و نماز کرد انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست مگر در صورتی که علم داشته باشد که بتاخیر ظن اقوی میشود در این صورت احوط بلکه دور نیست که حکم بوجوب تاخیر بشود و آنچه مذکور شد که حاجت بتکرار اجتهاد نیست این در صورتی است که باقی بر وصف مظنه بوده باشد و امّا هرگاه باعتبار عروض امری از امور ظن او مبدّل بشک شود لازم است اعادهٔ اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف سمت اوّل هم رسید نمازهای سابق را آنچه بعمل آمده صحیح حاجت باعاده نیست نمازهای دیگر را بسمت دیگری که مقتضای اجتهادات بعمل میآورد و فرق مابین این مسئله و مسئله که سابق بیان شد که اعادهٔ نماز با بقای وقت لازم بود در اینجا لازم نیست آن است که موضوع مسئله در سابق این بود که سمت قبله مشخص بود این شخص اشتباه نموده بود بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مثلا مشخص میشد و عود می نمود بهمان سمت که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین سمت قبله نمود باجتهاد و بهمان سمت اتیان بنماز نمود و بعد ظن مبدّل بشک شد و بمقتضای

اجتهاد سمت دیگر مظنون شد و فرق دیگر در آنجا یقین غلط بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا ظن خطا می باشد **مبحث خامس** آنست هرگاه مخبری اخبار نمود بسمت قبله و مظنه حاصل شد از قول آن شخص عمل بآن مظنه می توان نمود و اگر فرض شود مخبری دیگر اخبار بر خلاف آن نمود خالی از این نیست یا هر دو مساویند در عدالت یا احدهما اوثق می باشد بر هر دو تقدیر یا خبر ثانی هم قبل از شروع بنماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز پس مسئله منقسم بشش قسم میشود اوّل آنست که دو خبر قبل از شروع بنماز می باشد و دو مخبر هر دو مساویند در عدالت و در وثوق در این صورت ظاهر این است حکم این شخص حکم متحیّر است در دو سمت لازم است بهر دو سمت نماز نماید دویم آنست که هر دو خبر قبل از شروع بنماز بوده باشد لکن احدهما اوثق از دیگری بوده باشد در این قسم عمل بقول اوثق لازم و ترک دیگری متعین است **سیم و چهارم** مثل این دو صورت است لکن اخبار از مخبر ثانی در اثنای نماز و حکم در این دو صورت آن است در صورت اوثقیت احدهما اگر اوثق مخبر اوّل است نماز بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید چیزی بر او نیست و اگر اوثق مخبر ثانی است اگر اختلاف مادون یمین و یسار است منحرف میشود در اثنای نماز بآن سمت که مقتضای قول اوثق است و اگر دبوی یمین یا یسار است یا مقابل آن جهت که شروع بنماز نموده قطع نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق و در صورت مساوات مخبرین در وثوق نماز را بهمان سمت که شروع نموده

تمام مینماید آیا لازم است نماز دیگری بمقتضای قول مخبر ثانی ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر اختلاف مابین دو مخبر مادون یمین و یسار است اعادهٔ نماز ضرور نباشد و اگر اختلاف بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اوّل حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که بگوییم که اکتفا بهمان نماز نتوان نمود و اتیان بنماز ثانیا بمقتضای قول مخبر ثانی واجب بوده باشد **پنجم و ششم** مثل سیم و چهارم است لکن اخبار از مخبر ثانی بعد از فراغ از نماز بوده در این صورت اگر اختلاف مابین دو مخبر مابین یمین و یسار است اعادهٔ نماز ضرور نیست اگر چه مخبر ثانی اوثق بوده باشد و اگر چنین نبوده باشد خواه اختلاف مابین دو مخبر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اوّل در صورت مساوات دو مخبر در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعادهٔ نماز نیست بلی کلامیکه هست در نماز دیگر است که بعد میباید بعمل بیاورد و حکم این در اوّل ظاهر شد و در صورت اوثقیت احدهما باز اشکالی نیست اگر اوثق اوّل بوده باشد و اشکالی که هست در صورت اوثقیت ثانی است باز دور نیست که اکتفا بهمان نماز نتواند نمود و لازم بوده باشد که ثانیا اتیان بنماز نماید بمقتضای قول مخبر ثانی لکن دور نیست که بگوییم احوط اعادهٔ آن است لکن با بقای وقت **مبحث ششم** در حکم نماز در جوف کعبه و سطح آنست پس در این دو مقام است **مقام اوّل** در نماز در جوف کعبه است پس میگوییم نماز در جوف کعبه یا نافله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست و مخیّر است بهر سمتی و رکنی که خواهد متوجه می تواند شد بلکه دو رکعت نماز مستحب است

و در حدیث صحیح وارد شده که مخزن اسرار الاجلال شاه جناب رسول خدا آورده در هر یک از چهار کنج یعنی مقابل هر رکنی دو رکعت نماز اتیان فرموده و امّا نماز واجبی در جوف کعبه پس در حال ضرورت مثل کسیکه متمکن از بیرون آمدن نبوده باشد بی اشکال جایز است و ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد و امّا در حال اختیار پس محل خلاف است و ظاهر اینست که جایز بوده باشد لکن با کراهت **مقام ثانی** نماز در سطح بام کعبه است و این نیز محل خلاف مابین فقها است بعضی گفته اند نماز میکند مستلقیا یعنی بپشت میخوابد رو به بیت المعمور نماز میکند و بعضی گفته اند مضطجعا یعنی بر پهلو میخوابد نماز میکند و این هر دو قول ضعیف است مشهود مابین فقهاء و مختار مابین اقوال آنست که نماز ایستاده میکند با رکوع و سجود مثل سایر مواضع بهر سمتی که خواهد متوجه میتواند شد لکن لازم است بنحوی بایستد در جمیع احوال حتی در حال سجود چیزی از فضای بیت پیش روی او باقی بوده باشد و از اینجا ظاهر میشود آنچه مشهور است که فضای کعبه اوسع بوده از این مقدار که هست و از جوانب اربعه چیزی از آن فضا را بیرون انداخته مسلّم نبوده باشد **مبحث هفتم** در بیان چیزهایی است که استقبال قبله در آنها لازم است و این چند امر است **اوّل** نمازهای واجبی است **دویم** نماز میت است **سیم** ذبح است یعنی لازم است در حال ذبح یا نحر مذبوح یا منحور را بسمت قبله نگه داشته ذبح یا نحر نمایند و امّا استقبال ذابح پس لازم نیست **چهارم** محتضر است یعنی لازم است در حالت احتضار یعنی حال نزع روح که عبارت از حال موت بوده باشد شخص متوجه قبله نمایند **پنجم** میت است در حالت دفن لکن کیفیت استقبال در اینها مختلف است کیفیت استقبال در احوال نماز

ان استکه رو وسایر مقادیم بدن را بسمت قبله نکه دارد واحتیاط در انکشتان پا ما
نیز چنین است این در حال قیام است و در حال الجلوس قریب باین است و اما در
حال سجود مشخص استکه باین طریق نیست بلکه می باید سجود بر سطح دایرهٔ ماره
بسمت راس بلد و مکه بنحوی بوده که دایره مفروضه منصّف ساجد بوده بدو قسم
متساوی از سر و عجز و رقبه و صدر و غیرها و تقیید نماز بواجب بجهة احتراز
از نوافل است که استقبال قبله در نافله واجب نیست بلکه جایز است ایشان بنافله بغیر
سمت قبله در سفر و حضر در حال اختیار و ضرورت در حال مشی و بر روی چار وا
بجملا ظاهر این است که ایشان بنماز نافله در جمیع احوال مذکوره بغیر سمت قبله
می توان نمود و در حالت رکوع اشاره بسر نماید و ایماء بجهة سجود اخفض از
ایماء بجهة رکوع باشد یعنی بجهة رکوع و سجود سر را بر پایین حرکت داده
میل سر بجهة سجود زیاده تر بوده باشد و ایا لازم است تکبیرة الاحرام بجانب
قبله بکوید در جمیع احوال مذکوره ظاهر این است که چنین نبوده باشد اکر
چه رعایت مهما امکن احوط خواهد بود و مخفی نماند انچه مذکور شد ایشان
نافله بود در حین مشی و حرکت نمودن و اما در حال ایستاده در حال اختیار
پس وجهی نیست که باز استقبال قبله شرط نبوده باشد پس ایشان بنافله در حال
وقوف متعمدا بغیر سمت قبله می توان نمود لکن احوط رعایت استقبال آن

فصل پنجم در لباس مصلی است و در این چند مطلب است

مطلب اول انستکه جایز نیست نماز

در بیان لباس وما یتعلق به

در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم خواه ان حیوان نجس العین بوده باشد مثل کلب و کافر
و خوک یا طاهر العین بوده باشد مثل کُربه و روباه و غیرهما و خواه ان جزئیکه
از حیوان طاهر العین می باشد نجس بوده باشد مثل بول کُربه مثلا یا نجس نبوده
باشد مثل شیر کُربه و اب دهن او و موی ان و سایر اجزای ان و فرقی که هست
ما بین بول کُربه و اب دهن او ان است که بول کُربه در لباس مصلی ما دامیکه
رطوبت ان باقی است از دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیکری
از این راه که جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورهٔ زوال رطوبت و تحقق
جفاف منحصر میشود مانعیت از راه نجاست و اما مثل اب دهن راه مانعیت
ان منحصر است در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است این در صورتی است
که رطوبت باقی بوده باشد پس در صورت خشک شدن مانعی نخواهد بود
تحقیق حال در این مقام مقتضی این است که کفته شود نماز با جزء غیر ماکول
اللحم یا با علم بموضوع و حکم است یا بجهل هر دو یا با علم بموضوع و جهل بحکم یا بالعکس
ان این چهار قسم است مراد از علم بموضوع ان است که عالم بوده باشد که این جزء
حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بحکم این است که عالم بوده باشد که با جزء
غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است هرکاه این دانسته شد میکوییم
شبهه در فساد نماز در قسم اول نیست و ظاهر این است که در قسم ثانی
نیز نماز باطل بوده باشد و همچنین در قسم سیم که عبارت از علم بموضوع و جهل

بحکم بوده باشد و اما در قسم چهارم یعنی در صورهٔ جهل بموضوع و علم بحکم مثل اینکه
نمیداند است که نماز در جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیداند است که جزء غیر
ماکول اللحم با او است چه در این صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و معنی
دیکر جهل بموضوع آنست که میداند این چیز با او هست لکن نمیداند که این جزء
حیوان غیر ماکول اللحم است و این منقور بدو صورة میشود یک صورت آنست
که مشتبه بحلال است حکم این مذکور خواهد شد دویم آنست که نمیداند که آن
از حیوان غیر ماکول اللحم است بلکه معتقد این است که از حیوان ماکول اللحم است
در این صورت ظاهر این است که صلوهٔ فاسد بوده باشد اعادهٔ آن لازم بوده
باشد و اما در صورت نسیان پس این دو قسم است نظر باینکه ناسی یا ناسی
موضوع است یا ناسی حکم اول مثل اینکه میدانست که جزء حیوان غیر ماکول اللحم
با او هست لکن در حال نماز فراموش کرد و نماز کرد و بعد از فراغ از نماز متذکر
شد دویم ناسی حکم است در این دو صورت نیز نماز باطل است و مخفی نماند
انچه مذکور شد اعم است از اینکه جزء لباس مصلی بوده باشد یا محمول بوده
باشد بلکه شعر اینکه چسبیده باشد بر بدن مصلی یا ثوب مصلی نیز چنین است
بلی ممکن است که تفصیل داده شود در محمول باین نحو که اکر ملاصق بدن مصلی
یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل باشد و اکر چنین نبوده باشد مثل اینکه
در جوف قلمدان بوده باشد که در جیب مصلی است در این صورة حکم بفساد

نماز ممکن نیست انچه که مذکور شد در صورتی است که حیوان غیر ماکول اللحم
غیر انسان بوده باشد و اما انسان پس بحث در اجزای ان در دو مقام است اول
اجزای هر شخص است بالاضافه بخود این شخص ظاهر این است در غیر اجزائیکه
نجس بوده باشد مثل خون و بول و منی و غایط عیب بوده باشد مثل موی
خود ادم و ناخن و عرق و رق و اب دهن و مذی و و ذی و غیر اینها پس
بودن اینها با خود شخص موجب بطلان نماز نمیشود اکر چه دندان بوده باشد
بنا بر این هرکاه دندان کسی افتاده باشد و این دندان را در بغل خود نکاه دارد
نماز کند نماز صحیح خواهد بود و این در صورتی است که ان جزء کوشت نداشته
باشد مثل اینکه انکشت کسی را بریده باشند و ان انکشت را با خود داشته
نماز نماید در این صورت نیز حکم بر بطلان نماز مشکل است احوط اجتناب است
دویم انست اجزای شخص نسبت بدیکری و این ظاهر این است در مثل مو
و ناخن و عرق و رق و اب دهن و دماغ موجب بطلان نماز نمیشود و اما
مثل دندان و انکشت و نحوهما ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود
و اما مثل شیر اکر چه شیر پسر بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست
احوط اجتناب است لکن با بقای رطوبت و اما در صورت جفاف پس حرجی
نیست اکر چه شیر دختر بوده باشد مخفی نبوده باشد انچه مذکور شد
در اجزای حیوان غیر ماکول است در صورتیکه صاحب خون جهنده بوده

باشد واما هرگاه نفس سائله نداشته باشد پس هرگاه گوشت نداشته باشد
مثل شپش و کک و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب و همچنین
در نبودن خصوصاً مثل موم و عسل بنابراین شمع در جیب بوده نماز کند موجب
بطلان نماز نخواهد بود و از این بابت است آنکه گفتیم پس اجتناب از آن نیز لازم
نیست واما در مثل حیوانیکه نفس سائله ندارد لکن صاحب گوشت باشد
مثل بعض اقسام ماهی که ماکول نیست پس دور نیست که اجتناب از اجزای
آن در حال نماز لازم بوده باشد و از جمله حیوانیکه صاحب نفس سائله
نیست صدف است اما حیوانیت صدف پس مستفاد میشود از حدیث
صحیح واما اینکه صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر است از مشاهده ولکن
ظاهر این است که اجتناب از اجزای آن در حال صلوة لازم نباشد سیما
مروارید که در جوف آن می باشد بلکه ممکن است ادعای استمرار سیره مسلمین
بشود در عدم اجتناب از آن واما چیزیکه مشتبه بوده باشد یعنی مردد
بوده باشد ما بین آنکه از حیوان ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم پس اگر
جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده لکن جزء لباس بوده باشد در این دو صورت
ظاهر این است که اجتناب لازم بوده باشد واما مثل شعرات که بر بدن یا بجامه
مصلی چسبیده باشد و مشتبه بوده باشد که از ماکول اللحم بوده یا از غیر
ماکول اللحم ظاهر این است که اجتناب از آن لازم نبوده باشد و همچنین است

استخوانیکه مردد بوده باشد ما بین اینکه از ماکول اللحم بوده باشد یا غیر ماکول
اللحم بلکه اگرچه احتمال این بوده باشد که از نجس العین بوده باشد باز اجتناب
از آن در احوال نماز لازم نیست و ظاهر این است وجوب اجتناب از اجزای حیوان
غیر ماکول اللحم مختص نبوده باشد باینکه حرمت اکل لحم او بالاصاله بوده
باشد بلکه ثابت است اگرچه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل حیوانیکه
نعوذ بالله سبحانه موطوء انسان بوده باشد یا جلال بوده باشد و نحوهما
پس لزوم اجتناب از اجزای حیوانیکه اکل گوشت آن حرام بوده باشد ثابت است
در جمیع حیوانات اینکه حرمت اکل لحم اینها ثابت بوده باشد مگر سه چیز **اول**
خز است که اجتناب از ثوبیکه معمول از کرک آن بوده باشد لازم نیست باتفاق
فقها و همچنین است جلد آن لکن بنابر مشهور و اقوی مجملاً اجتناب از کرک
و مو و پوست خز در نماز لازم نیست واما سایر اجزای آن مثل عظم و غیره
محل اشکال است ظاهر لزوم اجتناب است **دویم** سنجاب **سیم** حواصل است
ابن بیطار در جامع خود که در طب جمع نموده گفته است حواصل مرغ بزرگ است
در بلاد مصر معروف است بکی بکاف مضموم و یای ساکنه تصریح نموده
که این بر دو قسم است یک قسم سفید است و یک قسم سیاه قسم سیاه این
بدبو است مو و جلد او را استعمال نمی کنند و قسم سفید آن نیکو و خوشبو
است طبیعت آن قلیل الحرارة و کثیر الرطوبة است و لباسیکه از آن عمل

می آورند نافع از برای مزاج حاره است و همچنین نافع از برای جراحتیست که صفرا بر آن
غالب بوده باشد مجملاً مقصود این است که سنجاب و حواصل اگرچه از حیوان
غیر ماکول اللحم است لکن استعمال ثوب معمول از جلد و کرک اینها در نماز
جایز است اگرچه اجتناب احوط است واما اجزای دیگر این دو حیوان
مثل عظم و غیره چنانچه در خز مذکور شد پس استعمال اینها در نماز
جایز نیست **مطلب ثانی** در استعمال اجزای میته است بدانکه میته
یا از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم یا نجس العین است
یا طاهر العین پس در این سه مقام است **مقام اول** در میته ماکول
اللحم است بدانکه اجزای میته ماکول اللحم یا جزئی است که حیات در آن
حلول ننموده مثل شعر و عظم و نحوهما یا جزئی است که حیات در آن
حلول نموده است اگر اول بوده باشد ظاهر این است که استعمال اینها
در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد خواه موئی بوده باشد
که قطع نموده باشند از میته یا کنده شده باشد لکن در صورت
ثانی موضعیکه اخراج شده از جلد باید شسته شود پس اجزای
ما لا تحله الحیوة از میته که از ماکول اللحم بوده باشد استعمال آن در نماز
موجب بطلان نمیشود مگر در صورتیکه مانع بوده باشد مثل بول
و خون و شیر و نحو اینها مثل رطوبت خارج از میته در این صورت میگوئیم

هرگاه یکی از اینها برسد بر بدن مصلی یا بلباس مصلی نماز در آن جایز
نیست اگرچه بگوئیم شیر از میته ماکول اللحم طاهر است لکن در این صورة تفرقه
باید بشود میان شیر و غیر شیر ما لغیت شیر بنابراین با بقای رطوبت
است پس در صورت جفاف مانعی نخواهد بود بنابراین محتاج بغسل
ملاقی نخواهد بود بخلاف بول و خون اگرچه بول حیوان ماکول اللحم
در حال حیوة طاهر است لکن بعد از ممات نظر بملاقات بمیته نجس
میشود پس بعد از تحقق جفاف اثر نجاست باقی است از این جهت محتاج
بغسل است واما اگر اجزائی بوده که حیات در آنها حلول کرده باشد
مثل جلد و لحم و نحو اینها پس نماز در این بلکه نماز با آن جایز نیست
اگرچه ما لا تتم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال اینها در مقام
انتفاع در خارج نماز نیز جایز نیست **مقام ثانی** در اجزای میته
غیر ماکول اللحم است که طاهر العین بوده باشد حکم این از مجرد سابق
مذکور شد مشخص میشود بلکه حکم در صورة موت اشد خواهد بود و جز
این نیز از مجرد این مقام مذکور شد ظاهر میشود نظر باینکه اشیاء
مایعه منفصله از حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیوة غیر از بول و خون
طاهر است پس مانعیت اجزای مایعه طاهره مشروط خواهد بود بر بقای
رطوبت بنابراین در صورة تحقق جفاف مانعی نخواهد بود بخلاف

در بیان حکم اجزای میتهٔ ماکول اللحم که طاهر العین باشد

بخلاف رطوبات منفصله از آن حیوان بعد از ممات نظر بملاقات آنها با نجاست
مقام ثالث در اجزای میته از نجس العین است حکم این نیز از آنچه مذکور شد در مباحث
سابقه معلوم میشود بلکه حکم در اینها اشد است نظر باینکه تفرقه ما بین رطوبات
منفصله از نجس العین در حال حیوة و بعد از ممات از حیثیت نجاست نمی باشد
بلکه ما لا تحله الحیوة از نجس العین مثل مو و عظم و نحوهما نیز نجس است بدانکه
فرقی نیست در جمیع آنچه مذکور شد در مباحث متعلقه بمیته میان آنکه اجزای
میته ملبوس بوده باشد یا جزء ملبوس یا محمول بما تتم به الصلوة بوده باشد
یا نه ما تحله الحیوة بوده یا مزکی بتفصیلی که در اجزای میته از ماکول اللحم مذکور
شد در جمیع صور مذکوره اجتناب لازم و با عدم اجتناب نماز محکوم بفساد است
مطلب سوم آنست که حکم بعدم جواز استعمال جزء حیوان بجهة جزء میته بودن
در نماز و غیر نماز آیا مختص است بصورتیکه علم حاصل باشد باینکه این
از اجزای میته است پس در صورهٔ عدم حصول علم بآن حکم میشود بجواز استعمال
اعم از اینکه عالم باشد بتحقق تذکیه یا نباشد بلکه جواز استعمال مشروط بثبوت
تذکیه است یا عدم ثبوت تذکیه حکم میشود بعدم جواز استعمال ظاهر ثانی است
بنا بر این پس در دو صورهٔ جلود مثلا محکوم است بعدم جواز استعمال یکی آنست
که عالم بوده باشد بمیته بودن دیگری در صورهٔ عدم ثبوت تذکیه است پس
استعمال جلد مردد ما بین آنکه از میته بوده باشد یا از مزکی در نماز جایز

نخواهد

در بیان طرق ثبوت تذکیه است

نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند چیز میشود اول بمشاهدهٔ تذکیه از مزکی
دویم بصدور اخبار دو عدل بلکه از عدل واحد بتحقق تذکیه سوم بوجود جلود در
بازار مسلمانان اگرچه مشاهدهٔ تذکیه حیوان میسر نبوده و همچنین عدلین یا عدل
واحد اخبار بتذکیه نیز نموده باشد اعم از اینکه ذو الید معلوم الاسلام بوده باشد
یا مجهول الحال و اما اگر معلوم الکفر بوده استعمال آن جایز نیست مگر در صورتیکه
مشاهدهٔ تذکیه حیوان را از مسلم نموده باشد یا عدلین یا عدل واحد اخبار
نماید بوصول تذکیه از مسلم و اما جلود مطروحه در بلاد مسلمانان پس
اگر آثار تصرف در آن بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش یا جلد کتاب یا قاب
چاقو بوده و مثل اینها و نحوها ظاهر این است استعمال آن در نماز و غیر نماز
جایز بوده باشد و اما هرگاه آثار استعمال در آن نبوده باشد اگرچه مثل دباغی
بوده باشد در این صورة استعمال آن جایز نیست مگر در صورتیکه بیکی از وجوه
مذکوره تذکیه آن ثابت شود یا مظنون التذکیه بوده باشد ظن از هر راه که
حاصل شود ظاهر این است که کفایت بکند و اما جلود موجوده در بلاد مسلمین
غیر از بازار پس اگر آثار استعمال در آن هست مثل پوستین مثلا در دست
مسلمانان است در غیر بازار در این صورت نیز اشکالی در جواز مبایعه و جواز
استعمال آن در نماز و غیر نماز نیست و اما اگر آثار استعمال مطلقا در آن نبوده
باشد پس اگر مظنه بتذکیه هم رسد استعمال آن جایز خواهد بود و الا فالاضبط

قول در لباس مصلی مقتضی این است که گفته شود لباس مصلی یا ماخوذ از نباتات است
مثل قطن و کتان و نحوهما یا از حیوانات اگر از نباتات است شبهه در جواز آن مطلقا
نیست و اگر از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مطلقا جایز
نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود ما بین آنکه نماز
عاریا بوده باشد یا با لباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم البته نماز عاریا
متعین است و اگر معمول از حیوان ماکول اللحم بوده باشد یا ماخوذ از مزکی است
یا از میته اگر اول است جایز است و اگر از ثانی است جایز نیست و اما در صورت
اضطرار پس اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته غیر ماکول اللحم یا از
میته ماکول اللحم ظاهر این است که ترجیح ثانی متعین بوده باشد و اگر مردد شود
ما بین لباس ماخوذ از میته ماکول اللحم و از مزکی غیر ماکول اللحم اشکالی در ترجیح
هست لکن دور نیست که ترجیح میته ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس یا تخییر

در احکام حریر

مطلب چهارم در احکام حریر است و در این چند مبحث است اول آنست که جایز
نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر
حال نماز بلکه اگر بپوشد لباس حریر را و نماز در آن بعمل آورد نماز باطل خواهد
بود مگر در دو صورة که پوشیدن و نماز در آن بعمل آوردن جایز هست اول
در حال حربی که راجح بوده باشد در شریعت مطهره دویم در حال ضرورت
مثل برودت هوا بحدیکه در ترک لبس حریر مظنه هلاکت نفس یا حدوث مرض

بوده باشد

در جواز پوشیدن لباس حریر مخلوط با ابریشم در نماز و غیر نماز

بوده باشد و اما لبس آن بمجرد دفع شپش علی وجه الاطلاق مشکل بلکه جایز نیست مگر
در صورتیکه بحد ضرورت برسد و آنچه که مذکور شد در حق مردان بود و اما
نسبت بزنان پس پوشیدن حریر بلا اشکال جایز است در حق آنها و اما نماز
زنان در حریر محض اگرچه شیخ صدوق قایل بعدم جواز شده لکن مشهور در حق
در مسئله آنست که جایز بوده باشد بلکه مسئله در نظر حقیر محل اشکال
نیست اگرچه مرحوم علامه در منتهی توقف فرموده مبحث ثانی آنست که منع
از پوشیدن حریر و نماز در آن در حق مردان در صورتی است که مخلوط بچیزی
نبوده باشد که نماز در آن جایز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده باشد
از ابریشم و ریسمان پوشیدن آن در حق مردان و همچنین نماز کردن آنها
در آن جایز خواهد بود خواه کل تار ابریشم بوده باشد و کل پود ریسمان یا بعض
از هریک از تار و پود هم ابریشم بوده باشد و هم ریسمان یا کل تار ابریشم
بوده باشد و پود مرکب از ریسمان و ابریشم یا بعکس باین نحو که کل پود
ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریسمان پس در جمیع این صور
پوشیدن مردان چنین لباس را و همچنین نماز کردن در آن جایز خواهد
بود و در صورة امتزاج شرط نیست که باید ابریشم علاوه از ریسمان نبوده
باشد پس جواز پوشیدن مردان و نماز در آن ثابت است اگرچه ابریشم علاوه
از ریسمان در صور مسطوره بوده باشد بجهة منع از پوشیدن حریر محض

وان نماز در آن است پس هرگاه امتزاج بنحوی بوده باشد که صادق نباشد که حریر محض است عیبی نخواهد داشت وابنها دو صورت است که ابریشم ممزوج بوده باشد بغیر ابریشم از چیزها اینکه نماز در آنها جایز بوده باشد مثل ریسمان و پشم حیوان ماکول اللحم و کتان و خز و امثال اینها واما هرگاه ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز نبوده باشد مثل اینکه مخلوط بوده باشد بموی حیوان غیر ماکول اللحم باطلا[؟] در این صورت امتزاج ثمری ندارد و منع از استعمال در احوال نماز باقی است مبحث سوم در حکم کج است بدانکه حکم کج در این مقام حکم ابریشم است پس هرگاه لباس معمول بوده باشد از محض کج یا از کج و ابریشم یا از کج و غیر کج از چیزهایی که نماز در آنها جایز نیست نماز در آن جایز نخواهد بود واما پوشیدن در غیر حال نماز کراهت منع ثابت است وکراهت منتفی است تفصیل این اجمال آنست که اگر ثوب معمول از کج تنها بوده باشد یا از کج و ابریشم بوده باشد پوشیدن آن در حق مردان جایز نیست واما اگر معمول از کج و موی حیوان غیر ماکول اللحم غیر نجس العین بوده باشد پس پوشیدن آن در غیر حالت نماز جایز خواهد بود بلکه حکم بعدم جواز پوشیدن اگرچه ممزوج بوده باشد باجزای نجس العین مشکل است ولکن اینها در صورتی است که آن جزو مخلوط ماخوذ بوده باشد از آن حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیات واما هرگاه ماخوذ بوده باشد از آن بعد از ممات حکم بجواز پوشیدن آن اگرچه در غیر

حالت

در بیان عدم جواز نماز در لباسی که مخلوط باطلا[؟] یا موی حیوان غیر ماکول اللحم است

در حکم جامه کج

حالت نماز بوده باشد مشکل بلکه ممکن نیست و مخفی نبوده باشد که منع از نماز در حریر ثابت است اگرچه عورت مصلی مستور بغیر آن بوده باشد بلکه منع ثابت است اگرچه روی جامه حریر بوده و آستر غیر حریر یا بعکس آن مبحث چهارم آنست که حریر با نمواقع[؟] علمیه است پس هرگاه کسی در حریر نماز کند با جهل بموضوع یعنی نداند که آن ثوب حریر است مثل اینکه در شب تاریک جامه پوشید و نماز کرد بعد از فراغ از نماز مشخص شد که نماز در حریر شده ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اعاده آن نماز لازم نیست اگرچه عالم بحقیقت حال در وقت شود واما هرگاه برعکس این بوده باشد باین نحو که نماز در جامه ایشان بود با اعتقاد اینکه این جامه حریر نمی باشد بعد از فراغ از نماز مشخص شد که حریر نبوده ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد واما ناسی پس آن یا ناسی موضوع است یا ناسی بحکم ناسی موضوع ظاهر این است که مثل جاهل بوده باشد واما ناسی بحکم پس در آن تفصیلی است ان شاء الله تعالی در مبحث مغصوب ظاهر خواهد شد مبحث پنجم آنست که حکم ببطلان نماز مختص باین نیست که حریر بقدر ساتر بوده باشد که نماز بتنهایی در آن توان نمود بلکه ثابت است اگرچه ما لا یتم به الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زیر جامه از حریر یا کمربند از حریر باطل خواهد بود و هم چنین است نماز در کلاه حریر لکن این منصور بچند صورت میشود یک قسم آنست که رو و آستر کلاه هر دو حریر بوده باشد دویم آنست

در حکم جاهل بثوب حریر

در عدم جواز نماز با بند زیر جامه حریر و کمربند حریر و کلاه و وقوع آن

کرد و تنها حریر بوده باشد و آستر غیر حریر سوم عکس این است یعنی آستر حریر بوده باشد و رو کلاه غیر حریر در هر یک از سه صورت که بوده باشد نماز باطل خواهد بود چهارم آنست که بعضی از رو کلاه حریر بوده باشد یا بعضی از آستر آن حریر بوده باشد در این صورت اگر حریر قلیل بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست و اگر بسیار بوده باشد محل اشکال است حکم بجواز اظهر است اگرچه اجتناب اقرب بطریق نجاة و اوفق بطریق احتیاط است خصوصا که در صورتی که کلاه دم‌دار بوده باشد وکل دم حریر بوده باشد واما هرگاه سرکلاه که تعبیر از آن در عرف بعرقچین کلاه میشود حریر بوده باشد و دم کلاه غیر حریر بوده باشد اشکال در آن کمتر گشته بجز مذکور شد در حکم نماز در ما لا یتم به الصلوة از حریر است واما استعمال اینها یعنی بستن کمربند بکمر یا قرار دادن بند زیر جامه در لیفه زیر جامه یا کلاه حریر بر سر گذاردن در خارج نماز در و دست که تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر کلاه حریر بوده باشد بر سر گذاردن آن جایز نبوده باشد اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد واما اگر مثل کمربند یا بند زیر جامه بوده باشد ظاهر این است که حکم بحرمت نتوان نمود پس بستن کمربند حریر در کمر و داخل کردن بند زیر جامه حریر در لیفه زیر جامه و پوشیدن آن زیر جامه در غیر حال نماز جایز خواهد بود اگرچه اجتناب اقرب بطریق سداد است مبحث ششم

دربیان

در بیان ۲ نکته حکم خنثی مشکل و در عدم جواز پوشیدن حریر بعضی و نماز در آن حکم رجال است

در بیان مسائل متعدده متعلقه باین مقام است مسئله اولی آنست که حکم خنثی مشکل در این مقام حکم رجال است پس جایز نیست در حق او پوشیدن حریر محض و نیز نماز در آن مسئله ثانیه آنست هرگاه فرض شود که مکلف متمکن نبوده باشد مگر از لباس حریر و امر مردد باشد ما بین آنکه نماز در لباس حریر نماید عاریا متعین است اختیار ثانی پس نماز در حریر جایز نخواهد بود اگرچه در چنین صورة بوده باشد مسئله ثالثه هرگاه امر مردد شود ما بین آنکه نماز در متنجس نماید یا در جامه حریر لازم است اول را اختیار نماید مسئله رابعه واجب بر ولی منع نماید مولی علیه را از پوشیدن حریر بلکه دور نیست که تمکین ولی مولی علیه را بر پوشیدن حریر جایز بوده باشد مسئله خامسه آنست لازم است بر مکلف که اجتناب نماید از مشتبه بحریر پس هرگاه لباسی مردد باشد ما بینکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص آن ممکن نبوده باشد اجتناب از آن لازم است و هم چنین هرگاه شک کند که ممزوج هست بچیزیکه نماز در آن مباح بوده باشد یا نه مسئله سادسه آنچه مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز کردن در آن است واما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن بر آن یا خواب نمودن بر آن یا تکیه کردن بر حریر هیچیک حرمت آن ثابت نیست و مرحوم ابن حمزة در این مقام قایل بحرمت شده فرموده است هر چیز که پوشیدن آن حرام بوده باشد حرام است فرش نمودن آن و تکیه نمودن بر آن و این قول ضعیف است و هم چنین جایز است

در جواز استعمال حریر در غیر پوشیدن و نماز کردن

در بیان حمل حریر در غیر حالت نماز و عدم بطلان نماز با حمل آن

سوار شدن بجای او این که روی پالان حریر بوده باشد و هم چنین است هرگاه حریر روی زین انداخته شود لکن اگر سرخ بوده باشد استعمال آن مکروه هست و اما حریر مخلوط پیچیدن اگر چه این هم مثل سابق است ظاهر این است که حکم مخلوط نتوان نمود لکن احوط اجتناب است و اما در حال نماز پس جایز نیست **مسئله سابعه** در حریر محمول است بدانکه حمل حریر در غیر حالت نماز شبهه در جواز آن نیست و اما در حال نماز پس ظاهر این است که موجب بطلان نماز نشود اگر چه جامه دوخته بوده باشد **مسئله ثامنه** لباس مکفوف بحریر است یعنی جامه که سجاف او حریر بوده باشد بدانکه پوشیدن چنین لباسی بی اشکال جایز است و اما نماز در آن پس ظاهر این است که جایز بوده باشد و مراد بکف جامه سجاف است لکن چنانچه جایز است نماز در جامه که سجاف او حریر بوده باشد چنین است جامه که قیطان از ابریشم در آن دوخته باشند خواه در اطراف جامه بوده باشد با علم قیل بظاهر مثل اطراف بدن عرقچین یا چوقای بارانی یا با قیل بظاهر مثل با فته از ابریشم که متعارف است کرد دیگر قبا میکذارند و هم چنین سر آستین و مثل این است تکمه ابریشم کرد دیگر یا سر آستین میدوزند مجملا جمیع اینها بی عیب و نماز با همه اینها صحیح است و هم چنین است بند حریر که بقبا میدوزند این نیز بی عیب است

در دفع عدم جواز پوشیدن لباس طلا بر مردان و نماز در آن باطل است

مطلب پنجم در حکم نماز در طلا است بدانکه بی اشکال حرام است از برای

انتهی مقابلة

مرد

مرد پوشیدن جامه که از مفتول طلا بافته شده باشد خواه کل ثوب از آن مفتول بافته شده یا آنکه مخلوط بوده باشد بچیزی بلکه پوشیدن لباس از آن جایز بوده باشد مثل اینکه لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره یا از مفتول طلا و ریسمان و پشم و غیرهما و هم چنین نماز در چنین لباس باطل است تفصیل مسئله آن است که مسئله متصور بچند صورت میشود اول آنست که کل لباس بافته شده باشد از مفتول طلا دویم آنست که لباس مرکب بوده باشد از مفتول طلا و ابریشم سیم آنست که لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره چهارم آنست که بافته شده باشد از مفتول طلا و ریسمان ظاهر این است که نماز در چنین لباس در جمیع صور مذکوره باطل بوده باشد بلکه پوشیدن چنین لباسی جایز نبوده باشد اگر چه در خارج نماز باشد و اما هرگاه لباس بافته شده باشد مجموع از آن مفتول نقره یا آنکه لباس مرکب بوده باشد از مفتول نقره و ابریشم و هکذا پوشیدن آن و هم چنین نماز در آن جایز است پس نماز در جامه طلا باطل است خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد بچیزیکه نماز در آن جایز نیست مثل ابریشم ~~یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز در آن جایز نبوده باشد مثل ابریشم~~ یا ممزوج بوده بچیزی که نماز در آن جایز بوده باشد مثل مفتول نقره و ریسمان و نحو اینها و این اعم است

در بیان عدم جواز اکثر لباس طلا و حلی بودن در نماز

از اینکه عورة مستور بلباس طلا بوده باشد یا نه پس اگر فرض شود عورة مستور بلباس ریسمان بوده باشد لکن لباس طلا را یا لباس ممزوج بطلا را فوق آن پوشیده باشد باز نماز باطل خواهد بود اینها در صورتی است که لباس طلا یا ممزوج بطلا ما یتم به الصلوة بوده باشد و اما هرگاه ما لا یتم به الصلوة بوده باشد ظاهر این است که تأمل در بطلان نماز در مثل بند زیرجامه و کمربند و عرقچین نبوده باشد و اما انگشتر طلا پس اشکالی نیست در اینکه در حق مردان جایز نیست که در دست نمایند و اما بطلان نماز مرد در صورتیکه انگشتر طلا در دست او بوده باشد اگر چه محل کلام است لکن ظاهر این است که نماز باطل بوده باشد و اما مثل تکمه طلا در قبا یا غیر قبا دوختن و هم چنین یا دچیزی منسوج از مفتول طلا سجاف لباس نمودن پس مثل این استعمال نیز جایز نیست و دور نیست موجب بطلان نماز نیز بشود و اما افتراش طلا و جلوس بر فرش طلا دور نیست اینها نیز حرام بوده باشد و جمیع آنچه مذکور شد در صورتی که طلای خالص بوده باشد ظاهر است و اما هرگاه خالص نبوده باشد باین نحو که طلا روکش آن نموده باشند اگر چه حکم صریح بحرمت و بطلان نماز در آن خالی از اشکال نیست لکن احتیاط شدید در اجتناب از آن است خواه در نماز بوده باشد یا خارج از نماز و اما حمل طلا یعنی طلا با خود داشتن ظاهر این است

کر موجب

در بیان حمل طلا در نماز و غیره

که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک بوده باشد یا غیر مسکوک بلکه یا دچیزی که منسوج از مفتول طلا بوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد موجب بطلان نماز نمیشود بنا بر این منع در صورتی است که ملبوس مصلی بوده باشد یا جزو ملبوس پس طلای محمول مثل حریر محمول است موجب بطلان نماز نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما در حق زنان مطلقا نقصی ندارد نه پوشیدن لباس از طلا و نه نماز نمودن در آن و نه جلوس بر آن و نه خوابیدن بروی آن و نه بر روی انداختن بدانکه مناسب در این مقام آنست که دانسته شود چیزهائیکه معهود است مجهتر یا بر سر قسم است اول آنست که ساتر پشت پا نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال نماز در آن جایز است دویم آنست که ساتر پشت پا است تا مفصل و چیزی از ساق را نمی پوشاند مثل چکمه و جورابیکه ساق او بلند بوده باشد این قسم نیز بی اشکال نماز در آن صحیح است بنا بر این کسیکه چکمه در پای او بوده باشد با همان چکمه نماز می تواند نمود پس کندن چکمه بجهت نماز لازم نیست قسم سیم آنست که ساتر پشت قدم هست لکن ساتر چیزی از ساق نیست مثل جورابیکه ساق او کوتاه بوده باشد و مثل آنچه متعارف است در میان زنان که بتعبیر از آن بر نیم ساق میکنند این قسم محل خلاف ما بین فقها است بسیاری از فقها حکم فرموده اند باینکه نماز در آن جایز نیست پس اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل خواهد بود مختار نزد حقیر خلاف این است لکن احتیاط شدید در اجتناب است و در صورة عدم

در بیان حکم چیزی که ساتر پشت پا باشد و ساتر چیزی از ساق نباشد

اجتناب احتیاط در اعادهٔ نماز است هرگاه در صورتیکه فراموش نموده بعد از نماز متذکر شود
در این صورة ظاهر این است که حاجت باعاده نداشته باشد **مطلب ششم** آن است
که مانع از نماز در لباس یا ذاتی است یا عرضی اول مثل حریر و طلا و نحو اینها دویم مثل پوست
حیوان مأکول اللحم در صورتیکه مأخوذ از مزکی نبوده باشد بجهت آنکه عدم جواز نماز در آن
بجهت نجاست آنست که باعث آن عدم تذکیه است و از این قبیل است چیزی که ساتر پشت
قدم پا بوده باشد لکن ساتر چیزی از ساق نبوده باشد بنا بر قول بعدم جواز نماز
در آن که اینجا دو حیثیت باهم جمع میشوند مثل پوست حیوان غیر مأکول اللحم در
صورتیکه مأخوذ از غیر مزکی بوده باشد و مانع ذاتی که اینجا مانع است مطلقا
خواه در حق مرد بوده باشد یا زن مثل اجزای غیر مأکول اللحم پس نماز در آن
جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی آنست که مانعیت آن مختص
بمردان است و در حق زنان نماز در آن جایز است مثل حریر و طلا چنانچه دانسته شد
و مانع عرضی نیز بر دو قسم است لکن بعکس مانع ذاتی یک قسم آنست که مانعیت
آن مختص است در حق زنان مثل لباسیکه حاجب ما وراء خود نبوده باشد در صورتیکه
اقتصار بآن نماید و قبل و دبر مستور بچیزی دیگر نبوده باشد دویم آنست که مانعیت
آن مشترک است میان زن و مرد و این چند چیز است یکی مغصوب بودن لباس است

[illegible] متعلق است بلباس غصبی و فروع آن

کلام در این مقام در بیان این مطلب است بدانکه لازم است در لباسیکه مکلف در آن
نماز میکند منفعت آن لباس مملوک او بوده باشد بمتابعت عین یا بالانفراد مثل

اینکه

اینکه منفعت لباس را در مدت معینی مالک آن با او مصالحه نموده باشد یا مالک
نبوده باشد لکن مأذون بوده باشد از قبل مالک پس هر لباسی که این شخص مالک منفعت
او نبوده باشد یا مأذون در تصرف در آن از جانب مالک نبوده باشد مغصوب خواهد
بود نماز در آن باطل است و اذن بر سه قسم است اول اذن صریح است دویم اذن فحوی
سیم اذن شاهد حال اذن صریح یا در خصوص نماز است مثل اینکه میگوید مأذون
هستی که نماز در این لباس بجا آورده باشی یا مطلق است بنحویکه شامل نماز نیز هست
مثل اینکه میگوید هر تصرفی که خواسته باشی در این جامه نموده باشی مأذون هستی
کلامیکه در این مقام هست این است که معتبر در اذن صریح آنست که مفید علم برضای
مالک بوده باشد یا خیر تحقیق حال محتاج بتفصیل در مسئله است بیان مطلب
مقتضی این است که گفته شود قول مالک لباس در حق غیر که مأذون هستی در این
جامه من نماز کرده باشی یا مفید علم برضای اوست در این تصرف یا نه در صورت
اول تشکیکی در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی خالی از این نیست یا عالم است
بعدم رضای مالک در تصرف در آن مثل اینکه از قراین احوال مشخص میشود که این کلام
از راه خوف او و صادر شده یا بر وجه تمسخر در این صورة شبهه در عدم جواز تصرف
نیست پس اگر نماز در آن بعمل آورد در این حالت نماز محکوم ببطلان خواهد بود یا مفید
علم برضا و عدم رضا هیچیک نیست این منقسم بسه صورة میشود اول آن است
که مظنه بعدم رضای مالک دارد دویم آنست که ظن برضا و عدم رضا هیچیک

تفصیل وجود داعی و عدم آن و در اینکه تصرف تابع علم متصرف است برضای مالک

حاصل نیست در این دو قسم نیز ظاهر این است که تصرف جایز نبوده باشد پس در آن
دو صورة نیز اگر اتیان بنماز در آن نماید نماز باطل خواهد بود سیم آنست این کلام
از مالک اگر چه مفید علم برضای او نیست لکن مفید مظنه برضای او هست این قسم
ظاهر این است که تصرف جایز بوده باشد پس نماز صحیح خواهد بود و از جمله مطالبیکه
در این مقام مناسب این است که تنبیه بر آن بشود آنست که داعی و باعث بر اذن مالک
یا معلوم هست یا نه در قسم ثانی اشکالی نیست و اما در قسم اول مالک در اعتقاد
بتحقق داعی یا مصیب است یا مخطی در اول تشکیکی در جواز تصرف و اشکالی
در صحت نماز نیست و اشکالی که هست در قسم ثانی است مثل اینکه مشخص است که باعث
بر اذن مالک در نماز در آن جامه این است که معتقد این بود که این شخص صالح و عادل
می باشد یا معتقد این بود که این شخص صدیق او می باشد در این صورة اگر این اعتقاد
مطابق واقع بوده باشد یعنی چنانچه این شخص معتقد صلاح و عدالت و تدین او بوده
باین سبب و را اذن در نماز در جامه خود داده و مأذون له نیز باعتقاد خود
متصف باین صفات می باشد مشخص است اشکالی در جواز تصرف و نماز در آن در این
حالت نیست و اشکالی که هست در این است که مأذون له معتقد عدم اتصاف
خود است بصفاتیکه داعی بر اذن مالک شده مثل اینکه میداند داعی بر اذن
اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت و صدیق بودن او است و در واقع این
شخص میداند که فاسق و دشمن او است پس علت صدور اذن از مالک اعتقاد صدق

بودن

بودن این است با او و خود عالم است باینکه از اعادی او است پس انتفای علت مقتضی
انتفای معلول است پس می باید تصرف جایز نبوده باشد این بیان وجه اشکال است
جواب از این آنست که انتفای علت اگر چه مستلزم انتفای معلول است لکن مسلم نداریم
که در این مقام علت منتفی بوده باشد بجهت آنکه علت اذن اعتقاد مالک است بعدالت
متصرف مثلا نه عدالت نفس الامری و این اعتقاد متحقق است بجهة آنکه تصرف در مال
مالک تابع علم متصرف است برضای مالک و علم برضای او حاصل است نظر بعلم متصرف
که باعث اذن اعتقاد مالک است بعدالت آن و مفروض این است که این اعتقاد متحقق است
پس علم برضای او حاصل است بلی هرگاه فرض شود که قبل این اعتقاد شد باین نحو که مالک
مطلع شد بر فسق این شخص در این صورت علت اذن که اعتقاد مالک بود بعدالت
او منتفی میشود و انتفای علت مستلزم انتفای معلول است پس عالم بعدم رضا
در تصرف خواهد بود پس تصرف در این حالت جایز نخواهد بود و تحقیق حال در
امثال مقام مقتضی این است که گفته شود اعتبار صفت در امری از امور یا از عالم
بعواقب امور است یا از غیر او اگر اول است در این صورت در حق کسیکه عالم است
بعدم اتصاف خود بآن صفت تصرف او در آن چیزی که مشروط بتحقق آن صفت است
جایز نخواهد بود نظر باینکه مناط در این وقت واقع و نفس الامر خواهد بود و
از این قبیل است آیه شریفه انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیه پس صدقات
بمقتضای آیه شریفه مختص بفقرا است در واقع پس هرگاه کسی که عالم بعدم فقر خود

بوده باشد تصرف در آن نمی تواند نمود اگرچه دیگران معتقد فقر او بوده باشند و همچنین است
خمس که خلاق عالم جل شأنه خمس را بجهة فقر اولاد سادات مقرر فرموده پس هرگاه کسی که
معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سید هست لکن فقیر نیست تصرف در آن
نمی تواند نمود اگرچه دیگران معتقد سیادت او بوده باشند و اگر دو قسم است یعنی اعتبار
صفت مخصوص در امری از غیر عالم بعواقب امور است در این صورت خالی از این نیست
یا کلام بنحوی ادا نموده که مدلول آن اعتبار واقع و نفس الامر است پس رعایت
آن لازم و در صورت انتفای آن تصرف جایز نیست مثل اینکه مالک بگوید من راضیم
که تصرف در مال من بکند کسی که صدیق من بوده باشد در واقع در این صورت
هرگاه کسی در نفس الامر از اعادی او است تصرف او در آن مال جایز نخواهد بود
اگرچه عالم بوده باشد که مالک معتقد این هست که او از اصدقای او است مگر در
صورتیکه مشخص بوده باشد که مراد مالک اعتبار واقع بحسب واقع نیست بلکه مراد
او کسی است که چنان بوده بحسب واقع اعم از آنکه مالک و او چنان بداند که بحسب واقع
چنین است یا نداند لکن در واقع چنین بوده باشد در این صورة اگر کسی چنان بداند
که مالک او را از اصدقای خود میداند یا ندو دو نیست که تصرف تواند نمود مگو بنا بر
تقدیری که مذکور شد و اما هرگاه القای خطاب بشخص معینی نماید باین نحو راضیم
که تو تصرف در این لباس من نمائی بعلت آنکه تو از اصدقای منی تصرف او در آن لباس
جایز خواهد بود اگرچه این شخص خود را از اعادی مالک داند مسئله اگرچه چنین است

لکن

لکن فهمیدن آن محتاج است بتامل تام بعد از استمداد توفیق از موثق علام جل الآؤه
علی قاطبة الانام و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورة منع مثل آنکه مالک میگوید
بکسی که من راضی نیستم باینکه تو تصرف در لباس من نمائی بعلت آنکه تو دشمن
منی و فرض شود که این شخص از اصدقا و اصدقای او است در این صورة میگوئیم
تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه منع او مستند باعتقاد او است
که او را دشمن میداند پس علم بعدم رضای او ثابت است اگرچه عدم رضای او
مستند بچیزی است که واقعیت ندارد و اما هرگاه بگوید راضی نیستم هر کس که دشمن
من است تصرف در لباس من نماید یا نمی تواند این شخص که دوست او است در
واقع تصرف در آن لباس نماید یا خیر نظر باینکه مفروض این است مالک این
شخص مخصوص را دشمن خود میداند پس منع منصرف باو هم میشود نظر باعتقاد
او و ظاهر ثانی است پس تصرف در چنین صورة در حق او جایز نخواهد بود اگرچه فی الواقع
دوست او میباشد و این در صورتی است که شخص بوده باشد که اعتقاد مالک در حق
این شخص این است که از اعادی او است و اما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص مشخص
نبوده باشد اشکال منع منصرف باین نمیشود بلکه از اختصاص عدم رضا بدشمن
خود ظاهر میشود رضا بالاضافه بدوست و مفروض این است که این شخص چنین است
پس تصرف در حق او جایز خواهد بود و اما هرگاه القای کلام بنوعی نماید که مظهر
ومعلن از واقع و نفس الامر بوده باشد مثل اینکه بگوید هر کس دشمن من بوده باشد

ابتدا مقابله از
اول معروض
العبد محمد حسین

در واقع راضی نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق چنین شخصی که مالک معتقد
این هست که دشمن او است ولکن در واقع و نفس الامر از اصدقا از اصدقای او است
تصرف در لباس او جایز خواهد بود مگو بنا بر احتمالی که سابقا اشاره بآن شد
فهمیدن حق مطلب محتاج بتامل بسیار است و آنچه مذکور شد تا این مقام در بیان
اذن صریح بود و اما اذن فحوی پس آن استفادهٔ رضای مالک است در تصرف
اعلی باعتبار صدور اذن از مالک در تصرف ادنی این گاه هست نسبت بمتصرف
واحد است بالاضافه بانواع تصرف یا نسبت بمتصرف متعدد است مختلف بمراتب
و درجات اول مثل اینکه میگوید نسبت بشخصی من راضیم که تو این لباس مرا استعمال
نمائی در وقت بجا آوردن نماز مثلا که از این اذن استفاده میشود رضای او در
استعمال آن لباس در حین نماز کردن و همچنین دوم مثل اینکه بدشمن خود میگوید
راضیم که استعمال این لباس من نمائی در حین نماز پس از این استفاده میشود
رضای او در پوشیدن این لباس در حق دوست و یا آنکه نسبت بفاسقی گوید
راضیم که این جامه را بپوشی در حال نماز و از اینجا مشخص میشود رضای او در این
استعمال در حق شخص صالح مقدس و اما اذن شاهد حال پس آن اذنی است
که استفاده میشود بملاحظهٔ ارتباطیکه بین مالک و متصرف می باشد
و بعبارة اخری اذن شاهد حال اذنی است که حاصل میشود بجهة متصرف
بملاحظهٔ حال مالک با خود و گاه هست کفایت میکند در حصول اذن معرفت

اسلام

اسلام مالک اگرچه بخصوصه مالک معلوم نبوده باشد مثل نماز در صحرای مشعر همین
قدر که مشخص شد که مالک این صحرا مسلمانست حال آن ناطق است برضای آن
مالک در نماز کردن در آن صحرا و احتمال اینکه شاید مالک آن صغیر بوده باشد
ظاهر این است که مضر نبوده باشد چرا که ولی در امثال مقامات که قطع بعدم
مضرت مال هست کفایت میکند و اما این قدر کفایت نمیکند در تصرف نمودن
در خانهٔ کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است از تحقق ارتباطاتی از این قبیل که
مذکور شد مثل صلاح مالک یا صداقت و یا قرابت و یا معرفت چه هر تقدیر که
اسلام مفید اذن او هست صلاح طرفین مفید آن هست بعلاوه و همچنین هر
مقرونیکه صلاح طرفین من غیر قرابة موصل بآن است صلاح طرفین با قرابت موصل
بآن هست بعلاوه و ظاهر این است معتبر در اذن شاهد حال علم برضای مالک است
ظن کفایت نمیکند مگر در صحاری مشعر که ظاهر فقها این است که ظن برضای
مالک را کافی میدانند تتمیم گاه هست تعارض میشود ما بین اقسام مذکوره در
اذن مثل اینکه قال ناطق برضا است و حال ناطق بر خلاف آن پس اذن صریح
مقتضی رضای مالک است بتصرف مثل اینکه میگوید راضیم که در این لباس من نماز
بعمل آورده باشی و حال او شهادت میدهد بر خلاف آن مثل اینکه این قول از راه
خوف است یا از این راه است که براو در منع است مشخص است که در این صورة عمل
بمقتضای حال است و اعتمادی بقول در این وقت که مفروض شده نیست و همچنین است

هرگاه قول مقتضی عدم رضا بوده و حال مقتضی رضا باشد در هر دو صورة عمل بمقتضای
حال لازم است و بسیاری از اوقات است که این تعارض واقع میشود مثل اینکه کسی
بکسی اظهار میکند بیا بخوان نماز را و حال و شهادة میدهد که این اظهار قلباً نیست
بلکه من باب تعارف است و ظاهر میشود که قلباً راضی باین مطلب نیست عمل بمقتضای
قول در این صورة نمیتوان نمود **مطلب هفتم** هرگاه کسی نماز کند در جامه که
مالک منفعت او نبوده باشد و مأذون هم نبوده باشد نه باذن صریح و نه باذن
فحوی و نه باذن شاهد حال در این صورة اگر عمداً بوده باشد آثم و نماز او باطل
و اعادهٔ آن لازم است و اگر نسیاناً بوده باشد خالی از این نیست یا ناسی موضوع
بوده یا ناسی حکم اما ناسی موضوع مثل اینکه میدانست که این ثوب مملوک او نیست
و هم چنین مأذون از جانب مالک آن نیست و در آن نماز بعمل آورد لکن در وقت
پوشیدن آن و نماز کردن در آن فراموش کرده بعد از نماز متذکر شد در این
صورة ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک آن لازم نبوده باشد
اگرچه متذکر بحقیقت حال شود در وقت نماز اما ناسی حکم مثل اینکه فراموش
کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اگر این نسیان از تقصیر او بوده
باشد مثل اینکه بی مبالاتی و مسامحه در ضبط آن نمود تا فراموش نمود در این
صورت ظاهر این است که نماز او باطل و اعادهٔ آن لازم بوده باشد و اگر این نسیان
مستند بتقصیر او نبوده باشد مثل اینکه ذاهل بالمره شد بدون آنکه قصد او

مسامحه

مسامحه در این بوده باشد یا آنکه مکرر متذکر این حکم بود بنحوی که مطمئن شد که از خاطر او
محو نخواهد شد لکن خلاف آن بظهور رسید و محو شد یا عدم تقصیر در این صورة ظاهر
این است که نماز او صحیح بوده و اعادهٔ آن لازم نبوده باشد اگرچه اعاده اقرب باحتیاط
و اوفق بسبیل نجاة است و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد مثل اینکه نماز در لباس
بعمل آورد باعتقاد آنکه لباس از خود او است یا مأذون بوده است در تصرف در آن
یا آنکه ذو الید او را مأذون نمود که نماز در این لباس نماید یا ادعای آنکه این جامه
از او است یا آنکه اکتفا بهمان ذو الید بودن او نمود و نماز در آن لباس بعمل آورد
ظاهر این است در جمیع این صور نماز صحیح بوده تلافی آن لازم نبوده اگرچه عالم شود بحقیقت
حال در اثنای وقت **مطلب هشتم** هرگاه مالک ثوب مغصوب مأذون نماید در
نماز کردن در آن ثوب پس این اذن یا نسبت بغیر غاصب می باشد یا بالاضافه بخود
غاصب یا مطلق خواهد بود اول آنست که ظالمی لباس کسیرا غصب نمود بشخصی داد و مالک
آن لباس همان شخص معین را مأذون نمود که نماز در آن لباس نماید در این صورت
بی اشکال نماز آن شخص در آن جایز و بی عیب خواهد بود خواه این اذن اذن صریح بوده
باشد چنانچه مذکور شد یا اذن فحوی یا بحسب شاهد حال [illegible] که بوده باشد کفایت
میکند در حکم بصحت نماز متخصص است این حکم مختص بمأذون است پس در حق غیر مأذون
متحقق نیست دویم آن است که این اذن نسبت بغاصب است و فی الحقیقه اذن هم
بوده باشد در این صورة نماز غاصب در آن لباس مغصوب صحیح خواهد بود اگرچه

باشد

آثم بوده باشد در استعمال الخارج نماز اگر اذن مختص بحالت نماز بوده باشد و گاه هست
در این صورت اذن فحوی در حق غیر غاصب متحقق میشود بنابر اینکه هرگاه مالک
راضی بوده باشد نماز غاصب را در آن پس رضای او در نماز دیگران در آن لباس
بطریق اولی خواهد بود سیم آنست که اذن مالک در نماز در آن بطریق اطلاق
یا عموم بوده در این صورت نماز کردن غیر غاصب در آن بی اشکال خواهد
بود و اما نماز خود غاصب محل اشکال است نظر بعدم معلومیت انصراف اطلاق
یا عموم در حق غاصب بجهة آنکه مناط در نماز در لباس غیر تحقق اذن از مالک است
در حق هر کسی که متحقق شد بی اشکال است اگرچه غاصب بوده باشد بنابر این
فرقی ما بین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر اینکه غالب
این است که غاصب مغصوب مالک است رضای او در تصرف او معلوم
نیست بلکه غالباً معلوم العدم است **مطلب نهم** واجب است بر مردان
ستر عورتین در حال نماز و هم چنین در غیر حالت نماز لکن بشرط حضور ناظر محترم
چنانچه بیان خواهد شد و مراد بعورتین که ستر آن بر مردان واجب است در نماز
بنابر مشهور و مختار ما بین اقوال قبل و دبر است و مراد بقبل نفس ذکر و خصیتین
و مراد از دبر نفس مخرج یعنی محل خروج غائط است پس عانه که عبارت از محل روییدن
مو است فوق ذکر از عورت نیست و هم چنین است عجان که عبارت از ما بین ذکر
و مخرج و هم چنین دو طرف مقعد و قول دیگر در تحدید عورت مردان است که عورت

عبارت از

عبارت از ناف تا زانو او قول سیم مثل این است در بدایه و لکن بخلاف این است در نهایه
یعنی عورت عبارت است از ناف تا ساق و این دو قول ضعیف است و مخفی نماند چنانچه
واجب است بر مرد ستر عورتین در نماز هم چنین شرط صحت نماز نیز هست پس هرگاه
کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدیهما خالی از این نیست یا عمداً خواهد بود
یا نسیاناً یا جهلاً پس اگر عمداً بوده باشد آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیاناً
بوده باشد خواه ناسی موضوع بوده باشد یعنی میدانست عورت او منکشف است
لکن در حال نماز فراموش کرد که عورت او منکشف است تا عورت را بپوشاند
یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که ستر عورتین در حال نماز واجب است
در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد
یعنی نمیدانست که عورت او مستور نیست بلکه معتقد این بود که عورت او
مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده ظاهر این است
که نماز او در این صورت صحیح بوده باشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در وقت
و آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما عورة زن که ستر آن در نماز لازم است
پس زن یا حره است یا امه یعنی آزاد است یا کنیز پس اگر حره بوده باشد واجب است
در حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بپوشاند مگر رو و کف و دو قدم
بنابر مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال و مراد از رو که ستر آن بر زن
در حال نماز لازم نیست و کشف آن مضر بصحت نماز او نیست آن مقداری است

کرشتن آن در وضو واجب است پس علاوه بر این مقدار لازم است که مستور بوده باشد
بلکه بعضی از مقداریکه غسل آن در وضو لازم است مثل باید من باب المقدمه پوشانیده
شود تا ستر آنچه لازم است محقق شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که بر زن لازم است
که گوش و موی سر را در حال نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر این است که مراد
از آن از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از زند محل اجتماع استخوان ساعد
و کف است بنا بر این باید چیزی از پایین تر نیز پوشانیده شود تا مشخص
شود محقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم این است پشت دو کف
نیز پوشانیده شود و اما قدمان پس ظاهر این است که مراد از قدم از سر
انگشتان پا است تا محل اجتماع استخوان ساق و قدم پس این مقدار مکشوف
بودن آن مضر بصحت نماز زن نیست لکن چنانچه در زند و کف مذکور شد
قلیلی پایین تر از مفصل را بپوشاند تا مطمئن شود که مقدار لازم را
پوشانیده خواهد بود بنا بر این پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت
نماز زن نیست پس ستر عقب پا که عبارت از پاشنه پا بوده باشد لازم نیست
و اما بطن قدم پس نظر باینکه در حال قیام آن مستور است بسبب ملاصقه
آن بزمین و در حال سجده مستور است بجامه که زن پوشیده است و همچنین
در حال جلوس مستور است بر جامه و بعضی اعضای زن بنا بر این ثمره چندانی
ندارد که گفته شود که کشف آن مضر است یا نه اگر چه ممکن است که گفته شود

چونکه متعارف و معهود است که باطن قدم مستور بوده باشد چنانچه بیان شد
پس احتیاط مقتضی این است که بطریق متعارف و معهود معمول داشته شود و فرقی
در آنچه مذکور شد نمی باشد ما بین وجود ناظر و عدم آن پس اگر فرض شود احدی
در اینجا نبوده باشد لازم است رعایت آنچه مذکور شد کرده باشد اگر چه فرض
شود در شب تار در موضعی بوده باشد که قطع داشته باشد احدی در آن مکان
تردد نخواهد نمود پس لازم است آن مقدار که مذکور شده بپوشاند و نماز کند
پس اگر اخلال بآن نماید کلاً او بعضاً نماز باطل خواهد بود اگر چه قاطع باشد که احدی
در آن مکان تردد نخواهد نمود بلی هرگاه ناظر نامحرم بوده باشد گاه هست این مقدار
که مستثنی شد نیز لازم میشود که پوشانیده باشد و اما هرگاه تخلف نماید یعنی با وجود
ناظر نامحرم که ستر آن لازم بوده باشد و وانپوشاند و نماز کند ظاهر این است
که نماز او باطل نبوده باشد اگر چه بر ترک ستر در چنین صورة اثم بوده باشد آنچه
مذکور شد احد اقوال در مسئله است قول ثانی آنست که ستر راس بر زن در حال نماز
لازم نیست بنا بر این هرگاه مجموع سر مستور نبوده نماز بعمل آورد نماز او صحیح خواهد بود
و این قول شاذ و ضعیف است قول سیم در مقابل این است که ستر جمیع اجزاء بدن
بر زن در حال نماز لازم اگر چه کفین و قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی
وجه را نیز استثنا ننموده اند پس ظاهر کلام این بعض این است که لازم است بر زن
ستر جمیع اجزای بدن اگر چه کفین و قدمین و رو بوده باشد مگر مقداری از پیشانی

که با آن سجده محقق میشود ستر این مقدار واجب نیست و این دو قول نیز اگر چه ضعیف است
لکن رعایت این مهما امکن بی عیب است و اما هرگاه زن کنیز بوده باشد پس در حال نماز ستر
سر و گردن آن بعلاوه رو و کفین و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است اگر چه
مجموع سر و گردن آن منکشف بوده باشد و همچنین است دختر غیر بالغ مقصود
این است صحت نماز کنیز موقوف بستر راس و رقبه او نیست و با عدم آن نماز او صحیح است
لکن مستحب است در حق او رعایت ستر سر و گردن است و قول بحرمت ترک آن ضعیف است
مثل احتمال حرمت در کلام شیخ صدوق و مستند آن ضعیف است چنانچه در محل خود
بیان نموده ایم مجملاً واجب است در حق مردان و زنان در حال نماز ستر عورة نمایند
پس هرگاه اخلال بآن نمایند نماز باطل خواهد بود عمداً بوده باشد یا نسیاناً
بتفصیلیکه بیان شد و اما جهل بموضوع مثل اینکه ضعیفه مثلاً تمیز ندانست که گوش او مکشوف
بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر این است که نماز در این صورة صحیح بوده باشد چنانچه در حق
مردان بیان شد فرقی در این باب ما بین مرد بوده باشد یا زن نمی باشد پس در صورة
نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل بموضوع نماز هر دو صحیح می باشد و اینها در صورتی است
که متذکر شد در صورت نسیان یا عالم شد در صورة جهل بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه
در اثنای نماز بوده باشد پس این یا در صورة جهل است یا صورت نسیان پس در این دو
مقام است اول آنست که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بود و در اثنای نماز
عالم شد بحقیقت حال این منقسم بچند قسم میشود بجهت اینکه بعد از علم بحقیقت حال این شخص

یا متمکن از تحصیل ساتر هست بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد یا نیست و در صورة ثانیه
یا مقدار قطع نماز یا متمکن خواهد بود از تحصیل ساتر یا نه و در صورت تمکن این در سعت وقت است
یا در ضیق وقت اول آنست که بعد از علم بحقیقت حال متمکن بوده باشد از ستر عورة بنحویکه
مستلزم فعل منافی نبوده باشد در این صورة بعد از علم بحقیقت حال و قبل از ستر عورت
یا مباشر فعلی از افعال واجبه صلوة شد یا نه در صورة عدم مباشرة یا فصلی متخلل شد ما بین
علم بحقیقت حال و ستر عورة یا نه در صورة دیگر عالم بحقیقت حال شد و مباشر فعلی از افعال
صلوة نشد و فصلی هم متخلل نشد یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورة نمود و نماز را تمام نمود
من غیر اشکال نماز صحیح خواهد بود و کذلک و نیست در صورة دیگر فصلی متخلل شده باشد لکن مباشر
فعلی از افعال نشده باشد بان نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال
و الحبیر شده باشد در این صورة نماز او باطل است دویم آنست که بعد از علم بحقیقت حال متمکن
از تحصیل ساتر یا عدم فعل منافی نبوده باشد در این صورة یا وقت مضیق است بنوعیکه
اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن از درک رکعتی از نماز در وقت با ستر
عورة نخواهد بود یا موسع است در صورة اول لازم است که نماز را تمام نماید با عدم
ستر عورة لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود بایماء بدل هر یک از آنها و در صورة
ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از ستر عورة استیناف نماز نماید سیم آنست
که متمکن باز تحصیل ساتر نبوده باشد اگر چه با قطع کردن نماز بوده باشد در این صورت
قطع نماز جایز نیست بلکه لازم است بهمان حالت نماز را تمام نماید لکن در رکوع و سجود چنانچه

مذکور شد اکتفا نماید با ایماء و اگر بعد لعل یک وقت فی در این حال تا این ضیق وقت و سعة آن
نمی باشد و در صورت امن از ناظر محتوم اتیان به نماز نماید در حال قیام و در صورت
عدم امن اتیان به نماز نماید جالساً و در این صورت و در صورة سابقه که نماز را ایستاده
اتیان می نماید در صورت امن از ناظر احتیاط در دین مقتضی این است که دست را بر عورت
بگذارد مقام ثالث در صورت نسیان است یعنی عالم بود که کشف عورة مثلاً در نماز و در حال
اخذ به نماز فراموش کرد و در اثنای نماز متذکر شد در این صورت اگر متمکن از تحصیل
ساتر بوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز می نماید
بعد از ستر عورت استیناف نماز نماید و ظاهر این است که قطع نماز لازم باشد اگرچه
متمکن از ستر در اثنای نماز بوده باشد با عدم فعل منافی و اما هرگاه متمکن از تحصیل
ساتر نبوده باشد در این صورة قطع نماز جایز نیست لکن نماز را تمام نماید ایستاده
در صورة امن از ناظر مجهز رکوع و سجود اکتفا می نماید با ایماء برو در صورة عدم
امن از ناظر اتمام نماز نماید نشسته و اما در صورة ضیق وقت پس اگر در اثنای
نماز متمکن از ستر عورت بوده به نحوی که مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است
ستر عورة نموده نماز را تمام نماید و اگر متمکن از ستر عورت با این نحو نبوده باشد همان
حالت نماز را تمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر و نشسته در صورة عدم
امن با وضع ید بر عورت و ایماء بر مجهز رکوع و سجود **مطلب دهم** اگشت که شرطیت
ستر عورة مختص به فرایض نیست بلکه عام است خواه صلوة مفروضه بوده باشد یا نافله

معنی شرطیت ستر در نافله آن است که با عدم آن نافله باطل است و دور نیست با علم و شعور
لازم نیز بوده باشد و هم چنین ظاهر این است شرطیت ستر عورة مختص نیست به فرایض
یومیه بلکه ثابت است در جمیع صلوات مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز آیات
بلی کلامی که هست در این است که نماز میت هم مثل سایر صلوات است در این باب
پس هرگاه کسی خواهد که نماز میت نماید عورتش مستور نبوده باشد لازم است اول
ستر عورت نموده بعد از آن شروع به نماز میت نماید مرحوم شهید و محقق ثانی رفع الله
درجتهما چنین فرموده اند و مختار در نظر حقیر خلاف این است پس ستر عورة در نماز میت
لازم نیست بنابراین در صورت امن از ناظر یا تمکن از ستر عورة هرگاه ترک ستر عورت نمود
نماز میت نماید نماز صحیح خواهد بود لکن این در صورت امن از وجود ناظر است و اما هرگاه
ایمن از وجود ناظر نبوده باشد بلکه ناظر موجود بوده باشد در این وقت ممکن است که تفصیل
داده شود ما بین اینکه متمکن از ساتر بوده یا نبوده باشد پس اگر متمکن از ساتر بوده باشد
و مع ذلک ترک ستر عورت نموده باشد با وجود ناظر به همان حالت اتیان به نماز میت
نموده باشد ظاهر این است در این صورت نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل
ساتر نبوده باشد در این صورت با وجود ناظر اتیان به نماز میت ایستاده نماید ظاهر
این است که نماز باطل بوده باشد نظر به اینکه نماز ایستاده در این صورة مأمور به نیست
نظر به استحالة انفکاک قیام از نهی پس در این صورة متعین است که نماز میت را نشسته
بعمل آورد چون صلوة قائماً مأمور به در آن حالت نخواهد بود مخفی نماند این در صورت

که متمکن از ستر عورت مطلقاً نبوده باشد اگرچه بوضع دستها بر قبل بوده باشد مثل
کسی که فرض شود مقطوع الید بوده باشد و اما هرگاه متمکن از وضع ید بر قبل
بوده باشد در این صورت از محل کلام خارج است بلکه در چنین صورت لازم است
وضع ید بر قبل نماید و دبر مستور است به چیزی که محیط به آن است از دو طرف و این
نماز مشتمل بر رکوع و سجود نیست تا انحناء باعث کشف عورة شود پس در چنین صورة
لازم است نماز ایستاده اتیان نماید با وضع ید بر قبل مشخص شد که این در صورة
وجود ناظر است و اما در صورة انتفای ناظر با تمکن از ستر عورت می تواند ترک
ستر عورة نموده اتیان به نماز با مکشوفیت عورت نموده باشد چنانکه بیان شد
بدانکه آنچه مذکور شد یعنی با وجود ناظر و عدم تمکن از ساتر لازم است ترک نماز
ایستاده نموده اتیان آن و اتیان نماید به نماز نشسته این در صورتی که کسی دیگر آنجا
نبوده باشد که اتیان به نماز ایستاده نماید ظاهر است و اما هرگاه کسی باشد که
متمکن از نماز ایستاده بوده باشد یا اجتزاء به همان نماز می توان نمود یا لازم
است آنکس که متمکن از نماز ایستاده بوده باشد اتیان به نماز ایستاده نماید محل اشکال است
نظر به اینکه واجب عینی نیست که مطلوب بوده باشد در حق هر مکلف عیناً یا اینکه
نتوانند هر کس به قدر مقدور خود اتیان به مکلف به نموده باشد بلکه واجب کفائی است
مفروض این است نماز میتی که واجب می باشد نماز ایستاده است در صورة عجز
مکلفین باسرهم از نماز ایستاده تأملی نیست در جواز اتیان به آن نماز نشسته در حق

هر مکلف که بوده باشد و دیگران نیز اجتزاء به آن می توانند نمود و اما هرگاه فرض شود
بعضی متمکن از اتیان به آن نماز قائماً بوده باشند و بعضی متمکن نبوده باشند و هر یک
نیز عالم به حال دیگری بوده باشد در این صورة اکتفا نمودن کسی که متمکن از نماز
ایستاده بوده باشد به فعل کسی که اتیان به نماز نشسته نموده بسیار مشکل است
نظر به اینکه اخلال به واجب کفائی در صورتی جایز است که دیگری اقدام به آن نماید
و مفروض این است که اتیان به نماز ایستاده نشده است با تمکن از آن پس لازم است
در حق متمکن از قیام اتیان به نماز قائماً نموده باشد بنابراین تجویز کردن اتیان
به نماز جالساً در حق کسی که متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد در چنین صورة
که مفروض این است دیگری متمکن از نماز ایستاده می باشد خالی از اشکال نیست
نظر به اینکه واجب کفائی با تمکن از قیام نماز ایستاده است و مفروض این است
که اتیان به آن ممکن است پس با امکان اتیان به آن ایستاده عدول از قیام تجاوز به
صورة است اگرچه این شخص مخصوص متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد و لکن چونکه مطلوب
عینی منتفی است بلکه کفائی است و مطلوب شارع چیزی که مطلوب بوده اتیان به آن در حق
دیگری ممکن هست پس تعلق امر شارع در چنین صورت به غیر نماز ایستاده معلوم
نیست و همین قدر کفایت میکند در حکم به عدم جواز آن و هو المطلوب **مطلب یازدهم**
در مسائل متفرقه مناسب این مقام است **مسئله اولی** ستر عورة چنانچه واجب است
در نماز واجب است در اجزای منسیه از نماز و اما لزوم آن در سجده سهو معلوم نیست

بلکه ظاهر این است که در سجدهٔ سهو لازم نبوده باشد پس سجدهٔ سهو باعث مستور شدن عورت
صحیح خواهد شد و هم چنین است سجدهٔ شکر و سجود تلاوت **مسئلهٔ ثانیه** سابق بیان شد
که ستر عورة واجب است در نماز خواه ناظری در اینجا نخواهد هم رسید یا نه ستر عورت
لازم است کلامی که هست در این است که ستر بچه نحو متحقق میشود که اگر فرض شود ناظری
در آن مکان بوده باشد و موانع رؤیت منتفی بوده باشد و نظر نماید بطریق متعارف
رؤیت عورة متحقق نشود و این متحقق میشود بستر عورت از پیش و عقب اما جانب
راست و جانب چپ پس مستور بودن است پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنابراین
هرگاه این معنی متحقق شد ستر که شرط صحت نماز است متحقق شده اگر چه در بعضی
حالات نماز رؤیت بنحو مصلی ممکن بوده باشد مثل اینکه نماز در پیراهن تنها بعمل
آورد در این صورة در حال میل برکوع که اهست رؤیت عورت نسبت بخود متحقق میشود
ظاهر این است مثل آن مضر بصحت نماز نبوده باشد مجملا ستر عورت از تحت لازم نیست
مگر در صورتیکه فرض شود که جائی ایستاده بنماز نماید در بالای سقف و آن سقف
سوراخی داشته باشد بتحت و این شخص پاها را بر دو طرف سوراخ بگذارد و در تحت
شخصی بوده باشد هرگاه نظر ببالا نماید عورت او را ببیند در این صورة دور نیست
ستر از تحت نیز واجب بوده باشد **مسئلهٔ ثالثه** لازم است رعایت ترتیب
ما بین ثوب و گیاه و گل پس در صورت امکان لباس جایز نیست عدول از لباس و ستر
عورة بمثل گیاه و برگ درخت و در صورة عدم تمکن از لباس جایز است که ستر عورة نماید

بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت آن لازم است و عدول از آن و بنماز عاریا جایز نیست
و لازم است تقدیم گیاه بر گل و در صورتیکه متمکن از گیاه و برگ درخت نبوده باشد در این
وقت متعین است که با امکان ستر عورة نماید بگل و احتیاط این است این قدر بمالد
که حجم عورت مستور شود و در صورت عدم تمکن از آن آن وقت نماز را برهنه می باید
بعمل آورد به همین ترتیب که مذکور شد بلکه نماز عاریا در صورت مفروضه متعین است
یعنی جایز نیست تاخیر در نماز نماید تا متمکن از ساتر شود بلکه لازم است رعایت وقت
نماز و در کیفیت نماز در این وقت اگر چه خلاف بسیاری هست میان فقها لکن ظاهر
این است نماز ایستاده بعمل آورد در صورت امن از ناظر و نشسته بعمل آورد در صورة
عدم امن از ناظر و علی التقدیرین جایز نیست رکوع و سجود بطریق متعارف بلکه
متعین است ایما بجهة بدل هر یک از رکوع و سجود چنانچه سابق اشاره باین شد
ایما بجهة سجود سر را بیشتر پائین بیاورد و ظاهر این است در صورة ایمای بجهة
سجود لازم بوده باشد که بلند نماید چیزی را که سجده بر آن صحیح بوده باشد تا
پیشانی را بر ما یصح السجود علیه گذارده باشد خواه بدست خود بلند نماید یا بنحو
دیگر مخفی نماند مراد بناظری که در این مقام موجب عدول است از قیام بجلوس
ناظری است که ستر عورة از آن واجب بوده باشد پس هرگاه کسی در اینجا بوده
باشد که ستر عورت از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل و هکذا
در این صورة عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه لازم است که نماز ایستاده بعمل

آورده باشد ظاهر این است که چنین بوده باشد اگر چه شخص کوری در آن مکان بوده باشد
پس نماز در این صورت با ایستاده خواهد بود **مسئلهٔ چهارم** ظاهر این است که لازم نبوده باشد
بر عاری در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بر عورت خود بگذارد
و نماز کند اگر چه رعایت این اولی باحتیاط و اوفق بطریق مخافت مخفی نماند که آنچه
مذکور شد که وضع ید بر عورت لازم نیست نسبت بصحت نماز است یعنی صحت نماز در
صورة توقف ندارد بوضع ید بر عورت و اما هرگاه ناظری بوده باشد گذاشتن دست
بر عورت بجهة ستر از ناظر ظاهر این است که لازم بوده باشد پس هر قدر از عورت
که ظاهر بوده باشد در صورت نشستن اگر چه باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم
نبوده باشد لکن بجهة ستر از ناظر لازم است **مسئلهٔ پنجم** آیا واجب است بر فاقد
ساتر تاخیر نماز نماید تا آخر وقت یا نه این مسئله منقسم به چند صورت میشود اول آنست
که مکلف عالم است که متمکن از ساتر نخواهد شد اگر چه نماز را تاخیر نماید تا آخر وقت
در این صورة بی اشکال تاخیر لازم نیست بلکه حکم برجحان تاخیر نیز ممکن نیست بلکه
ادلهٔ داله بر رعایت فضیلت اول وقت مقتضی رجحان مسارعت است صورة ثانیه
مقابل آن است یعنی عالم هست که بتاخیر متمکن از ساتر خواهد شد در این وقت
ظاهر این است که تاخیر لازم بوده باشد صورة ثالثه آنست که عالم بتمکن از ساتر و عدم
تمکن از آن هیچیک نیست در این صورة نیز ظاهر این است که تاخیر لازم نبوده باشد خواه
تمکن از ساتر مظنون بوده باشد یا نه لکن احوط در صورة ظن بتمکن تاخیر است

مسئلهٔ ششم لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر می باشند نماز را فرادی ادا
نمایند بلکه چنانچه جایز است فرادی جایز است جماعة قول بانکار جماعة در این مقام
ضعیف است اشکالی در جواز جماعت نیست کلامی که هست این است که بعد از اطباق فقها
بر اینکه امام و ماموم لازم است نماز را نشسته بوده باشد و بر امام لازم است اشاره
نماید بدل رکوع و سجود اختلاف کرده اند در حق مامومین که آیا ماموم هم مثل امام است
در اینکه بدل رکوع و سجود را باید ایماء نماید یا آنکه چنین نیست بلکه لازم است که رکوع و سجود
نماید پس ظاهر اول است پس فرقی در این باب ما بین امام و ماموم نخواهد بود لکن امام
می نشیند در وسط مامومین بنحوی که زانوی امام مقدم بر زانوی مامومین بوده باشد
اشکالی که در این مقام می توان نمود در اصل شرعیت جماعة در ما نحن فیه این است که با تمکن
از نماز ایستاده نماز نشسته باید جایز نباشد و تجویز جماعة در این مسئله منافی آن است
توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود کسی که متمکن از ساتر نبوده باشد در صورت
امن از وجود ناظر لازم است نماز ایستاده نماید و در صورة عدم امن از ناظر لازم است
اتیان بنماز نشسته نموده باشد و در ما نحن فیه این اشخاصی که متمکن از ساتر نیستند
هرگاه هر یک دور شوند از دیگری بحدی که ایمن شوند از وجود ناظر نماز را ایستاده می
توانند نمود و هرگاه نماز بجماعت نمایند در این صورة هر یک نسبت بدیگری ناظر است
و لهذا لازم است که نماز را نشسته بعمل آورده باشد پس فی الحقیقه تجویز جماعة در این مقام
راجع باین میشود که حکم شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده و جواب از اظهار این

اشکال در این مقام این است که این استبعادی است در مقابل نص اعتنای بآن نیست چه شود
ثمره که بر نماز نشسته بجماعت مترتب شود اقوی بوده باشد از ثمره که مترتب میشود بنماز
ایستاده منفرداً بعلاوه آنکه می توان گفت در و در مسلک هر یک از دیگری مستلزم این بود
باشد که ایمن باشد آن شخص از وجود ناظر محل منع است مسئلهٔ هفتم در صورة
جماعت در نماز نیز ظاهر این است که لازم بوده باشد که قاطبهٔ ماموبین در یک
صف بایستند تعدد صفوف جایز نبوده باشد و ابن ادریس در این مطلب دعوای
نفی خلاف نموده مسئلهٔ هشتم آیا جایز است کسی که عورت او مستور بوده باشد اقتدا
نماید بچنین امامی اگر چه تجویز این مطلب از عبارت خلاف ظاهر میشود لکن این مستلزم
این است که تجویز شود اقتدای قائم بقاعد بلی هرگاه فرض شود این شخص مستور العوره متمکن
از قیام و رکوع و سجود بنحو متعارف بوده باشد اشکالی در جواز آن نخواهد بود و اما
هرگاه فرض شود که متمکن از قیام نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود بوده باشد
در این صورة دور نیست که بگوییم باز اقتدا جایز بوده باشد رکوع و سجود امام بطریق
ایماء بوده باشد و رکوع و سجود این بطریق متعارف اشکال دیگری که در این مقام می
توان نمود آنست بیان شد نماز کسی که متمکن از ستر عورت خود نیست در صورت امن از
ناظر لازم است ایستاده بوده باشد و در صورة عدم امن از ناظر نشسته و اما رکوع
و سجود در هر دو حال لازم است که با ایماء بوده باشد مشخص است وجه عدول از
رکوع و سجود متعارف بایماء بجهة عدم ظهور عورت است که عبادت از دبر بوده باشد

نماز میت

تمام میشد این موقوف باین است که انحناء بجهة هر یک از رکوع و سجود مستلزم ظهور مخرج
بوده باشد و این مسلم نیست چه ممکن است انحناء بجهة رکوع و سجود با انضمام اجزای بدن
بنحوی که مخرج ظاهر نشود و بر فرض عدم امکان در سجود تشکیکی در امکان این در رکوع
نمی باشد پس می باید نظر شود ما بین رکوع و سجود باین نحو که حکم شود در رکوع بطریق
متعارف بوده باشد و سجود بطریق ایماء جواب از این نیز همان است که این استبعادی است
در مقابل نص چون از نص چنین ظاهر میشود که احتمال بروز مخرج را شارع مجوز عدول
از رکوع بایماء مقرر فرموده است مسئلهٔ نهم ظاهر این است که آنچه مذکور شد غیر
متمکن از ستر عورت در صورة عدم امن از ناظر اتیان بنماز می نماید نشسته این در صورة
که ناظر از جملهٔ کسی بوده باشد که ستر عورة نسبت باو لازم بوده باشد و اما هرگاه ناظر
موجود است و لکن ناظر از جملهٔ کسی است که ستر عورة نسبت باو لازم نیست مثل اینکه
زوجهٔ این شخص است یا کنیز او است ظاهر این است در چنین صورت متعین است که نماز
ایستاده بوده باشد عدول از قیام بجلوس در این صورت جایز نبوده باشد و همچنین
هرگاه فرض شود که این شخص ایمن از ناظر نیست بلکه ناظر هم موجود است لکن در جانب خلف این شخص
می باشد و مطمئن هست تا فراغ این شخص از نماز از مکان خود دور نخواهد شد باین
نحو که آمده باشد بجائی که مقابل مرئی او شود در چنین صورة باز ظاهر این است که نماز
ایستاده متعین بوده باشد و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین حالت
ظاهر این است که جایز نبوده باشد مسئلهٔ دهم آنست هرگاه کسی متمکن شد از چیزی

که بآن کفایت ستر یکی از دو عورة را مینماید آیا لازم است ستر قبل را بآن نماید یا ستر
دبر را یا مخیر است ظاهر این است که دبر را بآن مستور نماید بعد از آن اتیان بنماز
نماید با رکوع و سجود نظر باینکه امر بایماء بدل رکوع و سجود در حق عاری در حدیث
صحیح معلل است بر بدو و ظهور دبر پس هرگاه رکوع با ستر دبر بآن شود علت عدول
از رکوع و سجود بایماء منتفی میشود و انتفای علت مستلزم انتفای معلول است پس در
چنین صورة رکوع و سجود متعین خواهد بود و آنچه مذکور شد اعم است از اینکه ایمن
بوده باشد از وجود ناظر یا نه در صورة اول نماز ایستاده مینماید با رکوع و سجود
و در صورة ثانیه نماز نشسته مینماید بآن با رکوع و سجود لکن در صورة امن از ناظر
که نماز ایستاده است آنچه مذکور شد معین است و اما در صورة عدم امن از ناظر
چون نماز نشسته می باشد در چنین صورت هرگاه قبل را ستر نماید بآن چیز نماز
ایستاده خواهد بود پس ستر قبل در چنین صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی
بگوید اگر چه با ستر دبر بآن چیز نماز نشسته خواهد بود لکن نماز با رکوع و سجود
می باشد و در صورة مستور نبودن دبر نماز در حالت امن از ناظر ایستاده می باشد
با رکوع و سجود مطلقاً خللی در کمال نماز نیست مگر مکشوف بودن قبل و این مضر نیست نظر
بعدم تمکن از ساتر و اما در صورة عدم امن از ناظر پس امر مردد است ما بین اینکه نماز
ایستاده باشد با ایماء بدل رکوع و سجود یا نشسته بوده باشد با رکوع و سجود اگر چه
نشسته بوده باشد اولی است از نماز ایستاده با عدم رکوع و سجود و ممکن است جواب

از این

از این باین نحو که ادلهٔ موجبهٔ قیام در نماز مقتضی این است که بگوییم رعایت قیام در نماز
لازم است مگر در صورة عدم امکان و در این صورة هرگاه حکم کنیم بستر قبل بآن چیز
متمکن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بآن لازم است بعد از وصول بحد رکوع چونکه
رکوع و سجود مستلزم بدو مخرج است ایماء نماید بدل از آنها و اگر فرض شود که مکلف
متمکن بوده باشد از ستر قبل بآن در حالت قیام و ستر دبر بآن در حالت رکوع و سجود
اشکال مرتفع میشود بالمره مسئلهٔ یازدهم آنست هرگاه کسی متمکن نبوده باشد مگر
از لباس نجس و امر او مردد بوده باشد ما بین اینکه نماز عاریاً بوده باشد با ایماء بجهة
رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز در جامهٔ
نجس داده اند و بعضی ترجیح نماز عاریاً داده اند و بعضی قائل بتخییر شده اند مختار
نزد حقیر قول ثانی است پس نماز در لباس نجس در چنین صورة جایز نخواهد بود بلی
هرگاه ضرورتی داعی در صلوة در لباس نجس بوده باشد مثل برودت هوا در این
صورة امر دیگر است کلام در صورة اختیار است پس هرگاه ضرورت داعی بر لبس
ثوب نجس شود حتی در حالت نماز در این وقت نماز در همان لباس نجس بی عیب است
مسئلهٔ دوازدهم هرگاه ساتری نداشته باشد و متمکن از خریدن آن بوده باشد
خریدن لازم است اگر چه زیاده از ثمن المثل آن بوده باشد بجهة تحصیل ساتر بهر نحو که ممکن
لازم است خواه بمبایعه بوده باشد یا باستیجار یا باستعاره و اگر فرض شود که کسی
لباسی در چنین صورة باو هبه نماید دور نیست قبول آن لازم بوده باشد فرموده اند

مثال یکسبی مو

این مقام و حکایت حج ظاهر است نظر باینکه حج واجب مشروط است تحصیل
مقدمات آن واجب نیست و لهذا اگر کسی هبه نماید که کفایت در
استطاعت او بکند قبول آن واجب نیست بخلاف نماز نظر باینکه آن
واجب مطلق است تحصیل مقدمات آن با امکان لازم است بلی طلب در تحصیل
مقدمات نماز مهما امکن لازم است ظاهر این است وجوب طلب ثابت است
مگر در صورتیکه مأیوس بوده باشد از تحصیل بل با احتمال
تمکن نیز طلب لازم خواهد بود **مسئله سیزدهم** سنت است
در حق مصلی عاریا یا در صورتیکه عورتین او مستور
بوده باشد بمثل زیر جامه و لنگ و
غیرهما اینکه چیزی را بدوش خود بیندازد
مثل دستمال یا بند زیر جامه یا اطناب
یا ریسمانی یا حیاطه و همان کند
و اگر بهر دو دوش بیندازد افضل
خواهد بود **مسئله چهاردهم** سابق بیان
شد که نماز کنیز با کشف راس و رقبه صحیح است پس هرگاه
کنیز آزاد شد این بر سه قسم منقسم میشود اول آنست
که مطلع بر آزاد شدن خود شد قبل از شروع در نماز در این صورت بی اشکال

بلغ الی هنا تصحیحا

ستر راس

ستر راس و رقبه در جمیع احوال نماز بر او لازم است مثل سایر زنان دویم آنست
که مطلع بر آزاد شدن خود نشد مگر بعد از فراغ از نماز در اینصورت نمازیکه با مکشوف
بودن سر و گردن نموده صحیح است اگر ده سال بوده باشد سیم آنست که مطلع
بر آزاد شدن خود باشد در اثنای نماز در اینصورت اگر در اثنای نماز متمکن
از ستر راس و رقبه خود بوده باشد بنحویکه مستلزم منافی از منافیات نماز نشود
ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن مباشر فعلی از افعال نماز نشود
و اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت
بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه وقت بوده باشد در این
صورت خالی از اشکال نیست لکن ظاهر این است که اتمام نماز بهمان حالت
در حق او جایز بوده باشد و اجزاء بهمان نماز تواند نمود لکن احتیاط اعاده
آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از نماز عالم شود
که آقای او او را در اثنای وقت آزاد خواهد نمود آیا میتواند با عدم ستر راس
و رقبه ایشان بنماز نماید یا نه ظاهر اقوال است و اما هرگاه بداند در اثنای نماز
او را آزاد خواهد نمود در اینصورت نیز حکم بلزوم ستر راس و رقبه قبل از شروع
در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی این است یا چنین
شروع نمودن در نماز ستر راس و رقبه خود نماید یا ساتری نزد خود موجود
نماید که بعد از تحقق آزادی ستر نماید تا منجر بارتکاب فعل منافی نشود

این در صورتی است که وقت آزاد شدن متحقق او نباشد اگر نداند در اثنای نماز
آزاد خواهد شد علم بعدم وجوب ظاهر است و اگر داند در اثنای نماز آزاد
خواهد شد لکن نداند چه وقت آزاد خواهد شد در اینصورت اگر چه حکم
بلزوم ستر سر و گردن مشکل است لکن احتیاط در اینصورت مقتضی این است
که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم بهم رساند به بلوغ خود
در اثنای وقت حکم در آن از آنچه اصعب از این است که مذکور شد نظر
باینکه نماز بر آن صبیه قبل از بلوغ لازم نیست و بعد از بلوغ واجب میشود
بنا بر این اگر علم به بلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکالی در جواز
ایشان بنماز نیست خواه با مستوریه راس و رقبه بوده باشد یا با مکشوفیه
آنها و اشکال در صورت حصول علم به بلوغ است قبل از انقضای وقت
در این صورت اگر عالمه باشد بر اینکه بعد از بلوغ وقت وسعت یکرکعت
از نماز را نخواهد داشت باز شبهه در جواز ایشان بنماز نخواهد بود اگر چه
بعضی اجزای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای وقت واقع شود در اینصورت
نیز با عدم ستر راس و رقبه ایشان بنماز می تواند نمود و اما هرگاه چنین نبوده
باشد خواه عالمه بوده باشد بر اینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را خواهد
داشت یا یکرکعت از آن را وجه اشکال در اینصورت این است که نماز ظهر در
حق هر شخصی مطلوب نیست مگر یک نماز این یا مستحب است یا واجب مفروض

این است

این است این دختر علم دارد به بلوغ خود در اثنای وقت بل متحقق است که نماز
ظهر در حق او نماز ظهر واجبی است پس نماز ظهر مستحبی در حق او مطلوب نیست
ثمره این آن است در صورتیکه با علم بآنچه مذکور شد ایشان بنماز ظهر نماید
ثمره بر آن مترتب نمیشود نه اینکه عاصیه بوده باشد نظر باینکه شرایط تکلیف
در حق او در آنحالت ثابت نیست پس حکم بثبوت مؤاخذه و عصیان نمیتوان
نمود و چونکه ترتب ثمره بر عمل موقوف بر دلیل شرع است چنین دلیلی معلوم
نیست پس حکم بآن نمیتوان نمود و فرض استصحاب از طرفین ممکن است مثل
فرض حصول علم بحقیقت حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول آن در اول
استصحاب مقتضی عدم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض
تساقط خواهد نمود پس تمسک باستصحاب در اثبات ثمره بی ثمر خواهد بود
بنا بر این در چنین حالتی صبر خواهد نمود تا تحقق بلوغ آن وقت مثل سایر
زنان ستر راس و رقبه نموده نماز خواهد نمود و اما هرگاه بداند در اثنای
نماز بر بلوغ خواهد رسید پس اگر داند بعد از بلوغ درک نخواهد نمود
مقداری را که کفایت یکرکعت نماید اشکالی در ترتب ثمره بر آن عمل نخواهد
بود اگر چه ستر راس و رقبه نموده باشد و اگر چنین نبوده باشد ظاهر این است
که ثمری بآن عمل مترتب نشود پس صبر مینماید بعد از بلوغ ایشان بنماز بقصد وجوب
نماید با ستر راس و رقبه بطریق لازم و اما هرگاه اتفاق افتاد بلوغ در اثنای نماز با علم

قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد
و مسقط تکلیف نماز مثل حیض اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود
و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف نماز
نبوده باشد مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت اگر چه تیمم بوده باشد نماید
با یک رکعت نماز لازم است بعد از آن بطهارت استیناف نماز نماید با ستر راس
و رقبه و اگر وقت کفایت آنچه مذکور شد نماید تکلیفی بر آن نیست و اگر بلوغ
بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد در اینصورت اگر وقت باقی
بعد از بلوغ کفایت یکرکعت نماز فصاعداً نماید بی اشکال نماز را تمام میتواند
نمود اگر چه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضایی بر او نخواهد بود و اگر باقی
از وقت وسعت ادا داشته باشد خالی از این نیست یا اتمام همان نماز مقداری
از وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانی قطع
نماز لازم و بعد از قطع استیناف نماز خواهد نمود و در صورت اولی حکم بجواز
اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر این است با ز قطع و استیناف صلوة بعد از
ستر راس و رقبه لازم بوده باشد **مطلب دوازدهم** در بیان امور مستحبه متعلق بلباس
و آن چند امر است اول نماز کردن است در جامهٔ سفیدی که از پنبه بوده باشد
دوم نماز کردن است در عمامهٔ که تحت الحنک داشته باشد یعنی طرف اول عمامه
از زیر ذقن تا بطرف دیگری که مقابل طرفی است که ابتدا نموده خواه ببندد از طرف

عمامه را بعد از دادن زیر حنک بکتف خود یا داخل نماید آن طرف عمامه را از طرف دیگر
بزیر عمامه یا در زیر کلاه ظاهر این است که امتثال بهمه اینها حاصل شود و در بیت
که ایشان بستن اختصاص نداشته باشد با اینکه طرف عمامه را از جانب یسار داخل
زیر ذقن نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه بعکس این نیز ایشان بستن نموده خواهد
بود پس نظر بانچه مذکور شد امتثال بچند نحو حاصل میشود اول آنست که طرف
عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده و بگردانند تا جانب یمین آن طرف
عمامه را بدوش راست ببندازد دوم آنست که آن طرف را در جانب راست زیر عمامه
یا زیر کلاه داخل نموده و سیم آنست که طرف عمامه را بگردانند بهمهٔ گردن از پیش و
پشت تا آنکه بدوش اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید
چهارم آنست که ابتدا از جانب یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم بیسار نماید
خواه بدوش چپ بیندازد یا در جانب چپ بزیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید
یا آنکه همان طرف عمامه را دور گردانیده همهٔ گردن را از پیش و پس دور داده
ختم بجانب یمین نماید بنحویکه در جانب یسار مذکور شد احسن صور آنست که
طرف عمامه را از جانب یسار داخل زیر ذقن نموده دور گردانیده تا بدوش راست
بیندازد بنحویکه آن طرف را بر پشت بیندازند تا باخر کتف یا پایین تر برسد
مجملا از جملهٔ مستحبات نماز کردن است در عمامهٔ که تحت الحنک داشته باشد
و ظاهر از شیخ صدوق آن است که نماز کردن را با عمامهٔ که تحت الحنک نداشته باشد

حرام میداند و قول بحرمت اگر چه ضعیف است لکن رعایت این بسیار خوب است
بلکه از این جهت که ظاهر از مثل چنین بزرگواری قول بحرمت است رعایت
آن دور نیست که احوط بوده باشد سیم نماز کردن با ردا است یعنی جامهٔ
که بدوش اندازند خواه باقی گذارده شود بهمان حالت یا جمع نماید دو طرف
جامه را بدوش راست خود یعنی طرفیکه بر جانب یسار هست او را نیز بدوش
راست انداختن تا هر دو طرف جمع شود در دوش راست چهارم پوشیدن
ما بین ناف تا زانو بلکه پوشانیده کل بدنست در حق مردان پنجم نماز کردن
در زیر جامه است شیخ شهید در ذکری فرموده روایت شده است یکرکعت نماز
با زیر جامه مقاومت میکند با چهار رکعت بغیر زیر جامه **مبحث دویم**
در بیان امور مکروههٔ متعلقه بلباس است و آن بسیار است اول نماز کردن
در جامهٔ سیاه است در حق مردان مگر عبای سیاه و عمامهٔ سیاه که کراهت
ندارد و همچنین مکروه است در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسی
که بزعفران رنگ کرده باشند یا بگل کافشه رنگ شده باشد و در جمیع
اینها نماز کردن مکروه است استثنایی در این الوان ثلثه بالابوش یا عمامه
نشده است پس کراهت در جمیع ثابت است و جمعی از اعاظم علما حکم
فرموده اند بکراهت نماز در هر جامهٔ که رنگ نموده باشند برنگ سیر
دویم نماز کردن مردان است در جامهٔ واحدیکه رقیق بوده باشد بنحوی

که ساتر پوست بدن بوده باشد ولکن ساتر حجم عورة نبوده باشد و همچنین است
نماز کردن زنان در جامهٔ واحد خواه رقیق و نازک بوده باشد بنحویکه مذکور
شد یا نه بلکه کراهت نماز کردن در یک جامه در حق زنان ثابت است اگر چه
کلفت بوده باشد سیم نماز کردن در صورتی که لنگی را بر بالای پیرهن بسته
باشد چهارم نماز کردن است در صورتی که لنگی را بطریق توشیح بالای پیرهن
بسته باشد و مراد از بستن لنگ بطریق توشیح فوق پیرهن آنست که کسی
در حالتی که پیراهن پوشیده باشد لنگی را مانند قطیفه بدوش بیندازد و
یک طرف آن را از زیر بغل در می آورد و بدوش دیگری می اندازد و دو طرف آن ثوب را
بر پشت سر باهم گره زند و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان شده که این
از عادت زنان جاهلیت بود پنجم اشتمال صما است و این چنانچه در حدیث صحیح
تفسیر شده آنست که ثوب را در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف آن را بیکدوش
بیندازد و مصداق این بچند صورت متحقق میشود اول آنست مثل عبا را
اول دوش گرفته آن وقت دو طرف عبا را در زیر بغل راست داخل نموده هر دو
طرف را بدوش چپ اندازد دوم عکس آن است که دو طرف عبا را از زیر بغل
چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست اندازد سیم آنست که هر دو طرف جامه را
در زیر بغل راست داخل نموده بدوش راست بر بیندازد چهارم آنست هر دو طرف را
در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد پنجم آنست یک طرف را

از زیر بغل داخل است و طرف دیگر زیر بغل چپ هر دو طرف را بدوش راست
اندازد ششم مثل این است مگر هر دو طرف را بدوش چپ اندازد و این مستفاد
از حدیث صحیح میشود و آنست که جمیع اینها مکروه است ششم آنکه مکروه است
نماز کردن در عمامه است که تحت الحنک نداشته باشد در سابق اشاره شد که
ظاهر میشود از شیخ صدوق که نماز کردن با چنین عمامه جایز نیست و این
قول ضعیف است هفتم نماز کردن در قبا است که بسیار تنگ بوده باشد مگر در حال
حرب که تنگی ثوب در آن وقت مطلوب است نماز کردن در آن حالت کراهت ندارد
هشتم امامت کردن است با عدم رداء در صورت تمکن از آن نهم نماز کردن است
در جامه که در آن صورت حیوان نقش کرده باشند یا صورت درختی یا شیئی
و اما هرگاه مثل برگ گل و نحو آن نقش نموده باشند ظاهر این است که حکم
بکراهت نمیتوان نمود و همچنین مثل نقشی که در قلمکار هست و نحو اینها موجود
مثل این نیز حکم بکراهت نمیتوان نمود ظاهر این است که فرقی در ثبوت کراهت
و عدم آن ما بین زن و مرد نبوده باشد دهم نماز کردن است در حالتی که در
دست او انگشتری بوده باشد که در آن انگشتر صورت حیوانی نقش شده
باشد و اما غیر حیوان ظاهر این است که مکروه نبوده باشد و مخفی نماند آنچه
مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان در آن نقش شده باشد
در صورتی است که صورت تمام بوده باشد و اما هرگاه ناقص بوده باشد بسبب

نقص کردن جزوی از اجزاء آن در اینصورت ظاهر این است که کراهتی نبوده باشد و همچنین
هرگاه صورت حیوان در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر آن مکروه است
و با تغییر کراهت منتفی میشود یازدهم نماز کردن با پولی که در آن صورت بت یا
صورت دیگر در آن نقش شده باشد در صورتی که آن پول ظاهر بوده باشد
و اما هرگاه مستور بوده باشد مثل آنکه در جوف کیسه بوده باشد ظاهر این است
که کراهت نداشته باشد و در اینصورت هرگاه در جیب پایین بوده باشد بهتر
از این است که در جیب بغل بوده باشد و همچنین ما بین لباس و پشت مصلی
بوده باشد بهتر از این است که ما بین لباس و پیش مصلی که مواجه قبله است
بوده باشد دوازدهم نماز کردن است مع خضاب و فرقی نیست در این باب ما بین
اینکه مرد بوده باشد یا زن خضاب در ریش بوده باشد یا در سر بلکه در دست
هم بوده باشد چنین است مشخص است مراد با بقای عین حنا و رنگ است نه بالون
سیزدهم داخل کردن دستها است در زیر لباس تفصیل این اجمال مقتضی آنست
که گفته شود لباس مصلی یا منحصر است در پیرهن یا نه و در صورت عدم انحصار
یا منحصر است در پیرهن و زیر جامه یا نه پس مسئله بر چند قسم است اول
آنست که لباس مصلی منحصر بوده باشد در پیرهن تنها در اینصورت داخل
نمودن دو دست در زیر پیرهن بی اشکال مکروه است خواه در حال قرائت
بوده باشد یا در حال رکوع یا غیر این دو حالت دوم آنست با پیرهن ارخالق

و قبا پوشیده است لکن زیر جامه نپوشیده است در اینصورت هرگاه دو دست را
در زیر همه نماید باز جای اشکال مکروه است سیم مثل ثانی است اما دو دست را
داخل نماید هم زیر ارخالق و روی پیرهن دور نیست این هم مکروه بوده باشد
و مثل این است هرگاه دو دست را زیر قبا و روی ارخالق بگذارد چهارم
آنست که پیرهن و زیر جامه هر دو پوشیده باشد در این صورت هرگاه
دو دست را زیر پیرهن داخل نموده لکن روی زیر جامه اگر در حال قرائت بوده
باشد ظاهر این است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر به تفصیلی که از حدیث
موثق ظاهر میشود و اگر در حال رکوع بوده باشد اگر چه مقتضای حدیث مذکور
باز انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت است تفاوتی
نیست در این ما بین آنکه ارخالق و قبا پوشیده باشد یا نه و بر جمیع تقادیر
ظاهر این است این حکم در مثل عبا و پوستین و نحوهما ثابت نبوده باشد پس حکم
بکراهت گذاشتن دستها در زیر عبا و پوستین در جمیع احوال نماز ممکن نیست
چهاردهم نماز کردن است در جامه کسیکه متهم بوده باشد که اجتناب از نجاست
نمیکند پانزدهم نماز کردن است در صورتیکه با مصلی آهنی بوده باشد که ظاهر
باشد و اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف قلمدان بوده و قلمدان
در جیب بوده باشد یا خود چاقو در جیب بوده باشد یا کلید در جیب بوده باشد
انشاء الله تعالی کراهت نخواهد داشت و بعضی از قدمای فقهاء حکم نموده

بعدم صحت نماز در صورتیکه شمشیر یا کارد مصلی بوده لکن ظاهر بوده باشد
و همچنین هرگاه کلید را در چیزی بپیچد و این قول اگر چه ضعیف است لکن اجتناب
نمودن از آن بی عیب است شانزدهم نماز کردن زن است با خلخالی که صدا داشته
باشد خلخال چیزی است که در پا میکنند در عربستان شیوعی دارد هفدهم
نماز کردن زن است در صورتیکه در گردن او یا پای او زینتی نباشد **فصل پنجم**
در مکان مصلی است و در آن چند مبحث است **اول** در تعریف مکان است
در این مقام بدانکه فقیه محتاج است به بحث در مکان مصلی از دو راه یکی
باعتبار اباحه و غصبیت و ثانی باعتبار طهارت و نجاست مکان اما
باعتبار اول عبارت است از چیزی محل استقرار و وقوف مکلف و مصلی
بوده باشد خواه بلا واسطه مثل قطعه زمینی که بر روی او می ایستند یا بواسطه
واحده یا بوسایط متعدده مثل اینکه ده فرش بر روی هم میگذارد و بر روی
آنها می ایستد در این وقت بر اصل زمینی که زیر همه است صادق است که مکان
مصلی است بجهة آنکه محل استقرار و وقوف مصلی است بچند واسطه و بر هر یک
از آن فرشها نیز صادق است که مکان مصلی است بجهة آنکه بر هر یک صادق است
که محل وقوف اوست غیر از یکی بواسطه و یکی که فوق همه میباشد آن محل وقوف
مصلی است بی واسطه مجملا پس مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت عبارت است
از محل وقوف مصلی اگر چه بواسطه بوده باشد یا فضائیکه پر میکند آن را بدن مصلی

کلام در مکان باعتبار اباحه و غصبیت

در هر حالت از احوال نماز که بوده باشد اگر چه بگوشهٔ از جامهٔ او بوده بسبب
ارتکاب فعلی از افعال نماز بنا بر این هرگاه کسی صد فرش بر روی هم بگذارد
و بر روی آن یکی که فوق همه است بایستد اگر این فروش یا قطعهٔ زمینی که این
فروش بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی است عیناً و منفعةً یا منفعةً
تنهائی در این وقت میگوئیم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحهٔ مکانی
که معتبر است در صحت نماز متحقق است و همچنین است هرگاه مملوک مصلی
نبوده باشد بلکه مأذون بوده باشد در نماز در آن پس اباحهٔ مکان موقوف
بر اباحهٔ این فروش و آن قطعه زمین است که این فروش بر روی آن واقع
شده پس هرگاه احدی از این چند فروش مغصوب بوده باشد یا کل آنها
مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فروش بر روی او واقع شده مغصوب
بوده باشد در این وقت اباحهٔ مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد
بود بلکه میگوئیم در این وقت مکان مصلی مغصوب است و همچنین
هرگاه کل این فروش و قطعهٔ زمین مملوک این شخص بوده باشد لکن این
فضائیکه بدن این شخص از آن پر میکند در حال قیام و قعود مملوک این شخص
نبوده مثل اینکه این فضا را از آن منتقل نموده بدیگری بر بعضی از
اسباب ناقلهٔ شرعیه یا نمیگوئیم اباحهٔ مکان مصلی که شرط صحت نماز است
منتفی است بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا مغصوب است و همچنین هرگاه

فرض کنیم که کل این فضا و فروش و قطعهٔ زمین مفروضه مباح است لکن فضائیکه
در حالت سجود بدن مصلی آن را پر میکند مغصوب بوده باشد خواه محل سجده
و موضع دستها هم مغصوب بوده باشد یا نه بلکه محل آنها مباح بوده باشد
مثل اینکه محل وقوف مملوک او بوده باشد و همچنین فضائیکه بدن این مالک
او هست در حال قیام مملوک او بوده و محل سجده و محل دو زانو نیز مملوک او
بوده باشد لکن آن فضائیکه واقع شده مابین محل سجده و محل دو زانو غیر
مباح بوده باشد در این صورت نیز اباحهٔ مکان که صحت نماز مشروط بتحقق
آن است منتفی خواهد بود بلکه هرگاه کل اینها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم
در حینیکه دستها را در حین سجده در موضعیکه میگذارد که آستین مصلی
در آن وقت واقع شود در مکان غصبی باز اباحهٔ مکان که شرط صحت نماز است
منتفی خواهد بود بنا بر این پس انتفای اباحهٔ مکان مصلی در چندین
صورت متحقق است یکی آنست که هرگاه هزار فرش را روی هم انداخته
فرض میکنیم کل این فروش مباح است مگر آن یکی که روی زمین واقع شده
آن مغصوب شده در اینصورت میگوئیم نماز این شخص باطل است نظر
باینکه اباحهٔ مکان مصلی شرط صحت نماز است و این در اینحالت متحقق
نیست و ثانی در صورتیست که فرض کنیم که کل این فروش و قطعهٔ زمینی
که این فروش بر آن واقع شده مباح است لکن فضائیکه بدن این شخص

آن را پر کند در حال قیام و قعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط آن غیر
مباح است باز نماز باطل خواهد بود نظر بغصبیت آن فضا کلاً او بعضاً
و ثالث آن است که کل این فروش و قطعهٔ زمین و فضائیکه بدن این شخص
در حال قیام و قعود آن را پر مینماید مباح بوده باشد لکن محل سجود و موضع
دستها همه یا بعضی مغصوب است در این صورت نیز اباحهٔ مکان که شرط صحت
منتفی است نماز باطل خواهد بود رابع آن است که جمیع اینها مباح است لکن
فضائیکه بعضی از بدن مصلی آن را پر میکند در حال سجود آن مغصوب بوده
باشد در اینصورت نیز اباحهٔ مکان مصلی متحقق نیست خامس آنست که
همهٔ اینها مباح است لکن آستین مصلی مثلاً در حینیکه در سجده است واقع
میشود بر محل مغصوب در اینحالت نیز میگوئیم که اباحه که شرط صحت نماز است
موجود نیست پس در جمیع این صور نماز محکوم به بطلان است نظر بانتفای
اباحهٔ مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز پس صحت نماز در صورتی است
که جمیع آنچه مذکور شد مباح بوده باشد بنا بر این اباحهٔ مکان مصلی در
صورتی متحقق خواهد بود که محل وقوف و محل اعضای او بلا واسطه یا بواسطه
در حال افعال نماز مباح بوده باشد و همچنین فضائیکه بدن او کلاً او
بعضاً او را پر کند در حال مباشرت افعال نماز مباح بوده باشد بلکه مواضعی
که لباس مصلی بر آنها واقع میشود بسبب اتیان بافعال نماز همه اینها مباح بوده

باشد پس مکان از این راه است که گفتیم مکان مصلی باعتبار اباحه و غصبیت
عبارت است از محل وقوف و قعود آن یا محل وقوع اعضای سبعه در حال
سجود و محل وقوع لباس آن بسبب اتیان بافعال نماز یا فضائیکه بدن و لباس
مصلی آن را پر میکند در حال قیام و قعود و رکوع و سجود اگر همه اینها مباح است
آن وقت اباحهٔ مکان متحقق خواهد بود و الا فلا خواه همهٔ اینها غصب بوده
باشد یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفای اباحهٔ مکان انتفای اباحه
در محلی که آستین مصلی در آن واقع میشود در حین سجود مثلاً چنانچه بیان
شد بلکه ممکن است که گفته شود این قدر نیز کفایت نمیکند در تحقق اباحهٔ
مکان بعلت آنکه هرگاه فرض شود که همهٔ اینها متحقق هست لکن در حال قیام
مثلاً بدن او ملاقی و ملاصق دیوار غصبی بشود باز میتوان گفت که اباحه
منتفی است مگر اینکه ادعا کند که نهی از تصرف در مال غیر انصراف آن بمثل
این معلوم نیست و اما مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست پس میگوئیم
صحت نماز مشروط نیست بخلو مکان از نجاست مطلقا بلکه آن قدر که مسلم
است که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق نجاست اگر چه متعدی بمصلی نبوده
باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی میشود
از مطلق نجاست معتبر نیست بلکه معتبر این است که خالی از نجاست مسریه بوده باشد
یعنی نجاستی بوده باشد که سرایت بمصلی یا لباس مصلی نماید بنا بر این هرگاه موضع

کلام در مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست

مقا

معوق مصلی نجس بوده باشد لکن نجاستان متعدی بمصلی نماید ضرر نخواهد بود
اگرچه میگوییم که مکان مصلی نجس است در این حالت پس چندان ثمری در تعریف
مکان مصلی باعتبار طهارت و نجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یکطرف جای
نماز مثلا نجس بوده باشد با رطوبت لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در این
صورت طرف نجس آن جای نماز را متصل بزمین نماید و بطرف دیگر بایستد نماز را
بعمل آورد بی عیب است **مبحث دویم** لابد است که مکان مصلی بمعنی که تحقیق شد
در اول مملوک مصلی بوده باشد عینا و منفعتا یا اگر عین مملوک مصلی نباشد
منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک زمین یا کسیکه قائم مقام
مالک است منفعت آنرا منتقل بمصلی نموده باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت
مصلی است منفعت آن مکان را که اتیان نماز در آنجا مینماید اما مالکیت عین
بدون منفعت کفایت نمیکند در صحت نماز مثل آنکه کسی خانه خود را بدیگری
اجاره داد در این صورت اگرچه عین خانه مال مالک است لکن منفعت آن
مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز در آن خانه با عدم اذن
مستاجر نمی تواند نمود مجملا مکانیکه در آن نماز بعمل می آورد لازم است
که منفعت آن مملوک مصلی بوده باشد یا ماذون از جانب مالک بوده باشد
باذن صریح یا فحوی یا اذن شاهد حال و تحقیق اقسام اذن در مبحث لباس
ببسط تمام مذکور شد هرگاه کسی خواهد مطلع شده باشد رجوع بآن مبحث

نماید

انتهی

مقا

نماید پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل آورد که مالک منفعت او نبوده باشد و
ماذون از قبل مالک نیز نبوده باشد این متصور بچند صورت میشود اول آنست
که عالم بوده که این مکان مغصوب می باشد در اینصورت بی اشکال مصلی آثم
و نماز او باطل است اعاده آن در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم است
خواه عالم این بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح نیست یا نه دوم آنست
که جاهل بغصبیت آن مکان بوده مثل اینکه کسی او را بخانه خود برد و ماذون نمود
که نماز در آنجا بعمل آورد و باشد بعد از نماز مطلع شد که این خانه مغصوب بوده
در اینصورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد اعاده آن لازم نبوده
باشد اگرچه بعد از علم بحقیقت حال وقت آن صلوة باقی بوده باشد سیم آنست
که ناسی بوده این بر دو قسم است بجهة آنکه ناسی یا ناسی بموضوع بوده یا ناسی
بحکم اگر ناسی بموضوع بوده باین معنی که عالم بوده که این مکان غصب است لکن
فراموش کرد بعد از نماز متذکر شد در این وقت ظاهر این است که نماز صحیح
بوده باشد اعاده آن اگرچه وقت نماز باقی بوده باشد ضرور نباشد و ظاهر
این است فرقی نباشد ما بین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه و اگر ناسی بحکم بوده
باشد یعنی میدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش نمود و
نماز را در آن مکان با علم بغصبیت بعمل آورد در این صورت اگر نسیان مستند
بتقصیر این شخص بوده باشد آثم و نماز او باطل خواهد بود و اگر مستند بتقصیر

اونبوده باشد بنحویکه در مبحث لباس مذکور شد ظاهر این است که نماز صحیح بوده
باشد **مبحث سیم** فرقی در این باب ما بین نماز واجبی و سنتی نیست پس در
صوری که نماز واجب در مکان مغصوب باطل بود نماز نافله نیز باطل است
و همچنین در صوریکه نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود
بلی فرقی که هست این است چونکه نماز نافله در سفر و وقت در حال مشی جایز
میباشد بنابر این هرگاه کسی اتفاق افتاد داخل در مکان مغصوب شد
لازم است فورا بیرون رفته باشد در ضمن خروج هرگاه اتیان بنافله نماید
با ایماء بجهة رکوع و سجود ممکن است که حکم شود بصحت آن با اشکال نظر
باینکه ایمای بسر بجهة رکوع و سجود خارج است از حقیقة خروج مامور به
پس این تصرف زاید خواهد بود در مکان مغصوب مگر اینکه بگوییم که نهی
از تصرف در مال شامل امثال این تصرفات نخواهد بود با آنکه در چنین
صورت ایمای بچشم تجویز کرده شود لکن ثانی ثابت نیست و ظاهر از کلمات
بسیاری از اصحاب ثبوت منع است در امثال این تصرفات ایضا پس حکم
بجواز نافله در مکان مغصوب اگرچه در مثل این صورت بوده باشد خالی
از اشکالی نیست خصوصا اینکه امر مردد است ما بین اتیان بمستحب و فعل
حرام شبهه در رجحان ترک در مثل این صورت بجواز نخواهد بود پس ترک
پس ترک اتیان بنافله اولی خواهد بود **مبحث چهارم** در بیان اتیان بقرائت منذوره

در عدم فرق ما بین
نماز واجبی و سنتی
در مکان مغصوب

وصوم

وصوم و ادای زکوة است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکابر علما مثل مرحوم
علامه و شیخ شهید در دروس تفرقه فرموده اند ما بین اتیان بصوم واجب در
مکان مغصوب و غیره پس حکم فرموده اند ببطلان قرائت منذوره و ادای زکوة
بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنابر این هرگاه کسی نذر کرده باشد سوره
از سور قرآنیه را مثل سوره یس را تلاوت نماید پس هرگاه این قرائت را در مکان
غصبی بعمل آورد از عهده نذر خارج نشده خواهد بود و وجه فرق آنست چون
صوم عبارت از امساک مخصوص است با نیت و مشخص است که نیت امر قلبی است
پس مطلقا در صوم تصرفی در مغصوب نشده است مگر کون در آن و آن خارج
از حقیقة صوم است بخلاف قرائة نظر باینکه قرائت موقوف است بتحریک شفتین
و این تصرفی است در غصب منهی عنه است نهی از لازم مستلزم نهی از ملزوم است
پس قرائت منهی عنه خواهد بود لکن دور نیست که بگوییم که قرائت صحیح بوده
باشد نظر باینکه معلوم نیست که نهی شامل امثال این تصرفات بوده باشد
بلکه می توان گفت که نهی شامل امثال این تصرفات نیست پس اتیان بمامور به
کرده خواهد بود و آنچه متعلق نهی است کون در آن مکان است و آن خارج از
حقیقة قرائة است و اما ادای زکوة در مکان مغصوب پس آن نیز که هست نباید
تاملی در صحت آن بوده باشد مثل اینکه مالک زکوتی در مکان مغصوب است و زکوة
خطاب مینماید بمالک آن مکان که این زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص نیز

در بیان اتیان بقرائت
منذوره و صوم و ادای
زکوة در مکان مغصوب

قبول نمی‌نماید در اینصورت نباید تأمل کنیم در صحت آن و همچنین هرگاه مال زکوی در مکان
غصبی بوده باشد و مستحق در آن مکان باذن مالک داخل شود و این شخص مزکی گوید
که این زکوة مال من است بتو دادم و آن شخص مستحق آن مال را برداشته با خود برده باشد
و همچنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد و پول را از جیب خود در آورده
و بدست مستحق دهد بعد الفراد این مکان بزکوة محسوب دارد این نیز بی اشکال است
و همچنین هرگاه مستحق باذن مالک داخل در آن مکان شده باشد یا شود و شخص
مزکی خطاب بمستحق نماید که پول زکوة در جیب من است خود بیرون آور و تصرف کن
این نیز بی اشکال است و اما صوم واجب در مکان مغصوب پس امر آن اظهر از زکوة
و قرائت مذکوره است و لهذا کسیکه حکم بفساد در اینها نموده در صوم حکم بصحت
نموده از آن راه که مذکور شد مکی شهید ثانی در شرح ارشاد ذکر اشکال در صحت صوم
در مکان مغصوب نموده نظر باینکه صحت صوم مشروط بر نیت است و نیت اگر چه
امر قلبی است لکن موقوف است بر مکان و این ضعیف است **مبحث پنجم** هرگاه کسی داخل
در مکان مغصوب شد عمداً یا با عدم علم بغصبیت مکان بعد از آن عالم شد بحقیقت
حال بر این شخص لازم است فوراً بیرون رفته باشد از آن مکان پس اگر وقت نماز
موسع است اشتغال بنماز در آن مکان جایز نیست چنانچه دانسته شد پس اگر اتیان
بنماز نماید در آن مکان در اینحالت نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج
و مشی بوده باشد یا در حال وقوف و اما اگر وقت مضیق بوده باشد پس اگر متمکن بوده

باشد از درک یک رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر این است که تأخیر نماز
لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یک
رکعت از نماز را در وقت اتیان می‌نماید و بقیه را بعد از انقضای وقت در این وقت
نیز اتیان بنماز در مکان مغصوب جایز نیست خواه اتیان بنماز نماید در حال خروج
یا ترک خروج نموده بایستد و مشغول بنماز شود در هر دو صورت ظاهر این است که نماز
باطل بوده باشد و اما اگر ضیق وقت بحدی بوده که بعد از خروج از مکان مغصوب
متمکن از اتیان برکعت از نماز در وقت بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد
در اینصورت ظاهر این است که اتیان بنماز در حال خروج لازم بوده باشد لکن لازم است
که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود بحرکت دادن سر
بنحویکه بجهت سجود پایین‌تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر این است حرکت دادن
سر فی الجمله بجهت رکوع و اندکی زیاده بر آن بجهت سجود مضر نبوده باشد و اگر امتداد
داشته باشد که دو نماز بعمل آورد یکی با ایمای با سر بجهت رکوع و سجود و نماز دیگر
با ایمای بچشم بجهت آنها احوط خواهد بود مخفی نماند فرقی نمی‌باشد در این باب
ما بین آنکه غصب ابتدائی بوده باشد مثل آنکه در اول دفعه داخل شد در ملک
کسی با علم اذن مالک یا ثانوی مثل اینکه ساکن شود در خانه کسی بخواهش و رغبت
مالک بعد از چندی مالک نادم شود و اظهار نماید که تخلیه خانه من نموده که بعد از این
راضی نیستم که در خانه من توقف نموده باشی در اینصورت نیز مثل صورت سابقه

اگر نماز در آن مکان بعمل آورد نماز باطل خواهد بود پس اگر وقت موسع است لازم است
بیرون رود نماز را در مکان مباح بعمل آورد و اگر مضیق است بنحوی که مذکور شد
لازم است که اتیان بنماز نماید در حال خروج بنحویکه بیان شد و اگر امر بخروج
از مکان مالک نماید در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت اگر مشخص شد
که مراد مالک این است که بعد از فراغ از نماز بیرون رفته باشد اشکالی در جواز
اتمام نماز نیست بلکه لزوم آن و عدم جواز ابطال نیست بلکه چنین است حال در صورتیکه
مشخص نشود که مراد مالک از امر بخروج از آن مکان بعد از فراغ از نماز است
یا در اثنای نماز باز ظاهر این است که در این قسم نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع
جایز نبوده باشد و اما هرگاه مشخص شود که مراد مالک این است نماز را قطع
نموده بیرون رفته باشد در این وقت حکم خالی از اشکال نیست لکن دور
نیست باز قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را تمام نماید مستقراً بعد از
فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی این است که در این وقت اقتصار نماید
بواجبات نماز و ترک امور مستحبه نموده نماز را تمام نماید اینها همه در صورتیست
که کون در مکان مغصوب باختیار خود این شخص بوده باشد پس هرگاه چنین
نبوده باشد بلکه مضطر بوده باشد بودن در آن مکان مغصوب پس هرگاه
مجبور در اتیان نماز در آن مکان بوده باشد بنحویکه قدرت بر تخلف نداشته
باشد در اینصورت نماز او صحیح خواهد بود و اما هرگاه مجبور در کون در آن

مکان بوده باشد نه مجبور در نماز در آن مکان مثل کسی که محبوس در مکان مغصوب
بوده باشد در این صورت شبهه در لزوم اتیان نماز در آن مکان نیست
لکن کلامیکه هست در این است که نماز را با رکوع و سجود بعمل آورد
یا با ایماء و در اینصورت غالب این است که اذن شاهد حال هست برضای مالک
در اتیان بنماز بطریق معهود و اگر فرض شود که چنین نبوده باشد ظاهر این است
که لازم باشد در اینصورت اقتصار نماید در تصرف با نحو کون در آن مکان منفک
از آن نمی‌شود پس رکوع و سجود بطریق متعارف نمی‌تواند نمود بلکه بجهت رکوع
و سجود ایماء نماید **مبحث ششم** در بیان اعتبار تفاوت در مکان مصلی است
در صورت تعدد بتقدم و تأخر و عدم اعتبار آن بدانکه تعدد مصلی یا با اتحاد
صنف است مثل اینکه همه مرد بوده باشند یا همه زن بوده باشند در هر یک از
دو صورت که بوده باشد تشکیکی نیست در اینکه تقدم و تأخری ضرور نیست مگر در صورتی
که بعضی امام بوده باشد و دیگری ماموم و این محل کلام در این مقام نیست و اما
در صورت اختلاف در صنف مثل اینکه بعضی مرد بوده باشند و دیگری زن در اینصورت
اختلاف است ما بین فقها و در اینکه هرگاه مردی در مکانی مشغول نماز بوده باشد
آیا جایز است در حق زن در محاذی آن مرد یا پیش روی او مشغول نماز شود یا نه
و همچنین هرگاه زنی در مکانی مشغول نماز بوده باشد جایز است در حق مرد در برابر
یا پشت سر او مشغول نماز شود یا نه ظاهر این است در هر دو صورت جایز بوده باشد

لکن بکراهت شدیده امّا احتیاط این است که اجتناب نمایند تفاوتی نیست ما بین آنکه زن محرم بوده باشد یا نه و ما بین آنکه زن چادر در سر داشته باشد یا عبایی بخود بر پیچد یا نه در جمیع صور کراهت یا حرمت ثابت است لکن این کراهت یا حرمت مختص است بآنکسی که متاخّر است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مردی مشغول نماز بوده باشد زنی در اثنای آن در برابر آن یا پیش روی او مشغول نماز شود کراهت یا حرمت مختص بزن خواهد بود در حق مرد ثابت نیست و همچنین هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول نماز شود در برابر زن یا پیش سر آن در این صورت کراهت مختص بمرد خواهد بود نه زن بلی هرگاه فرض شود هر دو در یکوقت شروع بنماز نمایند کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود و امّا در صورت تقدّم و تاخّر کراهت مختص بمتاخّر است و این در صورتی است که فساد نماز سابق مشخّص بوده باشد پس هرگاه متاخّر عالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثل اینکه عالم بوده باشد که نماز او بی وضو است یا آنکه شخص سابق اخلال بر بعض امور واجبه نماز مثل اینکه قرائت او صحیح نبوده باشد بجهة انّ نماز سابق مستجمع شرائط معتبره در صحّت نبوده باشد در اینصورت کراهتی نخواهد بود اگر چه با هم شروع در نماز نمایند پس اگر احدهما عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهت در حقّ آنکسی که نماز او صحیح است منتفی خواهد بود و همچنین است هرگاه حایلی ما بین زن و مرد بوده باشد یا بُعد ما بین آنها بقدر ده ذرع فصاعداً بوده باشد یا زن متاخّر بایستد در هر یک از این صور که بوده باشد کراهت ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی این است که گفته شود در صورت تعدّد

بقیۀ مقابله

مصلّی

مصلّی و اختلاف در حجولیّة و انوثیّت نماز کردن آنها با هم مرجوح است و رفع مرجوحیّة میشود بچند چیز اوّل آنست که حایل ما بین آنها بوده باشد پس اگر حایلی بوده باشد زن پیش بایستد و مرد عقب یا محاذی همدیگر لکن احدهما یکطرف حایل و دیگری در طرف دیگر حایل مرجوحیت منتفی است و آیا معتبر در حایل آنست که حیلولیّة متحقق بوده باشد در جمیع احوال نماز یا حیلوله در حال جلوس کفایت میکند ظاهر اوّل است بنابرین هرگاه فرض شود دیوار کوتاهی بوده باشد زن در یکطرف آن دیوار بایستد پیش و مرد در طرف دیگر بایستد لکن عقب در حال جلوس مرد زن را نتواند دید و امّا در حال قیام رایت متحقق شود ظاهر اینست مرجوحیت ثابت باشد و مانعیت ظلمت و تاریکی ظاهر اینست که کفایت نکند در دفع محذور و ظاهر اینست چادر یا عبا در سر کردن کفایت نکند در این مقام و همچنین ظاهر اینست که حکم مختص بر بینا نبوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است اگر چه اعمی متاخّر در موقف بوده باشد دوّم از چیزهایی که مرجوحیت بآن منتفی میشود تاخّر زن است از مرد آیا معتبر در تاخّر آنست که زن بنحوی عقب بایستد که موضع سجود او پایین تر از موضع قدم مرد بوده باشد یا خیر بلکه کفایت میکند عدم محاذات در مسجد باین نحو همین که موضع سجود

زن پایین تر بوده باشد از موضع سجود مرد بشرطیکه موضع قدم زن نیز پایین تر بوده باشد از موضع قدم مرد این قدر کفایت میکند در رفع مرجوحیّة ظاهر ثانی است لکن باین نحو که موضع قدم زن موخّر بوده باشد از موضع قدم مرد بمقدار یکوجب یا بیشتر این اقلّ مرتبه ایست که کفایت میکند در رفع منع بهتر از این آنست که زن متاخّر بوده باشد بنوعی که موضع سجود او محاذی با سینۀ مرد بوده باشد اولی از این آنست که موضع سجود زن محاذی با موضع زانوهای مرد بوده احسن از این آنست که موضع سجود زن محاذی با موضع قدم مرد بوده باشد اکمل از همه آنست که زن بنحوی بایستد که جمیع اجزای او متاخّر از جمیع اجزای مرد بوده باشد بعبارة اخری موضع سجود زن مؤخّر بوده باشد از موضع قدم مرد سیّم از چیزهای مذکوره آنست که بعد میان زن و مرد در صورت محاذات یا در صورت تقدّم زن بقدر ده ذرع بوده باشد تشکیکی نیست در اینکه بُعد بمقدار مذکور مرجوحیّة و کراهت منتفی میشود کلام میکه هست در این است که تحدید این مقدار از کجا است پس میگوییم شبهه نیست در صورت محاذات این مقدار از محلّ قدم است تا محلّ قدم و امّا در صورت تقدّم زن چهار احتمال قائم است اوّل آنست که مثل صورت محاذات بوده باشد یعنی اعتبار این امتداد شود از

موضع قدم

موضع قدم مرد تا موضع قدم زن دوّم اعتبار این امتداد است از محلّ سجود مرد تا محلّ سجود زن سیّم اعتبار این امتداد است از محلّ سجود مرد تا محلّ قدم زن چهارم اعتبار اینست از محلّ قدم مرد تا محلّ سجود زن ظاهر احتمال اوّل است بنابراین هرگاه امتداد ما بین موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد منعی نمیباشد لکن احوط اعتبار این امتداد است از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن که سیّم از احتمالات مذکوره است بدانکه آنچه مذکور شد در صورت مساوات محلّ وقوف مرد است با محلّ وقوف زن یعنی عدم اختلاف محلّ وقوف احدهما با دیگری در ارتفاع و انخفاض بقدر معتدّ به و امّا هرگاه مختلف بوده در بلندی و پستی بقدر معتدّ به مثل اینکه سر زمین بلندی هست یا قطعۀ زمینی است مرتفع و فرض شود مرد در پستی نماز میکند و زن در موضع بلندی که پیش روی مرد است یا در جانب یمین مرد یا در جانب یسار او در این صورت تحدید این مقدار از نقطۀ که محاذی راس مرد بوده از جانبی و محاذی قدم زن بوده از جانب دیگر تا محلّ قدم زن اعتبار میشود یا از محلّ قدم تا نقطۀ محاذات مذکوره و از نقطۀ محاذات تا محلّ قدم زن یا خیر بلکه از محلّ قدم مرد میشود تا محلّ قدم زن از اقصر طرق پس در این مسئله سه احتمال است توضیح این اجمال

در موضع

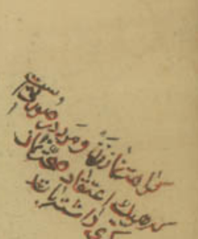
مقتضی اینست که کفته شود در چنین صورت مثلثی تصویر میشود
که یک ضلع ان مثلث توهم میشود از محل قدم مرد باستقامت قامت
او و منتهی میشود بنقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد و ضلع
دیکر از همین قدر است تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است
تا محل قدم مرد و ممکن است تصویر مثلث بنحو دیکر باین نحو که یک
ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض باستقامت تا نقطه
محاذی قدم زن در زیر مکان مرتفع و ضلع دیکر از همین نقطه است
تا محل قدم زن و ضلع ثالث از محل قدم زن است تا محل قدم مرد و
مقصود اینست در این صورت ایا معتبر در تحدید همان ضلع است
که از محل قدم مرد است تا نقطه محاذات بنا بر مثلث ثانی یا از نقطه
محاذات است تا محل قدم زن بنا بر مثلث بتقدیر اول یا دو ضلع از
مثلث است که عبارتست از موضع قدم مرد بوده تا نقطه محاذات و از
نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنا بر هر دو مثلث یا انکه معتبر در
تحدید یک ضلع از دو مثلث است که محصور است مابین موضع قدم
مرد و موضع قدم زن نظر باینکه بعد چیزی از چیزی ظاهر است در اقصر
خطوط واصله بین انها و ان عبارت است از همین ضلع که در اخر مذکور
شد و این در صورتیست که موضع مرتفع در جانب پیش مرد بوده باشد

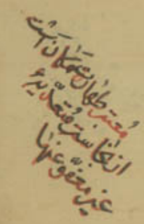
واما هرکاه

واما هرکاه در جانب یمین یا یسار مرد بوده باشد تصویر مثلث از انچه مذکور
شد ظاهر میشود باین نحو که یک ضلع مثلث از موضع قدم مرد است
تا نقطه که محاذی موضع قدم زن بوده باشد و یک ضلع دیکر از همان
نقطه محاذی است تا موضع قدم زن و ضلع ثالث از موضع قدم زن است
تا موضع قدم مرد و ظاهر اینست که معتبر در تحدید همین ضلعی است
که محصور است مابین قدمین پس هرکاه این امتداد بقدر ده ذرع بوده
باشد کراهت منتفی است والا فلا بلکه ممکن است که کفته شود که کراهت
در مثل این صور ثابت نیست اکرچه این امتداد اقل از ده ذرع بوده
باشد وجه این را در مطالع الانوار بیان نموده ایم مخفی نماند مراد از
ذرع در امثال این مقام عبارتست از امتداد مرفق تا سر انکشتان
مبحث هفتم در بیان امور مناسبه در این مبحث است و ان چند چیز است
اول انست که هرکاه زن و مرد باهم جمع شده اند در محلی و ممکن نبوده
باشد تبعید مسافت بمقداریکه مذکور شد و همچنین ممکن نباشد
تاخر زن از مرد و وضع حایل میان انها در این صورت مستحب انست که
اول مرد نماز کند بعد از ان زن در صورتیکه وقت نماز مضیق نبوده
باشد و اکر وقت تنک بوده باشد بحدیکه بتاخیر نماز زن فوت شود
اکرچه بعضی از اجزای ان بعد از انقضای وقت واقع شود در این صورت

تاخیر نکند بلکه اتیان بنماز باهم نمایند و اما هرکاه تاخیر نماز زن موجب خروج
وقت فضیلت بوده باشد ظاهر اینست تاخیر اولی و احوط بوده باشد دور
نیست حکم رجحان تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اکرچه مکان مملوک
او بوده باشد باین معنی اولی در حق زن در چنین صورت انست که ما فوق
نماید که اول مرد اتیان بنماز نماید بعد از ان زن دوم انست که منع در حق
زن ثابت است خواه ذکور بالغ بوده باشد یا غیر بالغ بنا بر این هرکاه پسر غیر
بالغی مشغول نماز بوده باشد مکروه است در حق زن بایستد در برابر
او یا پیش روی او مشغول نماز شود مکر در صورت تحقق یکی از امور ثلثه
که مذکور شد یا فساد نماز ان ذکور غیر بالغ و اما در حق مرد پس ظاهر
اینست که چنین نبوده باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد در پشت سر
اناث و یا در برابر او در صورتیست که اناث بحد بلوغ رسیده باشد
پس حکم بکراهت نماز در حق مرد در صورتیکه پیش روی او دختری که
بحد بلوغ نرسیده باشد مشغول نماز باشد ممکن نیست و همچنین است
نماز مرد در برابر دختر غیر بالغ در چنین صورت سیم انست که حکم بمنع
بعنوان حرمت یا کراهت در صورتیست که هیچیک از مرد و زن معتقد
بطلان نماز دیکری نبوده باشد چنانچه در اوایل اشاره بان نمودیم
پس هرکاه فرض شود که مرد را اعتقاد اینست که نماز این زن باطل است

بنا برین





بنا بر این حرجی در حق مرد در اتیان بنماز در عقب ان زن یا در برابر او نخواهد بود
و همچنین هرکاه زن را اعتقاد این بوده باشد که این مرد نماز او صحیح نیست حرجی
در حق ان زن در اشتغال بنماز در پیش روی این مرد یا در جانب ان نیست **مبحث
هشتم** در بیان اعتبار طهارت مکان مصلی و عدم اعتبار آن است بدانکه انچه
لازم است انست که مکانیکه مصلی در ان اتیان بنماز مینماید خالی بوده باشد
از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس این شرط در سه صورت متحقق است
اول انست که مکان مطلقا نجس نبوده باشد دوم انست که نجس بوده باشد
لکن نجاست سرایت نکند ببدن مصلی یا بجامه ان سیم انست که مکان نجس است
و سرایت هم میکند نجاست ببدن یا بلباس مصلی لکن این نجاست معفو عنها است
مثل اینکه ان مکان نجس است بخون و ان خون تعدی مینماید ببدن یا بلباس
مصلی لکن مقداری از خون که ببدن یا بجامه میرسد نماز با ان میتوان نمود
در جمیع این سه صورت شرط صحت نماز بالاضافه بمکان ثابتست لکن اینها
همه نسبت بما عدای محل جبهه بلکه محل قدر معتبر از جبهه است و اما معتبر نسبت
بمحل قدر معتبر از جبهه انست که خالی از مطلق نجاست بوده باشد خواه متعدی
بوده باشد یا غیر متعدی و تقیید بمحل قدر معتبر بجبهه انست که معتبر طهارت
کل موضعیکه جبهه بر ان واقع میشود نیست بلکه معتبر طهارت محل مقداری
از جبهه است که وضع ان کفایت مینماید در تحقق سجده شرعا پس هرکاه فرض شود

مجموع محلّ که جبهه بر آن واقع میشود ظاهر نیست لکن مقدار درهم از آن محلّ مثلاً
ظاهر است علاوه بر این نجس است لکن نجاست غیر متعدّیه ظاهر اینست که شرط
صحت نماز متحقق بوده باشد پس از انچه مذکور شد دانسته میشود که هرگاه
کلّ اعضای سبعه که عبارت از کفین و رکبتین و ابهامین بوده باشد واقع
شود بر محلّ نجس که غیر متعدّی بوده باشد مضر بصحت نماز نیست و این بنا
بر مشهور ما بین فقهاست و مختار ما بین محققین از علماست و در مقابل
این قولی است از سید مرتضی نقل شده که قایل شده اند باعتبار طهارت
کلّ مکان مصلی و قول دیگر است نقل شده از ابی الصلاح که قایل شده اند باعتبار
طهارت محالّ اعضای سبعه که عبارت از محلّ شش عضو مذکور با محلّ جبهه
بوده باشد و این دو قول ضعیف است لکن رعایت این با امکان مقرون
باحتیاطات **مبحث نهم** در بیان مواضعیست که نماز در آن مکروه است
خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجه و این بسیار است
اول حمام است مشهور ما بین فقها آنست که نماز در حمام مکروه است و ابو
الصلاح که از قدمای فقهاست که قایل شده بحرمت آن و این قول اگر چه ضعیف است
لکن رعایت این با امکان خالی از احتیاط نیست و انچه مذکور شد در داخل حمام است
واما مسلخ حمام یعنی جاییکه رخت میکنند ظاهر اینست که کراهت نداشته
باشد و هم چنین سطح یعنی پشت بام حمام و مرحوم علامه در نهایة الاحکام قایل

بثبوت کراهت در مسلخ نیز شده ظاهر اینست که فرقی در این باب ما بین نماز مفروضه
یومیه و غیرها نمیباشد و هم چنین فرقی میان نمازهای واجبی و سنتی نبوده باشد
بلی ظاهر اینست که کراهت نسبت بنماز میت ثابت نبوده باشد **دوم** مزابل است
یعنی مواضعیکه مهیا شده بجهة غایط و بول حکم بکراهت مثل سابق مشهور است
و قول بحرمت ظاهر میشود از ابو الصلاح و مخفی نماند که چنانچه مکروه است نماز
در بیوت غایط مکروه است نماز کردن در جائی که پیش روی این شخص غایط بوده
باشد و کلامیکه شیخ شهید در ذکری نقل فرموده از ابی الصلاح دلالت میکند
بر حرمت پس اجتناب در صورت امکان اقرب بسداد خواهد بود **سیم** مبارک
ابل است یعنی مواضعیکه شتر آرام و قرار میگیرد از برای انکه آب در دفعه دوم
بخورد بعد از انکه آب دفعه اول را خورده باشد و کلام ابی الصلاح در اینجا نیز
مقتضی حرمت است **چهارم** مسکن مورچه است **پنجم** مواضعیکه مهیا شده است
بجهة جریان آب اگرچه آب بالفعل در آن جاری نباشد **ششم** زمین شوره زار است
و لکن در زمین شوره زار اگر زمین هموار بوده باشد که پیشانی در آن قرار
بگیرد میتوان گفت که کراهت نداشته باشد **هفتم** زمینی است که در آن برف بوده
باشد یعنی نماز کردن بر روی برف اما هرگاه برف از شدت برودت هوا یخ
کرده باشد بحدّیکه مطلقا منافی با استقرار نداشته باشد فرشی بر روی برف
بیندازد و نماز روی ان فرش بنماید کراهت داشته باشد **هشتم** میان قبور است

بدانکه احتمالات در این مقام متعدد است **اول** آنست که مصلی ایشان بنماز نماید
در موضعیکه قبر در جوانب اربعه او بوده باشد **دوم** آنست که قبر در سه جانب
او بوده باشد **سیم** آنست دو قبر یا زیادتر در جانب یمین او و یک قبر یا زیادتر
در جانب یسار او بوده باشد یا بعکس **چهارم** مثل اینست در پیش و عقب در
جمیع این صور صادق است که نماز ما بین قبور است پس مکروه خواهد بود **پنجم**
آنست که یک قبر در جانب یمین او بوده و قبر دیگر در جانب یسار یا یک قبر در جانب
پیش و قبر دیگر در عقب او و یا در یسار او و یا در یمین او در هیچیک از این صور
صادق نیست که نماز ما بین قبور شده پس بنا بر این حکم بکراهت مشکل است
لکن ممکن است که تفصیل داده شود باین نحو این در موضعی است که مقرر شده
بجهة قبرستان بنحویکه صادق است که نماز در مقبره یا در قبرستان شده یا نه
اگر اول است باز حکم بکراهت است بخلاف ثانی و هم چنین است هرگاه نماز بر روی
قبر واحد یا متعدد شود مثل اینکه در روی قبر بایستد و محل سجده او هم قبر
بوده باشد یا نه در این صورت باز همان تفصیل ممکن است **تنقیح مقام** محتاج است
بنقل کلام در دو مطلب **اول** آنست حکم بکراهت نماز بین المقابر در صورتیست
که بعد میان مصلی و میان مقابر بقدر ده ذرع نبوده باشد پس هرگاه فرض
شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده ذرع بوده باشد در جمیع جوانب
یعنی ده ذرع هم جانب یمین و ده ذرع در جانب یسار و هم چنین در پیش و

عقب در این صورت کراهت منتفی است و هم چنین است هرگاه بعد میان
مصلی و مقابر نبوده باشد لکن حایل میان مصلی و مقابر بوده باشد در این
صورت باز کراهتی نخواهد بود لکن بشرط انکه ارتفاع حایل در جمیع جوانب
بقدر قامت مصلی بوده باشد و اما هرگاه ارتفاع ان کمتر از این مقدار بوده
باشد از بسیاری از فقهاء ظاهر میشود انتفای کراهت در این صورت باز
و این خالی از اشکال نیست **و اما** مثل انداختن فرش بر روی قبر یا انداختن
مثل عبا و نماز بعد از آن ظاهر اینست این قدر کفایت نکند در رفع کراهت
بنا بر این پس حکم بعدم کراهت نماز در رواق در اماکن متبرکه بجهة انکه فرش
بر روی قبرها انداخته شده مشکل است بلکه ممکن نیست **مطلب ثانی**
آنست جماعتی از فقهاء مثل شیخ مفید و شیخ طوسی اعلی الله تعالی مقامهما تصریح
فرموده اند بکراهت اتیان نماز بسوی قبر امام ع یعنی قبر معصوم را پیش روی
خود قرار دهد نماز بعمل اورد مکروه است و این باعتقاد حقیر ضعیف است
بلکه نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام مستحب است بلکه میتوانم گفت نماز
در عقب قبور ائمه علیهم السلام افضل از نماز در مساجد است چنانچه در جای دیگر
بتفصیل تمام در مطالع الانوار بیان نموده ام **نهم** از مواضع مذکوره سوق است
که مهیا شده باشد بجهة اتش افروختن **دهم** از اینکه ان معابد اهل الضلال
بوده باشد یا نه و مقتضای کلام ابی الصلاح حرمت است و مشهور ما بین

فقها کراهت است بلکه چنانچه مکروهست نماز در بیوت النیران مکروه است
اتیان بنماز در مکانیکه پیش روی مصلی آتشی بوده باشد خواه مشتعل بوده
باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگرچه چراغی مواجه او بوده باشد
یا آتشی متوهمی منتقلی بوده باشد که مقابل این شخص بوده باشد اگرچه شعله
نداشته باشد و همچنین حکم بکراهت ثابت است اگرچه در مقابل این شخص
قندیلی و یحتمل باشد که در آن فتیله روشن کرده باشند و مقتضای اطلاق
کلمات اصحاب ثبوت کراهت است خواه مصلی از اولاد عبدهٔ اوثان بوده باشد
یا نه بلی در توقیع وقیع رفیع مروی در کمال الدین واحتجاج از امام زمان
جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه تفرقه فرموده اند ما بین آنکه از اولاد
عبدهٔ اصنام و نیران بوده باشد یا نه و حکم بعدم جواز آنکه محمول بر کراهت است
مختص فرموده اند در حق اول بنابراین ممکن است که حکم کرده شود بانتفای
کراهت در حق بنی هاشم دهم خانه ایست که در آن شراب یا مسکری دیگر بوده
باشد اعم از آنکه آن خانه مهیا شده باشد بجهة این یا نه معلوم است حکم بکراهت
در صورتیست که شراب تعدی بلباس مصلی یا بدن او ننماید و اما در صورت
تعدی ظاهر است که جایز نیست مگر بعد ازاله و تطهیر یازدهم جواد طرق
یعنی راههای وسیع بلکه مطلق راهها خواه در حین مرور مارّه بوده باشد یا
مخفی بناشد حکم بکراهت در صورتیست که مزاحم مارّه نبوده باشد و اما در

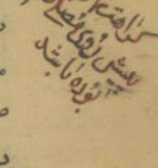
صورت مزاحمت

در بیان معنی بیع وکنایس

کراهت نماز در بیع وکنایس

صورت مزاحمت جایز نیست بلکه نماز باطل است دوازدهم خانهای مجوس است که گران
بوده باشند و دور نیست که خانهٔ یهود و نصاری نیز چنین بوده باشد اگر
چه احادیث درباب یهود و نصاری مختلف است ظاهر اینست وجه این تنبیه
بر اختلاف مراتب مرجوحیت بوده باشد باین معنی که کراهت نماز در خانهای
یهود و نصاری کمتر بوده باشد سیزدهم بیع وکنایس است بیع ببای موحده
مکسوره و یای مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعه است بکسر با و سکون یا و کنایس
جمع کنیسه است اختلاف کرده اند علما در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر میشود
که بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر از صاحب قاموس
آنست که بیعه معبد نصاری است و کنیسه مشترکست ما بین یهود و نصاری
و ظاهر از صاحب صحاح آنست که هر دو مشترک ما بین هر دو فرقه و بعضی بعد از
قول باشتراک هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد صغیر یهود و
نصاری است بمنزلهٔ مسجد محله نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر این دو فرقه
بمنزلهٔ مسجد جامع در حق مسلمین بعد از معرفت معنی لفظین علما اختلاف کرده
در کراهت نماز در بیع وکنایس و عدم کراهت جماعتی از فقها قایل شده اند
بعدم کراهت و جمع کثیری از قدمای اصحاب قایل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است
پس نماز در آنها مکروهست و کلامیکه هست در این مقام اینست که آیا دخول
در آنها و نماز در آنها موقوفست بر استیذان از اهل آنها یا نه ظاهر اینست که

توقف نداشته باشد چهاردهم مذابح حیوانات یعنی مواضعیکه مهیا شده
بجهة ذبح نمودن حیوانات ظاهر میشود از ابی الصلاح که نماز را در مذابح حیوانات
حرام میداند پس اجتناب احوط خواهد بود پانزدهم مکانیست که در آن تصویر
بوده باشد بدانکه کلمات علما در این مقام مختلف است ظاهر از کلام ابی الصلاح
آنست که اتیان کردن بنماز در او طاقیکه در آن صورت نقش شده باشد حرام است
و ظاهر کلام آن مرحوم حرمت است خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه و آنچه
ظاهر میشود از بسیاری از فقها کراهت است در صورتیکه پیش روی مصلی



بوده باشد خواه نقش در دیوار او طاق بوده باشد یا نه مثل آنکه پیش روی
مصلی پشتی بوده باشد که صورت در روی آن نقش شده باشد و اما هرگاه
صورت در جانب یمین مصلی یا یسار او یا پشت سر او واقع شود ظاهر اینست نماز
در چنین صورت مکروه نبوده باشد و همچنین هرگاه پیش روی بوده باشد
لکن در حین نماز پرده یا چیز دیگر بر روی آن صورت بیندازد که مستور شود
پس ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد و در صورتیکه هرگاه ستر آن ممکن نبوده
باشد و تبدیل آن بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در این صورت هرگاه راس
آن صورت را قطع نماید ظاهر اینست همین قدر کفایت بکند در رفع کراهت مخفی
نماند چنانچه مکروهست نماز در صورتیکه پیش روی مصلی صورت بوده باشد
همچنین مکروهست نماز بر فرشی که در آن صورت نقش شده باشد در وقتیکه

در حال

در حال از احوال نماز چشم مصلی بر آن صورت واقع شود و اما هرگاه جای نماز را
بر روی آن فرش بیندازند بنحویکه آن صورت مستور شود کراهتی در این صورت
نخواهد بود و همچنین هرگاه چشم آن صورت را حک نماید یا سر او را قطع نماید
در این صورت نیز کراهت منتفی میشود اگرچه متمکن از تبدیل مکان بمکان دیگر
یا متمکن از ستر آن صورت بوده باشد شانزدهم اندرون خانهٔ کعبه و پشت بام
آن است که اتیان بنماز فریضه در هر دو مکروه است چنانچه در مبحث قبله بیان
شد هفدهم مرابط خیل و بغال است یعنی جاییکه اسب و قاطر را می بندند از برای
علف خوردن و آرام گرفتن و ظاهر از کلام ابی الصلاح عدم جواز اتیان بنماز است
در اینها و همچنین در مرابض غنم و مرابط بقر یعنی جاییکه خوابگاه گوسفندان است
و جاییکه گاو را می بندند پس اجتناب از همهٔ اینها بهتر خواهد بود اگرچه از
حدیث صحیحی ظاهر میشود عدم کراهت نماز در مرابض غنم هجدهم مکانیکه در آنجا
مصحفی مفتوح بوده باشد یعنی مکروهست نماز کردن در چنین مکانیکه پیش
روی مصلی مصحفی مفتوح بوده باشد تا آنکه آن مصحف را هم بگذارد در آن
وقت کراهت منتفی میشود بدانکه حال اگرچه متبادر از لفظ مصحف قرآنست
لکن در اصل اعم از قرآنست چنانچه ایمائی دارد بر این مطلب آیهٔ شریفه ان هذا لفی
الصحف الاولی صحف ابرهیم و موسی و در حدیثی از جناب امام جعفر صادق ع
روایت شده که فرموده مصحف فاطمه علیها السلام در آنست مثل قرآن شما

بسر مرتبه الحدیث مجملاً اگرچه ظاهر از لفظ مصحف قرآنست لکن ظاهر اینست که مراد
در این مقام اعم از آن بوده باشد پس کراهت نماز ثابت است خواه پیش روی
این شخص قرآن مفتوح بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه دور
نیست که حکم بکراهت ثابت بوده باشد اگر کاغذ مکتوبی در پیش روی مصلی
بوده باشد و این کراهت منتفی میشود بهم گذاشتن آن یا بگذاشتن آن در موضع
دیگر که پیش روی مصلی نبوده باشد مخفی نماند حکم بکراهت ظاهر اینست که
ثابت بوده باشد خواه این شخص قاری بوده باشد یا نه بعضی از فقهاء تخصیص
داده اند بقاری لکن این مدفوع است باطلاق نص بلکه حکم ثابت است اگر
چه در شب تار بوده باشد بلکه چنین است اگرچه مصلی کور بوده باشد نوزدهم
مکانیست که هرگاه مصلی در آن بایستد که پیش روی او دیواری بوده باشد
که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه و دور نیست که اختصاص
برطوبت بیت الخلا نداشته باشد بلکه نماز کردن مکروه بوده باشد
در مکانیکه پیش روی مصلی دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی
ظاهر شده باشد از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر آن بیستم
مکانیست که اگر مصلی در آن بایستد پیش روی آن آهنی بوده خواه از جمله
اسلحه بوده باشد مثل شمشیر و کارد و تفنگ یا غیر سلاح بوده مثل قفل و امثال آن
بیست یکم خانه که در آن سگ بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده باشد

انتهی منه

که این قسم

که این قسم از سگ مستثنی شده است در حدیث بیست دویم مکانیست که سمت
قبله آن انسانی بوده باشد باین معنی که اگر کسی در آن مکان بایستد مواجه آن
انسان باشد خواه زن بوده باشد یا مرد بیست سیم مکانیست که سمت قبله
آن دری مفتوح باشد بعبارة اخری مکروهست نماز بجانب بابی که مفتوح
بوده باشد تا حال بمستندی این از اخبار بر نخورده ایم محقق مرحوم ابن ادریس نسبت
بابی الصلاح داده است فرموده است چونکه او از اعیان فقهاست متابعت
او در این باب نمودن عیبی ندارد و آنچه فرموده اند اگرچه صحیح است لکن این
مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است ندیده ایم بدانکه مناسب است
که ختم این مبحث شود بر بیان دو مطلب اول آنست که ثقة الاسلام حدیث
صحیحی در کتاب کافی ذکر فرموده که آن حدیث مشتمل است بر کراهت نماز در سه
موضع که بیداء است و ذات الصلاصل و ضجنان آن سه موضع ما بین مدینه
مشرفه و مکه معظمه اما بیداء پس آن موضعیست که کسی که از مدینه بمکه
معظمه میرود بعد از آن که از مسجد شجره که محل احرام است گذشت بفاصله
اندکی بآنجا میرسد اول حد آن از جانب مدینه که بمکه میرود بعد از معرس
نبی صلی الله علیه و آله است یعنی بعد از آنکه از معرس نبی که در دست چپ واقع
گذشت داخل در بیداء میشود و این موضعیست که جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله در این موضع رفع صوت بتلبیه میفرمودند و آخر حد بیداء نسبت

بکسی که از مدینه بمکه میرود ذات جیش است که انشاء الله تعالی لشکر سفیانی
در آنجا هلاک شده بزمین فرو میروند و اما ضجنان پس کوهیست نزدیک
مکه معظمه و اما ذات صلاصل پس آن میان آن دو موضع واقعست مطلب
ثانی در بیان ستره است بدانکه مستحبست در حق هر مصلی خواه مرد بوده
باشد یا زن خواه نماز بجماعت بوده باشد یا فرادی مفروضه بوده باشد
یا مندوبه ستره پیش روی خود قرار دهد در صورتیکه احتمال مرور
مرور کننده در آنجا قائم بوده باشد خواه مرور کننده انسان بوده یا حیوان
صغیر بوده باشد یا کبیر پس هرگاه قاطع بوده باشد چیزی پیش روی او مرور
نخواهد نمود ظاهر اینست در این صورت استحباب ثابت نبوده باشد توضیح
مرام مقتضی نقل کلام است در سه مبحث اول در بیان چیزیست که از ستره
متحقق میشود دوم در کیفیت آنست سیم در فائده آن اما اول پس می
گوییم ظاهر اینست که متحقق میشود ستره بهر چه گذارده شود پیش روی مصلی
خواه پشتی بوده باشد یا جامه یا کتاب یا سنگ یا عصا یا التبنیع بوده باشد
یا غیر آن بلکه متحقق میشود بنزدیک ساختن محل سجده را بدیواری یا ستونی
و نحو آنها بلکه بخط کشیدن پیش رو نیز متحقق میشود و اما کیفیت آن
پس در غیر عصا و خط ظاهر است و اما مثل عصا و نیزه ظاهر اینست که فرقی
نبوده باشد بفرو بردن نیزه و عصا را در زمین بلکه چنانچه بفرو بردن

در بیان ستره است

حاصل میشود

حاصل میشود هم چنین است حال در خط یعنی خط را عرضاً بکشد نه باستقامت
قبله و از بعض عامه نقل شده که خط مدور بکشد باین نحو که محیط بمحل مسجد
بوده باشد یا طولاً باستقامت قبله یا عرضاً بشکل هلال بکشد و اما فائده
ستره پس میگوییم فائده آن رفع مرجوحیت از نماز است در صورت تحقق مرور
و تعلق نهی آن بذوی العقول از مرور توضیح این اجمال آنست که هرگاه کسی در موضع
اتیان بنماز نماید سگی مثلاً از پیش روی الشخص عبور نماید اگر این شخص بنحویکه
مذکور شد ستره قرار داده باشد این عبور سگ موجب مرجوحیت نماز او نمیشود
و الا نماز او مرجوح خواهد بود و اگر عبور کننده از ذوی العقول و مکلف بوده باشد
وضع ستره موجب این میشود که نهی از عبور باو تعلق میگیرد پس اجتناب از عبور
خواهد نمود و اگر فرضاً اجتناب نماید این شخص عابر مباشر مرجوح خواهد بود
در صورت تحقق ستره و موجب مرجوحیت نماز مصلی نخواهد بود بخلاف اینکه
هرگاه وضع ستره ننموده باشد در این صورت نهی از مرور در حق آن شخص مار
نخواهد بود پس آن مرجوح نخواهد بود و نماز متصف بوصف مرجوحیت خواهد
بود بدانکه مستحب است که مصلی نزدیک بستره بایستد و بعضی از فقها تحدید فرموده اند
بمقدار خوابگاه گوسفند و مرحوم شهید در ذکری فرموده اند که ستره امام مغنی
میگرداند از ستره ماموم استدلال فرموده اند بر این بدو دلیل اول آنکه جناب
رسول خدا امر نفرموده اند ماموم را بستره دوم آنست که ظهر هریک از مامومین

هم چنین حاصل میشود و باید اختن در روی زمین لکن بطریق عرض نه بطریق طول و صح صح صح

در بیان فائده ستره است

ستره امام کفایت میکند از ستره ماموم

ستره است در حق ماموم دیکر اول شهادت بر نفی است و من الذی احاط علما بذلک وثانی بر فرض تسلیم در صف اول جاری نیست و بعلاوه نصوص وارده در مسئله مطلق است شامل ماموم نیز هست **فصل ششم** در بیان چیزی است که سجده بران صحیح است و در ان چند مبحث است **مبحث اول** جایز نیست سجده مکر بر زمین یا چیزی که از زمین روییده باشد بشرط انکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده بر پشم و استخوان و کوشت و جلود و فروش و حریر و صدف و مروارید و طلا و نقره و عقیق و فیروزج و اهن و فولاد و مس و نحو اینها جایز نخواهد بود و تفاوت نیست در عدم جواز سجود بر غیر ارض ما بین اینکه هیچ ارض نبوده باشد یا انکه در اصل ارض بوده باشد لکن باستحاله خارج از ارضیت شده باشد مثل جمله از چیزهاییکه مذکور شد پس سجده بجبهه لازم است که بر ارض بوده باشد یا بر نبات از ارض بتفصیلیکه مذکور خواهد شد لکن اجزای ارض کاه هست بجهة اقتران ببعض خصوصیات مختلف میشود در رجحان و مرجوحیة مثل تربت جناب سید الشهداء صلوات الله وسلامه علیه که سجده بران ترجیح دارد بجمیع قطعات ارض عالم بدانکه اجزای زمین مختلف است در خروج از و صفار ضیة و عدم خروج ان بعض مقطوع به است که خارج از ارض شده مثل طلا و نقره و امثال اینها پس تشکیکی در عدم جواز سجود بر امثال این نیست و بعضی تشکیکی نیست در عدم خروج مثل غالب اجزای ارض تشکیکی در جواز سجود در این نیست بجهة انکه

مشخص است

مشخص است که مقصود سجده بر قطعه و جزء از ارض است خواه متصل بکره ارض بوده باشد یا منفصل و بعضی محل تشکیک است مثل اجر و کوزه و تنک و اجزای اینها ظاهر عدم خروج از ارضیة است پس سجده بر اینها جایز خواهد بود بلکه ظاهر از کلمات جماعت از فقها انست که جواز سجود بر خزف محل خلاف ما بین فقها نبوده باشد و هم چنین است سجده بر کج ان نیز محل خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر جصی که عبارت از سنک ریزه بوده باشد مدلول علیه بجمله از احادیث معتبره و اما سجود بر کج پس این محل خلاف است ظاهر اینست که جایز بوده باشد و جواز این در مطالع الانوار مفصلا مذکور است لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر اقرب بسداد و اوفق بطریق احتیاط است **مبحث دویم** در سجود بر نبات است بدانکه ظاهر اینست که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مکر نباتیکه ماکول یا ملبوس بوده باشد سجده بر این جایز نیست و این در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد ظاهر است و اما هرکاه فرض شود چیزی در بلدی ماکول هست و در بلد دیکر ماکول نیست ایا حکم هر بلدی تابع حال ان بلد خواهد بود پس حکم میشود در بلدی که ماکول هست بعدم جواز سجود بران در حق اهل ان بلد و بجواز سجود بران در حق اهل بلد دیکر یا ظاهر بلکه همین که ماکول در بلدی شد حکم میشود بعدم جواز سجود بران اکرچه بالاضافه باهل بلدی بوده باشد که ان در ان بلد ماکول نبوده باشد ظاهر ثانی است و اما هرکاه فرض

در بیان ما یصح السجود علیه است

نباتات بر چهار قسم است

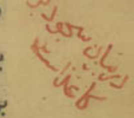
شود نباتی دو حالت داشته باشد در یکی از دو حالت ماکول بوده باشد بخلاف حالت دیکر تنقیح مقام مقتضی اینست که کفته شود نباتات بر چهار قسم است اول انست که ماکول است بدایة و نهایة مثل بسیاری از اقسام بقولات دوم مقابل انست که ماکول نیست لا بدایة و لا نهایة مثل غالب اقسام کیاها و برک بسیاری از اشجار حکم در این دو قسم ظاهر است باین معنی که سجده بر قسم اول جایز نیست در جمیع احوال و در قسم ثانی جایز است کذلک سیم انست که ماکول است بدایة لا نهایة مثل برک مو و پوست بادام و پوست خربزه در این قسم ظاهر اینست که حکم هر حالتی تابع ان حالت است پس سجده بر برک مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف در اخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها ماکول است در اول نه در اخر پس سجده بر انها در اول احوال جایز نیست و هم چنین است در اخر لکن مادامیکه متصل باصل است پس بادام مادامیکه شکسته نشده میکوییم سجده بر پوست ان جایز نیست و هم چنین است پسته و فندق و کردو و بعد از انکه شکسته شد و مغز ان اخراج شد در این وقت سجده بر مغز انها اکرچه جایز نیست لکن سجده بر پوست انها در این حال که منفصل از مغز شده جایز خواهد بود و هم چنین پوست خربزه و هندوانه مادامیکه متصل است باصل خواه پاره کرده باشند یا نه سجده بران جایز نیست و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن ماکول از ان اکر پوست در این وقت ظاهر اینست که سجده

بران پوست

بران پوست جدا شده از اصل جایز بوده باشد قسم چهارم عکس اینست باین معنی که ماکول نیست بدایة لکن ماکول است نهایة و بعبارة اخری که حالت ماکول بودن مسبوق بحالت غیر ماکول بودن مثل خرماها و زیتون و برنجها و این قسم ظاهر اینست که سجده بران جایز نیست در جمیع احوال نظر باینکه صادق است در حق همه در جمیع احوال که ماکول است مخفی نماند از انچه مذکور شد حکم کندم و جو و شلتوک ظاهر شد باین نحو که سجود بر اینها جایز نیست خواه قبل از ان درکردن بوده یا بعد بلکه سجده بر اینها جایز نیست اکرچه از پوست در نیاورده باشند و اما پوست انها پس ظاهر اینست که سجده بر انها جایز نیست در حال اتصال باصل و جایز است بعد از انفصال از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر قبل از ارد نمودن ضعیف است وانچه مذکور شد در حکم ماکول بود و اما ملبوس بدانکه نباتی که بالفعل ملبوس بوده باشد چنین چیزی وجود ندارد پس مراد از ملبوسی که در اخبار استثنا شده انست که در ان قوه و استعداد ملبوس بودن متحقق بوده باشد توضیح مقال مقتضی اینست که کفته شود نباتات بعد از اشتراک کل در اینکه در اقسام نباتات نباتی نمی باشد که بالفعل ملبوس بوده باشد منقسم میشود بدو قسم یک قسم انست که قوه ملبوسیت در ان متحقق است مثل پنبه و کتان وقسم دیکر انست که چنین نیست مثل غالب اقسام کیاه تشکیکی در جواز سجود در قسم ثانی نیست و کلامیکه هست در قسم اول است باین معنی همین استعداد

... بعد از انفصال و جایز نیست در حال اتصال

ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود یا خیر مختار اول است
پس سجده بر قطن وکتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد
قبل از بافتن بوده باشد یا بعد و قول بجواز سجود بر قطن وکتان قبل از
غزل ضعیفست واضعف از این قول بجواز سجود است اگرچه بعد از غزل بلکه
بعد از بافتن بوده باشد و این قول شاذ است وهرگاه فرض شود چیزی یافته
شده باشد از معتاد اللبس وغیر معتاد اللبس مثل لیف خرما در این صورت
اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد اللبس سجده صحیح خواهد بود
بخلاف اینکه جبهه واقع شود بر معتاد اللبس پس در این صورت صحیح نخواهد
بود واز این قبیل است حصیر پس هرگاه قدر مجزی از جبهه واقع شود بر آن گیاه
که حصیر از آن بافته شده صحیح است واگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان
و آن گیاه با هم صحیح نخواهد بود **مبحث سوم** در بیان جواز سجود است



بر کاغذ بدانکه اگرچه مقتضای بعض از کلمات سابقه عدم جواز سجده است
بر چیزیکه خارج از ارض و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل
خاص ثابت شده باشد از چیزیکه سجده بر آن جایز باشد یا نه مثل کاغذیکه
معمول از قطن وکتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده بر کاغذ جایز
بوده باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن از غیر
مقرون باحتیاط است وقول باختصاص جواز بکاغذیکه ماخوذ بوده باشد

از چیزیکه

از چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است بلی هرگاه کاغذ از آن
چیزی نوشته باشد خالی از این نیست ما به الکتابه یا چیزیست که سجده بر آن
جایز است مثل تربت حسینیه علی مشرفها الاف السلام والتحیه یا از کل یکی یا
از چیزیست که سجده بر آن جایز نیست مثل مرکب وعلی التقدیر الاخیر یا کتابت
محیط بر سطح کاغذ هست بحدیکه موضع خالی از کتابت باقی نمانده که کفایت
نماید در صحت سجود یا مانده است پس مسئله متصور بچند صورت است

در سجود بر کاغذ مکتوب

اول آنست که ما به الکتابه از چیزیست که سجده بر آن جایز است در این صورت
شبهه در جواز آن نیست خواه موضعی از کاغذ باقی بوده باشد یا نه دوم آنست
که ما به الکتابه غیر آنست یعنی چیزیست که سجود بر آن جایز نیست لکن موضعی از
کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه بر آن کفایت میکند در سجده در این
صورت بان جایز است در صورتیکه جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت
سیم مثل ثانی است لکن کتابت مستوعب سطح کاغذ است باین معنی موضع
خالی از کتابت بمقدار مذکور نیست در این صورت ظاهر اینست که سجده
صحیح نبوده باشد پس عدم جواز مختص است باین صورت در تتمه دیگر جایز است
با کراهت بلکه ممکن است قول بانتفای کراهت در صورتیکه ما به الکتابه
مما یصح السجود علیه بوده باشد و ظاهر اینست این کراهت مختص بوده باشد
در حق قاری مبصر پس در حق غیر جایز است من غیر کراهت بنا بر این کراهت در

حق غیر قاری ثابت نیست وهم چنین در حق قاری در وقت ظلمت چنانچه در حق
اعمی ثابت نیست اگرچه قاری وسجده در روز بوده باشد **مبحث چهارم** در بیان
حکم سجده است با ظهور مخالفت بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه نمود بچیزی باعتقاد
اینکه از چیزیست که سجده بر آن صحیح است بعد از آن فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص
شد که سجده بر آن جایز نبوده خواه باعتبار ذات آن بوده باشد مثل اینکه
معلوم شد که آن استخوان بوده مثلا یا باعتبار وصف آن مثل آنکه مشخص
شد که چوب نجس بوده است یا باعتبار هر دو هم بحسب صفت در این صورت
خالی از این نیست این ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای سجده است یا بعد از رفع
راس از سجده در صورت اخیره در سجده واحده است ویا در سجدات متعدده
اگر در اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از آن و
علی التقدیرین یا متمکن است یا عدم رفع راس از تدارک باین نحو که پیشانی
خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد یا آنچیز را بیاورد
در زیر جبهه خود قرار دهد یا متمکن نیست اگر متمکن بوده باشد پس در این
مقام چند احتمال است اول آنست که عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر
واجب و متمکن است از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بر آن صحیح است در این صورت
ظاهر اینست که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده
بر آن صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن بان آن وقت اتیان بذکر واجب نماید

وهرگاه فرض

وهرگاه فرض شود در این صورت این شخص متمکن بوده باشد از رسانیدن چیزیکه
سجده بر آن صحیح بوده باشد بجبهه آیا این جایز خواهد بود بنا بر این این شخص مخیر
خواهد بود ما بین رسانیدن جبهه را بان چیز یا رسانیدن آن را بجبهه ممکن است
تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که اگر آن موضعیکه سجده بر آن صحیح است
یا مساوی است با آن موضعیکه جبهه بر آن واقع شده یا پایین تر است یا بلندتر
اگر مساوی بوده باشد در این صورت اولی اینست که پیشانی را بکشد تا برساند بان موضع
مساوی که سجده بر آن جایز است مثل اینکه سر را گذارد در اول بموضع از زمین
مشخص شد که آن موضع نجس بوده در این وقت پیشانی را میکشد تا برساند
بموضع طاهر و در رسانیدن چیزیکه سجده بر آن جایز است بجبهه نظر باینکه خالی نیست
از رفع فی الجمله اجتناب از آن اگر لازم نبوده باشد یقینا اولی خواهد بود وهم چنین است
اگر موضعیکه پیشانی را بسوی آن میکشد اخفض از آن موضع اول بوده باز اگر
حکم بتعیین کشیدن پیشانی نکنیم یقینا اولی خواهد بود از رسانیدن چیزیرا که
سجده بر آن صحیح بوده باشد به پیشانی بهمان جهت که مذکور شد واما هرگاه بلند
تر از آن موضع اولی بوده باشد در این صورت خالی از این نیست که علو یا قائم است
یا بطریق سراشیب اگر اول است ظاهر اینست که رسانیدن چیزیرا که سجده بر آن
صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه را بسوی آن موضع مرتفع واین تفصیل
نیز در صورت اخفضیه نیز محتمل است واز آنچه مذکور شد مشخص میشود که اگر

پیشانی را در اول دفعه بر مثل تربت پاک دان بر یخی مثلاً گذارده شود و بعد از آن که باشد
مشخص شد مهر را حرکت دادن تا موضع تربت پاک دان قرار بگیرد اولی است از اینکه
سر را از انجا حرکت داده بمهر برساند دوم انست که عالم شد بحقیقت حال بعد از
اتیان بذکر واجب در این صورت ظاهر اینست که سجدهٔ این شخص صحیح بوده باشد
چنانچه هرگاه عالم بحقیقت حال نشده بود مگر بعد از رفع راس از سجود میگفتیم
سجدهٔ ان صحیح است یعنی اتیان بسجده و ذکر واجب در سجده را نموده است پس از این
ظاهر میشود طهارة محل سجده مثلاً شرط صحت ذکر است در وقتیکه عالم بوده
باشد قبل از اتیان بذکر واجب انکه ان محل نجس است در این صورت اتیان بذکر
واجب در ان محل جایز نیست و اما شرطیه مطلقه طهارت محل سجده مثلاً بالا ضافه
بذکر ثابت نا مثل صورت مفروضه حکم توانیم نمود بفساد ذکر پس واجب باشد
تدارک ان بعد از رسانیدن جبهه را بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بلی در صورت
مفروضه ممکن است که قائل بشویم برجحان جر جبهه تا برساند بچیزیکه سجده بران
جایز بوده باشد بجهة درک ذکر مستحب هرگاه اتیان ننموده باشد و اما بجهة تدارک
ذکر واجب ظاهر اینست که جایز نبوده باشد و از انچه مذکور شد مشخص شد که اگر
عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده بی اشکال سجده صحیح خواهد بود
سیم انست که عالم شود بحقیقة حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن متمکن نیست
از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح باشد و نه از رسانیدن چیزیکه سجده

بران صحیح

بران صحیح بوده باشد بجبهه با عدم فعل منافی حکم در این مسئله خالی از اشکال نیست
دور نیست که تفصیل داده شود در این مقام مابین اینکه این در سجدهٔ اخر است
یا در غیر ان علی التقدیرین با رفع راس متمکن خواهد بود از تحصیل چیزیکه سجده
بران صحیح باشد با عدم فعل منافی یا نه پس مسئله متصور بچند صورت
میشود اول انست در سجدهٔ اخر است و با رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود
علیه نیست در این صورت دور نیست که بگوییم سجدهٔ ان صحیح بوده باشد پس
لازم است اتیان بذکر سجود نماید در همان حالت نظر باستصحاب صحت و عدم ظهور
شمول مستندیکه دلالت میکند بر اعتبار ارض یا نبات در چیزیکه جبهه بران
واقع میشود نسبت بانچه مفروض است در محل کلام دوم مثل همین است که
مفروض شد یعنی این واقعه در سجدهٔ اخر است و عالم بحقیقت حال شد قبل از
ذکر و در ان حالت متمکن نیست از چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد لکن با رفع
راس متمکن از ان خواهد بود در این صورت نیز ظاهر اینست اتیان بذکر بهمان
حالت در حق او متعین بوده باشد رفع راس قبل از ذکر و عود بسجود بعد از
تحصیل چیزیکه سجده بران جایز بوده باشد در حق این واجب بلکه جایز نبوده
باشد نظر بلزوم زیادتی سجده با عدم ظهور دلیل که دلالت بکند بر جواز ان
سیم انست که در غیر سجدهٔ اخر است لکن اگر چه در ان حالت متمکن از تحصیل چیزیکه
سجده بران جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع راس متمکن از ان خواهد بود

در این صورت نیز مثل دو صورت مذکوره اتیان بذکر واجب در همان حالت
نماید بعد از ان رفع راس نموده بعد از تحصیل ما یصح السجود علیه اتیان بما بقی
از سجود نماید در این سه صورت اگر چه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام
در امور دین مقتضی رعایت احتیاط است باعادهٔ نماز چهارم مثل صورت
سیم است لکن میداند که با رفع راس نیز متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بران
صحیح بوده باشد نیست با عدم فعل منافی در این صورت نماز باطل خواهد
بود در همان حالت سجود قطع عمل نموده بعد از رفع راس استیناف نماز نماید
مخفی نماند انچه مذکور شد در جمیع این اقسام من اولها الی اخرها در سجده
بر نجس نیز جاریست چنانچه اشاره بان نمودیم پس هرگاه سجده بر نجس نمود پس
اطلاع بران یا بعد از رفع راس از سجود است یا قبل اگر اول است سجود صحیح خواهد
بود خواه بعد از نماز بوده باشد یا در اثنای نماز متمکن بوده باشد از اعادهٔ
نماز در وقت یا نه در جمیع صور ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد و قول
بلزوم اعاده با بقای وقت ضعیف است لکن رعایت این خالی از احتیاط نیست
و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقت حال قبل از رفع راس از سجود است در این صورت
یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان بان اگر بعد از اتیان بذکر واجب
بوده باشد ظاهر اینست که سجده صحیح بوده باشد احتراز او بهمان نماید رفع راس
نموده نماز را اتمام نماید و اگر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد اگر در ان حالت

متمکن بوده باشد

متمکن بوده باشد از رسانیدن جبهه بچیز پاکی که سجده بران صحیح بوده باشد با
رسانیدن ان جبهه چنان نموده بعد از اتیان بذکر اتمام نماز نماید و اگر در ان
حالت متمکن از این نبوده باشد یا با رفع راس متمکن از این خواهد بود با
عدم فعل منافی یا نه علی التقدیرین این یا در سجود اخر است یا در غیر ان
تفصیل حکم بنحوی است که بیان شد باین نحو که اگر در سجدهٔ اخر است در
همان حالت اتیان بذکر لازم نموده نماز را اتمام نماید خواه بعد از رفع راس متمکن
از تحصیل طاهر ما یصح السجود علیه بوده باشد یا نه و اگر در غیر سجدهٔ اخر بوده
باشد با ان چنین نماید در صورتیکه متمکن بوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل ان م
و اگر متمکن نبوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل ان با عدم فعل منافی
در همان حالت نماز را قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط در دین
مقتضی اعادهٔ نماز است در صورتیکه تمام کرده مذکور شد **مبحث پنجم** هرگاه مصلی
شروع بنماز نمود در حالتیکه متمکن بود از وضع جبهه بچیزیکه سجده بران
صحیح بود و در اثنای نماز عذری هم رسید که رفع تمکن از او شد مثل اینکه
بر روی فرش و سیعی ایستاده مهر و سجاده و سطان گذارده و مشغول نماز
شد و در اثنای نماز طفلی امد و ان مهر را برداشت و رفت امر این شخص
در این وقت مردد است مابین انکه نماز را قطع نماید تا تحصیل چیزی نماید
که سجده بران صحیح بوده باشد یا نماز را بهمان حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است

در این مقام باین نحو که این امر یا در ضیق وقت است یا در سعهٔ وقت اگر در ضیق وقت است بحدیکه اگر نماز را قطع نماید تا تحصیل نماید چیزیرا که سجده بران صحیح بوده باشد درک نماز را در وقت نخواهد نمود در این صورت ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه معین است که اتمام نماز نماید و در حین سجود سجده بر کف یا ثوب بتفصیلیکه بیان خواهد شد نماید و اگر وقت موسع است معین نیست که نماز را قطع نماید بعد از تحصیل چیزیکه سجده بران صحیح است استیناف نماز نماید مبحث ششم سابق بیان شد که سجده جایز نیست مگر بر ارض یا نبات موصوف مخفی نماند از این قاعده استثناء شده چند چیز بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی در وقتی چون و وقتی بعبارة اخری بعضی جواز سجود بران ثابت است در حال اختیار و اضطرار و بعضی مختص است بحالت ضرورت اول منحصر در یک چیز است و آن کاغذ است چنانچه سابق بیان شد پس جواز سجود بر آن در جمیع احوال ثابت است اگر چه متمکن از ارض و نبات بوده باشد دوم ثوب و سیم کف مصلی است لکن این در صورتی است که متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد در این صورت که متمکن از سجود بر اینها نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسیکه معمول از قطن و کتان بوده باشد و همچنین جایز است در این صورت سجده بر خود قطن

وکتان

وکتان نماید یا بر قطعهٔ کرباس اگر چه جزء ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از حریر ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگر چه در حق زنان بوده باشد و اما ثوب مصنوع از پشم و نحو آن دور نیست که سجده بران نیز جایز نبوده اگر چه در فصل برودت هوا بوده باشد و لکن با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن و کتان چنانچه بیان خواهد شد ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که ثوب از خود مصلی بوده اگر چه توهم میشود از بسیاری از عبارات فقهاء اختصاص لکن ظاهر اینست که اختصاص مراد نبوده باشد بجهة اینکه ظاهر اینست که سجده بر ثوب مخصوص جایز بوده اگر چه ثوب از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد بنابر این چند احتمال در این مقام محتمل است اول آنست که ثوب از خود مصلی بوده و ملبوس او نیز بوده باشد دوم آنست که ثوب مملوک او بوده لکن ملبوس دیگری بوده باشد سیم آنست که ملبوس او بوده باشد لکن مملوک غیر بوده باشد و نزد او بطریق عاریه یا اجاره بوده باشد چهارم آنست که مملوک غیر و ملبوس غیر بوده باشد ظاهر اینست که جمیع صور مذکوره سجده بر ثوب جایز بوده باشد مشخص است در صورت مملوکیت غیر جواز سجود مختص بصورت اذن او است و در جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف و با عدم تمکن از سجده بر ثوب بتفصیلیکه مذکور شد و همچنین عدم تمکن از سجود بر قطن و کتان جایز است که سجده بر کف خود نموده باشد ظاهر اینست که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن

بر کف جایز نخواهد بود بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بگذارد و بر ظهر آن سجده نماید و مخیر است ما بین سجده بر کف دست راست یا دست چپ هر یک را که خواسته باشد اختیار نماید و در صورت مستوریت کف اگر مستور بوده باشد بقطن و کتان سجده بران ساتر نماید بلکه احتیاط اینست نزع آن ساتر نموده بعد از آن سجده بران ساتر نماید نه بر کف و اما هر گاه آن ساتر از غیر قطن و کتان بوده باشد مثل دستکش از پوست یا از پشم در این صورت حکم بجواز سجده بر روی آن ساتر مشکل است با تمکن از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج از آنها بلکه جایز نیست و ظاهر اینست همین که متمکن از سجود بر ارض مثلاً نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکن از ثوب سجده بر کف میتواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت آن و حکم مختص بحالت حرارت نیست چنانچه توهم میشود از بسیاری از عبارات مخفی نماند مناط در جواز سجود بر ثوب یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلاً در جمیع وقت نماز یا نه بلکه در اول زوال متمکن از وضع جبهه بر ارض نیست همان وقت می تواند سجده بر ثوب نمود اگر چه معتقد این بوده باشد که در آخر وقت متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر اینست اگر چه احتیاط در اول است و همچنین حال در تبدیل مکان باین معنی فرض میکنیم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست بجهة حرارت هوا لکن در سرداب متمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید

یا نه بلکه

یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده بر ارض نماید اگر چه ظاهر از ظواهر نصوص اول است لکن البته احتیاط در ثانی است حاصل انچه در این مقام دانسته شود آنست که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس بوده باشد یا کاغذ بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است ما بین هر یک که خواسته باشد اگر چه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و هر گاه متمکن از هیچیک از این انواع ثلثه نبوده باشد در این صورت جایز است سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها نموده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده بر معدنیات نماید مثل آهن و فیروزج و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها نیز جایز است سجده نماید بر چیزی که نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه متحصل از اینها مثل پشم و ثوب معمول از آن و برف و امثال اینها و در صورتیکه متمکن از هیچیک نبوده باشد آن وقت جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز سجود بر پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد بود مبحث هفتم واجب است محل سجده بنوعی بوده باشد که جبهه بران قرار گیرد پس بر پشته ریگ و پنبه و وحل یعنی گل تقیق و امثال اینها که جبهه بران مستقر نمیشود جایز نیست و اما هر گاه مضطر بوده باشد در چنین محلی اتیان بنماز نماید لازم است که ترک سجده نماید و اکتفا نماید باشاره بسر بدل سجده ظاهر اینست که اتیان باین ایماء در حال ایستاده

جایز بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهة ایماء و از آنچه مذکور شد مشخص
میشود که عدول از سجود بایماء در صورتی است که رفتن گل بجایی بوده باشد
که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده مثل زمینی که از بارش تر شده باشد
لکن نه باین حد در این صورت نماز در آنجا جایز خواهد بود سجده را بطریق معهود
میباید بعمل آورد **مبحث هشتم** مخفی نماند اعتبار ارض یا نبات ارض که ماکول
و ملبوس نبوده باشد در محل جبهه است نه محال سایر اعضای دیگر توضیح این
اجمال آنست چونکه لازم است در حال سجده هفت عضو بر زمین قرار گیرد و آنها جبهه
و دو کف و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پاست چنانچه بتفصیل
در مباحث سجود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مراد در این مقام آنست که آنچه
مذکور شد که میباید سجده بر ارض یا نبات از ارض بوده باشد این مختص
بمحل جبهه است اما سایر اعضا یکه مذکور شد چنین نیست بلکه آنها اگر
چه در حال اختیار بوده باشد بر هر چه واقع شود اگر چه بر روی فرش و حریر
و نحو آنها بوده باشد جایز خواهد بود اگر چه نجس هم بوده باشد لکن مشروط
بر آنکه رطوبتی نداشته باشد که تعدی نماید به بدن یا بلباس مصلی بجهة
عدم وجوب گذاشتن شش عضو مذکور را در حال سجود بارض و نبات از ارض
محل تامل نیست کلامی که هست در استحباب آنست که آیا رعایت آنچه واجب بود
بالاضافه بجبهه مستحب هست بالاضافه بهمه اعضای سته یا نه ظاهر جماعتی از اعاظم

فقهاء

فقهاء اعلی الله تعالی مقامهم اول است پس مستحب خواهد بود که دو دست و
دو زانو و سرهای دو انگشت دو پا را در حال سجود واقع بسازد بر چیزیکه سجده
بر آن صحیح بوده باشد و کلمات این بزرگواران اگر چه مطلق است لکن ظاهر اینست
که باید مراد ایشان مرد بوده باشد چه در حق زن کشف دو زانو در جمیع احوال
نماز جایز نیست بلکه ستر آنها لازم است و این منافی حکم باستحباب وضع آنها
بر ما یصح السجود علیه مختار نزد حقیر اینست که استحباب رعایت این نسبت
بدو کف ثابت است پس مستحب اینست که کفها را در حال سجود بگذارد بچیزی که
سجده بر آن صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو و دو انگشت دو پا ثابت نیست
بلکه نسبت بزانو در بعضی از صور رعایت این مخالف با احتیاط است **مبحث
نهم** در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است بدانکه لازم است محلی که جبهه
بر آن واقع میشود پاک بوده باشد پس هرگاه نجس بود نماز با سجده بر آن
جایز نیست اگر چه نجاست غیر متعدیه بوده باشد بلکه اگر چه نجاستی بوده
باشد که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل خونی که کمتر از درهم بغلی بوده
باشد مجملا اعتبار طهارت محل جبهه در سجود محل تشکیک نیست و کلامی که
هست در این است که آیا معتبر طهارت محل کل جبهه است یا نه بلکه کفایت
میکند در صحت سجود و صلوة طهارت محل مقدار معتبر از جبهه ظاهر قوم
بیان این اجمال آنست آنچه که واجب هست آنست که جبهه را بگذارد بر چیزیکه

سجده
۲ بر آن صحیح بوده باشد بحدیکه صادق باشد که جبهه را بر آن چیز گذارده است بعضی
تحدید کرده اند که بقدر درهم از جبهه لابد منه است ظاهر اینست که چنین نبوده
باشد بلکه صدق آن در اقل از آن نیز متحقق است بنابراین هرگاه فرض شود
محلیکه جبهه بر آن واقع میشود نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که
بوضع آن قدر صادق است که جبهه را بارض مثلا گذارده سجده صحیح خواهد بود
پس نجاست ماعدای این مضر بصحت نماز نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت
محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه نجاست علاوه بر
این قدر تعدی بمصلی نکند مگر در صورتیکه نجاست علاوه بر آن قدر نجاستی
بوده باشد که بعد از تعدیه معفو عنها بوده در نماز مثل اینکه خونی بوده
باشد کمتر از درهم در این صورت ظاهر اینست که مضر نبوده باشد توضیح مقام
مقتضی اینست که گفته شود در این مقام چند صورت است اول آنست که محل
کل جبهه طاهر بوده باشد تشکیکی در صحت در این حالت نیست بلکه این اکمل
صور مسئله است ثانی آنست که محل کل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان
نماز در این حالت نیست خواه نجاست متعدیه بوده باشد یا نه سیم آنست که محل
قدر معتبر از جبهه طاهر بوده باشد لکن علاوه بر آن قدر نجس است در این صورت
اگر آن نجاست تعدی بمصلی نکند نماز صحیح است و همچنین نماز صحیح است اگر تعدی
بکند لکن بعد از تعدی نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز

واما هرگاه

و اما هرگاه متنجس بوده باشد بنجاستی که تعدی نماید و معفو عنها نبوده باشد
بی تشکیک نماز باطل است و اما غیر جبهه از اعضای سته مذکوره پس طهارت
محال آنها معتبر نیست بلکه هرگاه محال آنها کلا او بعضا نجس بوده باشد لکن
تعدی بمصلی نکند نه ببدن او و نه بلباس او نماز صحیح خواهد بود و هم چنین
حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد از تعدیه معفو عنها بوده باشد
در نماز و اما هرگاه نجس بوده باشد بنجاست متعدیه غیر معفو عنها در این
صورت نماز باطل خواهد بود بجهة رسیدن نجاست غیر معفو عنها
بمصلی **مبحث دهم** در بیان ترجیح انواع چیزهایی است که در حال اختیار سجده
بر آنها جایز نیست بلکه در صورتیکه ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی از آنها
بدانکه هرگاه کسی متمکن از سجده بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد نباشد
و متمکن بوده باشد از سجده بر ثوب نجس اختیار کدام یک نماید میگوییم این
متصور بچند صورت میشود اول آنست که امر مردد بوده باشد ما بین
بین سجود بر ثوب طاهر و ثوب نجس در این صورت سجود بر ثوب طاهر
متعین است بی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد مثل اینکه
هر دو از قطن بوده باشد یا هر دو از پشم بوده باشد و هرگاه مختلف در صنف
بوده باشند مثل اینکه احدهما از قطن بوده باشد و دیگری از پشم لکن نجس
لباس پشمی بوده باشد در این صورت نیز سجده بر لباس قطن متعین است

واما هرگاه نجس لباس قطن متعین است واما هرگاه نجس لباس قطن بوده باشد
وطاهر لباس پشم در این صورت نیز ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین بوده
باشد پس لازم است که سجده بر لباس پشم نماید دوم آنست که امر مردد باشد
مابین سجود بر نجس ما یصح السجود علیه و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل
سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر در این صورت نیز ظاهر اینست که سجده
بر طاهر متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس در چنین صورت جایز
نخواهد بود و همچنین است سجده بر نبات نجس یا کاغذ نجس و ثوب طاهر
اگرچه از پشم بوده باشد سیم آنست که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر
نجس ما یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و نجس ما لا یصح السجود
علیه مثل سجود بر ثوب نجس در این صورت ظاهر اینست که سجود بر نجس
ما یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر نجس ما لا یصح السجود
علیه جایز نبوده باشد نظر باینکه مانعیت در اینجا از دو راهست یکی باعتبار
ذات ان چیز و دیگری باعتبار وصف که عبارت از نجاست بوده باشد و مانعیت
در اول منحصر است باعتبار وصف چهارم آنست که امر مردد بوده باشد مابین سجود
بر نجس ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب نجس و سجود بر عین نجاست در این
صورت اگرچه مانعیت در هر دو طرف باعتبار ذات و وصف لکن ظاهر اینست که
سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر عین نجاست

امر مردد

جایز نبوده باشد

جایز نبوده باشد و از اینجا مشخص میشود در صورتیکه امر مردد شود مابین
سجود بر متنجس ما یصح السجود علیه و سجود بر عین نجس البته سجود بر متنجس
ما یصح السجود علیه متعین است مجملا در صورتیکه امر مردد بوده باشد ما بین
سجود بر متنجس و عین نجاست سجود بر متنجس متعین است خواه متنجس مما
یصح السجود علیه بوده باشد یا مما لا یصح السجود علیه و در هر دو صورت سجود
بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع انچه مذکور شد مشخص میشود که با وجود
تمکن از سجود بر متنجس عدول از سجود با یماء جایز نیست پس قول بعدول از
سجود با یماء در مثل این صورت ضعیف خواهد بود بلی هرگاه فرض شود
که متمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در این صورت ظاهر اینست
که ایماء بدل سجود متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز
نخواهد بود بخلاف متنجس که سجود بران جایز هست در صورت عدم تمکن
از سجود بر طاهر بتفصیلیکه دانسته شد کلامیکه در این مقام هست آنست
ایا سجده که بر متنجس جایز است در صورتیست که نجاست تعدی بمصلی نکند
پس هرگاه نجاست ان متنجس تعدی کند بمصلی سجود بران جایز نخواهد
بود پس لازم است عدول از سجود با یماء در چنین صورت یا انکه سجود بر متنجس
جایز هست اگرچه نجاست تعدی نماید بمصلی ممکن است در این مقام تفصیل
داده شود مابین نجسی که معفو عنها بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر ان

اگر اول بوده باشد بی اشکال حکم شود بلزوم سجود و عدم جواز سجود و عدم جواز
عدول با یماء و اگر ثانی بوده باشد بان تفصیل داده شود مابین کسیکه جبهه
او نجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و کسیکه
جبهه او طاهر بوده باشد اگر اول بوده باشد باز حکم شود بتعین سجود بران
متنجس اگرچه موجب تعدی نجاست میشود بجبهه نظر باینکه مفروض اینست
که جبهه نجس است و دلیلی که منع کند از تزاید نجاست در نظر نیست و اگر ثانی
بوده باشد محل اشکالست اگرچه ممکن است باز حکم شود بتعین سجود نظر
باینکه حرجی نیست مگر بتنجس جبهه در اثنای صلوة و دلیلی که این حال مسوغ
عدول بوده باشد با یماء در نظر نیست مشخص است که تکلیف بنماز ثابت است
و دلیلی بر جواز عدول از سجود با یماء در این حالت ظاهر نیست پس متعین است
نماز با سجود اگرچه موجب نجاست جبهه بشود در این صورت اگر اتیان
بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده
باشد و صلوة با ایماء را مقدم بدارد بر صلوة با سجود در صورتیکه متمکن
از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم
دارد بر نماز با ایماء عجل الله تعالی فرج ولیه لرفع الشبهات و حل المشکلات
بمحمد و اله سادات السادات **مبحث یازدهم** در حکم اشتباه چیزیکه سجده بران
صحیح است بچیزی که سجده بران صحیح نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود مشتبه شود

بما لا یصح

بما لا یصح السجود علیه بسبب وصف مثل انکه موضعی از زمین نجس شد و موضع نجس
مشتبه شد بغیر ان یا غیر مغصوب مشتبه شد بمغصوب در این صورت یا مضطر است
در نماز در ان مکان یا نه اگر مضطر است باین معنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر
نیست بی اشکال سجده بر ان موضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم است نظر
بانچه در سابق بیان شد که هرگاه متمکن نبوده باشد مگر از سجده بر ارض نجس
در این صورت سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی و این
در صورتیکه متمکن از سجود بر ثوب طاهر نیز نبوده باشد ظاهر است واما هرگاه
متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر پس حکم خالی از اشکالی نیست نظر بانچه از
سابق بیان شد در صورتیکه امر مردد بوده باشد مابین سجود بر ثوب طاهر و
ارض نجس معین است سجده بر ثوب طاهر و با وجود ان سجده بر ارض نجس جایز نبود
و مشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد واما در مشتبه بمغصوب در این
صورت که محل کلام است پس حکم بجواز سجود بر ان مشکل است بلکه دور نیست
در چنین صورت ایماء متعین بوده باشد و هرگاه متمکن از سجود بر موضع دیگر
بوده باشد خالی از این نیست یا ان اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور اما
در موضع محصور مثل انکه یک موضع از اوطاقیکه نجس شده باشد و متمکن
از نماز در اطاق دیگر بوده باشد یا یک اطاق در میان پنج اطاق نجس بوده باشد
و اطاق نجس مشتبه شده باشد بغیر ان پس در امثال این دو صورت سجده در ان

موضع جایز نیست پس لازم است که اتیان بنماز در موضع دیکر نموده باشد و
اما هرکاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر اینست که اجتناب واجب نبوده باشد
و مراد بمحصور در این مقام انست که در اجتناب از سجود بران مشقتی نبوده
باشد پس مراد بغیر محصور در این مقام بمقتضای مقابله انست که در اجتناب
ازان صعوبتی بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم ان حال اغلب ناس است

فصل هفتم در اذان و اقامه است و در این چند مبحث است **اول** در فضیلت
انهاست بدانکه اخبار از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار در فضیلت
اذان و اقامه بسیار است در این مقام اقتصار میشود بذکر قلیلی ازان
نظر باینکه اطلاع بران موجب رغبت ایشان و باعث تنبیه امثال ما غافلانست
پس میکوییم در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
علیه السلام مروی است که آن بزرکوار فرموده که جناب فخر انبیاء و رسل صلوات الله
علیه و اله فرموده هر کس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بکوید
بهشت در حق او واجب میشود و در حدیث صحیح دیکر فرموده هرکاه اذان و
اقامه بکویی این باعث این میشود که دو صف از ملائکه در عقب سر تو نماز
میکنند یعنی دو صف از ملائکه اقتدا میکنند بتو در ان نماز و اکر اقتصار باقامه
تنها نمایی یک صف از ملائکه در عقب تو نماز میکنند و در حدیثی وارد شده
که امتداد ان صف ملائکه از مشرق است تا بمغرب و از مخزن اسرار ربانی جناب

رسالت پناهی صلعم روایت شده که ان حضرت فرموده کسی که اذان بکوید و مقصود
او از کفتن اذان نبوده باشد مکر رضای الهی جل شانه خداوند عالم جل جلاله
عطا میفرماید باو ثواب چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب شفاعت
او چهل هزار کناهکار در بهشت و همینکه مؤذنیکه با معرفت بکوید اشهد
ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملائکه و
مینویسند چهل هزار ملائکه در نامه اعمال او همه ثوابیکه مترتب میشود
بر کفتن اشهد ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و اله و اخبار در فضیلت
اذان و اقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد در این مقام کافی است
و ظاهر است اینها در صورتیست که با معرفت بوده باشد و معنی اشهد ان
لا اله الا الله اینست که من شهادت میدهم کسیکه سزاوار معبودیت و پرستش
بوده باشد منحصر است در ذات اقدس و جناب مقدس حضرت خلاق عالم
عز شانه و ملتفت این بشود که ان معبود من چنین معبودیست که از جمله
اثار قدرت ان معبود متعال است خلقت اسمان و زمین با عدم مادت و مدت
و انتفای معاون و انصار و او است عالم بما فی الضمیر و خاطر عباد و خطورات
قلبیه بمحض خطور نزد او است عیان و اذعان بحقیقت این اعتراف در غالب احوال
منفک نمیشود از دهشت و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت حضرت
ذی الجلال و مناسب در مقام شهادت بر رسالت ان فخر کافه موجودات

کم ملتفت بر جلالت ان نفس مطهر و ذات مقدس ان سید انبیاء و رسل شد
که چه جلالتی داشته که بشرافت رسالت از جانب حضرت رب العزة تعالی شانه
مشرف شده و امین خداوند عالم جل جلاله شده در تبلیغ مرضیات و محبوبات
و منهیات و مبغوضات بقاطبه موجودات مشخص است امین بودن از جانب
خلاق عالم تعالی شانه در کافه امور سعادتیست فوق همه سعادات
و شرافتیست اس کافه شرافات مشخص است که هرکاه حال مؤذن در وقت
اذان و اقامه چنین بوده باشد نظر باحادیث مذکوره و غیر اینها اقتدا خواهند
نمود باو ملائکه مقربین و فایز خواهد بود بسعادات و عطایای مذکوره
از جانب خیر جوانب جهان افرین جل شانه پس عاقل فطانت قرین انست که
خود را از شرافت این سعادات محروم ننماید و مغبون خسارت این کسی
که خود را نظر بهواجس و وساوس شیطانیه از امثال این کرامات عظیمه
محروم کرداند اعاذنا الله تعالی شانه من الحرمان المقرون بالخذلان و اعاننا
بفضله و کرمه بالفوز باشرف ما یفوز بها اولیاؤه فی غرفات الجنان
بحق اکمل انبیائه و اولیائه الملجأ لقاطبة الخلیقة من الانس و الجان **مبحث
دوم** در ذکر اختلافست بین علمای شیعه در حکم اذان و اقامه بوجوب
و استحباب بچند قول اول انست که اذان و اقامه واجب است در نماز جماعت
خواه نماز جهری بوده باشد مثل نماز مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی بوده

اختلاف ما بین فقها
در وجوب و استحباب
اذان و اقامه چهار قول

باشد مثل نماز ظهر و عصر و مستحب است در حال انفراد و این قول نقل شده از
شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن زهره دوم انست که اقامه
واجب است در نماز جمعه و در نماز صبح و نماز مغرب اکرچه این دو نماز فرادی
بوده باشند و مستحب است در ظهر و عصر و عشا و این قول حکایت شده از ابن
جنید و ابن ابی عقیل قول سیم انست که اذان و اقامه واجبست در نماز جماعت
مطلقا و همچنین واجب است در نماز صبح و مغرب اکرچه فرادی بوده باشد
و اذان مستحب است در نماز ظهر و عصر و عشا این قول ظاهر میشود از شیخ مفید
در مقنعه چهارم انست که هر دو مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده
باشد یا فرادی جهری بوده باشد یا اخفاتی جماعت واجب بوده باشد مثل جمعه
یا نه نماز قضا بوده باشد یا ادا و این مشهور ما بین فقهاست و مختار
ما بین اقوال است مخفی نماند محل اذان و اقامه قبل از نماز یومیه و نماز جمعه است
دون سایر نمازها خواه واجب بوده باشد یا مستحب خواه جماعت در ان واجب
بوده باشد مثل عیدین در صورت حضور امام علیه السلام یا مستحب مثل صلوة
ایات **مبحث سیم** در فصول و ماهیت اذان و اقامه است اما اذان بدانکه
فصول ان هجده است چهار تکبیر در اول بعد از ان شهادت بر توحید و الوهیت
بعد از ان شهادت بر رسالت هر یک دو مرتبه و اما شهادت بر ثبوت ولایت
در حق مشکاة معارف حق و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوات

در فصول اذان
و اقامه است

من رب العالمین پس این از اجزای اذان نیست نه اجزای لازمه و نه اجزای مستحبه و
ظاهر میشود اطباق فقها بر این مگر مرحوم علامه مجلسی نوّر الله تعالی مرقده
در بحار فرموده که از اجزای مستحبه اذانست لکن انصاف اینست که حکم بجزئیت
آن ضعیفست اگر چه جزء مستحب بوده باشد لکن چونکه در کتاب احتجاج حدیثی
مذکورست که حاصل مضمون آن اینست هرگاه احدی از شما بگوید لا اله الا
الله محمد رسول الله ص پس باید بگوید علی امیر المؤمنین بنا بر این هرگاه کسی بعد از
فراغ از شهادت بر رسالت بگوید اشهد ان علیا امیر المؤمنین بقصد العمل
این حدیث نه بقصد اینکه جزء اذانست اتیان بمستحب مطلق کرده خواهد
بود و چونکه جماعتی از اعاظم فقهاء قدس الله تعالی ارواحهم مثل شیخ طوسی
و علامه و غیر اینها فرموده اند که در اخبار شاذه در مقام بیان اجزای اذان
وارد شده اشهد ان علیا ولی الله بنا بر این هرگاه مؤذن بعد از فراغ از شهادت
بر رسالت شهادت بر امامت و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو اشهد
ان علیا امیر المؤمنین و ولی الله موافقت بهر دو حدیث نموده خواهد بود لکن
نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال این دو حدیث مجملا بعد از فراغ
از شهادت بر رسالت از اجزای اذان سه حی علی است یعنی حی علی الصلوة
و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل باین ترتیب که مذکور شد هر یک را دو
بار بگوید بعد از آن دو تکبیر بعد از آن دو تهلیل با این دو تهلیل مجدد

انتهای مقابله

جزء اذان

جزء اذان تمام میشود و اجزای اقامه مثل اجزای اذانست تفاوتی نیست میان
اینها مگر به چند چیز دو چیز در انتقاص و یکی در ازدیاد و اول اینست که تکبیر
در اول اقامه دو بارست و در اذان چهار دوم اینست که تهلیل در آخر اقامه
یکبارست و در آخر اذان دو بار چنانچه بیان شد سیم اینست که بعد از حی
علی خیر العمل در اقامه زیاد مینماید قد قامت الصلوة را دو بار **مبحث چهارم**
اذان و اقامه اگر چه بنا بر مشهور و حق مستحب است لکن مبالغه و اهتمام در رعایت
اینها میباید نمود خصوصا در صلوات جهریه سیما در نماز مغرب و صبح و
خصوصا در نماز جماعت نظر باینکه جماعتی از اعاظم فقها قدس الله تعالی ارواحهم
قایل بوجوب اینها در جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه در این دعوی اجماع
نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال باینهاست در جماعت و فرادی و
در نمازهای جهری و عدم اخلال باقامه است مطلقا اگر چه منفرد بوده باشد
در نماز اخفاتی بوده باشد لکن مواردی چندست که اذان در آنها ساقطست
چنانچه چند موردست که اذان و اقامه هر دو ساقطست اما موارد یکه
اذان تنها در آن ساقطست اول سفرست بدانکه عمل در سفر نسبت باذان
و اقامه بدو طریق میشود اول اینست که اتیان نماید باذان و اقامه لکن نه بطریق
معهود بلکه اقتصار نماید در جمیع فصول باذان و اقامه بیکی دوم اینست
که ترک اذان نماید بالمرة و اقتصار نماید باقامه بطریق معهود ظاهر اینست

در سقوط اذان و سفر

که هر دو قسم جایز بوده باشد لکن اتیان باقامه تامه و ترک اذان بالمرة اولی است
از اینکه اتیان بهر دو نماید منقوصا بنا بر این افضل اینست که ترک اذان نمود
بالمرة و اتیان باقامه نماید بطریق معهود پس اذان در سفر ساقط خواهد بود
لکن سقوط در این مقام بطریق رخصتست پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه
بطریق معهود افضل خواهد بود تفاوتیکه هست مبالغه و اهتمامیکه در
اذان در حضر هست در سفر نیست دوم از مواضعیکه اذان ساقطست
مزدلفه است توضیح مقال اینست که بعد از وقوف حاج در عرفات از زوال
روز عرفه تا غروب لازم است که بعد از غروب کوچ نمایند از عرفات بسمت
مشعر و اولی اینست که تاخیر نماز مغرب و عشا نموده تا وصول بمشعر در مشعر
اذان نماز مغرب را گفته اتیان بنماز مغرب نماید بعد از نماز مغرب اتیان
بنماز عشا مینماید بدون اذان خواه فصلی متحقق بشود ما بین دو نماز
یا نه سیم از مواضع مذکوره صورتیست که مکلف جمع نماید میان نماز ظهر
و عصر و نماز مغرب و عشا در این وقت اذان عصر و اذان نماز عشا ساقط
یعنی در صورتیکه مکلف خواسته باشد اتیان بنافله عصر و نافله مغرب
ننماید بلکه اتیان بنماز عصر یا بنماز عشا نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بلا
فاصله در این صورت اذان عصر و اذان عشا ساقطست بنا بر این هرگاه اتیان
بنافله عصر یا بنافله مغرب نماید اذان ساقط نیست بلکه هرگاه اتیان بدو

سقوط اذان در مشعر الحرام

در سقوط اذان عصر و اذان عشا در حال جمع میان ظهر و عصر و مغرب و عشا

رکعت نافله

عصر یا نافله

رکعت از نافله مغرب نماید باز ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد و اما
اتیان ببعضی از تعقیبات قصیره مثل تسبیح سیدة النساء صلوات الله علیها و نحو
آن ظاهر اینست که منافی با صدق جمع جمع نماید در سقوط اذان نبوده باشد چهارم
صورت استماع اذان غیرست بدانکه این مسئله متصور بچند صورت میشود
اول اینست کسیکه اراده داشت که اتیان بنماز بجماعت نماید شنید اذان کسی را
که آن مؤذن اذان بجهت نماز جماعت میگفت مثل اینکه فرض کنیم مسجدی
هست در آن ائمه متعدده نماز بجماعت بعمل میآورند یکی از ائمه داخل مسجد
شد در حالتیکه مؤذن بجهت جماعت دیگر اذان میگفت خواه مؤذن امام آن جماعت
بوده باشد یا غیر امام و این امام استماع آن اذان را نمود در این صورت ظاهر اینست
که این امام مستمع اذان اجتزاء بآن میتواند نمود ثانی اینست که کسی اراده جماعت
داشت استماع اذان از منفرد نمود در این صورت نیز ظاهر اینست امام جماعت
اجتزاء باستماع آن اذان منفرد میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت مینماید
با عدم اذان سیم اینست که منفرد استماع اذان نمود از مؤذن جماعت چهارم اینست
که منفرد استماع اذان از منفرد نمود در این دو صورت نیز منفرد در اذان
اکتفا باستماع آن اذان میتواند نمود پس در جمیع این چهار صورت که استماع مرید
جماعت اذان جماعت و استماع منفرد اذان منفرد و استماع مرید جماعت اذان منفرد
و استماع منفرد اذان جماعت را بوده باشد ظاهر اینست که در جمیع اینها اکتفا در استماع

استماع اذان موجب سقوط اذان است

ان اذان میتوان نمود اینها در صورتیست که اتیان بنماز نماید بهمان وصفی که
حین استماع ناوی آن وصف بود ظاهر است واما هرگاه عدول از آن قصد نماید
وخواهد اتیان بنماز نماید بخلاف آن وصفیکه حین استماع ناوی آن بود مثل
اینکه حین استماع اذان عازم این بود که اتیان نماز بجماعت نموده باشد بعد از آن
او منحرف شد خواهد نماز منفردا بعمل آورده باشد یا بعکس آن مثل اینکه حین
استماع اذان عازم این بود که نماز را منفردا اتیان نموده باشد بعد خواهد اتیان
نماز بجماعت نموده باشد آیا حکم در صورت انحراف رای مثل صورت عدم انحراف است
پس اکتفا بهمان استماع اذان میتوان نمود یا حکم چنین نیست بلکه اتیان باذان
در این صورت لابد منه است دور نیست که در این مقام تفصیل داده شود
مابین عدول از اقوی باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت
بود بعد رای او منحرف شد خواهد اتیان بنماز منفردا نموده باشد وبین
عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد خواهد
نماز را بجماعت بعمل آورده باشد ودر قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان اذان
مسموع بخلاف این در قسم ثانی پس هرگاه حین استماع اذان عازم این بود که
اتیان نماز بجماعت نموده باشد بعد خواهد نماز را منفردا اتیان نماید در این
صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان نمود خواه اختیار انفراد باختیار بوده
باشد یا باضطرار یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه حین استماع

اذان معتقد
اذان

اذان معتقد این بود که بعضی خواهند آمد که باو اقتدا نمایند بعد خلاف معتقد
او منکشف شد ظاهر اینست که در هر دو صورت اکتفا بهمان اذان مسموع
میتواند نمود خصوصا در صورتیکه اختیار انفراد باعتبار عدم تمکن از جماعت
بوده باشد این در صورت عدول از اقوی باضعف بود واما هرگاه عدول از
اضعف باقوی بوده باشد مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد
عازم جماعت شد در این صورت میگوییم اجتزاء بآن اذان مسموع میتوان
نمود خصوصا در صورتیکه نیت انفراد با علم بتمکن از جماعت بوده باشد
ومحتمل است در این مقام تفصیل داده شود مابین آنکه اذان مسموع اذان
جماعت بوده باشد یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجتزاء ودر ثانی
بعدم جواز اجتزاء تنقیح مقام مقتضی اینست که بگوییم مستمع اذان یا عازم
جماعت است یعنی امامت یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان جماعت
یا اذان منفرد وعلی التقادیر یا اتیان بنماز مینماید بهمان وصفیکه حین
استماع اذان ناوی آن بود یا بر خلاف آن پس اقسام در مسئله هشت است
اول آنست که استماع اذان جماعت نمود وحین استماع اذان عازم جماعت
بود واتیان بنماز نیز بهمان قصد یعنی بجماعت میخواهد نموده باشد در این صورت
بی اشکال اذان ساقط است یعنی حاجت باذان دیگر نیست دویم آنست که استماع
اذان منفرد نمود ودر حین استماع عازم جماعت بود وبهمان قصد نیز میخواهد

اتیان بنماز نموده باشد در این قسم نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان
مسموع اکتفا میتواند نمود سیم آنست که استماع اذان جماعت نمود وحین استماع
اذان عازم انفراد بود وبهمان قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد
چهارم آنست که استماع اذان منفرد نمود وحین استماع عازم انفراد بود وبهمان
قصد نیز میخواهد اتیان بنماز نموده باشد در این دو صورت نیز ظاهر اینست
که حاجت باذان نبوده باشد پنجم آنست که استماع اذان جماعت نمود وحین
استماع اذان ناوی جماعت بود بعد رای او از جماعت منحرف شد میخواهد اتیان
بنماز منفرد نموده باشد ششم آنست که استماع اذان منفرد نمود وحین استماع
اذان عازم جماعت بود بعد خواهد نماز را منفردا اتیان نموده باشد در این
دو صورت نیز دور نیست که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پس اکتفا بهمان
اذان مسموع میتواند نمود هفتم آنست که استماع اذان منفرد نمود وحین
استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد هشتم آنست که استماع اذان
جماعت نمود وحین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در این
دو صورت عدول از اضعف باقوی نموده در قسم اول ظاهر اینست که اکتفا
باذان مسموع نتواند نمود پس هرگاه خواسته باشد که درک فضیلت اذان را
نموده باشد باید اذان بگوید واما قسم ثانی پس اگرچه در صورت اجتزاء باذان
نماز جماعت شده است در نماز جماعت لکن دور نیست که اکتفا نتوان نمود

بلکه میباید

بلکه میباید اذان گفته باشد تا نماز او بی فضیلت اذان نبوده باشد اگر کسی گوید
این تفصیل مسلم بود هرگاه اکتفا باستماع اذان منفرد در جماعت نمیشد و
مفروض اینست که شما اکتفا بآن مینمایید چنانچه بیان شد در قسم ثانی
که هرگاه استماع اذان منفرد نمود وحین استماع عازم این بود که نماز بجماعت
بعمل آورده باشد در این صورت اکتفا بهمان اذان مسموع از منفرد میتوان
نمود در جماعت ودر این صورت نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت
پس باید اجتزاء توان نمود خصوصا در صورت اخیر که اجتزاء باستماع اذان
جماعت در اذان نماز جماعت خواهد بود جواب این آنست که امر اگرچه چنین است
لکن چونکه اجتزاء در واجبات ومستحبات عینیه بفعل غیر مخالف اصل است
پس لازم است که اقتصار شود در مخالف اصل بقدر یکه ظاهر از نص است
وظاهر از مستند مسئله بعد از تدقیق نظر در صورتیست که اختلاف در
بین قصد حین استماع اذان وقصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس تمسک
بآن در صورت تغایر مابین قصدین ممکن نیست بنا بر این باید در صورت
تغایر قصد اتیان باذان نماید تا موتی سنت بوده باشد وبعبارة اخری چونکه
مقتضای حدیث موثق لا صلوة الا باذان واقامة آنست که هر نماز باید
با اذان واقامه بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد در قصد وقت
استماع اذان ووقت شروع در نماز ثابت شد واما در صورت مغایرت پس

مختص معلوم نیست بلی هرگاه عدول از اقوی باضعف بوده باشد چنانچه
مذکور شد در انجا ممکن است که متمسک شویم بطریق اولی دون عکس آن
لکن فهمیدن آن موقوف است بتامل تام بعد از استمداد توفیق از فیاض
علام ببرکت ارواح مطهر ائمه انام علیهم الاف التحیة والسلام بعد از ترقیم
مرقومه بقدریکه مقام مقتضی آن بود میگوییم در این مقام دقایق چند
هست مناسب اینست که تنبیه بر آن شده باشد اول آنست که استماع
اذانیکه مغنی میکرداند از اذان یا استماع جمیع فصول اذانست یا استماع
بعض نیز کفایت مینماید در این ظاهر اول است پس سماع بعض فصول کفایت
نمیکند در حکم بسقوط اذان ثانی آنست حکم باینکه استماع اذان موجب سقوط
اذان است در صورتی است که حین استماع عازم نماز بوده باشد پس هرگاه
حین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان عازم شد که
اتیان بنماز نموده باشد ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد ~~ظاهر اینست~~
~~که اذان ساقط نبوده باشد~~ اگرچه عازم بنماز شود بعد از استماع اذان بدون
فاصله سیم آنست استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود در صورتی است
که استماع اذان نمازی بوده باشد که این شخص عازم اتیان بان نماز بوده باشد
پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد و استماع اذان نماز عصر نموده
باشد یا بعکس آن ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد چهارم استماع اذان

کفایت

استماع حرف اینکه نفی از اذان
در صورتیست که اذان نماز
بوده باشد که این شخص
عازم اتیان اداوست

کفایت میکند در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن ناوی این بوده باشد
که اذان بجهة نماز است پس هرگاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثل
اینکه اذان بقصد تعلیم یا تعلم گوید یا استماع اذان نموده باشد که خلف
مسافر گفته شده باشد این موجب سقوط اذان نمیشود و همچنین استماع
اذان در گوش راست مولود نموده باشد یا استماع اذان در گوش کسی که ترک
اکل لحم نموده تا چهل روز یا در گوش کسی که سوء خلق هم رسانیده باشد و
هکذا مجملا استماع اذانیکه موجب سقوط اذان میشود استماع اذانست که
مؤذن اتیان نماید بقصد اتیان بنماز نه مطلق استماع اذان اگرچه این از انچه
در سیم مذکور شد مستفاد میشود خامس استماع اذان در صورتی مسقط
اذانست که اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هرگاه اذان او صحیح نبوده باشد
خواه باخلال بعض فصول اذان یا باخلال بعض کلمات آن بلکه بعدم اخراج بعض
حروف اذان از مخرج آن ظاهر اینست در هیچیک از صور مسطوره استماع چنین
اذان مسقط اذان نبوده باشد و همچنین است هرگاه در فقرات اذان کلا او
بعضا تغنی نماید ششم ظاهر اینست سقوط بسبب استماع اذان در صورتی است که
مؤذن مرد بوده باشد پس هرگاه استماع اذان زن نماید این کفایت در سقوط
اذان او نخواهد نمود اگر آن زن از محارم او بلکه زوجه او بوده باشد این در حق
مردانست و اما در حق زنان باین معنی ضعیفه استماع اذان از ضعیفه دیگر نموده

استماع اذان مسقط اذان
وقتیست که اذان مستمع
صحیح بوده باشد

استماع اذان وقتی
مسقط اذان میشود
که مؤذن مرد بوده باشد

استماع اذان مرد نمود لکن از محارم خود ظاهر اینست که این کفایت بکند در حکم
بسقوط اذان زن بلکه دور نیست در غیر محارم نیز چنین بوده باشد هفتم ظاهر
اینست چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و اذان منفرد کفایت مینماید در حکم
بسقوط اذان مستمع همچنین است استماع اذان مؤذن بلد خواه معلوم شود
که بعد اذان بلا فصل اتیان بهمان نماز نماید یا نه بلکه اذان بجهة محض اعلام
بدخول وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی خواهد بود از انکه
در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهة نماز نبوده باشد استماع آن
اذان موجب سقوط اذان نمیشود هشتم آیا حکم مذکور مختص بنماز اداء است
یا در اذان نماز قضای نیز ثابت است دور نیست که مختص بنماز اداء نبوده
باشد بلکه در نماز قضای نیز ثابت بوده باشد لکن بتفصیلیکه محتاج
به بیان است پس میگوییم در این مقام چند احتمال است اول استماع اذان نماز
اداء در حق کسیکه عازم اتیان بنماز اداء است دوم استماع اذان نماز قضا در حق
کسیکه عازم نماز قضا است سیم استماع اذان نماز اداء در حق کسیکه عازم اتیان
بنماز قضا است چهارم عکس این است یعنی استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه
عازم اتیان بنماز اداء است اول حکم آن مفصلا بیان شده دوم متصور بچند
صورت میشود که توافق در نوع صلوة و تخالف در آن اما صورت تخالف
مثل اینکه کسی اذان گفت بجهة اینکه اتیان بنماز ظهر قضای کند و دیگری استماع

ان اذان

استماع اذان مؤذن بلد نیز
موجب سقوط اذانست

استماع اذان نماز اداء
چنانچه مسقط اذان اداست
الا در صلوة قضا نیز
چنین است

ان اذان نمود لکن عازم این هست که اتیان بنماز صبح قضای نموده باشد این صورت
حکم بسقوط اذان در حق مستمع ممکن نیست و اما صورت توافق پس این متصور
میشود یک صورت اینست کسی مثلا ده سال قبل از این نماز ظهری از او فوت
شده و دیگری نیز نماز ظهری از او فوت شده لکن یکروز قبل هر دو در یک
وقت عازم این شده اند که اتیان بنماز ظهر قضای نموده باشند یکی بهمین قصد
اذان گفت و دیگری استماع آن اذان نمود ظاهر اینست در این صورت نیز استماع
اذان کفایت در حکم بسقوط اذان ننماید صورت دیگر آنست که یک نماز از
هر دو در یک وقت فوت شده مثل اینکه نماز ظهر روز یکشنبه اول
فلان ماه از دو نفر فوت شد هر دو در یک وقت اراده نمودند که قضا
نموده باشند یکی اذان بجهة همان نماز گفت و دیگری شنید در این صورت
ظاهر اینست که اذان مسموع قائم مقام اذان سامع بشود پس اذان او ساقط
خواهد بود سیم نیز متصور بدو صورت میشود توافق در صنف و تخالف
در آن اول مثل آنکه کسی اذان گفت بقصد آنکه اتیان بنماز ظهر اداء نموده
باشد و دیگری استماع آن اذان نمود با عزم باتیان ظهر قضای دوم مثل
آنکه مستمع اذان در این فرض عازم این هست که اتیان بنماز عشای اداء بوده
باشد ظاهر اینست در هیچیک از این دو صورت حکم بسقوط اذان نماز قضا
نمیتوان نمود و همچنین است حال در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز قضای

بدو صورت

موجب سقوط اذان نماز ادائی نمیتواند شد خواه در صورت توافق در صنف
بوده باشد یا صورت تخالف نهم آنست این حکم بسقوط اذان در محل کلام مختص است
بصورت استماع اذان مؤذن یا امام است یا آن صورت سماع و سماع اگرچه متیقن اولاست
لکن ظاهر اینست که اختصاص بصورت استماع نداشته باشد پس در صورت
سماع اذان غیر نیز اذان سامع ساقط است دهم آنست این حکم چنانچه در سماع
اذان ثابت است در سماع اقامه نیز چنین است یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه را
هر دو را از مؤذن و مقیم شنید سماع اذان چنانچه مغنی از اذان است سماع اقامه
نیز مغنی از اقامه است و اما سماع اذان فقط اگرچه مغنی از اذان است لکن
مغنی از اقامه نیست و اما سماع اقامه فقط پس هرگاه بعد از صدور اذان از این
شخص سامع بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط اقامه بود و اما
هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد و استماع اذان نیز ننموده باشد
چنانکه مفروض است مثل اینکه فرض کنیم وقت گفتن اذان مؤذن حاضر
نبود یا مؤذن ترک اذان نموده اقتصار باقامه تنها نمود پس این شخص
سامع اقامه فقط حکم بسقوط اذان در حق او ممکن نیست پس اگر اتیان باذان
نماید ظاهر اینست که حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن نبوده باشد پس
اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید آیا استماع اقامه فقط مغنی از اقامه
او خواهد بود یا نه حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که استماع اقامه

فقط مغنی

فقط مغنی از اقامه نبوده باشد خواه اذان را ترک نماید یا نه یازدهم ظاهر اینست
که حکم مذکور در صورتی است که بعد از استماع اذان و اقامه بلا فصل عرفی
مشغول نماز بشود و اما هرگاه فصل متخلل شود در این صورت اذان
و اقامه هیچیک ساقط نیست دوازدهم ظاهر اینست که سقوط اذان و اقامه
در صورت مسطوره من باب العزیمة نبوده باشد که ممنوع بوده باشد این
شخص از اذان و اقامه بلکه من باب الرخصة خواهد بود پس با استماع اذان
و اقامه اتیان بهر دو میتواند نمود بلکه دور نیست که عدم اجتزاء باذان
و اقامه مسموع و اتیان بآنها نمودن اولی از اجتزاء بوده باشد خصوصا
نسبت باقامه پنجم از جمله مواضعیکه اذان ساقط است در روز عرفه است
یعنی اذان نماز عصر در آن روز ساقط است خواه در عرفات بوده باشد
یا در سایر اماکن کلامیکه هست در این است که آیا حکم مختص است بصورتیکه
مشغول دعا شود یا عامست ظاهر ثانی است پس اذان نماز عصر در روز
عرفه ساقط است اگرچه قصد دعای موظف در آن روز نداشته باشد
ظاهر اینست که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمة بوده باشد پس اذان
عصر در آن روز جایز نیست ششم از جمله مواضعیکه اذان ساقط است
عصر روز جمعه است خواه مکلف اتیان بنماز جمعه نماید یا نماز ظهر بنا بر مذهب
جماعتی از فقها ذکر فرموده اند و بعضی از فقها چنین فرموده که اگر اتیان

سقوط اذان و اقامه از کسی که داخل در مسجد شود در صورتیکه امام مشغول نماز بوده باشد یا از نماز فارغ شده باشد

بنماز جمعه نموده باشد اذان عصر ساقط است و اگر اتیان بنماز ظهر نموده باشد
ساقط است مختار نزد حقیر عدم سقوط است پس اذان عصر روز جمعه مثل
اذان عصر سایر روزها خواهد بود اگرچه اتیان بنماز جمعه نموده باشد هفتم
از مواضعیکه اذان ساقط است در صورتیست که کسی داخل مسجد شد بقصد
نماز در حالتیکه اهل مسجد مشغول بنماز جماعت بوده باشند خواه در اثنای
نماز بوده باشند یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق
نشده باشند اعم از آنکه این شخص عازم نماز جماعت بوده باشد باین که عازم
این بود که اقتدا نماید با امام همان جماعت یا با امام جماعت دیگر بلکه هرگاه
امام جماعت دیگر خواهد نموده باشد باز ساقط خواهد بود و همچنین است
هرگاه خواهد نماز منفردا اتیان نماید باز ساقط خواهد بود خواه امام جماعت
معلوم العدالة پیش این شخص بوده باشد یا مجهول الحال بلی هرگاه فرض
شود که امام معلوم الفسق بوده باشد بنا بر اعتقاد این شخص در این
صورت ظاهر اینست که اذان ساقط نباشد پس اقسام مسئله متعدد است
اول آنست که داخل مسجد شد بقصد اینکه اقتدا با امام جماعت نموده باشد
دوم آنست که داخل مسجد شد بقصد آنکه امامت نموده باشد بجهة جماعت
دیگر سیم آنست که داخل شد بقصد آنکه نماز منفردا اتیان نموده در جمیع
این سه صورت وقتیکه داخل شد دید امامی مشغول بنماز جماعت است در

اثنای

اثنای نماز آن امام داخل مسجد شده یا بعد از فراغ آن امام از نماز لکن با بقای
صفوف در جمیع این سه صورت اذان بلکه اقامه نیز ساقط است این
در صورتیست که این شخص عازم اتیان بهمان نمازی بوده باشد که امام
مشغول بآن بوده یا فارغ شده باشد از آن اما هرگاه چنین نبوده باشد
مثل اینکه مشغول بنماز ظهر یا مغرب بوده و این شخص عازم اتیان بنماز
عصر یا نماز عشا بوده باشد در این صورت اذان و اقامه ساقط نیست
پس میباید اتیان باذان و اقامه نموده باشد و اما هرگاه امام مشغول
بنماز عصر یا نماز عشا بوده و این شخص عازم اتیان بنماز ظهر یا نماز مغرب
بوده باشد در این صورت دور نیست که هیچیک از اذان و اقامه ساقط
نبوده باشد در این مقام مباحث چندی هست که تنبیه بران مناسب است
اول آنست آنچه مذکور شد که اذان و اقامه هر دو ساقط است این در صورتیست
که نماز جماعت در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده باشد مثل اینکه
نماز جماعت در خانه است یا در صحراست چنانچه در سفر غالبا چنین است
در این صورت اگر کسی در آن مکان خواهد اتیان بنماز نموده باشد اذان
و اقامه میباید بگوید یا اگرچه اتیان بنماز در صف جماعت بوده باشد
مگر در صورتیکه اقتدا نماید با امام جماعت مثلا هرگاه کسی در صحرا اتیان
بنماز جماعت مینماید و دیگری آمد بقصد اینکه اقتدا بهمان امام نموده باشد

در همان نماز وقتیکه ملحق بصف جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود
در این صورت بر این شخص اتیان باذان و اقامه هر دو مینماید اگرچه اتیان
بهمان نماز در بین صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان و اقامه در
محلیکه اتیان بجماعت شود در صورتیست که جماعت در مساجد بوده
باشد در غیر مساجد چنین نیست دوم آنست که حکم بسقوط اذان و اقامه
در صورتیست که صلوتین متحد بوده باشد در نوع و صنف پس هرگاه نوع
نماز مختلف بوده مثلا اینکه امام اتیان بنماز ظهر نموده یا مینماید و
این شخص میخواهد اتیان عصر نموده باشد در این صورت اذان و اقامه
ساقط نیست و هم چنین است حال در نماز مغرب و عشا یا بعکس آن بان
نحو که امام مشغول بنماز عصر یا عشا است و این شخص میخواهد منفردا
اتیان بنماز ظهر یا مغرب نماید در این صورت نیز اذان و اقامه ظاهر اینست
که ساقط نبوده باشد و هم چنین است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد لکن
مختلف صنف بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز ظهر بوده باشد لکن نماز
امام ادا بوده باشد و نماز این شخص قضا پس هرگاه امام از نماز ظهر ادا
فارغ شد و این شخص میخواهد در صف جماعت اتیان بنماز ظهر قضا
نموده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ساقط نبوده باشد سیم آنست
که مکان این شخص با مکان جماعت عین هم بوده باشد یا قریب باو پس هرگاه

جماعت در مسجد عظیمی بوده باشد و جماعت در سمتی بوده باشد و این شخص در سمت
دیگر بعید از سمت جماعت بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه در حق این شخص
ثابت بوده باشد چهارم آنست که سقوط اذان و اقامه در این مقام در صورتیست
که امام جماعت باعتقاد این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق
او بوده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ثابت بوده باشد اگرچه نماز این
شخص با نماز امام متحد در نوع و صنف بوده و این شخص اتیان بنماز در صف
جماعت نماید بنابراین پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد بعدالت
امامت یا آنکه امام جماعت مجهول الحال نزد این شخص بوده باشد پنجم آنست
سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل در مسجد شد در حال اشتغال
امام بنماز ظاهر است و اما هرگاه داخل شد بعد از فراغ امام پس این متصور
بچند صورت میشود یکی آنست که احدی از اهل جماعت متفرق نشده باشند
شبهه در سقوط اذان و اقامه در این مقام نیست دوم مقابل آنست باین
معنی که احدی از اهل جماعت باقی نمانده باشد تشکیک در ثبوت اذان و اقامه
در این صورت نیست سیم آنست که بعضی متفرق شده اند و بعضی دیگر باقی
میباشند این متصور بسه صورت میشود اول آنست آنچه از اهل جماعت
که رفته اند اکثرند از باقی دوم عکس آنست یعنی آنچه باقی مانده از اهل جماعت
بیشتر است از آنچه متفرق شده اند سیم آنست که باقی از اهل جماعت مساویست

یا متفرق شده ظاهر اینست حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنابراین پس بقای
بعض از صفوف کفایت میکند در حکم بسقوط کلا که میکند در این مقام [illegible] اینست
آیا مطلق بقا کفایت میکند یا معتبر بقا بجهة اتیان بتعقیبات است ظاهر اول آنست
در صورتیکه باقی از اهل جماعت بسیار بوده باشد بحدیکه عرفا نتوان گفت
که اهل جماعت متفرق شده اند و ثانی آنست در صورتیکه باقی قلیل بوده
باشد با بقای آن صادق باشد تفرق اهل جماعت وجه این تفصیل ظاهر
میشود از رجوع بمطالع الانوار لکن ظاهر اینست که مطلق بقا کفایت نماید
بلکه مراد بقا بقدر معتاد و متعارفست که بعد از نماز باقی میمانند و اما
هرگاه بعض اهل جماعت یا اکثر آن باقی ماندند زاید از قدر متعارف مثل اینکه
روز عرفه است از ادای عصر فارغ شدند مشغول شدند بدعا تا غروب
یا حوالی غروب یا روز نیمه رجب است بعد از فراغ از صلوتین مشغول شدند
بعمل استفتاح تا غروب یا شبهای قدر است بعد از فراغ از نماز عشا مشغول
شده اند بعبادت در این چند صورت هرگاه داخل در مسجد شود کسی بقصد
ادای نماز عصر حوالی غروب یا بجهة اتیان بنماز عشا نزدیک بنصف شب ظاهر
اینست که حکم بسقوط اذان و اقامه نتوان نمود اگرچه صفوف متفرق نشده
باشد بلکه ظاهر اینست اذان و اقامه در مثل این صورت ثابت است ششم
آنچه مذکور شد که اذان و اقامه ساقط است در صورتیکه امام آن جماعت

مسجع شرایط اقتدا بوده باشد در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه چنین
نبوده باشد خالی از این نیست اگر آن امام از عامه است قطعا اذان و اقامه ساقط
نیست و اگر از شیعه است دور نیست که در این صورت تفصیل داده شود
ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی بثبوت
والشکر لله الحمد الودود هفتم آنست که آیا این حکم مختص است برجال یا در حق
نسا نیز ثابت است بتحقیق مقام مقتضی تفصیل است باین نحو امام یا مرد است
یا زن و هم چنین است کلام در آنکس که داخل در مسجد میشود پس مسئله متصور
بچهار صورت میشود اول آنست که امام جماعت مرد است و آنکس که داخل در
مسجد میشود آن نیز مرد است این قسم همانست که مذکور شد دوم آنست که
امام جماعت مرد است لکن آنکس که داخل میشود در مسجد بقصد نماز زن است
در این صورت اگرچه اشکال در سقوط اذان و اقامه میتوان نمود لکن ظاهر
اینست که ساقط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق رجال
اکد است و مبالغه و اهتمام در حق آنها بیشتر است پس دلیل دال بر سقوط در حق
رجال در این صورت دال بر سقوط خواهد بود در حق زنان بطریق اولی سیم
آنست که امام جماعت زن است و داخل در مسجد مرد در این صورت اگرچه اشکال
میتوان نمود در حکم بثبوت اذان و اقامه لکن ظاهر اینست که ثابت بوده باشد
چهارم آنست که امام جماعت زن بوده باشد و داخل در مسجد بقصد نماز هم زن

ایا اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب
بصواب بوده باشد هشتم آنست که سقوط اذان و اقامه در این مقام آیا بعنوان
حتم و لزوم است پس اتیان بآنها جایز نخواهد بود یا بعنوان رجحان است پس
اتیان باذان و اقامه نمودن در این صورت اگرچه جایز هست لکن مرجوح است
ظاهر ثانی است اگرچه احتیاط در ترک است نهم از موارد دیگر که اذان و اقامه
هر دو ساقط است در حق کسی است که وارد شد دید جماعتی منعقد شده امام
مشغول نماز است جماعتی باو اقتدا نموده اند در این صورت میتواند این شخص
ترک اذان و اقامه نموده ملحق شود بهمان جماعت در اقتدا نمودن بهمان امام
خواه در مسجد بوده باشد یا غیر مسجد و هم چنین است حال هرگاه دید کسی که
مستجمع شرایط امامت بوده مشغول نماز است منفردا در این صورت میتواند
ترک اذان و اقامه نموده اقتدا بآن شخص نماید دهم از مواضعی که اذان ساقط
در غیر نماز اول از نمازهای قضاییست که اتیان بآنها نماید در عقب یکدیگر
توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود تشکیکی نیست در این که چنانچه اذان
و اقامه ثابت و راجح است در نمازهای ادائی ثابت و راجح است در نمازهای قضائی
بنابراین هرگاه اتیان بنمازهای قضائی بفاصله نماید راجح است نسبت بهر نمازی
اذان و اقامه بگوید و اما هرگاه اتیان بآنها متصل بهم نماید در این وقت اتیان
باذان و اقامه مینماید در نماز اول و در تتمه نمازها اگرچه در روز بوده باشد اقتصار

مینماید باقامه تنها باین معنی که رجحان اتیان باذان در غیر نماز اول در صورت
مذکوره معلوم نیست و معتبر در این اتیان بآن نمازها قضائی است عقب همدیگر
بدون فصل خواه در موضع واحد بوده باشد یا در مواضع متعدده کلامیکه
هست در این مقام اینست که آیا این حکم مختص بصورتیست که نماز قضا از فوت
این شخص بوده باشد یا در صورتیکه از غیر هم بوده باشد ثابت است مثل نمازی
که بر این شخص لازم شده باشد باجاره مثلا ممکن است در این مقام تفصیل
داده شود در نمازی که بر این شخص لازم شده باجاره ما بین آنکه این نماز نمازی
که از منوب عنه فوت شده پس فعل نایب تدارک آن نمازیست که فوت شده از
منوب عنه یا خیر چنین نیست اگر اول است در این صورت بگوییم حکم آن این است
که مذکور شد در صورت اتیان بصلوات متعدده مع التوالی اذان در غیر نماز
اول ساقط است و اگر ثانی است بگوییم اذان ثابت است در همه نمازها خواه
اتیان نماید متوالیة یا بفاصله و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که نه
موضع است که اذان ساقط است و سه موضع از این نه موضع اقامه هم ساقط است
بخلاف شش موضع دیگر که اقامه ثابت است پس شش موضع اذان تنها ساقط
و سه موضع اذان و اقامه هر دو ساقط است بحث پنجم هرگاه کسی اتیان
باذان و اقامه نمود بنیت اینکه اتیان بنماز فرادی نموده باشد یا بجهت آنکه کسی
نبود که جماعت باو منعقد شود یا رای او بجماعت نبود بعد رای او منحرف شد

خواست نماز بجماعت اتیان نموده باشد در هر دو صورت ظاهر اینست که اکتفا باد
اذان و اقامه که از او صادر شده نتواند نمود بلکه تادیه سنت موقوف است
باذان و اقامه دیگر خواه همین شخص اعاده اذان و اقامه نماید بنیت جماعت
یا دیگری اتیان بآنها نماید فرقی نیست در این مقام ما بین آنکه خود این شخص خواهد
امامت کند یا اقتدا کند بدیگری لکن ثانی در صورتیست که اذان و اقامه
از امام یا از غیر امام بقصد جماعت صادر نشده باشد و الا حاجت باذان و اقامه
دیگر نخواهد بود چنانچه در سابق بیان شد توضیح مطلب مقتضی اینست
که گفته شود کسی که اتیان باذان و اقامه نمود بقصد اینکه منفردا اتیان
بنماز نموده باشد بعد رای او قرار گرفت که اتیان نماز بجماعت نموده باشد
یا باین نحو که امامت نماید یا اقتدا نماید بدیگری در هر دو صورت اذان و اقامه
ضرور است در قسم اول امام اکتفا باذان و اقامه که از او صادر شده بقصد
انفراد نمیتواند نمود و در قسم ثانی آنکس که امامت میکند اکتفا باین اذان
که از ماموم صادر شده بنیت انفراد نمیتواند نمود لکن این در صورتیست
که این امام استماع این اذان را ننموده باشد یا استماع نموده باشد لکن حین
استماع عازم جماعت نبوده باشد و اگر استماع نموده باشد و وقت استماع ناوی
جماعت بوده در این صورت ظاهر اینست که اکتفا میتواند نمود چنانچه سابق
مفصلا بیان شد بحث ششم دخول در نماز یا با اتیان باذان و اقامه است

یا با اخلال بهر دو یا با اتیان باذانست و اخلال باقامه یا بعکس آن و در صورت
اخلال بهر دو یا ببعض اخلال متعمدا خواهد بود یا ساهیا پس اقسام مسئله
هفت است اول آنست که اتیان باذان و اقامه هر دو نمود بعد از آن شروع
بنماز نمود معلوم است این اکمل اقسام و افضل آنهاست محل کلام در این مقام
نیست دوم آنست که اخلال بهر دو نمود عامدا و شروع بنماز نمود ظاهر اینست
در این صورت قطع نماز در حق این شخص بجهت اتیان باذان و اقامه جایز نباشد خواه
قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع نماز اگرچه
قبل از شروع در قرائت بوده باشد سیم آنست که اخلال باذان و اقامه نمود
ساهیا بعد از دخول در نماز متذکر شد در این صورت اگر متذکر شد
بعد از دخول در رکوع بآن ظاهر اینست قطع نماز بجهت درک اذان و اقامه جایز
نبوده باشد و اما هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع رکعت اول ظاهر
اینست قطع نماز در حق این شخص در چنین صورت جایز بوده باشد بجهت
اتیان باذان و اقامه بعد از اتیان بهر دو لازم است استیناف نماز نماید پس
قطع نماز در این صورت بجهت درک صلوة با اذان و اقامه مستحب خواهد
بود اگرچه احتیاط در عدم قطع است چهارم آنست که ترک اذان نمود عمدا
بعد از اتیان باقامه شروع بنماز نمود پنجم عکس اینست یعنی اتیان باذان نمود و ترک
اقامه نمود عمدا و شروع کرد بنماز در این دو صورت نیز قطع نماز جایز نیست

پس اتمام ان لازم خواهد بود ششم انست که اتیان باذان نمود لکن اخلال باقامه نمود سهوا و شروع بنماز نمود هفتم عکس انست یعنی اخلال باذان نمود سهوا و اتیان باقامه نموده شروع در نماز نمود در این دو صورت نیز ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد پس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره مخصر خواهد بود در یك صورت که مذکور شد کلامیکه در این مقام است انست کلا یا جواز قطع در صورة مسطوره مختص است بمنفرد یا در حق امام نیز ثابت است مختار نزد حقیر اول است اگر چه جماعتی قایل بثبوت در هر دو شده اند

مبحث هفتم در بیان وقت اذان است بدانکه اذان هر فریضه میباید بعد از دخول وقت ان فریضه اتیان شود بنا بر این پس اتیان باذان باید قبل از دخول وقت فریضه جایز نبوده باشد چنانچه در واقع چنین است بلی استثنا شده از این قاعده در دو جا یکی اذان نماز صبح است که مشهود ما بین فقها انست که تقدیم ان بر فجر جایز است لکن فرموده اند مستحب اعادهٔ انست بعد از فجر دوم اذان صلوة جمعه است که لازم جماعتی از فقها انست که تجویز فرموده باشند اتیان بان را قبل از زوال مثل عمدة الفقها ابن حمزه و قاضی ابن البراج و قطب راوندی و غیر اینها نظر باینکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال و اذان نماز جمعه لازم است قبل از خطبتین بوده باشد بنا بر این پس لازم از قول این اعاظم اینست که اتیان باذان صلوة

جمعه شده باشد قبل از زوال و جواز تقدیم اذان صبح بر فجر اگر چه مسلم است مثل استحباب اعاده بعد از فجر لکن تقدیم دو خطبه جمعه بر زوال بنا بر مختار مسلم نیست مقصود تنبیه بر وقوع خلاف در مسئله بود بنا بر این حصری که از کلمات بسیاری از اعاظم ظاهر میشود که تقدیم اذان بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان صبح صحیح نخواهد بود مگر بنا بر قول غیر از اعاظم مذکوره مبحث هشتم در امور معتبره در موذن و امور مستحبه در اوست اما امور معتبره در صحت اذان و اقامه از موذن و هم چنین در اعتداد غیر در اذان او پس اول حیثیت اول عقل است پس اذان از مجنون و مست صحیح نیست و دیگری اکتفا باذان او نمیتواند نمود دوم اسلام است پس اذان از کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی یا مرتد یا منکر ضروری یا از ضروریات دین سیم ایمان است پس اجتزاء باذان صادر از مخالفین جایز نیست بلکه اذان مثل سایر عبادات صادره از انها صحیح نیست لاحادیث معتبره در این باب از ائمه اطهار علیهم صلوات الله العزیز الجبار بسیار است مناسب این است که این مقام مشرف شود بذکر جمله از ان تا اطلاع بران باعث حیات قلوب شیعیان ان مقربان درگاه خالق جهان شود از جمله ان احادیث حدیثی است که شیخ صدوق روایت نموده از ابی حمزة الثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علی ابن الحسین علیهما السلام که ان حضرت در وقتیکه جماعتی از شیعیان ایشان بشرف سعادت ان

بزرگوار مشرف بودند فرمودند کدام بقعه از بقعات زمین افضل است عرض کردیم خداوند عالم جل شانه و رسول خدا و پسر رسول خدا داناتر باین است حضرت فرمودند بدانید افضل قطعات زمین مقدار از زمین از مسجد الحرام که واقع ما بین حجر الاسود و مقام حضرت ابرهیم علیه السلام هرگاه کسی عمران بقدر عمر حضرت نوح علیه السلام بوده باشد که عبادت از نهصد و پنجاه سال بوده باشد کل روزهای این مدت را صایم شود و شبهای را مشغول عبادت شود در ان مکان شریف بعد از ان بمیرد و معترف بولایت و امامت ما نبوده باشد این همه طاعات مطلقا مفید نفعی در باره او نخواهد بود و از جمله احادیث مذکوره است حدیثی است که ثقة الاسلام روایت فرموده از محمد ابن مسلم از کاشف دقایق علوم الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که ان حضرت فرموده هر کس که اطاعت خداوند عالم جل جلاله نموده در انچه جناب باری عز شانه امر بان فرموده و در اتیان ان طاعات غایت مشقت متحمل بشود و امام و پیشوایی از جانب خداوند عالم تعالی شانه بجهة او نبوده باشد پس سعی و عبادات او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد بود و اعمال صادره او مبغوض خداوند عالم عز شانه خواهد بود مثال و حالت گوسفندی است که گم شده باشد از شبان خود و گله که در ان بود پس طلب کند گله را که در میان انها بود بر فتن و امدن پس چون شب

داخل شد دید گله را چنین فهمید این همان گله ایست که در میان انها بود پس میل نمود بسوی انها و مغرور شد بانها شب را در میان انها ماند در خوابگاه انها بعد از انکه صبح شد شبان گله خود را بچراگاه روانه نمود فهمید این شبان او و گله او نیست پس بان طلب کرد با تحیر و حیران گله خود را پس دید گوسفندان دیگر را مع شبان انها و میل کرد بسوی انها و مغرور شد بانها پس فریاد زد باو شبان برو و ملحق شو بشبان و گله خود بدرستیکه تو گمراه و حیران گم شده از شبان و گله خود پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی شبان بجهة او نیست که دلالت کند او را بچراگاه و برگرداند او را از چراگاه بسوی خوابگاه او با این تحیر و حیران خواهد بود تا انگاه که گرگی هم رسد و ببیند چنین گوسفندی بی حافظی و غنیمت داند بی حافظی او را پس میدرد و میخورد او را پس حضرت خطاب فرمودند بمحمد ابن مسلم قسم بخدا ای محمد کسی که صبح کند از این امت امام ظاهر و عادلی بجهة او نبوده باشد از جانب خداوند عالم جل جلاله صبح کرده خواهد بود گمراه و حیران و اگر بمیرد با همان حال مرده خواهد بود با کفر و نفاق بدان ای محمد بدرستیکه ائمه جور و متابعین ایشان معزول اند از دین خداوند عالم جل شانه و خود شان گمراهند و دیگران را گمراه نموده اند پس اعمالیکه از انها صادر میشود مانند خاکستریست که باد شدیدی بان وزد همه را پراکنده کند پس بجهة عامل چیزی از ان عمل باقی نخواهد ماند و احادیث در این باب

ذکوریت مؤذن شرط

بسیار است ایراد این دو حدیث در این مقام کافیست چهارم از امور معتبره در
مؤذن آنست که پس اجتزاء کردن رجال بسماع اذان زن ثابت نیست اگرچه آن
زن از محارم مرد بوده باشد لکن این در صورتیست که زن اذان بجهت نماز خود
بگوید کلامیکه در این مقام هست اینست آیا جایز است زنی که محرم جماعتی
از رجال بوده باشد چنین زنی را محارم او قرار دهند که اذان بگوید بجهت
نماز جماعت بعضی از محارم چنانچه از برای نساء این جایز است میگوییم مسئله
متصور بچند صورت میشود یکی آنست که جماعت از نسوان مثل بیست نفر
زن مثلاً هستند مردی امامت بجهة آنها مینماید یکی از آنها فرضاً از محارم آن
امامست ظاهر اینست که در این صورت در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زنی
میتوان نمود دوم آنست که بیست نفر مرد مثلاً میباشند و ضعیفه که از محارم
همه اینهاست مثل اینکه مادر یا خواهر یا عمه اینهاست یکی از بیست نفر امامت
میکند و سایرین اقتدا میکنند باو و آن زن که از محارم اینهاست نیز اقتدا
بآن امام مینماید در همان نماز مطلب اینست آیا در چنین صورت میتوان قرار
داد که آن زن اتیان باذان چنین جماعت نماید یا نه حکم بجواز خالی از اشکال نیست
ظاهر از محقق در شرایع و نافع و معتبر عدم جواز است و مصرح به در مبسوط
و کلام علامه و شیخ شهید و غیر اینها جواز است و این دور نیست لکن احوط اول است
صورت ثالث آنست زن امامت زنان میکند در این صورت اگر اینکه امامت

میکند

میکند همان زن اتیان باذان و اقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت
میباشند اکتفا نمودن بآن اذان و اقامه بی اشکال است و این مقطوع به است
احادیثیکه دلالت میکند بر جواز امامت زن بجهة سایر زنان دال بر این
مطلب است بعلاوه منصوص به است در حدیث مروی بطریق عامه حاصل
مضمون این حدیث اینست که جناب مفخر انبیاء و رسل صلوات الله و سلامه
علیه و آله مرخص فرموده اند ام ورقه را که اذان و اقامه گفته امامت زنان
سلسله خود نموده باشد و اما اجتزای زنی که امامت میکند و سایر زنان
باذان زن دیگر پس ظاهر اینست که جایز بوده بلکه دور نیست که مسئله محل
خلاف نبوده باشد پنجم از امور معتبره در مؤذن آنست که ممیز بوده باشد
پس جواز اعتماد باذان مؤذن مشروط است ببلوغ مؤذن یا ممیز بالغ بوده باشد
بشرط آنکه ممیز بوده پس اعتماد باذان غیر ممیز نمیتوان نمود و اما امور مستحبه
در مؤذن پس این نیز چند امر است اول آنست که مؤذن عادل بوده باشد یعنی مستحبست
کسی که تعیین مینمایند بجهت اتیان باذان خواه بجهة اقدام بشعایر الاسلام بوده
باشد یا بجهة اذان جماعت مستحب آنست که این شخص عادل بوده باشد آنچه مذکور
شد مقتضی اینست که این استحباب در حق غیر مؤذن است یعنی مستحب است در غیر حاکم
یا امام جماعت یا غیر اینها اینست کسی که نصب مینمایند بجهت اذان عادل بوده باشد
و ممکن است استحباب نسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی مستحب است در حق

شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا آنکه اگر مؤذن غیر عادل بوده باشد
مستحب در حق او اینست که خود را عادل نماید بتحصیل حالتی که مانع از اقدام
بمعاصی است و داعی باقدام بطاعات است بجهة اذان گفتن نظر باینکه شارع
امر فرموده است که باید اقدام باذان چنین کسی نموده باشد اگرچه این طلب
از شارع از باب ندب و رجحان بوده باشد نه حتم و الزام پس استحباب چنانچه
نسبت بناصب مؤذن هست نسبت بخود مؤذن هم هست بهر یک از دو معنی
که مذکور شد دوم از محسنات و مستحبات آنست که مؤذن حسن الصوت و رفیع
الصوت بوده باشد این مستحب هم ممکن است که نسبت بناصب مؤذن بوده
باشد چنانچه نسبت بخود مؤذن میباشد یعنی مستحب است چنین کسی که این
منصب را اختیار نماید چنانچه مستحب در حق دیگران اینست چنین کسی را
نصب نمایند بجهة اذان گفتن سیم آنست که مؤذن بینا بوده باشد یعنی
کور نبوده باشد این استحباب نیز ممکن است بخود مؤذن بوده باشد
چنانچه در حق ناصب است چهارم آنست که بصیر و عارف باوقات بوده باشد
پنجم آنست که مؤذن در حال اذان بایستد بر موضع مرتفع ششم آنست که مؤذن
در حال اذان با طهارت بوده باشد مخفی نماند در امر اول از امور مذکوره چنانچه
در حق مؤذنی است که منصوب بوده باشد بجهة اعلام ممکن است در حق مؤذن
جماعت نیز مستحب بوده باشد و اما سیم و چهارم ظاهر اینست که مختص بوده

باشد بمؤذن

باشد بمؤذن اعلامی مستحب در مؤذن جماعت نبوده باشد چه کور و عدم عارف
بمواقیت در مؤذن جماعت چندان تفاوت با غیر اینها ندارد و مع ذلک اگر در
مؤذن جماعت نیز مرعی شود عیب بلکه احسن خواهد بود و اما وقوف
بر موضع مرتفع از خواص مؤذن اذان اعلام است و در مؤذن جماعت مطلوب
نیست مگر در صورتیکه فرض شود که از دحام مأمومین بحدی بوده باشد
که اسماع مأمومین موقوف بوده باشد بوقوف مؤذن در مکان مرتفع
و احتمال تعبد اگر منقح نشود حاجت این تخصیص نخواهد و اما کون بر طهارت
پس این مطلوب است در حال اذان گفتن مطلقا خواه اذان اعلامی بوده باشد
یا اذان جماعت یا اذان منفرد هفتم از امور مستحبه قیام در حال اذانست آن
نیز مطلوبست مطلقا اگرچه مؤذن جماعت نبوده باشد هشتم استقبال است
یعنی مستحب اینست مؤذن مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد در حال اذان گفتن
متوجه قبله بوده باشد خصوصاً در حال شهادتین که اهتمام در رعایت
استقبال در آن بیشتر است و ابن براج که از قدمای فقهاست قایل شده
بوجوب رعایت استقبال و قیام در حال اذان در حق مؤذنیکه اذان جماعت
گوید مخفی نماند امور ثلثه مذکوره که عبارتست از طهارت و قیام و استقبال
بوده باشد چنانچه مطلوبست در اذان مطلوب در اقامه نیز هست بلکه ظاهر
اینست که طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد یعنی جایز نباشد که اتیان باقامه

نماید با عدم طهارت و این قول ظاهر میشود از جماعتی از علما از قدما و متأخرین
مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و ابن
براج در مهذب و ابن ادریس و علامه در منتهی و غیر ایشان و اما قیام و
استقبال در حال اقامه آن نیز محل خلاف است مشهور استحباب است و ابن
براج چنانچه قایل شده بوجوب قیام و استقبال در حال اذان نسبت بمؤذن
جماعت قایل شده بوجوب آنها در اقامه در صلوة جماعت و ظاهر از صدوق
در مقنع و شیخ مفید در مقنعه وجوب آنهاست در اقامه مطلقا در حال
اختیار و این ظاهر از شیخ طوسی است در نهایه پس در مسئله سه قول است اول
استحباب قیام و استقبال است در اقامه مطلقا و این مشهور است دوم
وجوب آنها است در اقامه کذلک و این ظاهر میشود از مقنع و مقنعه و
نهایه سیم تفصیل است ما بین جماعة و فرادی وجوب است در اول و
استحباب است در ثانی و این مختار ابن براج است رابع اقوال تفصیل ما بین
قیام و استقبال است استحباب اول و وجوب ثانی و این مختار ابن حمزه است
و ظاهر میشود از مرحوم شیخ در مبسوط نظر باینکه در اول اگرچه تصریح
فرموده باستحباب قیام و استقبال در حال اذان و اقامه لکن بعد از آن
فرموده مکروهست که بگرداند بدن خود را از قبله در حال اذان لکن این
مبطل اذان نیست و اما اقامه پس لا بد است در آن از استقبال قبله مختار قول

اول است

اول است لکن احتیاط مقتضی رعایت هر یک از وصفی قیام و استقبال است در اقامه
اگرچه در غیر جماعت بوده باشد مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر شد که قیام
و استقبال بنابر مختار از جملهٔ چیزهائیست که مستحب است در هر یک از اذان و
اقامه سیم از امور دیگر مستحب است در هر یک از اذان و اقامه وقف نمودن است
در آخر هر فصل از فصول اقامه بعدم اظهار حرکت یا قطع نفس یا بتخلل فصل ما بین
فراغ از کلمه و شروع بکلمهٔ دیگر بلکه با عدم هیچیک در صورتیکه کلمهٔ شروع کرده
مینماید مفتتح بهمزهٔ وصل نباشد بعبارة اخری در غیر قد قامت الصلوة در مرتبه
ثانیه و غیر تکبیر لکن در اقامه نه در اذان نظر باستحباب تأنی در آن چنانچه
مذکور خواهد شد چهارم از جملهٔ امور مستحبه در هر یک از اذان و اقامه
بنابر آنچه فاضل ابن براج در مهذب ذکر فرموده اینست که بعد از فراغ از هر یک
از حَیَّ عَلَی الصَّلوٰة و حَیَّ عَلَی الْفَلاح میگوید لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلّا بِالله و بعد از فراغ
از حَیَّ عَلیٰ خَیْرِ الْعَمَل دو مرتبه بگوید آلِ مُحَمَّدٍ خَیْرُ الْبَرِیَّة دو مرتبه و بعد از قد قامت
الصلوة در اقامه بگوید اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التّامَّةِ وَ الصَّلوٰةِ القائِمَةِ
اَعْطِ مُحَمَّداً سُؤْلَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَ بَلِّغْهُ الدَّرَجَةَ وَ الْوَسیلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَ تَقَبَّلْ
شَفاعَتَهُ فی اُمَّتِه و شیخ در مبسوط ذکر حولقه را بعد حی علی الصلوة مرسلا
نسبت بجناب رسول خدا داده پنجم از امور مستحبه تأنی در اذان است در حین
تلفظ بفصول و هم چنین فیما بین فصول باین معنی در حین تلفظ بفصول تأنی

و آرام تلفظ نماید و هم چنین تأمل فیما بین فصلین نماید بخلاف اقامه پس مستحب
در آن سرعت نمودن است در تلفظ در قلت تأمل فیما بین فصلین ششم
مستحب است رفع صوت در اذان مطلقا اگرچه اذان منفرد بوده باشد و
ترغیب باین بسیار شده است و مذکور در احادیث اینست که رفع صوت در
اذان باعث رفع مرض و کثرت اولاد است محمد بن راشد روایت کرده از هشام
ابن ابرهیم که او گفت من شکایت کردم خدمت جناب امام رضا ع از مرض و از
بی اولادی حضرت امر فرمودند مرا به بلند نمودن صدا را در منزل خود و من
بفرموده حضرت چنین نمودم پس خداوند عالم جل شانه مرض را از من دفع
فرمود و اولاد من بسیار شد محمد بن راشد گفت من دائما علیل بودم و
هم چنین جماعت از عیال من نیز چنین بودند بعد از آنکه این را شنیدم از هشام
رفع صوت نمودم در اذان پس خداوند عالم رفع مرض از من و از عیال من فرمود
و جماعتی از فقها حکم باستحباب رفع صوت در فصول اقامه که ذکر بوده باشد فرموده اند
مثل تکبیر و شهادتین و تهلیل باکی در عمل بان نیست هفتم مستحب است
فصل ما بین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا بسجده یا بجلسه یا بتسبیح و تحمید
یا باحدهما یا بکلامی بسوی قبله بنابر این در نماز ظهر اول شش رکعت نافله را
اتیان مینماید بعد از آن اذان میگوید بعد از آن دو رکعت باقی از نافلهٔ ظهر را
بعمل میاورد آن وقت اتیان باقامه مینماید و هم چنین در اذان عصر و در اذان نماز

عشاء اول

عشاء اول بدو رکعت نافلهٔ مغرب مینماید بعد از آن اذان عشاء میگوید بعد از آن
اتیان بدو رکعت باقی از نافلهٔ مغرب مینماید آن وقت اتیان باقامه نماز عشاء
مینماید و در نماز صبح اول اذان میگوید بعد از اذان اتیان بدو رکعت نافلهٔ صبح
مینماید بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید بنابر این در نماز مغرب چون نافلهٔ
آن مؤخر است فصل ما بین اذان و اقامهٔ آن بنماز نیست بلکه فصل ما بین اذان
و اقامه در مغرب بغیر نماز از امور دیگری که بعد بیان خواهد شد میباید
بشود باینها در صورتیست که اتیان بنوافل نماید و اگر نافله گذار نباشد یا وقت
نافله منقضی شده باشد فصل ما بین اذان و اقامه بغیر نماز نماید مجملا مستحب است
فصل ما بین اذان و اقامه در غیر اذان و اقامهٔ نماز مغرب بدو رکعت نماز یا
بجلوس یا بسجده یا بتحمید مثل اینکه بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمین و اگر اقتصار
بالحمد لله نیز نماید خوب است یا بتسبیح مثل سُبْحانَ الله یا بکلام برداشتن
بهر یک که اتیان نماید مؤدی سنت خواهد بود لکن ظاهر اینست که فصل
بدو رکعت نماز اولی از بقیه بوده باشد بعد از آن سجده و هر گاه جلوس را اختیار
نمود سنت است در این وقت این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ قَلْبی بارّاً وَ رِزْقی
دارّاً وَ اجْعَلْ لی عِنْدَ قَبْرِ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِه قَراراً وَ مُسْتَقَرّاً و در بعض
نسخ دعا بعد از قلبی بارا و عیشی قارا هست و چونکه مورد این دعا بنابر
حدیثیکه در کافی مذکور است در حالت اختیار جلوس است بنابر این در غیر

حالت جلوس بقصد توظیف مشکل است بل مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح
فرموده مستحب است این دعا را در سجده مابین اذان و اقامه بخوانند بنابراین
در حال سجود نیز بی عیب است بنابراین پس خواندن این دعا در غیر حالت جلوس
و سجود مثل اینکه در حال قیام مطلقا یا بعد از اختیار گام چنانکه متعارف
شده بقصد توظیف مشکل بلکه صورت ندارد و اما تفسیر دعا بدانکه بار
اسم فاعل است معنی ظاهرا این است خداوندا بگردان قلب مرا محسن و راغب
به بر و معیشت مرا مستقر فرما که قطع نشود یا مقرر فرما که وجه معیشت من
برسد در حالیکه من مستقر باشم در مکان یعنی محتاج نشوم در تحصیل معیشت
بمسافرت از بلد خود ببلد دیگر و اجعل بنفسی دارا یعنی بگردان روزی
مرا یوما فیوما در تزاید و اجعلنی عندک قبر نبیک قرارا و مستقرا یعنی بگردان
انبرای من مقر در جوار نبی تو ممکن است مراد از قرار در آخرت بوده باشد
و مراد از مستقر در دنیا کما یومی الیه قوله تعالی ولکم فی الارض مستقر و الاخرة
دار القرار یعنی بگردان مقر مرا در دنیا و اخرة در جوار نبی تو بدانکه در این
مبحث چند فایده است تنبیه بانها مناسب است فصل مابین اذان و اقامه
بامور مذکور ظاهر اینست در حق خود موذن بوده باشد یعنی در حق غیر موذن
از آن اشخاصیکه استماع اذان مینماید حکم باستحباب این نمیتوان کرد اگرچه مستمعین
از اهل جماعت بوده باشند چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است

اولا انست استحباب نخ

دوم آنست معلوم شد از جمله امور مذکوره سجده است در صورتیکه مکلف
اختیار آن نمود در آن سجده هرگاه قصد سجده شکر بکند مستحب است در عقیب
صلوات یا بجهة سببی دیگر نماید ظاهر اینست امتثال آن هر دو حاصل
شود سیم بیان شد که فصل مابین اذان و اقامه نماز مغرب مثل فصل
مابین اذان و اقامه سایر صلوات نیست بلکه مستحب است در این مقام
فصل شود بخطوه یا بجلوس یا بتسبیح یا بسکوت در جمله از کلمات فقهاء
حصر مستحب شده در آنچه مذکور شد بلکه در جمله از عبارات نهی شده
از سجده مثل عبارت شیخ مفید در مقنعه و غیر ایشان و مقتضای بسیاری
از کلمات فقهاء آنست که جلوس در اینجا مستحب نباشد لکن در حدیث
مبالغه در استحباب جلوس در این مقام شده مضمون حدیث اینست ثواب
کسیکه بنشیند در مابین اذان مغرب و اقامه و آن مثل ثواب کسی است
که بغلطد در خون خود در راه خداوند عالم جل جلاله بحث دهم مکروه است
حرف زدن مابین فصول اذان و هم چنین مابین فصول اقامه و اما تکلم
بعد از فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه پس ظاهر اینست که کراهت
نداشته باشد بلکه در بعضی از احادیث معتبره امر بتکلم شده مابین اذان و
اقامه و آن حدیث موثقی است که مروی در فقیه و تهذیب است مضمون آن
اینست هرگاه اراده نماز فریضه نمائی پس اذان و اقامه بگو و فصل مابین

اذان و اقامه واقع بساز بجلوس یا بتسبیح یا بکلام مجملا حرف زدن اگرچه مکروه است
مابین فصول اذان لکن مابین اذان و اقامه باین معنی بعد از فراغ از اذان و
قبل از شروع در اقامه ظاهر اینست که مکروه نبوده باشد مگر در نماز صبح در
اینجا تکلم بعد از فراغ از اذان قبل از شروع در اقامه نیز مکروه هست تفصیل
مطلب مقتضی اینست که گفته شود در اینجا سه مقام است اول تکلم در اثنای
فصول اذان است تامل در کراهت این نیست اگرچه ظاهر میشود از ابن براج
قول بانتفاء کراهت در آن دوم تکلم در مابین اذان و اقامه است کراهت در آن
نیست مگر مابین اذان صبح و اقامه آن سیم تکلم در اثنای فصول اقامه است شکی
در کراهت آن نیست بلکه در این مقام اشد است از کراهت فیما بین اذان بلکه
ظاهر از جماعتی از اعاظم قدمای اصحاب حرمت است مثل شیخ در مقنعه و سید
مرتضی در جمل و شیخ طوسی در تهذیب و نهایه و ابن زهره در غنیه و این
قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب اقرب باحتیاط و اوفق بطریق سداد است
و هرگاه کسی این کراهت را بعمل آورد اگر در اثنای اذان بوده باشد ظاهر اینست
مقتضی اعاده اذان نمیشود یعنی حکم باستحباب اعاده اذان ثابت نیست مگر
در صورتیکه تکلم بسیار نماید بحدیکه مخل بموالات بوده باشد در این صورت
اعاده اذان مستحب است لکن نه بجهت اخلال بموالات و هم چنین است هرگاه سکوت
طویل در اثنای فصول اذان بعمل آورد که منافی با صدق موذن بودن بوده

باشد در این صورت نیز اعاده اذان نماید و اما اگر در اثنای اقامه بوده باشد
این مقتضی اعاده اقامه است بلی معنی مستحب است که اعاده اقامه نماید مخفی نماند
این کراهت تکلم در اثنای اذان و اقامه در حق موذن و مقیم است و اما غیر
موذن و مقیم از اهل جماعت ظاهر اینست که کراهت در حق ایشان ثابت نبوده
باشد مگر بعد از گفتن قد قامت الصلوة در اقامه در این وقت شکی
در مرجوحیت تکلم نیست خواه در حق کسیکه اقامه میگوید یا دیگری بلکه
جماعت از معتمدین قدمای فقهاء مثل سید مرتضی و شیخ طوسی در نهایه
و مبسوط و ابن حمزه و غیرهم تصریح فرموده اند بحرمت تکلم در حق کل اهل جماعت
که مطلع شده باشند بر صدور قد قامت الصلوة از مقیم مگر کلامیکه متعلق
بتقدیم امام بوده باشد یا بتسویه صفوف و نصوص معتبره صریح است در این
مطلب بنا براین طریقه احتیاط مقتضی اجتناب از اینست و از جمله مکروهات
در حال اثنای اذان التفات نمودن موذن است بتمام بدن بجانب یمین و یسار
اگرچه در غیر حالت تکبیر و شهادتین بوده باشد و اما التفات بوجه تنها پس
کراهت آن معلوم نیست و از جمله مکروهات در حال اذان ترجیع و تثویب است
پس در این دو مقام است مقام اول در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف
کرده اند در حقیقت ترجیع بر پنج قول قول اول آنست که ترجیع عبارت از تکریر
تکبیر و شهادتین است در اذان یعنی علاوه بر چهار تکبیر زیاد بر دو در شهادتین

در بیان اختلاف اقوال
در حقیقت ترجیع

این قول شیخ است در مبسوط و ابن براج در مهذب دوم آنست که ترجیع عبارت
از تکریر شهادتین دو مرتبه دیگر این قول خلاف و جامع و تحریر و تذکره و منتهی است
سیم آنست که ترجیع عبارت از تکریر فصلی از فصول اذانست این ظاهر میشود
از شیخ شهید در ذکری چهارم آنست که ترجیع عبارت از تکریر شهادتین است
جهراً بعد از اتیان بان اخفاتاً و این ظاهر میشود از صاحب مغرب و صاحب قاموس
پنجم آنست که ترجیع در اذان عبارت از تردید صوتست در حلق در حین تلفظ
بفصول اذان و این ظاهر میشود از صاحب صحاح و صاحب قاموس نیز تفسیر باین
معنی نموده بعد از معنی که مذکور شد این بیان اقوالست در حقیقت ترجیع
و اما حکم آن پس کلمات فقها در آن نیز مختلف است جماعتی از فقها حکم بحرمت
فرموده اند و بسیاری حکم بکراهت نموده اند تحقیق در مقام اینست که اگر
مقصود آن شخص در اتیان و تکریر علاوه از قدر مقرر در شریعت مطهره
شرعیت آن اتیان میفرماید نباید کسی تامل در حرمت آن نماید نظر باینکه
اذان در شریعت بمقتضای نصوص معتبره و اجماع شیعه عبارت از فصولیست
که سابق بیان شد و اتیان علاوه بر آن تشریع و بدعت است اگرچه بتکریر خود
آن فصول بوده باشد پس حرام خواهد بود و اگر باین قصد نبوده باشد پس اگر
تکبیر و شهادتین است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر باینکه اینها از اعاظم اذکار است
بلکه تامل در جواز اتیان بانها در اثنای نماز نیست با عدم کراهت پس عدم

کراهت در اذان

کراهت در اذان بطریق اولی خواهد بود و اگر غیر تکبیر و شهادتین و تهلیلات
نظر بتفسیر ذکری در این صورت دور نیست که حکم بکراهت شود نظر باینکه
این تکلم است در اثنای اذان این در غیر تفسیر خامس بود و اما تفسیر خامس پس
در آن نیز محتاج بتفصیل است باین نحو که اگر تردید صوت بحدی است که
موجب اندراج در تحت غنا شود شبهه در حرمت آن نیست و اگر باین حد
نیست حکم بحرمت بلکه حکم بکراهت هم نمیتوان نمود مقام ثانی در تثویب است
کلام در این نیز در حقیقت و حکم آنست اما اول پس آنچه از مغرب اللغه ظاهر
میشود تثویب بر دو قسم است تثویب قدیم و تثویب جدید تثویب قدیم
عبارتست از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه و
تثویب جدید عبارتست از الصلوة الصلوة او قامت قامت اینست مضمون
عبارت او مشخص از کلام او نمیشود که آنچه را حکم کرده که تثویب جدید است
محلش در کجاست ممکن است که مراد این باشد که در بعض بلاد عامه متداول است
چنانچه در مدینه و بریده استماع نمودیم و آن اینست در اواخر شبها قریب بصبح
مؤذن در کوچها و در خانها راه میرود میگوید الصلوة الصلوة و ممکن است
که در غیر صلوات یومیه بوده باشد که در حین دعوت بان نمازها الصلوة الصلوة
ثابت است صاحب قاموس تصویر تثویب باین نحو نموده التثویب التعویض
والدعاء الی الصلوة او تثنیة الدعاء او ان تقول فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم

مرتین یعنی تثویب عوض دادنست بعبارة اخری ثواب دادنست و خواندن
بسوی نمازاست یا دو مرتبه خواندن بسوی آنست یا گفتن دو مرتبه است
در اذان صبح الصلوة خیر من النوم مراد فقها در این مقام همین معنی اخیر است
لکن بعد از حی علی الفلاح چنانچه صاحب صحاح گفته تثویب در اذان فجر آنست
که بگوید مؤذن بعد از حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه و در
کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده از ابی محذوره بحای
مهمله و ذال معجمه که او گفته عرض کردم بجناب رسول خدا تعلیم من نما
طریقه اذان را ذکر فرمودند و فرمودند بعد از حی علی الفلاح هرگاه نماز
صبح بوده باشد بگو الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان
کتاب روایت نموده از بلال که جناب رسول خدا فرموده تثویب نباید
بگوئی در هیچ نمازی مگر در اذان نماز صبح و اذان عشا و حکم بکراهت این
فرموده جمیع فقهاء امامیه فقهای عامه گفته اند که در اذان نماز عشا تثویب مستحب
نیست مگر حسن ابن صالح ابن حی که او گفته این مستحب نیست مگر حسن ابن
صالح ابن حی که او گفته این مستحب است در اذان نماز عشا و نماز صبح و ابن
ادریس در سرائر نقل فرموده از جماعتی از علمای ما که فرموده اند تثویب
عبارتست از تکرار شهادتین دو مرتبه و فرموده هذا هو الاظهر و آنچه را
از جماعت از اصحاب ما نقل فرموده مشخص حصر در این وقت نیست که کیانند

بلکه ظاهر

بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار و شیخ در خلاف اطباق علمای شیعه است
بر اینکه تثویب عبارتست از الصلوة خیر من النوم است بلی کلام ابن حمزه در
وسیله ظاهر اینست که تثویب مغایر با آن بوده باشد قال والمحظور ثلثة
التثویب و قول الصلوة خیر من النوم نظر باینکه عطف این قول بر تثویب
ظاهر در مغایرت است بلکه کلام آن مرحوم صریح در مغایرت است نظر باینکه
هرگاه این قول از نظر آن مرحوم مغایر با تثویب نمیبود پس ملحد محظور
دو معدود نه سه اول از ثلثه در کلام آن مرحوم تثویب است دوم الصلوة
خیر من النوم است در اذان صبح سیم تکلم است در اقامه بعد از قد قامت الصلوة
و اما حکم آن پس از کلمات علمای ما ظاهر میشود اختلاف در این سه قول اول
قول ابن الجنید است که حکایت شده از او که فرموده باکی با تیان باین در
اذان صبح نیست دوم قول بکراهت است و این ظاهر میشود از سید مرتضی
در انتصار و شیخ در مبسوط و محقق در شرایع و نافع و معتبر سیم حرمت است
و این قول مرحوم شیخ است در نهایه و ابن حمزه و سلار و صاحب جامع و علامه
و غیر ایشان و حقیقت حال مشخص میشود از آنچه در ترجیع مذکور شد باین
معنی که اگر کسی بقصد مشروعیت اتیان بان نماید تشکیکی در بدعت و حرمت
آن نیست و ابن ادریس در این دعوی اجماع نموده نظر باینکه شرعیت این ثابت
نیست مؤید این مطلب چیزیست که در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول

که از کتب معتبرهٔ عامه است مذکور است حاصل آن اینست که در آن کتاب نقل شده
و از مالک که او نقل نموده که مؤذن در عصر خلیفهٔ ثانی آمد نزد او که او را اعلام نماید
بجهت حضور در نماز صبح پس یافت او را در خواب پس آن مؤذن بجهة تنبیه
خلیفهٔ ثانی و بیدار نمودن آن گفت الصلوة خیر من النوم چونکه خلیفهٔ ثانی این را
شنید او را خوش آمد پس امر کرد که این کلام را داخل در اذان صبح نمایید و در همین
کتاب مذکور است که نقل از ابی داود و ترمذی نموده که ایشان از مجاهد نقل
نموده اند که او گفت من با عبدالله عمر داخل مسجد شدیم و عبدالله ابن عمر اذان
گفت در آن مسجد خواستیم نماز کنیم پس تثویب یعنی قول الصلوة خیر من النوم از
مؤذنی صادر شد پس بیرون رفت عبدالله ابن عمر از مسجد گفت ما را از نزد
این مبتدع بیرون ببر پس نماز در آن مسجد بعمل نیاورد بجهة اگر کسی ایشان
با این کلام بقصد شرعیت نماید شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر اینست که
کلام قائلین بحرمت راجع است باین و اگر باین جهت نبوده باشد مکروه خواهد
بود نظر باینکه آن تکلمی است در اثنای اذان ظاهر اینست که کلام قائلین بکراهت
راجع باین بوده باشد و این مسلم است پس نزاع لفظی خواهد بود و بعضی احادیث که
بطریق ما وارد است و مشتمل بر آن کلمه است مشخص است که محمول بر تقیه است
بحث یازدهم در بیان مسائل چند است که متعلق است باذان و اقامه اول آنست
که لازم است رعایت ترتیب نمودن ما بین فصول اذان و فصول اقامه باین نحو

که تکبیر

که تکبیر را مقدم دارد بر تهلیل بعد از آن شهادت بر الوهیت معبود و بعد از آن
شهادت بر رسالت بعد از آن حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن
حی علی خیر العمل و بعد از آن تهلیل و ترتیب در فصول اقامه نیز بهمین طریق است
که مذکور شد مگر آنکه بعد از حی علی خیر العمل زیاد مینماید قد قامت الصلوة
و آنچه مذکور شد ترتیب ما بین فصول اینها بود و همچنین است ترتیب
ما بین خود اذان و اقامه اول اذان را بعمل آورد و بعد از فراغ از اذان اقامه را
پس هرگاه کسی اخلال بهریک از دو ترتیب که مذکور شد نماید پس اگر عمداً
اخلال نموده باشد آثم و معاقب خواهد بود و اکتفا بآنچه بعمل آمده نمیتواند نمود
یعنی آتی بسنت نخواهد بود پس هرگاه خواهد که مؤدی سنت بوده باشد
لازم است که اعاده نماید پس هرگاه بعضی فصول متاخره را عمداً مقدم داشته
باشد و مقدم را متاخر در این صورت تادیهٔ سنت موقوف باعادهٔ هر دو است
بطریق معهود اجتزاء باعادهٔ متاخر موجب حصول امتثال نمیشود نظر باینکه
آنچه را که ایشان نموده بغیر نحو ثابت در شریعت منهی عنه بوده پس آنچه سابق بعمل
آمده نظر بتعلق نهی باطل بوده پس اکتفا باتیان متاخر کفایت در صحت نمیکند
و همچنین است حال در اخلال بترتیب ما بین نفس اذان و اقامه و اما هرگاه
سهواً اخلال نموده باشد در این صورت اگرچه آثم نیست لکن اعادهٔ هریک از فصول
اذان یا اقامه که در آن اخلال بترتیب شده باشد باید نمود در این صورت هرگاه

و بعد از آن تکبیر مع

تقدیم و تاخیر هر دو بعمل آمده باشد یا اکتفا باعادهٔ متاخر تنها میتواند نمود
پس اکتفا مینماید در متقدم بهمان اتیان سابق ظاهر از حدیث صحیح که وارد
در این مطلب است خلاف آنست پس اعادهٔ هریک از متقدم و متاخر نماید تا
درک ترتیب نماید پس هرگاه در اثنای اذان یا بعد از فراغ از اذان مشخص شد که
اخلال بترتیب بعضی از فصول آن نموده تدارک مینماید بنحویکه مذکور شد
مگر در صورتیکه بعد از فراغ از اذان مشخص شود و فصل طویلی متخلل شده
باشد در این صورت دور نیست که استیناف اصل اذان نماید و اما هرگاه
در اثنای اقامه مشخص شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول آن نموده سهواً
در این صورت چنانچه از حدیث موثق استنباط میشود حاجت بتدارک نیست
اقامه را تمام نموده شروع بنماز نماید بنا بر این در صورتیکه این مطلب بعد از
فراغ از اقامه معلوم شود عدم احتیاج بتدارک اولی خواهد بود و از آنچه
مذکور شد ظاهر میشود هرگاه کسی اخلال بترتیب بعض فصول اقامه نموده
باشد و مشخص شود بر این شخص بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع بنماز باید
عود نماید تا تلافی و تدارک ترتیب نماید و اما هرگاه مشخص شود این اخلال
بعد از دخول در نماز حاجت بتدارک نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد
اگرچه مشخص شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع بقرائت و فرق
ما بین این مسئله و مسئلهٔ ناسی اذان و اقامه ظاهر است از چند راه پس جواز

رجوع

رجوع در این مقام مستلزم جواز رجوع در اینجا نیست چنانچه وجه آن بتامل
ظاهر میشود دوم از مسائل مذکوره آنست هرگاه نزاع واقع شود ما بین اهل
جماعت یا غیر اینها در باب اذان گفتن هریک خواهد که او اذان گفته باشد در این
صورت اگر عادل و غیر عادل نزاع نمایند تفویض اذان را بعادل نمایند و اگر
هر دو عادل باشند مفوض شود باعدل و در صورت مساوات باعلم و در صورت
مساوات رجوع نمایند بقرعه عمل شود بمقتضای آن لکن کلامیکه در این مقام
هست اینست که آنچه مذکور شد در صورتیکه تعدد اذان مضر باشد خوب است
و اما هرگاه تعدد اذان مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت
هرگاه ده نفر از اهل جماعت خواسته باشند اذان بگویند بلکه همه اینها
خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب لکن در صورت سعهٔ وقت
منع از آن نمیباشد خواه بعضی عادل بوده باشند و بعضی غیر عادل و بعضی
عالم باحکام اذان و بعضی غیر عالم و بعضی بی چشم و بعضی چشم دار پس فرض مسئله
تشاح و نزاع ما بین مؤذنین در صورتی مناسب است که هرگاه متبرعی در اقدام
باذان یافت نشود و امر منحصر شود از اینکه امام یا نایب امام نصب مؤذنی
نمایند و مستمری بجهت معیشت او از بیت المال قرار دهند در این صورت
هرگاه نزاع واقع شود بنحویکه مذکور شد میباید معمول داشت مسئلهٔ سیم آنکه
معتبر در هریک از اذان و اقامه موالات است و مراد بموالات در این مقام آنست

که فصل ما بین فصول هریک از اذان و اقامه متخلل نشود بحدیکه در عرف
و عادت ماحی صورت موذن بودن و مقیم بودن بوده باشد و وجه اعتبار این
آنست که هر مرکبی از مرکبات اعتباریه بعبارة اخری هر ماهیتی ملتئمه از
اجزای متعدده متعینه تدریجی الوجود هرگاه امر شارع متعلق شود بایجاد
آن کیفیت خاصه از تعاقب اجزاء و تراخی از ما بین آن مفروض بوده باشند مشخص
میشود که اکتفا میشود در آن بنحوی که در عرف صادق باشد که این شخص
مکلف مباشر اتیان آن هست پس با تخلل فصل طویلیکه ماحی صورت آن
بوده باشد این صدق متحقق نیست پس امتثال حاصل نمیشود پس جمیع
انحاء وجودات عرفیه آن مشترک باشند در اینکه محصل امتثال هستند
و عدم امتثال در صورتیست که صدق این معنی متحقق نبوده باشد بعبارت
اخری این اعتبار موالات است پس با اخلال بموالات امتثال حاصل نخواهد بود
مسئله چهارم در حکم اذان و اقامه است با تخلل حدث بدانکه حدثیکه متخلل
میشود یا در اثنای اذان است یا بعد از فراغ از اذان است و قبل از شروع در
اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از اذان است لکن قبل از شروع در
نماز یا بعد از شروع در نماز است لکن قبل از فراغ از آن پس در اینجا چند مقام است
اول در حکم اذان است با تخلل حدث در اثنای آن بدانکه هرگاه حدثی که در اثنای
اذان عارض شد در این مقام چهار احتمال است اول اتمام اذان است با حدث

و شارع در ایجاد آن

دوم اتمام

دوم اتمام آنست بعد از طهارت سیم استیناف اذان است بعد از طهارت چهارم
استیناف اذان است با عدم طهارت ظاهر اینست که جمیع اقسام مذکوره جایز
بوده باشد تشکیکی در جواز جمیع اقسام مذکوره نیست کلام در رجحان و مرجوحیت
پست تر از همه احتمال چهارم است نظر باینکه استیناف اذان با عدم طهارت مستلزم
اینست که کل اذان با عدم طهارت بوده باشد مشخص است مرجوحیت این بالاضافه
باینکه بعضی با طهارت بوده باشد قطع نظر از قسم چهارم کرده قسم اول مرجوح
تر است نسبت بدو قسم دیگر بلی کلامیکه در قسم ثانی هست اینست که در آن
تفصیل داده باشد ما بین آنکه تحقق طهارت و تحصیل مقدمات آن یا مستلزم
فصل طویل و فعل کثیری است که مخل بموالات معتبره در اذان بوده باشد یا نه
اگر قسم اول است ظاهر اینست که این کفایت در تادیه سنت نکند بلکه تشکیکی
در عدم جواز اقدام بآن میتوان نمود نظر باحتمال عدم معلومیت مشروعیت
اتیان باذان باین نحو پس این پست تر از جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست
و اگر قسم ثانی است مطلقا نقصی در آن نیست نظر باینکه صادق است جمیع فصول
اذان با طهارت شده است پس استحباب اتیان اذان با طهارت متحقق است بلی
نظر بقیام احتمال مدخلیة هیئة صوریه و ارتباط اجزای اذان با هم در اتیان
بفرد کامل و احتمالات منافات حدث متخلل بآن قسم ثالث اکمل اقسام خواهد
بود مجملا جمیع اقسام بالاشتراک در تادیه سنت مختلف میباشند برجحان و

مرجوحیت بنحویکه مذکور شد مگر تفصیلیکه در قسم ثالث مذکور شد دوم
در حدث متخلل فیما بین اذان و اقامه است یعنی حدثیکه حادث شد بعد از
فراغ از اذان و قبل از شروع در اقامه این مطلقا موجب اعادهٔ اذان نیست بلکه
مرجح اعادهٔ آن نیز نیست بلکه حکم بمشروعیت اعاده در صورت مفروضه نمیتوان
نمود بلی وضو میسازد بجهة اتیان باقامه و اقدام باقامه مینماید بعد از وضو
مقام سیم در حکم اقامه است در صورت تخلل حدث در اثنای آن بدانکه چهار احتمالی
که در اذان مذکور شد در اینجا نیز جاری است اتمام اقامه با حدث و اتمام آن
بعد از طهارت و استیناف آن با عدم طهارت بنا بر قول بعدم لزوم طهارت
در اقامه چنانچه نسبت بشهرت داده شده جمیع اقسام مذکوره جایز خواهد
بود و اما بنا بر مختار در مسئله که عبارت از عدم جواز اتیان با قامه با عدم
طهارة بوده باشد دو قسم آن صحیح نخواهد بود یعنی اتمام اقامه با حدث و هم
چنین استیناف آن با حدث پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد بود در دو قسم
باقی که عبارت از استیناف بعد از طهارت یا اتمام اقامه بعد از طهارت بوده
باشد بلی در قسم ثانی تفصیلیکه در اذان مذکور شد در اینجا اقوی است
باین معنی که اگر اتیان بطهارت منافی با موالات معتبره فیما بین فصول اقامه
بوده باشد اکتفای باتمام اقامه بعد از طهارت در این صورت کفایت در
تادیه سنت نخواهد نمود بخلاف اینکه اتیان بطهارت منافی با موالات

اقامه بعد از طهارت و استیناف صح

و نیز معتبر است بلکه در اینجا

مطلوبه

مطلوبه نبوده باشد پس احسن اقسام متصوره در اینجا نیز استیناف بعد از
طهارت خواهد بود بنا بر غیر مختار و احسن قسمین آن خواهد بود بنا بر مختار
والحمد لله الموفق المجید الرؤف الغفار مقام چهارم در حکم حدث واقع بعد از فراغ
از اقامه و قبل از شروع در نماز است بدانکه هرگاه حدث متخلل شد بعد از
فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز خالی از این نیست این شخص مکلف یا متطهر
بوده بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه و علی التقدیرین یا حدث او حدث
مبطل طهارت عمدا بوده یا سهوا و در صورتیکه متطهر بطهارة ترابیه بوده
و وقوع حدث سهوا بوده باشد و در این وقت متمکن از طهارة مائیه بوده باشد
و اتیان بطهارة مائیه مستلزم فصل طویل نبوده باشد که منافی باشد
با صدق صلوة یا اقامه بودن ظاهر اینست که در این وقت حاجت باعادهٔ اقامه
نبوده باشد نظر باینکه در چنین صورت هرگاه حدث سهوا در اثنای نماز
واقع شود بعد از اتیان بطهارت مائیه حاجت باستیناف نماز باعادهٔ آنچه
از اجزای صلوة که اتیان شده نیست پس عدم حاجت باعادهٔ اقامه در چنین
صورت بطریق اولی خواهد بود مثل اینکه کسی با تیمم اذان و اقامه گفت
بعد از فراغ از اقامه قبل از شروع در نماز متمکن از طهارت مائیه شد لازم
وضو بسازد ظاهر اینست که حاجت باعادهٔ اقامه نباشد مگر صورتیکه اشاره
بآن شد و بعد صریحا مذکور خواهد شد و اما در غیر این صورت پس اشکالی

در حکم باستحباب اعاده میتوان نمود نظر بانچه جمع کثیری از فقها تصریح فرموده اند
هرگاه حدث در اثنای صلوة واقع شود بعد از اعادهٔ طهارت استیناف نماز
مینماید و حاجت باعادهٔ اقامه نیست چنانچه در مقام خامس مفصلاً باعانة الله
جل شانه بیان خواهد شد پس اعادهٔ اقامه در صورت مفروضه بطریق
اولی خواهد بود لکن ممکن است استدلال کرده شود بر رجحان اعاده بحدیثی
که مروی است در کافی از ابی هریره که روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق
حضرت امام جعفر صادق عم که فهو من الاقامة من الصلوة نظر باینکه ظاهر این است
کلمهٔ من در این حدیث من تبعیضی است پس معنی حدیث اینست که اقامه از ابعاض
و اجزای نماز است چونکه حمل بر حقیقت متعذر است پس حمل میشود بر اقرب مجازات
پس مقتضای حدیث بنا بر این خواهد بود که اقامه مشارک با اجزای صلوة است
مشخص است از جملهٔ احکام جزء نماز اینست هرگاه حدث بعد از آن واقع شود
لازم است اعادهٔ آن جزء پس اقامه نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث بعد
فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز مقتضی اعادهٔ اقامه است مخفی نماند انچه مذکور
شد در صورتی است که وقوع طهارت بعد از آن حدث مستلزم فصل طویل
و فعل کثیری نبوده باشد و اما هرگاه مستلزم فعل کثیر و فصل طویلی بوده باشد
که منافی با صدق صلوة با اقامه بودن بوده باشد یعنی اقامهٔ سابقه عرفاً و عادةً
کفایت نکند در اینکه صادق باشد این نماز با اقامه است بلکه گفته شود

با عدم اتیان باقامه ترک اقامه نموده در نماز و اتیان نماز با عدم اقامه نموده در این
صورت اعادهٔ اقامه مینماید تا نماز او با اقامه بوده باشد و هم چنین است حد
اذان اگرچه موجب صدق معیت مختلف است فیما بین اذان و اقامه یعنی گاه هست
فصل مقدار معینی ما بین اقامه و نماز منافی با صدق نماز با اقامه بودن
هست و مقدار همان فصل منافی با صدق نماز با اقامه بودن هست و مقدار
همان فصل منافی با صدق نماز با اذان بودن نیست چنانچه وجدان ظاهر
میشود بعد از تامل مقام پنجم در حکم اقامه است در صورتیکه حدث
متخلل شود در اثنای نماز در این صورت شبهه در قطع نماز و استیناف
آن بعد از اتیان بطهارت نیست مگر در صورتیکه اشاره بان شد یعنی صورتی
که داخل در نماز شده باشد با طهارت ترابیه بعد از تخلل حدث ساهیاً
متمکن از طهارت مائیه بوده باشد در این صورت استیناف صلوة لازم
نیست بلکه بنا میگذارد بهمان موضعیکه در اشتغال بان حدث صادر شد
بعد از تطهیر بطهارة مائیه و در غیر این موضع استیناف نماز بعد از اتیان
بطهارة لازم است کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا اعادهٔ اقامه هم
ضرور است تا نماز او فضیلهٔ نماز با اقامه را داشته باشد یا ضرور نیست
بلکه اکتفا بهمان اقامه میتواند نمود مصرح به در مبسوط و نهایه و سرایر
و شرایع و نافع و معتبر و منتهی و تذکره و تحریر و قواعد و دروس و ذکری

مقام پنجم

و بیان ثانی است یعنی اکتفا با استیناف نماز مینماید بعد از طهارة و اقامه را
اعاده نمیکند و انچه بعضی توهم نموده اند که این منافی است با حکم بافضلیه
اعادهٔ اقامه در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه بلکه بنا بر این
پس کسی که طهارت را لازم میداند در اقامه پس میباید در اینجا حکم کند
بلزوم اعادهٔ اقامه بعد از طهارت این توهمی است بیجا نظر باینکه حکم بافضلیه
طهارت در اقامه یا لزوم آن مقتضی اینست که اقامه واقع شود با طهارت
و این در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای صلوة متحقق هست بخلاف
اینکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه لکن تحقیق در این مقام مقتضی
اینست که گفته شود در این مقام نظر بانچه در مقام سابق ذکر نمودیم بیان
آن اینست که اگر فعل طهارت مستلزم فصل طویلی است مثلاً اینکه فرض شود
این شخص جنب بود و وقت دخول در نماز متمکن از غسل نبود با تیمم بدل
از غسل داخل در نماز شد بعد از تخلل حدث در اثنای نماز مطلع شد که
متمکن از غسل هست لکن میباید مسافت طویلی را طی کند تا بحمام رفته
غسل نماید یا اینکه بعد از تخلل حدث در اثنای صلوة مطلع شد که جنب
بوده است در آن صورت لازم است که غسل نماید و غسل نمودن مستلزم
فصل طویل و فعل کثیری است و هکذا یا اینکه خود فعل وضوء مستلزم
فصل طویل است در امثال این صور ظاهراً من غیر تامل حکم شود باعاده

بیان ... اعادهٔ اقامه بنا بر این

اقامه با عدم اقامه آن نماز فضیلهٔ نماز با اقامه را نخواهد داشت نظر باینکه در
چنین صورت این نماز را نماز با اقامه میگویند پس عمومات اکیده مثل
حدیث لا صلوة الا باذان و اقامه مقتضی اتیان با اقامه است بلکه اعادهٔ آن
هم لکن در بعضی صور و اگر چنین نبوده باشد یعنی اتیان بطهارت مستلزم
فصل طویل نبوده باشد کی در این صورت بگوئیم حاجت باعادهٔ اقامه نیست
خصوصاً در صورتیکه تخلل حدث در رکعت اولی بلکه در حال قیام در
رکوع رکعت اولی بوده باشد ظاهر اینست مراد علماء مذکوره نیز این صورت
بوده باشد نه صورت اول لکن چیزی که در این مقام هست اینست مقتضای
حدیث سابق که عبارت از الاقامة من الصلوة بوده باشد بنحویکه مذکور
شد اینست که حکم بشود باعادهٔ اقامه مطلقاً اگرچه در صورت ثانیه بوده باشد
بعبارة اخری اگرچه اتیان بطهارت مستلزم فعل کثیر و فصل طویل نبوده
باشد چنانچه مذکور شد در صورت تخلل حدث بعد از فراغ از اقامه و
قبل از شروع در نماز اما چونکه سند حدیث مذکور ضعیف است و مقطوع
به در کلمات اعاظم علما خلاف آنست حتی اینکه مخالف در مسئله تا عصر محقق
ثانی معلوم نیست گویا از این راه هست که مرحوم علامه در مختلف متعرض آن
نشده است بعلاوه دلالت حدیث مذکور نیز صریح در این مطلب نیست بلکه
در ظهورش میتوان تامل نمود بر فرض تسلیم ظهور دلالت آن نیست مکر

از نیابت عموم مشابهت بعد از اطباق اعاظم اصحاب بر خلاف آن چنانچه از کلمات
ایشان ظاهر میشود دلالت عموم بر این مطلب موهوم میشود پس اعتماد
بران نمیتوان نمود سیما بعد از صدق امتثال چنانچه مفروض در این مقام است
مخفی نماند که کلمات علما که ناطق بعدم اعاده اقامه است همه آنها مقیدات
بصورت عدم صدور تکلم بعد از حدث قبل از شروع بنماز ثانیا و اما
بعد از صدور کلام کل مصرح اند باستحباب اعاده اقامه و حدیث صحیح محمد بن
مسلم بعنوان عموم مقتضی آنست پس استحباب اعاده با تخلل تکلم ثابت است

مبحث دوازدهم در بیان استحباب حکایت اذان است تنقیح مقام مقتضی نقل کلام
در چند مطلب **مطلب اول** مستحب است در حق کسیکه اذان موذن را
شنید بگوید مثل آنچه موذن میگوید از فصول اذان در حدیثی منکور است
که این موجب سعه رزق میشود بدانکه استحباب حکایت ثابت است در جمیع
فصول اذان اگرچه حی علی الصلوة بوده باشد مرحوم شیخ در مبسوط حدیث
مرسلی ذکر فرموده که مقتضای آن حدیث آنست وقتیکه موذن میگوید حی
علی الصلوة این شخص بگوید لا حول و لا قوة الا بالله لکن حدیث منکور نظر
بضعف سند و جهل ماخذ آن قابل معارضه با نصوص معتبره که مقتضی
استحباب حکایت است در جمیع فصول اذان نیست پس استحباب حکایت فصول
اذان ثابت است اگرچه در حی علی الصلوة بوده باشد **مطلب ثانی** آنست که استحباب

در ثبوت استحباب حکایت در جمیع فصول اذان حتی حی علی الصلوة

حکایت

حکایت فصول اذان ثابت است اگرچه مکلف مشغول بدعا و ذکر بوده باشد پس
مستحب است حکایت فصول اذان اگرچه مستلزم قطع قرائت و ذکر و دعا بوده
باشد باین معنی در حال استماع فصل اذان قطع قرائت نموده بعد از حکایت مشغول
شود بآنچه مشغول بان بود کلامیکه در این مقام هست اینست که استحباب
حکایت فصول اذان شامل حال صلوة هم هست یا نه ظاهر ثانی است بنابراین
هرگاه کسی مشغول بنماز بوده باشد استماع فصول اذان نمود ظاهر اینست استحباب
حکایت فصول اذان در حق او ثابت نبوده باشد مجملا استحباب حکایت فصول
اذان در جمیع احوال ثابت است خواه حالت خسیسه بوده باشد مثل اینکه
حال بول یا در حال تغوط بوده باشد در بیت الخلا یا غیر آن یا حالت شریفه
مثل حال اشتغال بکتابت قرآن یا قرائت آن یا مشغول بدعا و ذکر الهی جل
شانه بوده باشد در جمیع احوال هرگاه استماع فصول اذان موذن نمود
مستحب است که اعاده فصول اذان نماید مگر در حالت اشتغال بصلوة که در این
وقت استحباب ثابت نیست **مطلب ثالث** آنست که آیا تادیه سنت موقوف
بر اینست که شروع نماید بحکایت فصل اذان بعد از فراغ موذن از آن فصل یا نه
بلکه معتبر آنست که شروع نمودن حاکی فصول اذان بهر فصلی مسبوق بوده باشد
بشروع نمودن موذن بآن فصل اگرچه فراغ از آن فصل باتمام بوده باشد ظاهر ثانی است
لکن افضل و اکمل اول است پس اولی آنست که تامل نماید تا موذن فارغ شود

در استحباب حکایت بعض فصول اذان

بعد از آن شروع بآن فصل نماید و اولی آنست که شروع نماید بعد از فراغ موذن
از آن فصل بدون آنکه فصلی متخلل شود مابین فراغ موذن از آن فصل و
شروع نمودن این شخص بآن **مطلب چهارم** در بیان اینست که حکایت اذان قابل
تبعیض هست باین معنی چنانچه مستحب است حکایت مجموع فصول اذان مستحب است
اقتصار بحکایت بعض اذان پس هرگاه کسی بطریق عبور از محل عبور نمود شنید
از موذن بعض فصول اذان را مستحب است در حق او حکایت نمودن همان بعض را
یا آنکه وارد شد در حالتیکه موذن بغالب فصول اذان اتیان نموده بود
مستحب است در حق او حکایت بقیه آن فصول اذان بلکه دور نیست هرگاه کسی
استماع جمیع فصول اذان نمود بعضی از فصول را حکایت نمود دون بعضی دیگر را
نسبت به بعضی که حکایت نموده ماجور و مثاب بوده باشد بخلاف بعضی را
که ترک نموده **مطلب پنجم** در بیان تعمیم حکم است میگوییم ظاهر اینست که
استحباب حکایت اذان ثابت است نسبت بهر اذانیکه شنیده شود خواه اذان
موذن بلد بوده باشد یا موذن جماعت یا اذان منفرد و خواه مستمع عازم نماز
بوده باشد یا نه خواه مرد بوده باشد یا زن بنا بر این هرگاه ضعیفه صدای
اذان شنید مستحب است در حق او که موافقت با موذن نماید در اتیان
بآنچه موذن اتیان بآن مینماید از فصول اذان و اما هرگاه کسی اذان زن را شنید
این مستمع یا زن است یا مرد و مرد یا از محارم آن زن است یا نه در صورتیکه مرد

استحباب حکایت اذان ثابت اگرچه اذان موذن منفرد بوده باشد

از غیر محارم

از غیر محارم آن زن بوده باشد یا آن زن عالم است باینکه مرد اجنبی صوت او را می
شنود یا نه پس در این مقام چند احتمال است اول آنست که زنان صدای اذان
زن را میشنوند در این صورت تشکیکی در استحباب حکایت در حق آن زنان
نیست دوم آنست که بشنوند اذان زن مرد است لکن از محارم آن زن است
در این قسم نیز تامل نباید کرده شود در حکم باستحباب حکایت اذان سیم آنست
که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن مشخص نیست که زنیکه اذان میگوید
عالم هست که صوت اذان او را مرد اجنبی میشنود یا نه یا معلوم است که ضعیفه
عالم باین معنی نیست در این دو صورت نیز ظاهر اینست که استحباب حکایت ثابت
بوده باشد لکن در صورت انتفای ریبه و التذاذ بلکه مستند بقوای شهوانیه
بوده باشد و مع ذلک حکم باستحباب حکایت فصول اذان که ذکر نبوده باشد
مثل حی علی الصلوة و نحوه مشکل است و اما آنچه از فصول اذان که ذکر بوده
باشد استحباب حکایت ثابت است چهارم آنست که مستمع اذان زن مرد غیر
محرم است لکن مشخص است که ضعیفه علم دارد باینکه صوت او را در اذان مرد
غیر محرم میشنود در این صورت حکم باستحباب حکایت نمیتوان نمود **مطلب
ششم** در بیان اختصاص استحباب حکایت چنانچه در اذان ثابت است در اقامه
نیز ثابت است لکن نه مطلقا بلکه در غیر حی علات یعنی فصولی که از اذکار بوده
باشد **مطلب هفتم** سابق بیان شد که مکروه است در حق موذن حرف زدن

ذکر دعا در حال شنیدن اذان

مابین فصول اذان ظاهر اینست که این حکم مختص بمؤذن بوده باشد در حق
کسیکه حکایت فصول اذان میکند ظاهر اینست که کراهت تکلم ثابت نبوده
باشد **تنبیه** در حدیث صحیح وارد است از کشاف اسرار و دقایق جناب امام
جعفر صادق ع که فرموده کسی که استماع شهادت بر الوهیت و شهادت بر رسالت
از مؤذن نمود یعنی شنید که مؤذن میگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ ص و این شخص در مقام تصدیق و اعتراف بگوید وَ اَنَا اَشْهَدُ
اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ اَکْتَفی بِهِما عَنْ اَبی وَ جَحَدَ وَ اَعینُ بِهِما مَنْ
اَقَرَّ و شهد ثبت میشود در حق او ثواب بعدد هر کس که انکار ربوبیت
الله جل شانه و رسالت فخر کاینات صلوات الله و سلامه علیه و علی آله
نموده و هم چنین ثبت میشود بجهة او ثواب بعدد هر کس که اقرار باین
دو مطلب نموده بدانکه مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و اذان
مغرب این دعا خوانده شود اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاِقْبالِ نَهارِکَ وَ اِدْبارِ لَیْلِکَ
وَ حُضُورِ صَلَواتِکَ وَ اَصْواتِ دُعاتِکَ وَ اَنْ تَتُوبَ عَلَیَّ اِنَّکَ اَنْتَ التَّوّابُ
الرَّحیمُ. در حدیث وارد است که هرگاه کسی این دعا را در این دو وقت بخواند
و بمیرد در آن روز یا در آن شب مرده خواهد بود با توبه **بحث سیزدهم**
در بیان وحدت و تعدد اذان است بدانکه اتیان بنماز بطریق انفراد است یا
بجماعت در صورت اول تشکیکی در رجحان اذان و اقامه نیست بعدد مصلین

استحباب دعا در حال شنیدن اذان صبح و اذان مغرب

بلی هرگاه

بلی هرگاه بعضی استماع اذان دیگری نموده باشند در این صورت اجتزاء باذان مسموع
میتوانند نمود لکن این مانع از اتیان باذان و اقامه بنفسه نیست بلکه دور
نیست اتیان باذان و اقامه بنفسه و عدم اکتفا باذان مسموع اولی از اکتفا بوده
باشد مگر نماز منفردی که داخل در مسجد شد بعد از اتیان اهل جماعت بنماز
جماعت و عدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان شد و اما در جماعت پس
خالی از این نیست یا جماعات متعدده است یا جماعت واحده اگر جماعات متعدده
بوده باشد باز شبهه در رجحان تعدد اذان بعدد جماعات نیست مگر صورتی
که سابقا بیان شد که جماعت ثانیه در مسجدی بوده باشد که بعد از انقضای
جماعت اولی و عدم تفرق صفوف بتفصیلیکه مفصلا بیان شد اینها محل
کلام در این مقام نیست بلکه مقصود در این مقام اینست که معتبر در هر جماعت
اذان واحد است یا تعدد اذان مضر نیست میگوییم این متصور بچند صورت
میشود اول آنست که ده نفر مثلا از اهل آن جماعت اتیان باذان مینمایند
در یک وقت منع از این بنظر نمیرسد بلکه مقتضای عمومات جواز و رجحان
بلی چیزیکه هست اینست که میتوان ادعا نمود که سیره در بلاد اسلام
مستقر بخلاف این شده دوم اتیان باذان متعدد است لکن بتعاقب
مثل اینکه مؤذنی اتیان باذان نمود بعد از فراغ از اذان امام حاضر نشد در این
صورت اتیان باذان ثانی و هکذا تا امام حاضر شود مطلقا عیبی ندارد

بشرط آنکه اتیان باذان ثانی غیر از مؤذن اول بوده باشد و هکذا اذان ثالث
و اگر مؤذن ثانی و ثالث کسی بوده باشد که استماع فصول اذان سابق را نموده
باشد اسلم از شبهه خواهد بود تنقیح در این مقام مقتضی اینست که گفته
شود اذان جماعت واحده یا واحد است یا متعدد و علی التقدیرین یا مؤذن
واحد است یا متعدد پس اقسام متعدد است اول آنست که اذان جماعت
واحده یکی است از مؤذن واحد مثل اینکه امام حاضر است مؤذن واحد اتیان
باذان نمود تشکیکی در صحت و جواز اجتزاء باین نیست دوم آنست که مؤذن
متعدد اتیان باذان واحد نمایند خواه مجتمعا بوده باشند یا متعاقبا
مثل چهار نفر هر یک دفعه یا بتدریج بگویند اَللّٰهُ اَکْبَرُ یا اینکه یک نفر اتیان
بچهار تکبیر نماید و دیگری اتیان بشهادتین نماید و هکذا این قسم محل
امتثال نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد سیم اذان متعدد است
از مؤذن واحد مثل اینکه مؤذن اذان گفت باذان صحیح و ثانیا همان
مؤذن بدون عروض امریکه مبطل آن اذان بوده باشد اتیان باذان نماید
ثانیا مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر نشد همان مؤذن شروع
نماید باذان دیگر تا امام حاضر شود آن نیز ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلی
هرگاه مقتضی اعاده عارض شود آن از محل کلام خارج خواهد بود چهارم اینست
که اذان متعدد در جماعت واحده از مؤذن متعدده بوده باشد خواه بطریق

اجتماع

در بیان موارد استحباب اذان و اقامه

اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر اینست در هیچیک از این دو قسم
منعی نبوده باشد بدانکه مطلبی در این مقام هست که تنبیه بر آن مناسب است
بیان آن اینست هرگاه مؤذن جماعت اتیان باذان نمود و امام بعد از فراغ از
اذان حاضر شد ظاهر اینست که امام اکتفا بآن اذان که استماع آن ننموده نمیتواند
نمود بلکه باید یا خود اتیان باذان نماید یا امر نماید بمؤذن دیگر که اتیان
باذان نماید تا نماز امام جامع فضیلت اذان و اقامه بوده باشد **بحث
چهاردهم** در بیان مواردی است که اذان و اقامه هر دو یا اذان تنها مستحب است اول
صلوات یومیه است چنانچه مذکور شد خواه ادا بوده باشد یا قضا بتفصیلیکه
سابقا بیان شد دوم نماز جمعه است سیم اذانست در گوش راست طفل بعد از
تولد آن و اقامه است در گوش چپ او و در حدیث مذکور است استحباب اذان
و اقامه در این مقام قبل از بریدن ناف طفل است و مراد از اذان در گوش راست
و اقامه در گوش راست و اقامه در گوش چپ آنست که در نزدیک گوش طفل
اذان و اقامه بگوید و متصدی این اذان و اقامه کسی بشود که ولد بجهة
او است مثل پدر و مادر و جد اگر چه جد امی بوده باشد چنانچه از جناب فخر
العالمین و سید المرسلین و علیه و علی آله الاف السلام من رب العالمین
نسبت بزینت ارض و سما جناب امام حسن مجتبی و شافع روز جزا جناب
سید الشهداء صادر شده چهارم اذان و اقامه است بجهة دفع تب در کتاب

مکارم الاخلاق وکتاب طب الائمه از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر
صادق علیه السلام وعلی آبائه واولاده التحیة من الوهاب الخالق ماثور است
بعد از آنکه بعضی از شیعیان آن هادی اهل طغیان بعرض آن سرور اهل
زمان شکایت از شدت تب را رسانیدند آن جناب فرمودند تکبیر احرام
خود را واکن و سر خود را داخل بجیب خود کن و اذان و اقامه بگو و هفت
مرتبه سوره مبارکه حمد را تلاوت کن از شدت تب مستخلص خواهی شد
راوی میگوید از قرار فرموده آن جناب عمل نمودم تب من رفع شد مثل
کسی که از بند محکم خلاص شده باشد خلاص شدم پنجم اذان است در گوش
کسیکه سوء خلق داشته باشد بجهة رفع آن ششم اذان است در حق مسافر
که راه را گم نموده باشد در این صورت اذان بجهة نجات از مفسده گم نمودن
راه مستحب است **باب دوم** در بیان افعال نماز است و در این دو منهج است
منهج اول در بیان افعال واجبه نماز است بدانکه افعال واجبه نماز هشت است
اول نیت است و در آن چند مبحث است **اول** آنست که نیت در لغت بمعنی قصد است
مراد در این مقام اینست که معتبر در صحت نماز آنست که مصلی در حین شروع
در نماز ناوی این بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم بجهت امتثال
امر خداوند عالم جل شانه ظاهر اینست همین قدر کفایت مینماید در صحت
صلوة خواه واجب بوده باشد یا قضا خواه تمام بوده یا قصر لکن احوط آنست

بدانکه افعال واجبه نماز

[illegible]

در نماز واجب

در نماز واجب قصد وجوب و در نماز مستحب قصد استحباب نماید و در ادا قصد
ادا و در قضاء قصد قضا و در تمام قصد تمام و در قصر قصد قصر نماید باین
نحو در نماز ظهر ادای حضری چنین نیت نماید که اتیان بنماز ظهر ادای حضری
مینمایم بجهت اینکه خلاق عالم جل شانه بر من واجب ساخته است قربة الی الله
تعالی و اگر قضا است تبدیل ادا بقضا نماید و اگر در سفر است تبدیل تمام
بقصر نماید چنانچه تبدیل واجب بمستحب مینماید در نماز سنتی **مبحث دوم**
در تفصیل آنچه لازم چیزها است که در مبحث اول مذکور شد بدانکه از آنچه
مذکور شد معلوم شد که نیت امر قلبی است لسان را در آن دخلی نیست پس
هرگاه کسی آنچه مذکور شد او را در تحت لفظ در آورد اگر باعتقاد اینکه نیت
آنچه تلفظ نموده نیت است تشریع خواهد بود فرقی در این باب مابین نماز
وغیر نماز از عبادات مثل وضوء وغسل وتیمم وزکوة وخمس وصوم وحج نیست
نیت در جمیع اینها همان امر قلبی است که متعلق است بهریک از عبادات مذکوره
بکیفیتی که مذکور شد بالاضافه بحال هریک از عبادات مذکوره و اتیان
بلفظ بقصد آنکه ملفوظ عین نیت است تشریع خواهد بود لکن ظاهر اینست
که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتیکه فرض شود انفکاک ملفوظ
از آن امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار بعید است در حالتیکه
متلفظ باشعور و اراده بوده باشد بلکه در این حالت انفکاک از آن ممکن نیست

واگر تلفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه این کلام نیت است در این صورت
این کلامی خواهد بود بعد از قد قامت الصلوة احوط اجتناب از آن است **مبحث
سیم** در تعمیم حکم است اگر مکلف مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام بدانکه آنچه
مذکور شد که مصلی در حال نیت لازم نیست که متعرض قصر یا اتمام شود در
صورتیکه هریک از قصر و اتمام متعین بوده باشد ظاهر است و اما در صورت
عدم تعین مثل اماکن اربعه که عبارت از مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد
کوفه وحایر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام آیا حکم
در این اماکن مثل غیر اینها است پس تعیین اتمام یا قصر در حین نیت در چنین
صورت نیز لازم نیست یا لازم است ظاهر اول است شبهه که در این مقام می
توان کرد اینست که عمل در حین نیت میباید معین بوده باشد و این با عدم
التفات وعدم تعیین احد امرین در محل کلام متحقق نیست جواب از این آنست
که این مسلم است در صورتیکه عمل در واقع متعین بوده باشد یا متعین نبوده
باشد لکن احدهما مختلف با دیگری بوده باشد در جنس مثل خصال کفاره
در این صورت آنچه را که اتیان مینماید تعیین آن حین نیت لازم است و اما
هرگاه چنین نبوده باشد بلکه احدهما مماثل با دیگری بوده باشد در ماهیت
ومختلف بوده باشد بزیاده و نقصان بعبارة اخری هرگاه دو چیز بوده باشد
وقدر مشترک مابین هر دو بوده باشد و هر دو مسمی باسم واحد بوده باشد

و این شخص

و این شخص مخیر باشد مابین اتیان احدهما در این صورت دلیل بر تعیین
احدهما حین نیت نیست و این از باب اینست که مولایی بمملوک خود امر مینماید
پنج ذرع یا ده ذرع از سمت معینی از زمین را مشی نموده باشد در این صورت
امتثال در حق مملوک بچند نحو ممکن است اول آنست که حین اخذ بمشی تعیین
نماید ده ذرع را دوم آنست که تعیین نماید پنج ذرع را سیم آنست که نیت مشی
مامور به در این سمت را مینماید که اگر خواهد بعد از طی پنج ذرع اقتصار بر آن
نماید فارغ شود یا آن وقت اختیار ده ذرع نماید ظاهر اینست جمیع اینها مشترک
میباشند در حصول امتثال و فیما نحن فیه از این قبیل است نظر باینکه مفروض
اینست که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام یعنی مابین دو رکعت و چهار رکعت
و هر دو مسمی میباشد باسم واحد مثل ظهر یا عصر یا عشا بنا بر این میتواند
مکلف حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید و شروع نماید بنماز بعد از
فراغ از تشهد در رکعت ثانی آن وقت نیت اکتفای بان نماید پس اتیان
بسلام نماید و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید بر ضد اتیان بدو رکعت
باقی نماید بنا بر این پس تخییر چنانچه قبل از شروع بعمل ثابت بود باقی است تا
فراغ از تشهد در رکعت ثانیه مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و در دروس
تعیین قصر و اتمام را در حین نیت در این صورت یعنی در اماکن تخییر واجب
دانسته وحکم بوجوب این اگرچه مشکل است لکن رعایت این احوط است بلی

هرگاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل احدهما قضا و دیگری
ادا بوده باشد در این صورت تعیین اتمام یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه
هرگاه این فرض نسبت بدو تمام یا بدو قصر محقق شود مثل اینکه در حق او
دو نماز تمام ظهری ثابت است لکن احدهما بطریق ادا و دیگری بطریق قضا
تعیین در این صورت لازم است و همچنین است حال در قصر قضایی و ادایی و
همچنین هرگاه اشتراک مابین واجب و مستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله
صبح و فریضه بعد از طلوع فجر در حق کسی که نافله کذا بوده باشد تعیین
واجب یا ندب لازم است و گاه هست لازم میشود بر مکلف در حال نیت متعرض
وصفی دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه قصد امامت
نماید خواه وجوب آن بالذات بوده باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق
شرایط یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه کسی بر خود واجب نموده است بنذر
و نحو آن که اتیان نماز معینی را بجماعت نموده با امامت و اما در صورت استحباب
جماعت پس بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید یعنی کسی می ایستد بنماز
و عالم هست که جماعتی با او اقتدا مینمایند در این صورت لازم نیست که امام
قصد جماعت و امامت نموده باشد بلکه با قصد انفراد امام جماعت در حق
مامومین منعقد است لکن در حق مامومین لازم است در صورت که نماز
ایتمام بوده باشند نیت اقتدا نموده باشند بلی ممکن است که گفته شود اگرچه

تحقق جماعت

تحقق جماعت در حق مامومین موقوف نیست بر اینکه امام قصد امامت نماید
لکن استحقاق امام فضیلت جماعت و امامت را دون نیست که موقوف بوده باشد
بر اینکه نیت امامت نماید و با عدم آن مستحق این فضیلت نبوده باشد بنابراین
پس فضیلت نماز مامومین کامله خواهد بود در این صورت از فضیلت نماز
امام **مبحث چهارم** در بیان تفاوت مراتب نیت است در فضیلت و رجحان سابق
بیان شد که نیت صلوة عبارت است از قصد باتیان صلوة و این قصد در صورت
انتفای اضطرار نمیشود مگر بجهت غایت و فایده و این غایت یا امتثال و اطاعت
خداوند عالم است یا چیز دیگر مثل ریا و سمعه و نحو آنها اگر ثانی است نماز باطل
و اما اول پس بچندین قسم متصور میشود نظر باینکه داعی بر اتیان مامور
اگرچه امتثال نماید مخالفت امر کرده خواهد بود و این مخالفت موجب استحقاق
عقاب میشود در آخرت پس بجهت خوف از عقوبت در آخرت امتثال مینماید
یا آنکه باعث بر امتثال توصل بثواب است در آخرت نظر باینکه اتیان بمامور به
موجب ثواب است یا آنکه مقصود هر دو است هم قصد توصل بثواب و هم
قصد خلاص از عقاب یا اینکه آنچه مذکور شد هیچیک منظور نیست بلکه
مقصود از امتثال فرار از مذلت یا تحصیل عزت است یا هر دو باین معنی
نظر باینکه مخالفت کردن امر باعث این میشود که این شخص ذلیل میشود
نزد آمر بجهت فرار از مذلت ترک مخالفت مینماید یا آنکه اتیان مامور به
که عبارت از اطاعت نمودن بوده باشد موجب عزت این شخص میشود

نزد آمر و میخواهد نزد آمر معزز شود باین سبب اختیار امتثال مینماید یا
مقصود چنانچه فرار از مذلت است تحصیل عزت هم هست و همچنین است هرگاه
غایت اطاعت و بندگی الهی جل شانه توصل بمطالب دنیویه بوده باشد مجملا
معتبر در صحت عبادت آنست حین اراده ناوی این بوده باشد که اتیان این
عبادت مینماید بجهت اطاعت و بندگی خداوند عالم جل شانه خواه غایت
بندگی و داعی بر آن رفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت در آخرت یا
هر دو و همچنین فرار از مذلت بوده باشد یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه
صحیح است اگرچه مقصود توصل بمنافع دنیویه بوده باشد بلکه دور نیست
که حکم بصحت شود اگرچه منظور عزت نزد ناس بوده باشد لکن بالتبع
نه بالذات توضیح این اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه اطاعت و بندگی
و امتثال امر آمر طوعا و رغبة موجب این میشود که بنده عزیز و محبوب نزد
آمر شود مشخص است عزیز و محبوب نزد آمر شود مشخص است عزیز و محبوب
الهی جل شانه عزیز آفاق است پس از لوازم معزز بودن نزد الهی جلت عظمته
عزیز شدن عند الناس است پس هرگاه داعی بنده بر عبادت معزز شدن نزد
جناب احدیت جل شانه بوده باشد عبادت او صحیح خواهد بود و چونکه
مترتب میشود بر عزت نزد الهی عز شانه عزت نزد مخلوقین این را قصد نماید
از این وجه که مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر اینست که موجب فساد ظاهری
که لازم باشد عادة آن نشود و اما هرگاه نعوذ بالله سبحانه این یعنی معزز

شدن نزد ناس

شدن نزد ناس داعی بر اصل عمل بوده باشد در این صورت ریا و مبطل عبادت
خواهد بود بخلاف اینکه هرگاه داعی معزز شدن عند الله تعالی بوده باشد و معزز
شدن عند الناس مقصود بالتبع بوده باشد در این صورت ظاهر اینست موجب
بطلان نشود لکن این بلکه جمیع احتمالات که مذکور شد چونکه داعی بر اتیان
عبادت منفعت عایده بخود مصلی است پس فی الحقیقه این از باب اجیری میشود
که عمل را بقصد اجرت نموده پس حسنی در آن نخواهد بود اگرچه موجب بطلان
نشود نعم ما قیل عابدی کو اجرت طاعات خواست کز عبادت میزند لاف
خطاست خادمان مزد گیرند این گروه خدمتی با مزدگی دارد شکوه بلکه
کمال مرتبه عبادت آنست که داعی بر آن نبوده باشد مگر محض امتثال و فرمان
برداری و غایات مذکوره مترتبه بر امتثال مطلقا منظور نظر بنده نباشد بوده
چه جای آنکه آن را غایت امتثال قرار دهد مجملا کمال بندگی آنست که مقصود
از بندگی و عبادت نبوده باشد مگر بر فرمان برداری و اطاعت معبود نمودن
بمحض آنکه چنین معبود سزاوار اینست که اطاعت کرده شود چنانکه کلام معجز
نظام سید اولیاء علیه آلاف التحیة والثناء ناطق بر اینست که فرموده ما عبدتک
خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک
مبحث پنجم در بیان شرطیت نیت است بدانکه علما اختلاف کرده اند در اینکه
نیت جزء نماز است یا شرط مختار شرطیت آنست باین معنی که حقیقت و ماهیت
صلوة مرکب از نیت و سایر اجزای معهوده آن نیست بلکه نیت خارج از حقیقت

انست و شرط صحت و حصول امتثال است مناسب اینست در این مقام اقتضا شود بمثالی که موصل باشد بحقیقت طالب پس میکوییم مثال صلوة مثال معجونیست که سلطان حکیمی امر بترکیب داده از اجزای متعدده متکثره بجهة حکم و مصالح چندی بعد از آن بیان اجزاء فرموده بقول یا بفعل پس اتیان امر فرموده بعبد خود آن معجون را اتیان نموده باشد بنحوی که صادق باشد در حق او که اطاعت مولی نموده در اتیان بآن معجون این معنی مقتضی اینست که بنده اولا علم بمعجون هم رساند بعد از آن حین شروع نمودن باتیان آن معجون قصد نماید که من این معجون را اتیان مینمایم بجهت انکه مولای من مرا امر نموده باتیان آن مشخص است این قصد که تعبیر از آن نیت میشود فعل قلبی عبد است متعلق است بمعجونیکه امر و سید ترتیب داده مدخلیتی از برای آن در تقوم و ماهیت آن معجون نمی باشد لکن موقوف علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبد است در اتیان بآن معجون [2] نماید نه باین قصد اگرچه در حق او صادق است که اتیان بمعجون نموده لکن صادق نیست در حق او که اطاعت مولی نموده در اتیان بآن معجون پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت است جزء معجون کلام در صلوة و نیت آن نظیر این معجون و نیت انست پس امتثال باقیموا الصلوة در صورتیکه حاصل است نظر باینکه مقصود تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده اراده نماید که من اتیان باین صلوة مینمایم بجهت اینکه مطاع و مولای من مرا امر نموده باتیان آن تا در حالت اتیان آن مطیع

نیت ... اطاعت و فرمانبرداری

و منقاد بوده باشم پس این قصد که فعل قلبی بنده است خارج از مامور بدایت که امر امر باتیان آن فرموده موقوف علیه صدق اطاعت است در اتیان بآن

بحث ششم در منافیات صلوة که متعلق بحال نیت است میکوییم چونکه بیان شد که معتبر در صحت عبادات آن است که مکلف حین نیت ناوی این بوده باشد که اتیان باین عبادت مینمایم بجهة انکه خلاق عالم جل شانه امر باین فرموده است یا انکه رضای الهی جل جلاله در اتیان بآن است یا انکه این طاعت محبوب خداوند عالم است یا انکه موجب ثواب میشود در آخرت و محو اینها از انچه از سابق ظاهر میشود پس هرگاه کل این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت نبوده مثل اینکه محض تبعا للعادة اتیان بصورت نماز نماید یا انکه نعوذ بالله در آن قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت باطل خواهد شد خصوصا در صورت ریا بدانکه ریا عبارت از انست که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهة انکه او را خوب دانند یا بجهة اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا انکه او را چیزی دهند یا انکه اجابت او نمایند و هکذا و این معنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت محض این بوده باشد لا غیر یا اینرا جزء داعی قرار دهد مثل اینکه منظورش هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات نبوده باشد مگر اطاعت الهی جل شانه و طلب عزت بدرگاه احدیت عز جلاله و این اغراض دنیه مقصود بالتبع بوده باشد چنانچه سابق تنبیه بآن شد ظاهر اینست که حکم ببطلان نتوان نمود بدانکه انچه مذکور شد این بود که قصد ریا نماید

هرگاه داعی بر اتیان نماز متابع عادة بوده باشد

در حال نیت و اما هرگاه فرض شود که خلوص در حین نیت متحقق بود لکن نیت ریا در فعلی از افعال نماز نماید پس این متصور بچند صورت میشود اول انست که قصد ریا نماید در فعل واجبی از واجبات نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها قبل از تحقیق این مسئله میکوییم انچه مذکور شد در بیان نیت تشکیکی در اعتبار آن در حین شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار معنی آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه همان قدر که اتمام صلوة نماید بمقتضای آن نیت کافی است در صحت صلوة توضیح مقام انست که استمرار عین نیت تا آخر صلوة عبارت از اینست که در جمیع احوال صلوة شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم بجهت امتثال و اطاعت خلاق عالم جل شانه و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه استمرار حکمی لازم و معتبر در صحت صلوة انست که نیتی که در اول صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید تعبیر از این مطلب مینمایند باستمرار حکمی پس هرگاه بنحوی شود که اخلال باین نحو از استمرار بشود نماز محکوم به بطلان خواهد بود بعد از انکه این مطلب دانسته شد میکوییم هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز شود پس اخلال باین استمرار حکمی شده خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید آن فعل را بعد از رفض این نیت فاسده و عود بمقتضای نیت سابق یا نه اما در صورت عدم اعاده باعتبار اخلال بشرط صحت در جزء واجب نماز پس اخلال بآن جزء خواهد بود و اخلال بجزء مستلزم اخلال بکل است و اما در صورت اعاده باعتبار زیادتی در جزء صلوة بعلاوه انچه بیان میشود در صورتیکه قصد ریا در جزء مستحب نماز نماید و اما قصد ریا در فعلی از

قصد ریا در اجزای نماز موجب بطلان نماز است

اعتبار استمرار حکمی در نیت

اجزای مستحبه

از افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر اینست بانه موجب بطلان نماز نمیشود نه باعتبار انکه فساد چنین جزئی موجب فساد کل میشود بلکه نظر باجماعات منقوله در وجوب استمرار حکمی بمقتضای این اجماعات منقوله آنست که صحت صلوة مشروط است بعدم انتقاض حکم نیت سابقه و شبهه در نقض آن نیست بقصد ریا اگرچه در اجزای مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی میشود مشخص است انتفای شرط مستلزم انتفای مشروط است پس رفض قصد ریا بعد از تحقق آن و عود بمقتضای حکم نیت سابقه کفایت نمیکند در حکم بصحت و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزای واجبه و نه در اجزای مستحبه مثل اینکه قصد ریا نماید در قیامیکه بعد از فراغ از قرائت و قبل از میل کردن برکوع بوده باشد بعد از آن رفض آن نمود و منحنی شد بقصد رکوع بعد از آن نمود بمقتضای نیت سابق در این صورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد متحقق بوده باشد مثل اینکه

قصد ریا در اثنای نماز

نیت قطع نماز در حین نیت نماز

در وقت نیت قرار او این بود که در رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد
نمود در این صورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه در چنین
صورت اصل نیت متحقق نیست بجهة اینکه نماز عبارت است از افعال
مفتتحه بتکبیر ومختتمه بتسلیم ونیت این در صورتی متحقق میشود که در حین
شروع ناوی اتیان باین بوده باشد نیت قطع در اثناء منافی با اتیان
اینست وهم چنین است هرگاه در حین نیت تردید وتشکیک در قطع آن داشته
باشد در رکعت ثانیه واما نیت قطع در اثناء نماز پس اگر در حین نیت
قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر اینست که نماز باطل
شود خواه اعاده آن فعل نماید بعد از رفض این نیت وعود بمقتضای
نیت نماز یا نه بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگر چه آن فعل
از افعال مستحبه نماز بوده باشد نظر بتقریبی که در قصد ریا مذکور
شد اگر چه احتیاط در این صورت مقتضی اتمام نماز است بعد از
اعاده نماید واما هرگاه نیت قطع نماز نمود ودر آن وقت مباشر فعلی
از افعال نشد بعد از رفض آن نیت وعود بنیت صلوة شروع بافعال
نماز نمود در این صورت ظاهر این است که نماز صحیح بوده باشد اگر
چه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام واما قصد منافی از
منافیات شرعیه مثل حدث وتکلم واستدبار وغیر اینها خواه در حال نیت

در بیان تردید در قطع نماز در حین نیت نماز

نیت قطع نماز در اثنای نماز

بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر عالم بمنافات بوده باشد تفرقه مابین
قصد اینها ونیت قطع که مذکور شد نخواهد بود واگر جاهل بوده باشد
تفرقه می توان نمود باین نحو که نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت
بوده باشد یا در اثناء صلوة در صورت جهل بجعل شرعی وعدم وقوع
آن منافی صلوة محکوم شود بصحت بخلاف صورت علم وجه تفرقه آنست
نظر باینکه منافات ما بین فعل صلوة وقطع آن عقلی است بنا بر این نیت صلوة
وقطع در قوة فعل صلوة وعدم فعل آنست واین محال است پس نیت قطع
مستلزم عدم نیت فعل صلوة یا مستلزم رفع است از حکمیة است
پس باطل خواهد بود وهم چنین است حال نیت فعل منافی با علم وشعور
بمنافات واما صورت جهل نظر باینکه منافات عقلی نیست بلکه شرعی است
ومفروض صورت جهل است پس نیت صلوة با نیت آنها ممکن است
پس با عدم صدور آنها حکم بصحت صلوة ممکن است بلی اشکالی که در این
مقام می توان نمود از راه دیگر است بیان آن این است که گفته شود
تشکیک در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان نماز شود لازم می آید
حکم به بطلان صلوة قاطبة اشخاص الا واحد بعد واحد شبهه
در بطلان لازم نیست بطلان آن مستلزم بطلان ملزوم است
بیان ملازمه آنست که از جمله شکوک مبطله در نماز چهار رکعتی

در بیان اشکال در این مقام با جواب آن

شک متعلق برکعتین اولیین است در عدد رکعات آن وهم چنین شک متعلق
بعدد رکعات نماز صبح ونماز مغرب پس هر فردی از افراد انسان حین
شروع بنماز عروض این شک در حق او محتمل است پس این نظر کسی است
که در حین شروع بنماز قطع نماز را معلق کند بامدن شخصی که
احتمال آمدن او قائم باشد ممکن است جواب از این اشکال باین نحو که
قطع نمازی که معلق بوده باشد بامدن کسی که ممکن الحصول بوده باشد
چون چنین قطعی باختیار این شخص است لهذا با نیت اصل صلوة
با هم جمع نمیشود پس تعلیق قطع بامر ممکن الوقوع مستلزم انتفاء نیت
معتبره در صلوة است بنا بر این نماز باطل خواهد بود واما در مسئله
شک چونکه منوی نماز یست که سالم از چنین شکی بوده باشد و
ابطال در صورت عروض شک مبطل باختیار این شخص نیست لهذا
احتمال عروض چنین شکی منافی با تحقق نیتی که معتبر در صحت
صلوة است نیست بجهة اینکه منوی در حین نیت نمازی است که سالم
از چنین شکی بوده باشد طریان چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم
انتفای منوی است نه انتفای نیت پس در صورت عدم طریان
شک موصوف چنانچه منوی متحقق است نیت نیز متحقق هست ودر صورت
طریان شک مذکور اگر چه نیت متحقق بود لکن منوی متحقق نشده

پس عدم امتثال بجهة انتفای متعلق نیت است نه بجهة انتفای نیت
پس قبل طریان شک مقتضی بطلانی نمیباشد بخلاف آنکه هرگاه
قطع نماز را معلق سازد بشیء محتمل الوقوع در اینجا اگر چه آن شیء
واقع نشود نماز باطل خواهد بود باعتبار انتفای نیت معتبره در صحت
صلوة پس تفرقه ما بین مقامین متحقق است مخفی نماند آنچه مذکور
شد اختصاص بشک مبطل ندارد بلکه در هر چیزی که مبطل نماز بوده
باشد در صورتیکه احتمال وقوع آن در اثنای نماز قائم باشد جاری است
مثل اخلال برکن ساهیا یا عدم تذکر بان مگر بعد از تجاوز از محل و
وقوع حدث با عدم اختیار در حدوث موت ونحو آنها جواب از همه بنحوی است
که مبین شد مبحث هفتم سابق بیان شد که نیت صلوة از جمله شرائط
است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو وغسل وتیمم چنین
است حال در نیت صلوة پس نیت در همه اینها از جمله شرائط است
لکن از شرائط رکنیه است که اخلال بان عمدا وسهوا مفسد است مبحث چهارم
دانسته شد که نیتی که معتبر است در تحصیل امتثال همان قصد
بفعل معین است بجهة اطاعت وفرمان برداری الله تعالی شانه همین
قدر کفایت میکند در صحت عمل خواه واجب باشد یا مندوب و
خواه ادا بوده باشد یا قضا وتعرض باین صفات لازم نیست لکن

وخمس وزکوة وحج چنانچه اجلی نمیتواند نمود که نیت زکوة وخمس وصوم است وهم چنین نیت وضو وغسل وتیمم

هرگاه کسی متعرض این صفت شود خالی از این نیست یا متعرض صفتی شده که موصوف
متصف بآن می باشد مثل وجوب در واجب واستحباب در مستحب واداء
در اداء وقضا در قضا وهکذا یا نه بلکه در حین نیت متعرض صفتی
شده که منوی متصف بخلاف آنست مثلا اینکه قصد استحباب نموده
در واجب وبالعکس وقصد قضا نموده در اداء وبالعکس شکی در صحت
قسم اول نیست واما قسم ثانی پس این متصور بچند صورت میشود اول آنست
که بطریق اشتباه متعرض خلاف شده باین معنی میداند که نماز ظهر مثلا
واجبست یا نماز شب مثلا مستحب است میخواست نیت وجوب
در اول واستحباب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد استحباب در اول
ووجوب در ثانی نمود این قسم شبهه در صحت نیست اشتباه لسانی
مضر نیست مناط همان اراده قلبیه است دوم آنست که مکلف متعرض
خلاف صفت عبادت شود عامدا مثل اینکه با علم مکلف براینکه نماز
شب سنت است قصد وجوب در آن نماید یا با علم بوجوب عبادتی
قصد استحباب نماید این نیز ظاهر این است که صحیح بوده باشد نظر
باینکه داعی بر اتیان بان عبادت همان علم او است بصفت عبادت
وتعرض خلاف آن شیء است لغو مثلا هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که
نماز شب مستحب است یعنی خداوند عالم جل شانه امر بان فرموده لکن

در حکم نیت وجوب است در مستحب ونیت استحباب در واجب

مواخذه بر ترک

مواخذه بر ترک آن نخواهد فرمود ومقصود مکلف از اتیان اطاعت الهی بوده
باشد ومع ذلک قصد وجوب نماید مشخص است در این صورت که مراد
معنی وجوب که مواخذه بر ترک آن بوده باشد نخواهد بود نظر باینکه
مفروض این است که این شخص معتقد این است که خلاق عالم جل شانه
مواخذه بر ترک آن نخواهد فرمود پس معلوم است که اعتقاد عدم مواخذه
بر ترک شیء با مواخذه بر ترک آن با هم جمع نمیشود وچونکه مفروض این است
که اعتقاد عدم مواخذه بر ترک ثابت است پس قصد وجوب در این صورت
لغو خواهد بود بنابراین مضر بصحت عمل نمیتواند شد بلی هرگاه کسی
معتقد استحباب یا وجوب چیزی بوده باشد وابراز خلاف آن نزد غیر
بالله تعالی نزد طائفه نماید در این صورت چنین کسی مبدع خواهد
بود سیم مثل ثانی است لکن با جهل بحقیقت حال باین نحو که نیت وجوب
می نماید در مستحب باعتقاد استحباب آن در این صورت این شخص مبدع
است وعبادت آن باطل خواهد بود پس هرگاه کسی اتیان بغسل جنابت
نماید بقصد وجوب در صورتی که نفس او مشغول بواجبی که موقوف
بر غسل بوده باشد نباشد وغسل هم از راه دیگر بر او واجب نبوده
باشد ومعتقد این هم بوده باشد که غسل در این وقت بر آن واجب است
وباین قصد اتیان بغسل نماید ظاهر این است غسل او باطل بوده باشد

در بیان وجوب در مستحب بانیت استحباب در واجب

وانچه مذکور شد در عبادات مستقله بود واما اجزای عبادات پس هرگاه کسی
اتیان بقرائت فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد اینکه این قرائت در نماز فرض
مستحب است صادق است در حق او که او در این عمل مبدع است پس اثم
وعمل محکوم بر بطلان خواهد بود واما نیت وجوب در جزء مستحب پس آن نیز ظاهر
این است که باطل بوده باشد باین معنی که اتیان بجزء مستحب ننموده خواهد بود
لکن حکم بفساد صلوة مشکل است ظاهر این است که باطل بوده باشد وفرقیکه
مرحوم شیخ شهید در بیان فرموده ما بین قصد وجوب در مستحب وقصد
استحباب در واجب در اول حکم بصحت و در ثانی حکم بفساد در نظر حقیر تمام
نیست تفصیل کلام در این مقام مقتضی این است که گفته شود
نیت صلوة از مکلف بنحویکه بی عیب باشد باعتبار تعرض وجه وعدم آن بچند
قسم ممکن است اول آنست که نیت می نماید که اتیان بنماز ظهر میکنم بجهت امر
خداوند عالم جل شانه اتیان از این جهت واجب فرموده است بعد از التفات
وقصد این مطلب اتیان بتکبیرة الاحرام می نماید در این صورت در مقام
اتیان باجزاء امتثال بجهت امر حاصل میشود اول آنست که در حین اتیان
باجزاء واجبه قصد وجوب نماید چنانچه در حین اتیان باجزای مستحبه قصد
استحباب نماید دوم آنست که مطلقا متعرض استحباب در اجزای مستحبه نشود
بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع نماید سیم آنست که قصد وجوب در اجزای

وحکم بصحت نیز مشکل است

وجوب در اجزای واجبه ومتعرض

واجبه نماید

واجبه نماید واما در اجزاء مستحبه پس اقتصار بقصد قربت مطلقه چهارم عکس این است
یعنی قصد استحباب نماید در اجزاء مستحبه واقتصار نماید در اجزاء واجبه بقربت
مطلقه ومعنی قربت در این مقام این است که اتیان می نمایم باین عمل بجهت آنکه
رضای خداوند عالم در اتیان بان است عمل در جمیع اقسام مذکوره محکوم بصحت است
اشکالیکه در این مقام می توان نمود این است که نیت وجوب در اتیان
اصل عمل منافی است با اشتمال آن بامور مستحبه متکثره جواب از این ممکن است باینکه
که اتیان بنماز ظهر بر مکلف واجب است واو مخیر است ما بین آنکه اتیان نماید نماز ظهر
واجب را بنحوی که منفک از جمیع آداب واجزای مستحبه بوده باشد یا آنکه اتیان نماید
آنرا با اجزاء مستحبه کلا او بعضا بلی نماز ظهریکه با اجزای مستحبه بوده باشد افضل
خواهد بود از نماز ظهریکه منفک از آن بوده باشد مثل نمازیکه اتیان میشود بان
در وقت فضیلت ووقت اجزاء ومکان شریف مثل مسجد وغیر شریف پس وصف
وجوب در نیت بالاضافه بطبیعة نماز ظهر است ومکلف مخیر است در اتیان مکلف به
واجب در ضمن احد فردین ونیت باین نحو نماید که اتیان بنماز ظهر می نمایم بجهت آنکه
خلاق عالم جل شانه آنرا بر من واجب فرموده است واین صادق است در صورتیکه
اقتصار نماید در نماز ظهر باجزای واجبه چنانچه صادق است در صورتیکه جمع نماید
ما بین اجزای واجبه ومستحبه واین مستلزم این نیست در صورتیکه منظور مکلف
در حین نیت اقتصار باجزاء واجبه بوده باشد اجزای مستحبه در آن حین مطلقا

اشکال در نیت وجوب در نماز با اشتمال نماز باجزای مستحبه وجواب از آن

منوی نبوده باشد چنانچه وجه آن بعد از اندک تأملی ظاهر میشود بلی اشکال در صورتی
متوجه است که منظور مکلف این باشد که اتیان بنماز ظهر نماید با اجزای واجبه و مستحبه
و اتیان چنین منوی را معلل نماید بوجوب باین نحو که این نماز ظهری که با اجزای واجبه
و مستحبه است اتیان می نمایم بعلّه واجب بودن آن من حیث المجموع و بعبارة دیگر اگر انتفع
در مقام ایراد است حرفی میکنیم کسی عادت او مستقر شده بود که اتیان بفرایض
می نماید با آداب و سنن اگرچه بعضی از آداب و سنن بوده باشد چنانچه غالبا
و قبل از نیت نماز قرار او چنین است که اتیان بنماز باین نحو نماید و منوی او در مقام
نیت چنین نماز است و در مقام نیت اشاره می نماید بچنین نمازی که اتیان
بان می نمایم بجهة انکه من حیث المجموع واجب است بنا بر این ایراد وارد است بلکه حکم
بصحت نماز در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او
مرکب از امور واجبه و مستحبه هر دو هست پس حکم براینکه اتیان چنین نماز
بر مصلّی واجب است صحیح نیست پس نیت واجب در غیر واجب کرده نظر
باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو صحیح نخواهد بود اما
نیت باین نحو که ذکر کردیم مطلقا ایراد بر آن وارد نمی تواند بود و وجه این
اول آنست در صورتی که مقصود مکلف اقتصار باجزای واجبه نبوده باشد
متعرض وجوب مطلقا نشود بلکه چنین قصد نماید که من اتیان بنماز ظهر
مثلا می نمایم بجهت اطاعت و فرمان برداری خداوند عالم جلّ شأنه بلی اشکال در این

مقام از راه

نیت اجزای مستحبه نماز در چنین نیت لازم نیست باید

مقام از راه دیگر می توان نمود بیان آن اینست که عمل حین نیت معیّن باید
بوده باشد اجزای واجبه نماز نسبت بغالب اشخاص معلوم است و ملحوظ
حین نیت هم هست اگرچه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکالی که هست
در اجزای مستحبه است و منوی بنا بر انچه مذکور شد مرکب از اجزاء واجبه
و مستحبه است پس بی باید حین نیت چنانچه اجزای واجبه نماز بطریق
اجمال ملحوظ هست مقداری از اجزاء مستحبه نماز که مأتی به مرکب از هر دو است
ملحوظ باشد تا تعیین منوی متحقق شود تخلص از این باین نحو حاصل
میشود که مکلف بر خود قرار دهد مقدار معیّنی از آداب و اجزای مستحبه را
منضم نماید با اجزای واجبه مثل استعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی
و تکبیرات رکوع و سجود و رفع ید در احوال تکبیرات باسرها و اتیان
بذکر در رکوع و سجود بعد از فراغ از ذکر واجب الی آخر الصلوة
بنا بر این منوی در نظر این شخص معیّن خواهد بود و ملحوظ است جمیع
اجزاء مجملا و در حین نیت اشاره می نماید بچنین عمل که اتیان میکنم
بجهة تحصیل اطاعت و فرمان برداری و چنین نیت محتاج بمعهود
عمل است و این بنحو مذکور متحقق است بعد از انکه فضل کلام باین مقام
تنبیه بر مطلب مناسب است اول آنست بعد از انکه معهودیة عمل بنحو مذکور
متحقق شد و منوی مکلف در حین نیت چنین عمل معهود شد آیا بعد از شروع نمود

بتلاوه ذکر واجب و اتیان
صلوات در هر یک از رکوع
و سجود

مرقی

هرگاه عمل حین نیت معیّن
اقتصار به بعض منوی ی...
نموده باشد

بچنین عمل منوی معیّن است بهمانچه بعنوان اجمال منوی شده اتیان نماید یا نه
مثل اینکه معهود در نظر مکلف این بود که در رکوع مثلا اتیان بسه ذکر
و صلوات نماید و در حین نیت منوی او چنین نمازی بود لیکن بعد از اتیان چنین
عمل و تعلق نیت بان شروع بهمان نمود می تواند در زمان رسیدن برکوع
اقتصار ببعض از انچه ملحوظ بود نماید بعد از قطع براینکه اخلال بواجب جائز
نیست و منافی با حصول امتثال است کلامی که هست در این است که آیا
در چنین صورت اقتصار بذکر واجب و اخلال بذکر مستحب جائز هست یا نه
میگوئیم حکم در مسئله مبتنی بر این است که نیت اتیان واجب بکیفیة مخصوصه
آیا معیّن او هست که بهمان هیئت و کیفیت اتیان شود یا نه ظاهر ثانی است
نظر باینکه دلیلی که دلالت کند براینکه نیت معیّن است در امثال این مقام
نداریم مجملا ظاهر این است که اشکالی در جواز اقتصار بهمان قدر واجب
نبوده باشد بلی کلامیکه در این مقام هست این است که آیا اقتصار ببعض
انچه منوی بوده از اذکار مستحبه می توان نمود یا نه مثل اینکه در امثال مفروض
اقتصار بصلوات نماید و اخلال بذکر و تسبیح مستحب نماید یا اتیان بذکر و تسبیح
مستحب نماید و اخلال بصلوات نماید یا اخلال بیک تسبیح نماید و جمع نماید
یک تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر این است که نیت را مدخلیتی در عدم
جواز انچه مذکور شد نباشد باین معنی که نیت معیّن منوی نشود بلکه

مرجح مستندی است

مرجح مستندی است که مثبت رجحان امور مستحبه است اگر بکیفیة خاصه است
تعلقی از ان نتوان نمود مجملا مرجع در این باب مستند امور مذکوره است
عمل بمقتضای ان جائز و تعدی از ان غیر مجوز در مثال مذکور اتیان بصلوات
با اخلال بذکر مستحب بی اشکال است و ظاهر این است اخلال بیک
تسبیح مستحب و اتیان بیکی با صلوات و عدم ان هم جائز باشد
و همچنین است حال در ذکر سجود مطلب دویم در تعدی از منوی
بزیادتی معهود مثل اینکه معهود مکلف در نماز کیفیة معینه بود در مقام
عزم باتیان ان نیت متعلق شد بهمان کیفیت معهوده مثل اینکه در ذکر
رکوع و سجود اقتصار بسه ذکر مثلا نماید و باین عزم بود تا برکوع رسید
آیا می تواند علاوه بر آن اتیان نماید مثل اینکه اتیان به پنج ذکر نماید یا
انکه دعائی در رکوع قبل از ذکر منظور او نبود در حین وصول برکوع
میخواهد خوانده باشد و همچنین دعای بعد از رفع راس از رکوع
ظاهر این است که همه اینها جائز و بی عیب باشد و همچنین تعدی
علاوه از انچه در نظر بوده می تواند بلکه عدول از انچه حین نیت منظور
او بوده بغیر آن نیز جائز و بی عیب است مجملا جمیع اینها بی عیب است مگر
اجزاء واجبه که تعلقی از انها بزیاده و نقصان هیچیک جائز نیست
قسم دوم آنست که در مقام نیت مطلقا متعرض وجوب نشود خواه

مرقی

هرگاه عمل حین نیت
معیّن شد اما تعلیل بر
بزیادتی جائز است یا نه

منظور او این بوده باشد که اقتصار نماید در نماز باجزای واجبه آن یا جمع نماید مابین
اجزای واجبه و مستحبه کلا او بعضا بلکه مقصود همان محض اطاعت بوده باشد
ظاهر این است که این قدر کفایت کند در صحت عمل بلکه همین که معلوم شد اینقدر تا
یعنی در صورتیکه مقصود جمع مابین اجزای واجبه و مستحبه بوده باشد بر بعض
جهات انسب خواهد بود سیم آنست که قصد وجوب و استحباب نماید
و باین نحو که اتیان نماز واجبی نمایم بجهت واجب بودن آن در ضمن
این فرد اکمل بجهت فضیلت و رجحان و استحباب آن هر دو بجهت اطاعت و فرمان
برداری نظر اتیان نمازهای واجبی با جماعت این نیز صحیح و بی عیب است
بلکه اسلم از بعض ایرادات سابقه است لکن این مثل بعض آنچه سابق مذکور
شد در صورتی میشود که امتیاز مابین اجزای واجبه نماز و اجزای مستحبه آن
نموده باشد و اما در صورت عدم امتیاز مابین صنفین مشخص است که این قسم
متصور نمیشود بعد از آن که کلام بانجا رسید مناسب این است که عنان
قلم در تحقیق این مسئله جولان داده شود پس میگوییم آیا این که
واجب است امتیاز مابین صنفین نماید قبل از شروع در نماز یا نه و بر فرض
وجوب آیا شرط صحت نماز هست یا خیر ممکن است استدلال کرده شود
در اثبات هر دو مقام بحدیثیکه اصحاب رضوان الله علیهم تلقی بقبول
فرموده اند و روایت شده از مفخر عالم و فخر بنی آدم علیه و علی آله صلوات

اشرالملک العلام

۲ هر دو نماید وجوب و استحباب باصل صلوة و استحباب نسبت بفرد

الله الملک العلام که فرموده در مقام بیان صلوة کما رایتمونی اصلی وجه دلالت آن
که آن جناب در مقام تعلیم امت صلوات الله علیه آنها فرموده بعد از آنکه در مشهد آنها اتیان
بنماز فرموده اند و آنها مشاهده فرموده اند اقوال و افعال صادره از آن مقتدای عالم را
که اتیان بنماز نمایید بان کیفیت که دیدید از من صادر شد مشخص است که این
کلام از آن ستوده در گاه خلاق انام جل جلاله صادر نشده مگر بجهت تعلیم و معلوم است
اصل مشاهده فعل نبی فصل نتواند موصل بوجه همه اجزای آن بوده باشد بلکه از مشاهده
مشخص نمیشود مگر اصل اقوال و افعال بکیفیة هیئة مخصوصه و احتمال آنکه فعل
آن سرور عالم در آن وقت منحصر بود در اجزای واجبه کانه قطعی الفساد است و اگر
مخاطبین باین خطاب کلا قبل از این خطاب عالم بماهیة نماز بوده و امتیاز مابین
اجزای واجبه نموده بوده اند حاجت باین خطاب نبود پس مقتضای این خطاب
آن است که عالم بماهیات اجزای نماز و وضع آنها بهیئة معهود
کفایت می نماید در حصول امتثال اگر چه عالم بوجه آنها از حیثیت وجوب و استحباب
نبوده باشد و هو المطلوب نظیر این حدیث است در استفاده این مرام حدیث مشهود
از حماد بعد از آنکه بشرف سعادت در خدمت کاشف الاسرار و الحقایق جناب
امام جعفر صادق مشرف گردید حضرت فرمودند تحسن ان تصلی یعنی ای حماد آیا
بنماز خوب می نمایی عرض کرد ای سرور رساند که من حفظ دارم کتاب حریز را که
در نماز تصنیف نموده گویا مقصود حماد این بود که احکام من در نماز بقدر آن است

۲ بماهیة نماز بوده و امتیاز مابین اجزای واجبه نموده بوده اند حاجت باین خطاب نبود پس مقتضای این خطاب از آن مستطاب آن است که علم صح صح

اما مقدمه واجب ظاهر این است که واجب است و این مشهور و معروف مابین فقها است
و لهذا در کتب استدلالیه فقهیه بر مطلع ظاهر میشود که این محل انکار نزد ایشان نیست
بلکه ظاهر میشود از مباحث متکثره در کتب فقهیه که این از جمله امور مسلمه است و بر فرض
تسلیم نزاع در وجوب شرعی است و اما وجوب بمعنی لابدیة محل تامل نیست و همین
قدر کفایت میکند در محل کلام و اما حکایت اینکه قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب
ذی المقدمه است پس این کلام بوجه اطلاق مسلم نیست بلکه محتاج بتفصیل است
چنانچه در مطالع الانوار در این مبحث بیان نموده ایم حاصل مطلب این است این کلام
مسلم است در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت امر بذی المقدمه ممکن بوده باشد
و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه مکلف تعقل این هست بعد از این تکلیفی برای او واجب خواهد
شد و حال متمکن از تحصیل مقدمه آن او هست و عالم هست بر اینکه بعد ثبوت وجوب متمکن
نخواهد شد در این صورت عقل قاضی است بر لزوم تحصیل مقدمه و ترک آن با چنین اعتقاد
مذموم است نزد عقلا مثل اینکه فرض کنیم قبل از زوال کسی متمکن از آب بجهت وضوء
هست و عالم هست بر اینکه بعد از تحقق زوال متمکن از آب و تراب مباح بجهت تیمم
نخواهد شد در این صورت میگوییم ضبط آب بجهت طهارت بعد از زوال در
حق او لازم است بلکه اشکال نمی تواند نمود در صورت اعتقاد از تمکن بجهت تیمم
و سقوط تکلیف بصلوة از فاقد طهورین در صورتی مسلم است که باختیار خود
خود را فاقد طهورین ننماید و اما حدیث شبهه غیر محصوره در این مقام صحیح نیست

بلکه ادخال

بلکه ادخال آن را در تحت شبهه محصوره اولی است نظر باینکه غالب این است در عرض
چند یوم غالب اشخاص منفک از شک و سهو نیستند بعلاوه ممکن است استدلال
کرده شود در اثبات مرام یعنی وجوب امتیاز از راه دیگر اگر چه مبنای این نیز
همان است که مذکور شد بیان آن اینست که گفته شود بعد از تحقق سهو یا شک
مذکور شد امر این شخص مردد خواهد بود مابین وجوب و حرمت اگر چه موی قطع
بتحقق موجب این در مقام قلیل نشود لا اقل مظنون التحقق هست احتراز از ضرر
مظنون واجب است و این نمیشود مگر با امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مابین
آنها لازم خواهد بود مخفی نماند آنچه از این دقت و استدلال ظاهر میشود وجوب
شرعی است نه شرطی بنا بر این هرگاه کسی امتیاز مابین اجزای واجبه و مستحبه نماز ننمود
و اتیان بنماز نمود در نماز سهوی از آن واقع نشد ظاهر این است نماز صحیح و اعاده
آن واجب نباشد مبحث نهم در بیان معنی قربت است که متعارف شده عنوان
در نیت بدانکه دانسته شد از مباحث سابقه آنچه معتبر است در صحت نماز همان
قدر است که اشاره بمنوی معین نموده قصد نماید که اتیان بان می نمایم بجهت اطاعت
و فرمان برداری خالق عالم جل شانه ممکن است مراد از قربت متعارفه در نیت همین
معنی بوده باشد خفایی در صحت این نیست لکن تطبیق لفظ این محتاج بتنبیه است
پس میگوییم قول مصلی اصلی فرض الظهر لوجوبه قربة الی الله مشتمل بر دو علت است
یکی لوجوبه و دیگری قربة الی الله لوجوبها علت اتیان بصلوة ظهر است و قربة الی الله

مبحث
در بیان معنی متعارف

که یک کتاب احادیثی در صلوة تصنیف نموده ضبط نمودم حضرت فرمودند بازگو
برخیز نماز کن حماد گفت ایستادم در حضور با شریف و شروع کردم بنماز بعد از آنکه
برکوع و سجود رفتم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز نمیکنی با تغیر و توبیخ فرمودند
چه بسیار قبیح است برای شما که شصت سال یا هفتاد سال از عمر او بگذرد
یک نماز را با حدود آن تمام نمی نماید حماد نقل کرده بعد از آنکه این عتاب را از آن حضرت
شنیدم مذلت و خجلت بسیاری بمن وارد شد عرض کردم خداوند عالم مرا فدای
تو کرداند مرا نماز تعلیم فرما حضرت در آنوقت ایستادند بدو رکعت نماز فرمودند
با آداب و شرائط بسیار بعد از فراغ فرمودند ای حماد این نماز بعمل آور وجه استدلال
باین حدیث در اثبات مرام ظاهر میشود از آنچه در حدیث اول مذکور شد بنا بر این
میگوییم هرگاه کسی پیشتر نزد فقیه معتمدی ایستاده نماز نمود جمیع اقوال و افعال
و هیئات را از آن اخذ نمود و اعتقاد نمود که اتیان نماز باین کیفیت مبرء ذمه و محصل
امتثال است مطلقا امتیاز ما بین اجزاء واجبه و مندوبه ننمود و در مقام
نیت اقتصار نمود بر قربت مطلقه مثلا اینکه قصد نمود که من اتیان بنماز میکنم بجهة
اطاعت خداوند عالم و اتیان نمود بهمان هیئت که آن مجتهد مطاع مشاهده
نموده بود این کفایت در حصول امتثال او میکند اگرچه تفرقه ما بین امور
واجبه و مسنونه ننموده باشد بلی چیزی که قابل هست در این مقام کسی تمسک
بشود بلزوم امتیاز ما بین صنفین احکام سهو و شک است توضیح آن اینکه

و کمیه دلیل بر اینکه امتیاز ما بین اجزای واجبه و مسنونه در نماز لازم است

سیف

انتهای مقابله

که حکم اجزای

ابتدای مقابله

که حکم اجزای واجبه در صورت سهو این است که هرگاه متذکر شد بجزء منسی مادامیکه
داخل در رکن نشده لازم است عود نمود. اتیان بمنسی نموده بعد از آن اعاده ما بعد
نموده نماز را تمام نماید قطع نماز در چنین صورت جائز نیست و اگر متذکر بعد از دخول
در رکن بوده باشد اگر آن منسی واجب رکنی است نماز صحیح و ابطال آن جائز نیست
و اگر آن منسی جزء مستحب بوده باشد در جمیع احوال عود بآن بعد از تجاوز از محل آن
جائز نیست خواه داخل در رکن بعد از آن شده باشد یا نه مثلا فرض میکنیم کسی تسمیه را
در اول حمد یا سوره اولی فراموش نمود بعد از فراغ از سوره متذکر شده در این صورت اگر تسمیه واجب است
در اینجا لازم است عود نماید و اگر مستحب است حرام است عود بآن و مکرر استعاذه در اول
حمد در رکعت اولی و نحو اینها بنا بر این اگر این شخص در این صورت مردد است ما بین واجب
و حرام مفری از این نیست مگر امتیاز ما بین صنفین بر امتیاز ملکور لازم است و این باب
المقدمه اشکالی که در این مقام میتوان نمود آن است که این مبنی است بر وجوب مقدمه
واجب و این اول کلام است بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در صورتی است
که ذی المقدمه واجب بوده باشد و این در محل کلام محقق نیست نظر باینکه مفروض
اینست هرگاه بعد از این چنین سهوی در نماز واقع شود چنین خواهد شد و بر فرضیکه
شود کسی قاطع شود باینکه بچنین امری در بعضی از صلوات آتیه مبتلی خواهد شد
از قبیل شبهه غیر محصوره خواهد بود اجتناب از آن واجب نخواهد بود بنا بر آنچه مذکور شد
در اثبات وجوب امتیاز ما بین امور واجبه و مستحبه تمام نخواهد بود جواب از این آنست

[illegible]

علت اتیان بصلوة واجبه معنی کلام بنابراین چنین خواهد بود مرا اتیان بنماز ظهر بجهة واجب بودن آن نماز بر من و اتیان بنماز واجب میکنم بجهة اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه پس تعلیل اول بجهة اتیان بنماز ظهر است مثلا و تعلیل ثانی بجهة اتیان فعل معلل بعلت اول و ممکن است قربة الی الله عطف بوده باشد بر محل لوجوبه باسقاط لام بنابراین هر دو علت خواهد بود معلول واحد لکن ممکن در اینجا ظاهر است و ممکن است که مراد از قرب این معنی بوده باشد بلکه مراد تحصیل قرب بدرگاه الهی جل شانه بوده باشد پس مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود بمعنی قرب بجناب احدیت که مصرح در کتاب و سنت می باشد و مطلوب و مرغوب فیه در ادعیه و مناجاتهای صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار است بیان شود میگوئیم قرب در لغت و عرف نزدیک شدن چیزی است بچیزی یا در زمان است مثل اینکه گفته میشود فلان عالم قریب بعصر امام بوده یعنی مابین عصر یکی امام علیه السلام در آن ظاهر بود و عصری که این شخص در آن موجود بود چندان امتدادی نداشت و یا قرب در مکان است مثل اینکه گفته میشود فلان مأموم قریب بامام ایستاده یعنی فصل چندانی مابین مکانی که امام در آن ایستاده است و مکانی که این شخص مأموم ایستاده است نیست اراده هر یک از این دو معنی که مذکور شد نسبت بخلاق عالم جل شانه محال است و جه آن ظاهر است اما اول بجهة آنکه در صورتی صحیح است که زمان ظرف وجود شخصی بوده باشد در وقتی و بعد از آن

ظرفیت منتفی شود بعد از آن دیگری موجود شود قبل از آنکه امتداد چندانی متخلل شده باشد ما بین انتفای اول و وجود ثانی در این وقت گفته میشود این شخص ثانی قریب است باول در زمان مشخص است این معنی در حق ذات اقدس ممتنع است و اما قرب مکانی پس بجهة آنکه این در حق اجسام است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس قرب عباد بخداوند عالم جل شانه که مطلوب در ادعیه و مناجاتهای اهل مناجات باشد یکی از دو معنی ممکن است محمول شود اول قرب تذکری و حاصل بیان این مطلب این است هر گاه کسی متذکر خداوند عالم عز شانه بوجه باشد بعد متذکر هست نزدیک بخداوند عالم هر قدر کسی که تذکر او بجناب احدیت بیشتر است قرب او بجناب احدیت بیشتر است از کسی که تذکر او کمتر است و هر گاه بمرتبه رسید که دوام تذکر بجهة او بوده باشد این منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه سعادت است و این است اشاره دعای کمیل وهب لی الدوام فی الاتصال بخدمتک وادومنک دنو المخلصین ان تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار بذکرک معمورة وبخدمتک موصولة معنی دوم قرب صفاتی و کمالی است توضیح این مطلب مقتضی آنست که گفته شود ذات اقدس تعالی شانه در غایت مرتبه کمال و عزت است و جامع جمیع محاسن و محامد است و معری است از جمیع شوایب نقصان و قصور و مبری است از کل معایب و قبایح و در نوع بنی آدم در نهایت مرتبه خست و نقصان و متصف است بصفات ذمیمه و طغیان لکن مأمور است باینکه دفع نقایص از خود نماید مجتنب از قبایح و مناهی

بنابراین هر گاه اشاره بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق علیت انسب خواهد بود باین نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء قربة الی الله بلکه فخر المحققین در رساله فخریه در نیت نماز ظهر این نحو ذکر فرموده اصلی صلوة الظهر اداء لوجوبه القیام والنیة وتکبیرة الاحرام وقراءة الحمد وسورة والرکوع فیه مطمئنا بقدره ورفع الرأس منه مطمئنا والسجود علی سبعة اعضاء والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الرأس منه مطمئنا ثم السجود ثانیا کالاول ثم رفع الرأس منه وهکذا فی الباقی الا ان اسقط تکبیرة الاحرام لما عدا الاول واسقط السورة من الاخیرتین وازید التشهدین بعد الثانیة والرابعة والتسلیم واخافت فی الجمیع اداء لوجوبه قربة الی الله اکبر و اوامرات انچه مذکور شد میباید نیت باین تفصیل ملحوظ شود این لغو نه بعد قطعا بلکه قصد نماز ظهر که مستلزم التفات اجمالی است باجزای آن کفایت می نماید در صحت نماز علاوه براین نحو نیت بلکه کراهت منجر میشود بوسواس پس اجتناب اولی خواهد بود و اگر مراد این است که نیت باین نحو صحیح است بلکه راجح است مضایقه از آن نداریم هر گاه منجر بوسواس نشود مخفی نماند آنچه در سابق بیان شد ظاهر شد که حکم باینکه اول افعال نماز نیت است مسامحه است بلکه این کلام بنا بر اصطلاح اشخاصی است که نیت را جزو نماز میدانند پس بنا بر تحقیق اول افعال نماز قیام است و لکن چونکه بنای کلام در واقع بنا بر جزئیت نیت گذارده شد میگوئیم دوم از افعال نماز قیام است تنقیح مطلب محتاج است بایراد کلام در چند مبحث مبحث اول در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است اول قیام واجب رکنی است و آن قیامی است که در ضمن تکبیرة الاحرام بوده باشد و همچنین قیام متصل برکوع دوم قیام واجب غیر رکنی مثل قیام در ضمن

مباح است و آن قیامی است بعد از فراغ از آیات حمد و سوره علاوه و از قلم در دنیا اشکال در هیچیک از این اقسام نیست مگر قیام متصل برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع قیامی است که از آن مصلی منتقل میشود برکوع شرعی پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامی که بعد از فراغ از قراءت بوده باشد نیست و هم چنین مطلق قیامی که از آن منحنی میشود نیست بلکه مراد از آن قیامی است که از آن منتقل میشود برکوع شرعی ثمره این قید در چند موضع ظاهر میشود اول آنست که کسی منحنی شد بقصد سجود قبل از بلوغ جبهه بمحل سجده متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده است در اینجا میگوئیم لازم است که راست بایستد بعد از آن برکوع رفته بعد از اتمام رکوع و رفع رأس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هر گاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود اگر چه حد راکع برساند وجه بطلان نماز اخلال بقیام متصل برکوع است دوم آنست که هر گاه کسی منحنی از قیام شد بقصد رکوع در اینوقت متذکر شد که اخلال بقراءة سوره مثلا نموده پس اگر بحد رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک منسی جایز نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادتی دو رکن است یکی قیام متصل برکوع و دیگری رکوع و حد رکوع شرعی عبارت از انحنائی است که متمکن بوده باشد از رسانیدن دو دست بر دو زانو و اما هر گاه متذکر شود بمنسی قبل از بلوغ باین حد در اینوقت لازم است که عود نماید بجهة تدارک منسی نظر باینکه این تذکر قبل از دخول در رکن است

محرز از معایب ومناقص بوده و متزین بصفات حسنه وخصال جمیله شود چنانچه مستفاد است از قول فخر عالم و مفخر بنی ادم علیه وعلی آله الاف التحیة من الملک العالم که فرموده است تخلقوا باخلاق الله پس جاهل نظر بتضاد تا بین جهل و علم در غایت بعد است از جناب احدیت وبعد دور از الجهل واتصاف بصفت علم نزدیک میشود بخالق عالم و هم چنین ظالم وبخیل باعتبار اتصاف بصفت ردیه ظلم وبخل در کمال دوری است بعکس از جناب مقدس تعالی پس بعد از تخلیه انصفت ظلم وبخل واتصاف بصفت حسنه عدالت وجود باین سبب نزدیک میشود به پروردگار عالم جل جلاله لعینه انکه این مطلب شخص شد پس ممکن است که یکی از این دو معنی که مذکور شد اراده شود از قربت ماخوذه در نیت اما اول پس حاصل آن باین راجع میشود که من اتیان بنماز میکنم بجهة انکه نماز موجب قرب ونزدیکی من میشود بذات احدیت یعنی منکه عبد است بذات الهی واما ثانی پس باین راجع میشود که من اتیان بنماز مینمایم بجهة قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب تخلیه از قبایح و نقایص وباعث تحلی بصفات حسنه است باین جهة اتیان بان میکنم ظاهر این است که اراده هر یک از معنیین که بوده باشد از قربت ماخوذه در نیت عیب نداشته باشد بلکه ارجح است نسبت به بعض احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل در انچه در سابق بیان شد ظاهر میشود وکلام در تعدد علت بنحوی است که در سابق بیان شد لکن وجه ذکر لام در اول وعدم ذکر ان در ثانی انست که در تعلیل ثانی شرط حذف لام در مفعول له در وقتی جایز است که فاعل مفعول له متحد باشد با فاعل فعل معلل

واین شرط در تعلیل ثانی متحقق است دون اول باین سبب تعلیل اول با لام مذکور شد وثانی با عدم لام یعنی با نصب فی قولهم الحاکی عن النیة القلبیة اصلی صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله نظر بوجوب وصف صلوة است که مفعول به اصلی است وفاعل اصلی معلوم است که مکلف است پس فاعل مفعول له با فاعل فعل معلل به متعدد است بخلاف باینکه قربة الی الله که فاعل در هر دو متحد است نظر باینکه معنی این است که من اتیان بنماز ظهر می نمایم بجهة نزدیک شدن من بذات احدیت بنا بر دو معنی که حال مذکور شد یا بجهة اطاعت وامتثال نمودن بنا بر انچه در سابق مذکور شد وبهر دو معنی فاعل مفعول له وفاعل فعل معلل به متحد است بدانکه اضافه صلوة در اصلی صلوة الظهر در اصل ممکن است اضافه لامی بوده باشد نظر باینکه معتبر در اضافه لامی همان افاده اختصاص است واین معنی در این مقام متحقق است وهم چنین صلوة العصر وصلوة المغرب وصلوة العشاء وصلوة الفجر لکن در این مقام مجموع مضاف ومضاف الیه اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال شمس مقدم بر صلوة دیگر در حضر یا بجهة دو رکعتی که واجب میشود بر مکلف در این وقت در سفر وهم چنین در صلوة العصر اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بعد از ان در حضر ودو رکعتی که بعد از انست در سفر وهم چنین است حال در بقیه صلوات پس معنی اصلی صلوة الظهر اداء لوجوبها قربة الی الله این است که من اتیان می نمایم بنماز ظهر ادائی بجهة واجب بودن ان بر من وبجهة اطاعت وامتثال امر الهی جل شانه

پس عود مستلزم زیادتی رکن نخواهد بود وهر گاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از ان بقصد رکوع منحنی بشود مطلقا اگر چه بحد رکوع شرعی نرسد می بایست عود در چنین صورت بجهة تدارک منسی جایز نبوده باشد واما این قبیل است هرگاه منحنی شد بقصد رکوع وقبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت نموده در اینصورت عود بجهة تدارک قنوت منسی جایز بلکه مستحب است قال شیخنا الشهید قدس الله تعالی روحه السعید فی البیان برجع الناسی لو هوی الی الرکوع مالم یتم فیقضیه بعده سیم از مواضع مذکوره انست که یعنی منحنی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را بعمل اورده نشست بقصد سجود در اینصورت ظاهر این است که نماز او صحیح بوده باشد نظر باینکه این زیادتی سهوا رکن نیست پس زیادتی ان مضر بصحت صلوة نیست واگر قیام متصل برکوع ان قیامی بود که از او بقصد رکوع منحنی شده باشد می بایست حکم ببطلان شود در صورت مفروضه چهارم از مواضع مذکوره انست که منحنی شد بقصد رکوع وقبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل از رکوع شد یا معتقد این شد که رکوع را بعمل اورده نشست بقصد سجده در انوقت متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده است در این صورت میگوییم لازم است راست بایستد انوقت منحنی شود بقصد رکوع وعود بهیئت رکوع کفایت نمیکند نظر بعدم صدق قیام متصل برکوع مبحث

دوم واجبات قیام بعنوان استقلال باین معنی در حال قیام استناد و اعتماد بچیزی جایز نیست توضیح حال مقتضی این است که گفته شود قیام بچند نحو متصور میشود اول انست که بایستد بنحوی که بدن او ملاصق هیچ چیز نبوده باشد دوم انست که بایستد وبدن او ملاصق دیواری یا چیز دیگر بوده باشد لکن همان محض ملاصق بوده باشد مطلقا القای ثقل بدن را بر ان ننموده باشد سیم انست که ملاصق واعتماد والقای ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که اعتماد تامی بر ان نموده باشد چهارم انست که ایستاده با اعتماد واستناد بچیزی بحیثیتی که اگر ان چیز برداشته شود بغفلت این شخص بیفتد تشکیکی در قسم اول نیست بلکه اکمل واسلم اقسام است وهم چنین است قسم ثانی ان نیز محل کلام نباید بشود واما قسم ثالث پس انچه از کلمات جماعتی از اجله اصحاب ظاهر میشود انست که ان نیز مضر بصحت صلوة نیست نظر باینکه تفسیر استقلال فرموده اند باینکه اعتماد واستناد ننموده باشد بحیثیتی که اگر مستند الیه زایل شود بغفلت این شخص بیفتد بنا بر این محل کلام قسم چهارم خواهد بود مشهور مابین فقها عدم جواز ان است نقل کرده اند از حلبی که قایل شده بکراهت جماعتی از متاخرین علما اگر چه اختیار این نموده اند لکن این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حالت قدرت واختیار جایز نیست بلکه احتیاط مقتضی اجتناب از مطلق اعتماد است اگر چه باین حد نبوده باشد

واجل

مقابله

در بیان عدول از قیام استقلالی بقیام اعتمادی

بلی هرگاه متمکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد در این صورت جایز است
قیام با اعتماد بلکه متعین است عدول از آن بقعود جایز نیست اگرچه متمکن از
قعود بطریق استقلال بوده باشد پس قیام استنادی مقدم است بر قعود اگر
چه قعود استقلالی بوده باشد و اگر متمکن از قیام استقلالی در بعض احوال نماز
بوده باشد و متمکن از قیام استنادی در بعض دیگر لازم است اقتصار بمقدور
نمودن پس با تمکن از قیام استقلالی در بعض احوال الصلوة عدول از استقلال
باستناد جایز نیست محصل کلام آنست که مسئله متصور بچند صورت میشود
اول آنست که متمکن از قیام بعنوان استقلال هست در جمیع احوال نماز شبهه
در لزوم رعایت آن نیست دویم آنست که متمکن از قیام استقلالی نیست در هیچ
حالتی از احوال نماز در این صورت اگر متمکن از قیام استنادی هست در جمیع احوال
نماز لازم است اختیار آن سیم آنست که متمکن است از قیام استقلالی در بعضی
احوال نماز و از استنادی در بعض دیگر در اینصورت لازم است که جمع مابین
هر دو نماید قیام استقلالی در مقدور و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها
در رکعتی بوده باشد یا هر یك در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی و استنادی
هر دو در رکعتی خواهد بود و در صورت ثانیه هر یك در رکعتی اشکالی در اینها
نیست کلامیکه در این مقام هست این است که هرگاه کسی معتقد این بوده باشد
که هرگاه اختیار قیام استقلالی کند در بعض احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود

در بعض

در بیان وجوب اعتماد بهر دو قدم و عدم استناد در حال قیام لکن نه بطریق مساوات

در بعض احوال دیگر بخلاف اینکه هرگاه اختیار نماید قیام استنادی را در این
صورت کل نماز با قیام استنادی خواهد بود آیا عدول از استقلال باستناد
در اینصورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر این است که جایز نبوده باشد پس لازم است
با تمکن از قیام استقلالی آنرا اختیار نماید اگرچه معتقد این بوده باشد که با
اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال نماز مبحث سیم در بیان
وجوب اعتماد است بهر دو پا در حالت قیام یا عدم وجوب بدانکه این مطلب
منقسم بر چند قسم میشود اول آنست که اعتماد بهر دو پا کند بنهج واحد
دویم آنست که حامل ثقل بدن احد رجلین بوده باشد نزد بعضی این قسم ظاهر این است
که جایز نبوده باشد سیم آنست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد لکن
خواه بطریق مساوات بوده باشد یا مختلف ظاهر این است که این قسم
لازم بوده باشد بنا بر این امتثال بسه طریق حاصل میشود اول آنست که
حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد لکن بطریق مساوات دویم آنست که چنین
بوده باشد لکن بالاختلاف باین نحو که القای ثقل بدن را بپای راست
بیشتر انداخته باشد نسبت بپای چپ سیم عکس این است ظاهر این است
که همه اینها جایز بوده باشد خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه
در رکعت واحده یا در نمازهای متعدده پس اقسام مسئله متعدد است
اول آنست که اتیان بکل نماز نماید با القای ثقل بدن بهر دو پا بطریق مساوات

دویم مثل این است با القای ثقل بدن را بپای راست بیشتر سیم مثل این است باز لکن
با القای ثقل بدن بپای چپ زیادتر چهارم جمع میان دو قسم اینها است در نماز واحد
پنجم جمع میان هر سه است در آن خواه هر یك در رکعتی بوده باشد یا کل در رکعات
یا بالاختلاف ظاهر این است در هیچیك حرجی نبوده باشد مبحث چهارم



در بیان عدول از قیام است بقعود بدانکه هرگاه کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه
بطریق استقلال و نه بطریق استناد در این صورت عدول مینماید از قیام بقعود
پس در این حالت لازم است که اتیان نماز نماید قاعدا احتمال استقلال و استناد
در قیام در اینجا نیز جاری است پس هرگاه متمکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد
عدول از استقلال باستناد در اینجا نیز جایز نیست بلی هرگاه متمکن از قعود استقلالی
نبوده باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید با تمکن از این عدول از قعود
باضطجاع جایز نخواهد بود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاری است گاهی
لازم است کل نماز بطریق قعود استقلالی بوده باشد و گاهی لازم است که کل
بطریق قعود استنادی بوده باشد و گاهی بعضی بطریق استقلال و بعضی
بطریق استنادی باید بشود خواه هر یك در رکعتی بوده باشد یا کل در هر رکعت
یا در بعضی رکعات مرجع در اینها حال مکلف است و گاهی اقسام قیام و قعود
باهم جمع میشوند در نماز واحد باین نحو که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی است
و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی است و بعضی بقعود استنادی

خواه

لازم است اختیار قیام اگرچه باعث شود که رکوع بایماء شود

خواه حال قیام سابق باشد بر حال قعود یا مسبوق اول در حال تزاید مرض و شدت
آنست و ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف آن مبحث پنجم در لزوم اختیار قیام
بر قعود اگرچه منجر شود بایماء بجهة رکوع و سجود بدانکه هرگاه مکلف متمکن از قیام
بوده باشد لکن بداند که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد بایماء بجهة
رکوع و سجود بخلاف اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در اینوقت اگرچه
نماز او قاعدا خواهد بود لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در اینوقت
بعضی از علما حکم فرموده اند بجواز عدول از قیام بقعود نظر باهمیت رکوع و سجود
این قول باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول از
قیام بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض این است این شخص متمکن از قیام واجب
هست پس ادله موجبه قیام مقتضی رعایت قیام است در حق این شخص و مفروض
این است بعد از رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست
پس بمقتضای دلیلیکه دلالت میکند بر اینکه هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود
~~نیست پس بمقتضای دلیلیکه دلالت میکند بر اینکه هرگاه کسی از رکوع و سجود~~
بطریق معهود نباشد منتقل میشود بایماء بدل رکوع و سجود این شخص
نیز چنین خواهد نمود و تجویز عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام بجهة اینکه
رکوع او بطریق معهود شود بی معنی است نظر باینکه تکلیف هر چیزی در محل
او بحسب طاقت و قدرت مکلف است مفروض این است این شخص در محل قیام

متمکن از قیام هست و در محل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مطلق
در حق این شخص قیام است نظر بتمکن از آن و رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن
از آن بعلاوه میگوییم اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود بالاضافه بقیام غیر
رکنی مسلم است اما بالاضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنابر اختیار قعود لازم
می آید رفع ید از قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع که در فرض
مذکور عبارتست از قیام متصل بایماء بدل رکوع هر دو در رکعت اولی
و ثانی در سایر رکعات پس از آنچه مذکور شد مشخص شد اهمیت رکوع و سجود
بطریق معهود در ما نحن فیه مسلم نیست بلکه رکوع و سجود بطریق معهود در
صورت مفروضه ممنوع و غیر مأمور به است پس هر گاه اختیار نماید نماز باطل خواهد
بود **مبحث ششم** در بیان رکوع کسی است که نماز او نشسته است بدانکه هر گاه
کسی اختیار جلوس نمود در نماز اگر متمکن بوده باشد از قیام بجهة آنکه ایستاده
داخل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس برمیخیزد بعد از آن
برکوع میرود لکن ظاهر این است که طمانینه بعد از قیام بر این شخص واجب نبوده
باشد و اما هر گاه متمکن از قیام نبوده باشد از همان جلوس برکوع میرود
در کیفیت رکوع این شخص دو نوع نقل شده تنقیح مقال مقتضی این است
که گفته شود چنانچه رکوع قائم بدو نحو میشود یک نحو آنست که اقل ما یجزی
منه الامتثال است و آن انحنائی است که متمکن بوده باشد مکلف بسبب آن

در بیان کیفیت رکوع است در نماز نشسته

از رسانیدن یدین برکبتین و نحو دیگر رکوع بر وجه فضیلت و کمال است و آن انحنا ئیست
بحدیکه مساوات در اجزای ظهر متحقق بشود بنحویکه اگر قطره آبی در آن واقع شود
میل بطرفی ننماید چنین است رکوع قاعد یک قسم قسم پست و نقصانیات و
قسم دیگر قسم فضیلت و کمال است اول آنست که منحنی شود بنحوی که محاذی شود
روی او با چیز یکه پیش زانوی او هست دوم آنست که منحنی شود بحدیکه محاذی
شود جبهه او بموضع سجود او منحنی نماند این کیفیت که در رکوع قاعد مذکور شد اختصاص
ندارد برکوع کسیکه متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در
نماز نشسته خواه متمکن از قیام نبوده باشد مثل نماز فریضه یا بوده باشد لکن
اتیان بنماز نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه مصلی قاعد هر گاه متمکن از سجود
معهود که وضع جبهه علی ما یصح السجود علیه بوده باشد کلامی در آن نیست که
اتیان بآن لازم است و اما هر گاه متمکن از آن نبوده باشد پس هر گاه متمکن از
انحناء بنحویکه قسم کامل رکوع متحقق شود قاعداً بوده باشد و این فرد کامل
در رکوع نیز اختیار نمود لازم است در سجود منحنی شود علاوه از آن مقدار
که در رکوع منحنی شده تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی حاصل شود و اما
هر گاه در اینصورت این فرد کامل رکوع را اختیار ننمود خواه اقتصار نموده باشد
بفرد ادنی یا نه ظاهر این است که در انحناء سجودی لازم است علاوه از آن مقداری
که در رکوع بعمل آورده باشد بنحویکه فرق ما بین دو انحناء حاصل شود ظاهر

در انحناء تفرقه بین انحنای رکوعی و سجودی

این است علاوه از این مقدار بر او لازم نبوده باشد و جز آن در مطالع الانوار مبین است
مجملا انحناء از برای سجود بقدر مقدور در اینصورت لازم نیست چنانچه در قسم
اول نیز چنین بود بلکه قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحنای سجودی
اخفض بوده باشد از انحناء رکوعی و اما هر گاه فرض شود که متمکن نیست علاوه
از انحنائی که فرد کامل رکوع بآن متحقق میشود آیا در اینصورت در حق این جایز است
که در رکوع اختیار این فرد نماید یا خیر بلکه فرد ادنای رکوع در اینصورت در حق
او متعین است در این اشکال است احتیاط مقتضی این است که در انحنای رکوعی
اقتصار نماید بفرد ادنی یعنی بفرد کامل نرساند اگر چه حکم بتعین این و عدم تجویز
فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال این مقام از محسنات اهل ایمانست
مبحث هفتم در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته بدانکه مذکور شد
در صورت عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی عدول مینماید بقعود ظاهر این است
بهر نحو که بنشیند در حال قرائت مجزی بوده باشد لکن افضل این است که در حال
قرائت تربع بنشیند بدانکه تربع در جلوس بر چند قسم است اول آنست که بنشیند
بنحویکه زانوی راست را بکشد بجانب یمین و قدم یمین را بجانب یسار و زانوی
چپ را بکشد بجانب چپ و قدم چپ را بجانب یمین و این معنی در این مقام مراد نیست
بلکه مراد از تربع در این مقام این است که بنشیند با نصب دو ران و دو ساق
و وضع دو قدم و الیتین بر ارض ظاهر این است استحباب این حالت مختص نبوده باشد

در بیان کیفیت جلوس است در نماز نشسته

خ بدل تربیع

بحال قرائت بنابراین ممکن است حکمت در آن اقربیت این حالت در حال تشهد ثابت
نیست بلکه ظاهر اینست تفرقه در حال تشهد ما بین نماز ایستاده و نشسته بوده
باشد پس مستحب در حال تشهد اینست که بنشیند بر ورک یسار بنحویکه ظهر قدم یسری را بگذارد بر زمین و ظهر
قدم یمنی را بگذارد بر باطن قدم یسری خواه نماز ایستاده بوده باشد یا نشسته
و اما حال رکوع پس مستحب این است که دو ساق را بر زمین بگذارد و رانها را
بلند کند مخفی نماند که آنچه مذکور شد در کیفیت نماز نشسته اگر چه در نماز فریضه
بود در صورت عجز از قیام لکن ظاهر این است که کیفیت مذکوره مستحب بوده
باشد در مطلق نماز نشسته اگر چه نماز نافله بوده باشد با قدرت از قیام لکن نظر
بحکمتی که مذکور شد حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال قرائت در نماز
وتیره مشکل است بدانکه شیخ سعید شهید در کتاب دروس فرموده اند
چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسیکه عاجز از قیام بوده باشد
هم چنین جایز است با قدرت بر قیام در صورت خوف از عدو مثل کسیکه در
جائی بوده باشد که اگر بایستد تشویش این دارد که دشمن مطلع شود و متعرض
او شود در چنین صورت جایز است که اتیان بنماز نشسته نماید و هم چنین
فرموده است جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسیکه بسبب ایستادن
تشویش زیادتی مرض دارد یا مشقت شدیده در ایستادن است در حق او
و باز فرموده اند جایز است اختیار جلوس در جائیکه سقف خانه کوتاه بوده باشد

معلوم است مراد در صورتی است که کسی در جای مسقفی بوده باشد که سقف آن ارتفاعی نداشته باشد و متمکن از نماز در موضع دیگر نبوده باشد در اینصورت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز خواهد بود بنا بر این این قسم را از جمله اقسام که مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از ناخوشی نیست بلکه می باید گفت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه عجز باعتبار عایق داخلی بوده باشد یا خارجی مثل عدم ارتفاع سقف وغیره **مبحث هشتم** در بیان عدول از قعود باضطجاع است بدانکه هر گاه مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت بپهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بهیئة کسی که او را بقبر میگذارند و در صورت عدم قدرت بجانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس آنحالت باین معنی که در این بلاد یعنی بلاد شمالیه سر را بجانب مشرق گذارد و پاها را بجانب مغرب عکس حالت اولی آنوقت شروع بنماز نماید و هر گاه متمکن از هیچیک از جانب یمین و یسار نبوده باشد آن وقت بر پشت بخوابد پاها را بسمت قبله دراز نموده مانند حالت احتضار آن وقت شروع بنماز نماید در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود با ایماء بوده باشد ایمای سر نماید با امکان با ایماء بجهة سجود زیادتر بوده باشد از ایماء بجهة رکوع و با عدم تمکن از ایماء سر ایمای بچشم نماید احتیاط مقتضی این است که غمض عین بجهة سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهة رکوع و اتیان بذکر

دربیان عدول از قعود باضطجاع است

رکوع و سجود در حال ایماء نماید یعنی در صورتیکه ایمای بعین بوده باشد ذکر رکوع و سجود در حال غمض عین اتیان نماید و فتح عین را در اینجا قائم مقام رفع راس داند چنانچه در صورتیکه ایماء براس بوده اتیان بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و آرام گرفتن و بالا نمودن راس قائم مقام رفع راس در رکوع و سجود خواهد بود مخفی نماند ایماء بجهة رکوع و سجود مختص بصلوة اضطجاعی یا استلقائی نیست بلکه ثابت است در هر موضعیکه متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه سابقا اشاره بان شده کلامیکه در این مقام هست این است که آیا لازم است در حال ایماء بجهة سجود بلند نمودن ما یصح السجود علیه را بجائیکه جبهه باو برسد یا مطلقا اگرچه ایماء بچشم بوده باشد یا نه ظاهر تفصیل در مسئله است باین نحو که اگر ایماء براس ممکن بوده باشد در اینصورت اگر متمکن بوده باشد از بلند نمودن چیزیکه اگر سجده بر آن صحیح بوده باشد یا بنفسه یا بمعونت غیر ظاهر این است که واجب بوده باشد پس اجتزاء با ایمای براس تنها نمیتواند نمود بلکه لازم است ما یصح علیه السجود را بلند نموده آنوقت بمعونت ایمای براس جبهه را بان چیز برساند و اما هر گاه ایمای براس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف بر او ایمای بچشم بوده باشد ظاهر این است که رسانیدن چیزیکه سجده بر آن جایز بوده باشد بر پیشانی واجب بوده باشد پس اکتفا بهمان ایمای بعین بجهة سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر رعایت آن نماید شاید

اسلم بوده باشد بنا بر آنچه مذکور شد سجدۀ ایمائی بچند طریق میشود اول آنست که ایماء سر نماید با وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه بمعونت بلند نمودن آن خود بلند نماید یا دیگری دویم آنست که اکتفا بهمان ایمای سر نماید در صورت عدم امکان برفع ما یصح السجود علیه سیم آنست که اکتفا با ایمای بچشم نماید اگر چه متمکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را بر پیشانی **مبحث نهم** در بیان انتقال از حالت علیا بسفلی است و بالعکس بدانکه از مباحث مذکوره منحصر شد که بجهة نماز حالات مختلفه می باشد قیام استقلالی و استنادی انتصابی و انحنائی و همچنین است حال در قعود آن هم منقسم میشود بقعود استقلالی و استنادی انتصابی و انحنائی چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود چنین است حال در اقسام قعود نسبت باضطجاع مقصود در این مقام بیان حال مصلی است در انتقال آن از اعلی بادنی و بالعکس بحسب اختلاف در حال او از حیثیت تنزل و ترقی هر گاه مکلف مشغول بنماز شد با قیام استقلالی عاجز شد از اتمام نماز بان حالت منتقل میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی انتصابی و در صورت عجز از این منتقل میشود از قیام انتصابی بانحنائی استقلالی با امکان و باستنادی با عدم امکان و در صورت عجز از همه منتقل میشود از قیام بقعود استقلالی با عجز از این منتقل میشود بقعود استنادی انتصابی و با عدم امکان منتقل میشود بقعود انحنائی و با عجز از همه منتقل میشود باضطجاع این

دربیان انتقال از حالت اعلی بادنی و بالعکس

در حال اشتداد مرض و تنزل مکلف است و همچنین است حال در ترقی و خفت مرض یعنی هر گاه شروع بنماز نمود مضطجعا و بعد ترقی در حال او هم رسید منتقل میشود از اضطجاع بقعود استنادی و همچنین است حال از قعود استنادی و استقلالی و از قعود بقیام و هکذا کلامیکه در این مقام هست این است که در حال انتقال از حالتی بحالتی دیگر آیا لازم است ترک قرائت نماید یا نه ظاهر این است که لازم بوده باشد در لزوم ترک قرائت در صورتیکه انتقال از حالت ادنی باعلی بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامیکه هست در صورت عکس است نظر باینکه از بعضی ظاهر میشود لزوم اشتغال بقرائت و عدم جواز ترک آن نظر باینکه آن حالت واسطه مابین انتقال از قیام بقعود اقرب است بحال قیام از حالت منتقل الیها و اشرف از آنست پس اشتغال بقرائت در آن حالت لازم است ظاهر این است که فرقی مابین حالتین نبوده باشد باین معنی ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم بوده باشد **مبحث دهم** در بیان آداب مصلی است در حال قیام بدانکه مستحب است در وقتی که ایستاد بجهة ادای هر نمازی که بوده باشد این دعا را که در فقیه روایت نموده از کاشف اسرار دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام بخواند اللّهمّ إنّي أُقدِّمُ إليكَ مُحمّداً بين يدي حاجتي وأتوجّهُ إليكَ فاجعلني به وجيهاً في الدُّنيا والآخرة ومِنَ المُقرَّبين واجعل صلاتي به مقبولةً وذنبي به مغفوراً ودُعائي به مُستجاباً إنّكَ أنتَ الغفورُ الرَّحيم دور نیست که تا دیرست بخواند

دربیان آداب مصلی در حال قیام

دعا در وقت قیام بجهت نماز

در وظیفهٔ عین آدم در حال قیام

وظیفهٔ یدین در حال قیام

وظیفهٔ قدمین در حال قیام

اینجا حاصل شود خواه قبل از اذان بوده باشد یا بعد از آن قبل از اقامه واما بعد از
اقامه پس وجه نیست که هر گاه کسی اتیان نماید در آن وقت نیز مؤدی سنت بوده باشد
لکن قبل از دخول در صلوة وظیفهٔ مکلف باعتبار چشم آنست که در حال قیام چشم را
با اخضع حالات متصوره در حق او بیندازد بمحل سجود تا فراغ از قرائت و وظیفهٔ
او باعتبار دو دستان است که دستها را دراز نموده بگذارد بر رانها دست راست
بر ران راست مقابل زانو و دست چپ بر ران چپ محاذی زانو با انضمام انگشتان
دستها با هم انگشتهای دست راست با هم بچسباند و هم چنین انگشتهای دست
چپ را حتی انگشت بزرگ را منفرج نگذارد و وظیفهٔ مکلف باعتبار قدمین آنست
که قدمین را بهم نچسباند بلکه فاصله ما بین آنها قرار دهد و غایت انفراج
ما بین آنها تحدید شده است بمقدار شبر علاوه بر این منفک از فضیلت است
بلکه کاهست بحدی میرسد که مفسد بصحت صلوة است مجملاً فصل ما بین قدمین
در جانب کثرة تحدید شده است بمقدار شبر چنانچه در جانب قلت تحدید شده است
بمقدار یک انگشت ظاهر این است که مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آنها مؤید
این آنست که تحدید در حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه
مقدار ثلث اصابع منفرجات در غالب متحد است با طول یک انگشت و هم چنین
وظیفه با ادب و قدم آنست که بنحوی بگذارد که انگشتها محاذی قبله بوده باشد
و انگشتهای دو پا محاذی همدیگر بوده باشد بعضی پیشتر و بعضی پستتر نبوده باشد

در وظیفهٔ قلب در حال قیام

مخفی نماند آنچه مذکور شد از آداب ظاهرهٔ مصلی بود در حال قرائت اهم امور در این مقام
این است که ملتفت این شود و بفهمد که این قیام او در خدمت کیست و در مقابل
که ایستاده است و بچه قصد ایستاده است مقصود از اتیان نماز امتثال و اطاعت
امر خلاق آسمان و زمین است عظمت و جلالت معبود را در نظر آورد و بداند
که قطعاً از او غافل نیست و عالم است بجمیع حرکات صادره از هر ذی حیوة
و محیط است بهمهٔ لحظات عینیه و قاطبهٔ خطورات قلبیهٔ هر ذی نفس قال الله تعالی
يعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور و قال سبحانه ایضاً قل ان تخفوا ما
في صدوركم او تبدوه يعلمه الله ويعلم ما في السموات وما في الارض والله
على كل شيء قدير معنی ظاهر آیهٔ شریفه این است بگو بآن اشخاص که هر گاه مخفی دارید
آنچه که در دلهای شما است و اظهار ننمایید یا اظهار نمایید و بروز دهید
فرقی در علم الهی در این دو صورت نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم
خلاق عالم جل شانه هست در صورت عدم اظهار نیز معلوم است و عالم است
خداوند عز شانه بهر چه در آسمانها و آنچه در زمین است و در جای دیگر در قرآن
فرموده يعلم ما يلج في الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج
فيها وهو معكم اينما كنتم و در احادیث مرویست اعبد الله كانك تراه
فان لم تكن تراه فهو يراك و متذکر عظمت معبود باید بود عظمت و جلالت
معبود بمرتبه ایست که سلاطین دوران با عظمت و اقتدار ادنی بنده از بندگان

خداوند عالم است اعظم سلاطین زمان با شوکت و اقتدار تمام در جنب عظمت و
شوکت خلاق جهان پستر از ذره‌ای از ذرات عالم است حرویت روزی از روزها
نمرود ملاحظهٔ اموال و عسکر و اقتدار خود نمود باسباب مهلکهٔ غفلت مغرور
گشت از لسان زشت بنیان او این کلام جاری گردید أين ربّ ابرهيم يجيبني
في حربي یعنی کجا است خداوند گار ابرهیم که بیاید بحرب من این کلام کفر انجام
بسمع شریف حضرت ابرهیم ع رسید موجب تألم قلب او گردید بی اختیار گفت
اللهم تعلم ما قال هذا الكلب سلط عليه من اضعف البق یعنی ای پروردگار
عالم میدانی که چه کلامی از این سگ صادر شده مسلط کن و بمحاربهٔ او فرست
ضعیف ترین پشهٔ از پشهای عالم را حضرت جبرئیل امین بامر رب العالمین ضعیف
ترین پشهٔ را مسلط بآن شقی بد بخت فرستاد آن پشه بیک طرف از صورت نحس
او نشست او را ممانعت نمود بطرف دیگر نشست او را ممانعت نمود بعد از آن داخل
دماغ او شد بتقدیر الهی جل شانه پشه خود را بمغز استخوان سر او رسانید
بهمان حالت باقی بود آن پشه مشغول باکل مغز استخوان او شد تا مغز استخوان
او تمام شد بعد از آن بجهنم واصل شد آنکس که تمنای این معنی مینمود که رب
حضرت ابرهیم جل شانه بمحاربهٔ او آمده از عهدهٔ مقاومت و محاربهٔ ضعیف
ترین پشهٔ که اضعف از اغلب مخلوقین جناب باری عز شانه می باشد نتوانست
بر آمد در آن حال خطاب قدرت انجام از جانب خلاق جهان بجناب خلیل

الرحمن رسید که ای ابرهیم مسئلت نمودی که اضعف بق را مسلط کنیم چنین
نمودیم و اگر استدعا نموده بودی که اضعف خلق را مسلط نماییم مسلط می نمودیم باو
حیوانی را اکرم [illegible] همیشه این است نمونهٔ از عظمت و قدرت معبودی که در مقام
بندگی او ایستادهٔ تامل کن و سعی نما که قیام در بندگی و خدمت چنین معبودی را
بوجهیکه عظمت معبود اقتضا نماید بعمل آورده باشی نه اینکه ایستاده باشی
در مقام بندگی و قلب تو از معبود عظیم حقیقی جل جلاله غافل بوده باشد
و حذر کن از اینکه ایاک نعبد که مشتمل بر صیغهٔ خطاب است از لسان تو جاری
شود مطلقاً التفاتی بمخاطب عظیم متعال و منعم کریم بی زوال عز شانه ننمایی
چه این عبادت و بندگی که موجب قرب درگاه معبود حقیقی شود نیست بلکه
فی الحقیقه بمقتضای انصاف موجب مؤاخذه و طرد از ساحت حضور عظمت
دستور است سبحان الله این است حال ما ها در صلوة که اشرف و اکمل و افضل
طاعات بدنیه است من يكون محاسنه مساويه فكيف لا يكون مساويه مساويه
رجا از خلاق ارض و سما آن است که بتفضل و حرمت مقربین درگاه احدیت
توفیق خاص عطا فرموده ما ها را بمقتضای شنایع اعمال ما مؤاخذه نفرماید
سیّم از افعال نماز تکبیرة الاحرام است یعنی الله اکبری که مکلف بآن داخل
در نماز میشود تنقیح مطلب محتاج است بمقدمه و چند مبحث مقدمه
بدانکه هر گاه لفظ واحد مشترک بوده باشد ما بین واجب و مستحب باین معنی که هست

سیم از افعال نماز تکبیرة الاحرام

لفظ واحد هر گاه واجب و مستحب بوده و محتمل الحمل بوده باشد محتاج بتمیز است

ان لفظ واحد میشود و گاهست مستحب میگوییم این یا مختلف المحل است مثل تکبیر در اول
نماز و تکبیرة الرکوع مثلا یا مختلف المحل نیست مثل تکبیرات افتتاحیه نماز یعنی
هفت تکبیر که در اول نماز ثابت است اگر از قبیل اول است حاجت بتعیین نیست
همان امتیاز در محل معین اوست اگرچه اصل تکبیر مشترک است ما بین تکبیرة
الاحرام و تکبیرة الرکوع و سجود و قنوت لکن محل تکبیرة الاحرام چونکه اول صلوة است
باین معنی که دخول در نماز بان متحقق میشود و تکبیر رکوع در حین ارادهٔ رکوع است
بنا بر این در حین تلفظ بهر یک که بوده باشد نیت ان بجهة امتیاز از دیگری حاجت
نیست پس اگر قصد تعیینی در ان شود نه بجهة این ثمره است بلکه بجهة امتثال
بامر متوجه بان است همین قدر که مذکور شد کفایت در امتیاز میکند اگرچه فرض
شود قرائت ما بین انها متحقق نشود مثل ماموم مسبوق که درک امام نماید
در رکوع در اینصورت اگرچه دو تکبیر متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة
الاحرام بر تکبیرة الرکوع کفایت مینماید بر اینکه این دو مختلف المحل میباشند
پس با ن تعیین اینکه تکبیرة الاحرام است بجهة امتیاز از تکبیرة رکوع ضرور نیست
و اما هرگاه اشتراک ما بین انها چنانچه در لفظ هست در محل هم بوده باشد مثل
تکبیرات ستهٔ افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است
در اینکه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار میتواند داد پس اشتراک ما بین
تکبیرة الاحرام و ما بین یکی از تکبیرات ست باقیه چنانچه در لفظ هست در محل

نیز هست باختلاف در وجوب و استحباب پس تعیین اینکه واجب است چنانچه
بجهة امتثال امر متوجه بان هست بجهة امتیاز از مندوب نیز هست اگرچه التفات
بهر دو غایت ضرور نبوده باشد چه نیت وجوب کفایت میکند در امتثال و امتیاز
هر دو پس اگرچه نیت وجوب و ندب را معتبر ندانیم در اجزای واجبه و مستحبه
لکن در این مقام نظر باشتراک معتبر خواهد بود لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق
تخییر ما بین نیت وجوب و نیت اینکه تکبیرة الاحرام است اگرچه قصد قربت
مطلقه در همه نماید همان تعیین اینکه این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت
اینکه این تکبیر تکبیری است که بان دخول در نماز متحقق میشود کفایت در
امتثال و امتیاز میکند مخفی نماند انچه مذکور شد در حق کسی است که اتیان بر
تکبیرات سبع افتتاحیه نماید و اما هرگاه معتاد نیست مگر باتیان تکبیرة الاحرام
پس در اینصورت تکبیر نسبت باو متعین است اشتراکی بالاضافه باو ثابت
نیست تا محتاج بممیز بوده باشد مبحث اول در بیان تکبیرات افتتاحیه
و ادعیهٔ متعلقه بانها است بدانکه بعد از فراغ از اقامه اتیان بهفت تکبیر راجح است
یکی از انها بطریق حتم و الزام که تکبیرة الاحرام است و باقی دیگر بعنوان
ندب و رجحان باین نحو که اول اتیان بسه تکبیر مینماید بعد از ان این دعا را
میخواند اللّهمّ انت الملك الحقّ لا اله الّا انت سبحانك انّی ظلمت
نفسی فاغفر لی ذنبی انّه لا یغفر الذّنوب الّا انت بعد از ان دو تکبیر

در بیان تکبیرات افتتاحیه و ادعیه انها است

میگوید و این دعا میخواند لبّیك و سعدیك و الخیر فی یدیك و الشّرّ لیس الیك
و المهدیّ من هدیت لا ملجا منك الّا الیك سبحانك و حنانیك تبارکت
و تعالیت سبحانك ربّ البیت بعد از ان دو تکبیر میگوید و این دعا را میخواند
وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات و الارض عالم الغیب و الشّهادة حنیفا
مسلما و ما انا من المشرکین انّ صلوتی و نسکی و محیای و مماتی للّه ربّ العالمین
لا شریك له و بذلك امرت و انا من المسلمین در حال هر یك از تکبیرات مذکوره
رفع یدین با بسط کفین و ضم اصابع حتی ابهامین مستحب است ادعیهٔ
ثلثه بنحوی که مذکور شد بمقتضای حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام در
کافی ذکر فرموده و شیخ صدوق در فقیه بنحوی که ذکر فرموده اختلافی دارد
با انچه مذکور شد دعای اول را چنین ذکر فرموده است اللّهمّ انت الملك
الحقّ المبین لا اله الّا انت سبحانك و بحمدك عملت سوءً و ظلمت نفسی
فاغفر لی ذنوبی انّه لا یغفر الذّنوب الّا انت دعای ثانی را چنین ذکر
فرموده لبّیك و سعدیك و الخیر فی یدیك و الشّرّ لیس الیك و المهدیّ
من هدیت عبدك و ابن عبدیك ذلیل بین یدیك منك و بك و لك
و الیك لا ملجا و لا منجا و لا مفرّ منك الّا الیك تبارکت و تعالیت
سبحانك و حنانیك سبحانك ربّ البیت الحرام و دعای ثالث را چنین
ذکر فرموده وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات و الارض علی ملّة ابرهیم

و دین محمّد و منهاج علیّ حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین انّ صلوتی الی اخره و
مرحوم شیخ طوسی در مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن حدیثی که مشتمل
بر ادعیهٔ ثلثه بنحو مذکور در فقیه بوده باشد تا حال بر نخورده ایم بلی در اخر
احتجاج در ضمن جوابهایی که از جناب امام زمان خلیفة الرحمن جناب حضرت
صاحب الزمان صلوات الله علیه عجّل الله تعالی فرجه خصوص دعای توجه را چنین
ذکر فرموده اند وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات و الارض حنیفا مسلما علی ملّة
ابرهیم و دین محمّد و هدی علیّ امیر المؤمنین و ما انا من المشرکین تا اخر دعا و
ذکر فرموده اند بعد از و انا من المسلمین اللّهمّ اجعلنی من المسلمین ظاهر این است
عمل بهمهٔ اینها جایز است لکن اقتصار بنحو مذکور در کافی نظر بصحت مستند اسلم است
و مذکور شد که یکی از این تکبیرات سبع واجب و شش مستحب و مکلف مخیر است
در هر یک که خواهد نیت وجوب نماید ان تکبیرة الاحرام خواهد بود تعیین
این بچند وجه میشود اول انکه قصد وجوب در ان نماید دویم انکه قصد نماید
که این تکبیرة الاحرام است سیم انکه این تکبیری است که باین داخل در نماز میشوم
تعیین ان بهر یک از سه وجه که بوده باشد خوب است مخفی نماند که دعای توجه
که عبارت از وجّهت وجهی للّذی فطر السّموات الخ بوده باشد بعد از تکبیر هفتم است
خواه از تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه پس هرگاه قصد تکبیرة الاحرام در اول
نماید باز این دعا را بعد از تکبیر هفتم بخواند لکن اولی این است که تکبیرات

دعای توجه بعد از تکبیر سابع است از تکبیرة الاحرام الکریم قرار میدهند

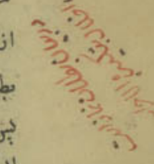
مستحب را مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد در این صورت
دعای توجه چنانچه بعد از تکبیر هفتم است بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل خواهد
بود و اما آنچه مستفاد میشود از کلام شیخین سعیدین شهیدین در لمعه
و شرح آن این است که لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام
بوده باشد در هر جا که واقع شود پس هر گاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد
لازم است اتیان بدعای توجه در آن وقت نماید پس این خلاف مقتضای
حدیث صحیح و کلمات اکثر اصحاب است مخفی نماند که ادعیه ثلثه مذکوره
چنین نیست که شرط استحباب تکبیرات مذکوره باشد بلکه با عدم ادعیه
نیز استحباب تکبیرات ثابت است باین نحو که مجموع تکبیرات را متوالی بگوید
بلکه اقتصار بر پنج تکبیر بلکه بسه تکبیر نیز وارد است پس این اقسام متفاوت
المراتب است افضل از همه اتیان بر تکبیرات است با ادعیه مذکوره بنحو مذکور
پستر از این اتیان بهمه تکبیرات است و لا با عدم ادعیه بعد از این اقتصار
بر پنج تکبیر است که از جمله آنها تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از این
اقتصار بسه تکبیرات دو مستحب و یک واجب گاه است اقتصار بهمان
تکبیرة الاحرام میشود بترک شش تکبیر مستحب و اما کیفیت اتیان بر
تکبیرات از حیثیت جهر و اخفات پس اگر ماموم بوده باشد
اولی در حق او آن است که اخفات در همه نموده باشد خصوصا

در صورتیکه

در صورتیکه صوت او را امام بشنود و اگر امام بوده باشد اولی در حق او اخفات در شش تکبیر
مستحب است و جهر در تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت
در این این بوده باشد که جهر قرینه شود در حق مامومین که امام داخل در نماز شده
و اما منفرد پس دور نیست که مخیر بوده باشد ما بین جهر و اخفات اگر چه ممکن است تفرقه
شود در نماز جهری و اخفاتی پس حکم باستحباب اجهار به تکبیرات شود در نماز جهری
و باستحباب اخفات در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیه وارده قبل از تکبیرة الاحرام
این دعا است یا محسن قد اتاک المسیء و قد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء انت المحسن
و انا المسیء فبحق محمد صل علی محمد و آل محمد و تجاوز عن قبیح ما تعلم منی و کفعمی زیاد کرده است
بعد از تعلم منی یا ذا الجلال و الاکرام بدانکه مقتضای حدیثیکه مستند این دعا است
آنست که این دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات سنت بوده باشد
یا نه و بر تقدیر اول قصد تکبیرة الاحرام در تکبیره اخیره نماید یا در اولی یا در غیر اینها
بنا بر این پس آنچه مرحوم شهید در ذکری فرموده که مورد این دعا بعد از تکبیر سادس است
محل مواخذه است **مبحث دوم** در بیان اینکه این تکبیرات افتتاحیه اختصاص
دارد بفرایض یومیه یا خیر بدانکه اختلاف کرده اند فقها قدس الله ارواحهم در این مسئله
بشش قول اول آنست که تکبیرات مذکوره مختص است بفرایض یومیه این قول را ابن ادریس
در سرائر نسبت داده است ببعض اصحاب بنا بر این قول اتیان باین تکبیرات در غیر
فرایض یومیه جایز نخواهد بود اگر چه از صلوات مفروضه بوده باشد دوم اختصاص

در بیان اختلاف فقها [illegible]

اینها است بمطلق فرایض پس اتیان باینها در مطلق فرایض مستحب است اگر چه غیر از
یومیه بوده باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود اگر چه نوافل یومیه بوده باشد
و این قول حکایت شده است از مرحوم سید مرتضی در بعض افادات ایشان سیم
اختصاص اینها است بشش موضع اول از هر فریضه و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافله
زوال و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافله مغرب و اول رکعت از رکعتین
اولیین نماز شب و مفرده وتر و اول رکعتین از نماز احرام و این قول حکایت شده است
از شیخین ابو الحسن علی ابن بابویه و الد شیخ صدوق نور الله تعالی ضریحهما چهارم
استحباب اینها است در مواضع مذکوره بعلاوه رکعت اول از نماز وتیره و این قول
مرحوم شیخ طوسی است در مبسوط و نهایه و مرحوم علامه است در جمله از کتب ایشان
پنجم مثل چهارم است مگر در استحباب تکبیرات در نماز احرام بجای آن نماز شفع را ذکر
فرموده و این قول سلار بن عبد العزیز است در کتاب مراسم ششم قول باستحباب
اینها است در جمیع صلوات فریضه بوده باشد یا نافله و این قول مختار شیخ مفید و
محقق و علامه در مختلف و مرحوم شیخ شهید در ذکری و دروس و بیان و جماعت
از محققین متاخرین است عمل باین قول بعید نیست **مبحث سیوم** در بیان
بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است
پس اخلال بآن موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا تفاوتی در این
باب نمی باشد ما بین آنکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزو آن یا بامر معتبر در آن



و اخلال

و اخلال بجزو اعم است از اینکه احد جزئین تکبیره بوده باشد یا ببعض اجزای هر یک
از جزئین خواه بتبدیل بوده باشد یا باسقاط بنا بر این هر گاه اتیان بلفظ جلاله
نماید بدون خبر یا بعکس آن اگر چه در هر دو صورة محذوف منوی او بوده باشد نماز
باطل خواهد بود و هم چنین در صورة تبدیل جلاله نماید باسم دیگر از اسمای الهی جل
شانه مثل اینکه بگوید الرحمن اکبر او الخالق اکبر و هکذا یا تبدیل اسم تفضیل نماید
بمشابه آن مثل اینکه بگوید الله اعظم و نحوه یا تبدیل اجزاء هر یک از جزئین که بوده باشد
نماید و از این قبیل است ادای حروف را از مخرج حرف دیگر نمودن مثل ادای همزه
از مخرج عین یا ادای ها از مخرج حا و هکذا در جمیع صور نماز باطل خواهد بود و هم
چنین است حال در صورت زیادتی کلمه بوده باشد مطابق واقع دال بر تعظیم الهی جل شانه
مثل اینکه بگوید الله جل شانه اکبر و الله الافضل اکبر او الله اکبر من ان یوصف و الله اکبر
من کل شیء یا بنحو دیگر در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است و اما زیادتی حرف پس میگوییم
آن زیادتی یا بسبب اشباع حرکات حروف است یا بغیر آن مثل اینکه بعد از همزه جلاله همزه
مثلا ها زیاد کند مثل اینکه بعد از همزه جلاله همزه مثلا آن زیاد کند مثل اینکه بگوید آ الله
اکبر و نحوه در این صورت نیز بطلان نماز محل تامل نیست و اما هر گاه آن زیادتی حرف
بسبب اشباع حرکت بوده باشد پس این محل خلاف ما بین فقها است تنقیح مقام مقتضی
این است که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل ما نحن فیه و غیره شود پس میگوییم حرف
اشباع حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس در این دو مقام است

هر دو نماید مثل
الرحمن اعظم و نحوه
یا تبدیل

خواه زیادتی

در بیان جواز اشباع
حرکات و عدم جواز
الف

مقام اوّل در حکم اشباع حرکت ضمیر غایب است میگوییم این بچهار صورت میشود
نظر بانکه ما قبل آن ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک و در صورة حرکت آن ضم است
یا فتح است یا کسره و در صورتی که ما قبل آن ضمیر ساکن بوده باشد اشباع حرکت
آن ضمیر بنحوی که مولد حرف بوده باشد جایز نیست مثل علیه وعنه ومنه وقوله نعم
فکذبوه فعقروها بخلاف آنکه هرگاه ما قبل آن ضمیر غایب مکسور بوده باشد
در این صورة اشباع حرکت آن ضمیر بحدی که مولد حرف بوده باشد لازم است
مثل بحول الله وقوته سبحان ربی العظیم وبحمده وسبحان ربی الاعلی وبحمده ونقبل
شفاعته فی امته وامثال اینها در این صورة اگر وقف نماید مشخص است حاجت
باشباع حرکت نیست واما غیر حالت وقف اشباع آن لازم نیست واما هرگاه
ما قبل آن ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل وحده لا شریک له واشهد ان
محمدا عبده ورسوله وقوله تعالی ولم یکن له کفوا احد وامثال اینها در این صورت
مشخص است در حال وقف باز اشباع نمی باشد واما در غیر حالت وقف ظاهر
این است معهود ومعتاد در امثال این مقام اشباع ضم ضمیر است بحدی که مولد
واو شود بنا بر این اجتراء بکمتر از آن محل اشکال است مقام ثانی در حکم
اشباع حرکه غیر ضمیر غایب است واین بر چند قسم منقسم میشود بجهت آنکه آن حرف
که اشباع حرکت آن میشود بحدی که حرف هم رسد یا حرفی است مقدم بر حروف
مد که عبارت از الف ما قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل

مکسور

حرکت

لازم است

مکسور یا مقدم بر حروف مد نیست بعبارة اخری آن حرفی که میخواهد اشباع حرکت
آن نماید بعد از آن یا حرف مدی باشد یا نه اگر بعد از آن حرف مد بوده باشد خالی
از این نیست آن حرف مد یا مکتوب است یا مکتوب نیست بلکه ملفوظ است پس این سه
قسم میشود اوّل آنست که بعد از آن حرف مدی باشد لکن حرف مد در خط نیست
بلکه همان ملفوظ است در این صورت اشباع حرکت آن حرف که مقدم بر حرف مد
ملفوظی است بی عیب است اگر چه اشباع حرکت آن حرف مولد حرف بوده باشد
خواه مولد واو بوده باشد مثل آن یا مولد الف بوده باشد مثل ص و ق یا مولد
یا بوده باشد مثل حم والم ونحوهما مخفی نماند که کلام در اشباع بحدیکه اصل حرف
مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه از این مقدار است قسم دوم آنست که بعد از آن
حرف که اشباع حرکت آن منظور است یکی از حروف مد هست وان حرف مد مکتوب در
خطی باشد در این صورة سبب مد یا موجود است یا نه و در صورتیکه سبب مد
موجود است یا همزه است یا سکون و در صورتیکه همزه بوده باشد یا آن همزه با حرف
مد در یک کلمه می باشد یا در دو کلمه باین نحو که حرف مد در آخر کلمه اولی است
وسبب مد در اول کلمه ثانیه است و در صورتیکه سبب مد سکون بوده باشد
این سکون یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله بر چند قسم میشود اوّل این است که سبب
مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد در این قسم ظاهر
این است که اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد بحدیکه مولد

در اشباع حرکت حرفی که بعد از آن حرف مد در خط بوده باشد

حرف بوده باشد دوم مثل این است لکن سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده
باشد در این صورة اگر چه حکم بلزوم اشباع حرکت بنحو مذکور مشکل است لکن شبهه
در جواز آن نیست بعضی از قسم اول بمد متصل میخوانند واز قسم ثانی بمد منفصل
چنانچه تفصیل اینها در مبحث قرائت مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قسم ثالث
آنست که سبب مد سکون لازم بوده باشد مثل دابه واتحاجونی ولا الضالین
در این صورة نیز ظاهر این است که اشباع حرکت آن حرف مقدم بر حرف مد لازم
بوده وتعبیر از این بمد سکون لازم مدغم مینمایند قسم چهارم آنست که سبب مد
سکون غیر لازم بوده باشد در این صورة نیز اشباع حرکت آن حرف بنحویکه
مولد حرف بوده باشد بی اشکال جایز است مثل العالمین الرحمن الرحیم ویوم
الدین ونستعین ونحو اینها قسم پنجم آنست که حروف مد منفک از سبب مد بوده
باشد باین معنی که همزه وسکون بعد از حروف مد نبوده باشد خواه مقدم بر حروف
مد بوده باشد مثل امن واوتی وایمانا یا مقدم بر حروف مد نیز نبوده باشد
مثل العالمین ورحمن وغفور وشدید در غیر حالت وقف در جمیع این صور
اگر چه در اخلال باشباع حرکت آن حرف که قبل از حروف مد است مطلقا حرجی
نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع آن بنحویکه ضعف مقدار معتبر حاصل شود
بلکه حکم بعدم جواز اشباع آن بنحویکه ضعف مقدار معتبر حاصل شود
بلکه حکم بفساد عمل بسیار مشکل است بلکه ممکن نیست بنا بر این هرگاه کسی
اشباع در ضمه فای غفور رحیم نمود بنحویکه امتداد منجر شد بقدر دو واو

حکم بعدم

حکم بعدم جواز آن ممکن نیست وهم چنین در حکم بعدم جواز آن ممکن نیست وهم چنین
در کسره یای رحیم در غیر حالت وقف وهم چنین در امثال آن مثل امتداد الف
لفظ جلاله در مثل الله اکبر واشباع الف اعلی در سبحان ربی الاعلی ونحو اینها قسم
ششم اشباع حرکه است در غیر اقسام مذکوره واین منقسم بر پنج قسم میشود اوّل
آنست که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد وآن حرف در مثل آن مقام
موضوع باشد بجهت معنی وآن معنی مقصود قاری نیز بوده باشد مثل اینکه اشباع
فتحه قاف نمود در خلق در آیه کریمه سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق بحدیکه الف
حاصل شود معلوم است آن الف در مثل این مقام موضوع است از برای علامت
تثنیه واین معنی را نیز قصد نماید تشکیکی در عدم جواز وبطلان عمل در این صورت
نیست دوم مثل آن است مگر در قصد امری را که زیادتی مقتضی این بود یعنی
قرائت نمود با اشباع فتحه قاف در آیه شریفه بنحو مذکور لکن قصد اینکه صیغه
تثنیه است ننمود یا آنکه قصد عدم نمود این قسم محل خلاف ما بین فقها است از جانبی
از فقهاء ظاهر میشود حکم بصحت عمل لکن مختار عدم جواز وبطلان عمل است سیم
آنست که آن حرفیکه از اشباع حرکه حاصل شده اگر چه در مثل آن مقام موضوع
نیست بجهت معنی لکن موجب اندراج کلمه مزید فیها میشود در تحت بعض الفاظ
موضوعه مثل اشباع در فتحه بای اکبر بحدیکه بگوید اکبار وحرف زاید بسبب اشباع
فتحه در این مقام اگر چه وضع بجهت معنی نشده است لکن باعث این شد که این لفظ مفرد

شد در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع کبر است و کبر نقاره و دهل را
گویند و این نیز بود و قسم میشود بمجرد آنکه این معنی را منوی قاری هست یا نه در صورة
اول اشکالی در فساد آن نیست و امّا در صورة ثانیه پس محل خلاف مابین فقها است
مختار در اینجا نیز فساد عمل است و فرقی در این باب مابین اینکه اکتفا بآن نماید
یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در صورتی که فرض شود که این اشباع سهواً
شده باشد در این صورة اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای محل تلافی لازم
و با تجاوز از محل تلافی نمی باشد در هر دو صورت عمل محکوم بصحت است مخفی نماند
که از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم شد قسم پنجم از اقسام مسئله
آنست که اشباع حرکت نماید بنحوی که مولد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل قسم اول
بوده باشد و نه از قبیل قسم ثانی مثل اشباع ضمه دال الحمد لله بنحوی که واو حاصل
شود و اشباع کسره هاء جلاله بنحوی که یا حاصل شود و نحو اینها حکم بفساد در
اینجا اگرچه اخفی از سابق است لکن ظاهر حکم ببطلان عمل است در این صورة بازید آنکه
تفاوتی نیست در حکم بفساد در اقسام مذکوره مابین اینکه نماز بوده باشد
یا غیر نماز مثل تلاوت قرآن که بر آن شخص لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر
اجاره بلی فرقی که هست مابین تلاوة قرآن مثلاً و نماز آنست که اگر اتیان
بچنین عمل در تلاوت قرآن نماید اجتزاء بآن نمی تواند نمود لکن با تدارک
و تلافی بنحوی که اخلال بترتیب واقع نشود عملش بی عیب و صحیح است و امّا در نماز

پس اگر

پس اگر سهواً چنین عملی از او صادر شده باشد و از محل تجاوز نکرده باشد لازم است
تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم بصحت است و اگر بعد از تجاوز از محل متذکر شود
تلافی ضرور نیست بلکه جایز نیست و نماز صحیح است و امّا هرگاه عمداً بوده باشد
پس ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که این زیادتی یا موجب این
میشود که مرتبه فیها الی الخارج از قرآن و دعا و ذکر شود یا نه اگر اول است مثل
اکبار که مصداق هیچیک نیست در این صورة حکم شود ببطلان نماز و اعاده
مثمر ثمری نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورة اجتزاء بآن نماز
فاسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده نماید بر وجه صحیح خواهد بود اشکالی که در این
مقام هست این است که آن کلمه که این زیادتی در آن واقع شد یا مصداق قرآن
هست یا نه اگر هست می باید حکم شود بجواز چنین زیادتی و صحت نماز نظر بصدق
امتثال بنا بر این فرض و اگر نیست حکم شود بعدم جواز و فساد نماز پس اعاده
مطلقا مثمر ثمر نخواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی
در اذکار مستحبه نماز باین نحو که اگر این اشباع موجب خروج از ذکر بودن شود
نماز باطل خواهد بود و اگر نه فسادی نخواهد بود در صورة عمد و امّا در صورة
سهو مطلقا موجب بطلان نیست اگرچه امتثال بآن ذکر موظف در جمیع احوال
کرده نخواهد بود مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی بود که اشباع حرکت
حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بود خواه در قرائت بوده باشد یا اذکار

واجبه یا اذکار مستحبه و امّا هرگاه غیر از اینها بوده باشد مثل آنکه در اثنای نماز
تکلم بحرفی نماید یا اشباع حرکت آن بنحوی که مولد حرف بوده باشد اشکالی در آن هست
ظاهر این است که اگر متعمداً چنین نماید باعث بطلان نماز شود و امّا اگر ساهیاً
بوده باشد ضرری نداشته باشد یعنی موجب بطلان نماز نشود اگرچه موجب سجده سهو
شود بدانکه بعد از آنکه این مباحث منقح شد عود میکنیم بجواب تکبیر کلام ما در آن
بود پس میگوییم در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع در فتحه همزه نماید باین نحو که بگوید
آالله اکبر مثل آالله اذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست
ظاهر این است که محل خلاف نبوده باشد پس این محل خلاف نیست ظاهر از مرحوم محقق و مرحوم
علامه رفع الله تعالی قدرهما این است که موجب بطلان نشود اگرچه ترک افضل بوده
باشد و لکن مختار این است که موجب بطلان نماز شود و استیناف لازم بوده باشد
مگر در صورتی که سهواً بوده باشد در این صورت ظاهر این است هرگاه اعاده نماید بنحو
صحیح نماز صحیح بوده باشد و این دخل ندارد بآنچه بعد مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی که تکرار تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است نظر باینکه آنچه در اول صادر
شده صیغه تکبیرة الاحرام نبوده است پس تکراری نخواهد بود و در صورة عمد چونکه
مفروض این است که اینرا بقصد تکبیرة الاحرام متعمداً گفته پس چنین قولی با چنین
قصد منهی عنه بوده و نهی در عبادات مقتضی فساد است پس استیناف نماز لازم است
و در صورة سهو چونکه نهی نیست پس اکتفا باعاده تکبیر بر وجه صحیح کفایت میکند

وامّا هرگاه این معنی منوی نبوده باشد

لکن این

لکن این ثمره مبنا بر وجوب نیت است ظاهر است و امّا بنا بر تحقیق که نیت عمل خارج از عمل است
و موقوف علیه صحت آنست و اکتفا کنیم در نیت بهمان داعی بر اتیان عمل ثمره چندانی
ندارد در هر دو حالت اکتفا باتیان تکبیرة الاحرام میشود بلی ثمره که هست باعتبار اثم
و عدم آنست که در صورة تعمد آثم است بخلاف صورة سهو و امّا هرگاه امتداد در
الف جلاله یعنی الف متخلل مابین لام و هاء جلاله را زیاد نماید بضعف آنچه بآن
امتثال حاصل میشود در این صورة ظاهر این است که حکم بفساد و لزوم استیناف
نمی توان نمود بلکه ظاهر این است که صحیح بوده باشد چنانچه مفصلاً بیان شد و امّا
هرگاه ضمه هاء جلاله را اشباع نماید بنحوی که واو حاصل شود پس این محل اشکال است
نظر باینکه ظهور جواز مثل مدّ الف جلاله نیست و در عدم جواز مثل اشباع همزه جلاله
بنحوی که مماثل آالله خیر اما یشرکون نیست لکن چون انصراف اطلاقات تکبیر بامثال
اینها ظاهر نیست و نمی توان ادعای قطع نمود بر اینکه مخالف با فعل فخر کائنات و نواب
عظام آن سرور است پس قاعده اشتغال مقتضی فساد و عدم حصول امتثال است
بعلاوه مقتضای قوله تعالی صلّوا کما رأیتمونی اصلّی و امّا اشباع فتحه باء اکبر بنحو
مولد الف بوده باشد پس حکم بفساد در آن اظهر است اگرچه ناوی نبوده باشد آنچه را
مثل این هیئت موضوع بازای او بوده باشد چنانچه تفسیر بآن شده و همچنین حال در
اشباع فتحه همزه اکبر بحد مذکور و الحمد لله الودود و الشکور مخفی نماند اگرچه
مضمار کلام در این مقام خارج از حد اعتدال شد و لکن چونکه در مباحث مذکوره

اهتمامی بود و در کلمات اصحاب نور الله تعالی مراقدهم منقح نبود بمعاونت تایید الهی جل شانه
ختم نمود **بحث چهارم** در بیان لزوم اعتبار قیام است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام
بدانکه لازم است بر مکلف در صورتیکه متمکن از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة الاحرام
نماید در حال قیام پس هر گاه در صورة تمکن از قیام اتیان بان ننماید قاعداً یا در
حین ارادهٔ قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از انکه راست ایستاده باشد اگرچه ختم
انتهای تکبیر در حال ایستاده بوده باشد در جمیع این صور نماز باطل است و همچنین است
هر گاه انتها نماید بتکبیر در حال انحناء بجهة رکوع اگرچه در حق ماموم مسبوق
بوده باشد پس مسئله مفروض بچند صورة میشود اول انست که کل تکبیر را در غیر
حالت قیام بعمل اورد خواه حال الجلوس بوده باشد یا حال ارادهٔ قیام در اثنای آن
دوم انست که شروع بتکبیر نمود در غیر حالت قیام لکن ختم ان در حال قیام نمود
سیم انست که شروع بتکبیر نمود در حال قیام لکن ختم ان نمود در حال انحناء بجهة
رکوع لکن در حق غیر ماموم مثل کسیکه غافل از قرائة یا تسبیح بدل قرائة شده
شروع نمود بانحناء بجهة رکوع چهارم مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر واحد
بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع هر دو گفته باشد یا همان بقصد تکبیرة الاحرام
فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز باطل است خواه عمداً چنین نموده باشد
یا سهواً ظاهر این است در هیچیک از صور مذکوره خلاف نبوده باشد مگر در ماموم
که مرحوم شیخ در اینجا فرموده که اگر تکبیر واحد بگوید بقصد تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع

وشروع

وشروع بان نموده باشد در حال قیام نماز صحیح خواهد بود اگرچه انتهای تکبیر در حال
انحناء بجهة رکوع بوده باشد این قول ضعیف است بخفی نماند چنانچه واجب است رعایة
قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است رعایة جمیع واجبات نماز در ان مثل طهارة
از حدث و خبث و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذلک پس هر گاه اخلال
بهر یک از اینها نماید اگرچه در جزئی از اجزای تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد
بود **بحث پنجم** در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام از اجزای
رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود بسبب زیادتی ان خواه عمداً بوده باشد
یا سهواً بنا بر این هر گاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیاً نماز باطل میشود و هر گاه
ثالثاً اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و هم چنین است حال در هر فرد از ان
نماز صحیح میشود و در زوج باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس بتصریح بان
فرموده لکن در این کلام اجمالی هست محتاج بتوضیح است پس میگوئیم توضیح مطلب مفتقر
این است که گفته شود کسی که تکبیر گفت بقصد دخول در نماز دخول در صلوة در حق
او متحقق میشود در این صورت تکبیر دیگر که بقصد دخول در نماز میگوید یا با فعل
منافی است از جملهٔ ان نیت قطع نماز است بنا بر انکه نیت قطع را مبطل دانیم مطلقاً
یا در صورة تقیید بانچه سابق بیان شد بتکبیر ثانیه دخول در نماز متحقق میشود
پس این صورة از محل کلام خارج خواهد بود و هر گاه با عدم فعل منافی است شکی
در این نیست تکبیرهٔ ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز است خواه عمداً بوده باشد یا سهواً

وخواه عالم بوده باشد بحکم یا جاهل بوده باشد بنا بر این تکبیرهٔ ثالثه که میگوید بقصد
دخول در صلوة نظر بانکه نماز اول باطل شد بسبب اتیان بتکبیرهٔ ثانیه پس گویا که
داخل در نماز نشده بوده است پس بتکبیرهٔ ثالثه بقصد مذکور دخول در نماز متحقق
میشود و از انچه مذکور شد ظاهر میشود که حاجت بنیت نباشد که بگوئیم چونکه تکبیرة
الاحرام محل باید متصل باشد بر نیت پس حکم بانکه با تکبیرهٔ ثالثه مثلاً دخول در نماز
متحقق میشود در صورتی است که با نیت بوده باشد وجه عدم حاجت بجهة انست
چونکه مفروض انست که هر تکبیر بجهة دخول در نماز است پس انفکاک این از نیت
محال است لکن کلامیکه در این مقام هست این است کسی که تکبیر گفت بقصد دخول در
نماز تکبیر دیگر بهمین قصد بچه معنی است مگر در صورة اعراض از قصد اول و فعل
منافی یا در حالت ذهول از اول یا در صورتیکه معتقد این بوده باشد که بسبب تکبیر مثلاً
دخول در نماز متحقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلث علت ناقصه بوده باشد بجهة
دخول در نماز بمجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق شود اول از انسه شد که از محل
کلام خارج است بجهة انکه بعد از اعراض از تکبیر اول و فعل منافی مخفی است دخول
در صلوة بتکبیر دوم خواهد بود و ثالث محل اشکال است بجهة انکه ممکن است کسی
بگوید تکبیر گفتن بقصد انکه با این تکبیر دخول در نماز متحقق نمیشود منهی عنه خواهد
بود پس هیچ یک دخول در نماز متحقق نخواهد شد بلکه بمجموع من حیث المجموع نیز دخول
در نماز متحقق نخواهد بود نظر بانکه کل شریک خواهند بود در این معنی که مذکور

شد جواب

شد جواب از این انست که میگوئیم که همان فرض ثانی که تکبیر ثانی بقصد دخول در نماز
در صورة ذهول از اول کفایت میکند در تصحیح انچه فرموده اند که در زوج باطل و در فرد
صحیح خواهد بود **بحث ششم** سابق بیان شد که لازم است در حق کسیکه اتیان
بتکبیرات سبع افتتاحیه می نماید تعیین تکبیرة الاحرام نماید مذکور شد که تعیین ان
بیکی از سه طریق میشود اول انست که قصد نماید که این تکبیر واجب است دوم انست که
نماید که این تکبیرة الاحرام یا تکبیر افتتاح در نماز است سیم انست که قصد نماید که این
تکبیری است که بان دخول در نماز متحقق میشود هر یک از انحای ثلاثه که بوده باشد
کفایت می نماید و در صورتیکه مکلف ناوی ان بوده باشد که اتیان ننماید مگر تکبیرة
الاحرام را همین قصد کفایت مینماید در امتیاز پس حاجت بتمیز نخواهد بود پس
وحدت تکبیر معین او است پس فی الحقیقة مال ناوی این است که این تکبیرة الاحرام
است مثلاً پس نیت تکبیرة الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن مثلاً لازم است کلامیکه
در این مقام است این است که ایا در نیت انفراد نیز لازم است بنا بر این هر گاه قصد
تشریک نماید مثل انکه نیت نماید که این تکبیر چنانچه تکبیرة الاحرام است تکبیرهٔ رکوع نیز
بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق مثل انکه درک امام نمود در رکوع اتیان بتکبیر
واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع صحیح نخواهد بود با نیت مثل این
تشریک مضر نخواهد بود تنقیح مقام مقتضی این است که گفته شود در اینجا دو مقام است
اول انست که نیت تشریک نماید باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام

مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد و این بعلاوه آنکه در تداخل مستلزم این است که شیء واحد شخصی بهمان تشخص که دارد مصداق دو نوع واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم اجتماع ضدین است اختلاف حیثیت با وحدت نحو وجود مثمر ثمر نخواهد بود مقام تأمل است که نیست این نماید که این تکبیر تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع مثل تداخل اغسال مستحبه و غسل واجب باین معنی که غسل واجب مجزی از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقه ما جوهم و مثاب از هر دو شده باشد و در این مقام این مطلب مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع در خلاف و روایت معویة بن شریح و فتوی جماعه از اعاظم اصحاب مبحث هفتم در بیان رجحان رفع یدین است در حال تکبیرة الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحب این است چنانچه سابقا اشاره بان شد که دو دست را در حال ضم جمیع انگشتان حتی دو انگشت بزرگ در حال تکبیر بلند نموده آنکه در آن نیست کلامی که هست در کیفیت رفع یدین و در تحدید انست اما کیفیت رفع یدین پس اختلاف کرده اند در آن فقها بسه قول مشهور و مختار انست که ابتدا در رفع یدین در حال ابتدا بتکبیر بوده باشد و انتهای در رفع انتهای او و اتمام تکبیر پس شروع بپایین آوردن دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود قول دویم انست که اتیان بتکبیرات بعد از رفع یدین مینماید باین نحو که اول دستها را بلند مینماید اتیان بتکبیر مینماید در حال بلند داشتن دستها بعد از فراغ از تکبیر دستها را پایین میآورد قول سیم انست که اول دستها را بلند میکند و اتیان

بتکبیر مینماید در حال پایین آوردن دستها مختار ما بین اقوال اول است ظاهر این است که تفاوتی در این کیفیت مابین تکبیرة الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع آنها خواه تکبیرة افتتاحیه بوده باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین بنحو مذکور شد مستحب است ظاهر این است تا دیگر سنت میشود برفع یدین در حال تکبیر هر نحو که بوده لکن کیفیت مذکوره افضل افراد بوده باشد مبحث هشتم در بیان اهم امور است در این مقام ای برادر عزیز بدانکه اهم امور در این مقام دانستن معنی تکبیر و متذکر شدن بان است در حال تکبیر و عمل بمقتضای آن نمودن است پس میگوییم در آن حال معلوم است لفظ اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغه تفضیل است و در تقدیر مفضل علیه دو نحو نقل شده یکی من کل شیء ای الله اکبر من کل شیء خداوند عالم جل جلاله بزرگتر است از هر چیزی دویم من ان یوصف یعنی الله اکبر و اجل من ان یوصف خداوند عالم عز شانه اجل از آن است که وصف واصفی بتواند بساحت جلال و عظمت آن جناب را وصف نماید تفسیر ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار معتمدا علی الخبر از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بعد از آنکه آن حضرت رد تفسیر اول فرموده پس مختار تفسیر ثانی است و تفسیر اول مناسب نیست اگر چه او فق بوضع لغوی لفظ است بیان عدم مناسبت آن این است که ما سوای حق جل جلاله همه کل مخلوق خداوند عالم و اضعف عبید آن قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت

از الله اکبر من کل شیء بوده باشد مناسب نیست نه قبل از خلقت اشیاء و نه بعد اما قبل از خلقت آنها پس در آن وقت چیزی نبود که بتوان گفت که اکبریت خداوند عالم جل جلاله در نسبت بانهاست و اما بعد از خلقت پس مشخص است که قابلیت مخلوقین که بعض التفات حضرت جهان آفرین مخلوق شده اول عبید خالق سموات و ارضین است بعد از آنکه کسی معرفت بعلو و کمال الخالق بقدر مقدور هم رسانید و عالم بدنو و قصور مخلوق گردید و دانست که اصل وجود و قابلیت کمالات آنها تحت از رشحات فیض از فیاض مطلق است و اینکه هیچ نسبت ما بین طرفین نیست مگر نسبت خالقیت که منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه جلالت و مخلوقیت که غایت مرتبه ذلت و منتهای مرتبه دنائت است بالاضافه بخالق با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تبجیل چنین خالق جلیل گوید خداوند عالم بزرگتر از همه مخلوقین خود است بسیار بسیار کلام بیجا بلکه واهی است بخلاف معنی ثانی که بسیار معنی عالی و متین و مناسب در مقام تعظیم و تبجیل است و بعد از آنکه معنی کلام را فهمید مناسب این است در آن وقت متذکر این معنی که غایت عظمت معبود است شد بمقتضای آن مصحوب بخضوع و خشوع ظاهری و باطنی گشته آثار عبادت و بندگی از او ظاهر گردد ظاهر این است که حکمت در اختیار این لفظ کریم در آن مقام عظیم مجهر تنبیه و تنبیه بر این مطلب قویم بوده باشد هدانا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و ثبتنا بالقول الثابت و النهج القویم بحق اکمل خلیقته و آله الطاهرین

چهارم از واجبات نماز قرائت است و در آن چند مبحث است اول بدانکه وجوب قرائت در نماز بر دو قسم است عینی و تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو رکعت از نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری و نماز کسوف و خسوف و زلزله و مانند اینها و نماز جمعه و عیدین و همچنین در هر رکعت از اولیین نماز چهار رکعتی و سه رکعتی باین نحو که معین است قرائت حمد در اینها بالاتفاق و اما وجوب تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی نظر باینکه مکلف مخیر است در اینها ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع چنانچه بیان خواهد شد مخفی نماند که چنانچه معین است قرائت فاتحة الکتاب در نمازهای مفروضه همچنان معین است در صلوات مندوبه پس ماهیت نماز مطلقا اگر چه نافله بوده باشد در حال عمد منعقد نمیشود مگر بقرائت فاتحة الکتاب و اما نماز میت که خالی از حمد است پس آن حقیقة نماز نیست و اطلاق نماز بر آن مجاز است و مرحوم علامه در مختلف فرموده در نماز سبحی و قائل شده بعدم اعتبار سوره حمد در آن پس بنا بر فرموده ایشان امثال از نماز تسبیحی حاصل میشود بچهار صورت اول قرائت حمد و سوره دویم با اخلال بهر دو سیم با قرائت حمد و اخلال بسوره چهارم عکس انست و اول اکمل اقسام است چنانچه ثانی اخس آنها است و ثالث دون است نسبت باول و اکمل است نسبت بثانی چنانچه رابع اخس است نسبت بثالث و ادون است نسبت بثانی و اما بنا بر مختار

امتثال ممکن نیست مکو بد و صورت ایشان نماند با قرائت حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها
مبحث دوم در بیان بطلان نماز است باخلال بقرائت سوره حمد بدانکه هرگاه کسی اخلال
نماید بقرائت سوره حمد عامداً در نماز از قرا دیگر مذکور شد نماز او باطل است قطعاً
و هم چنین است هرگاه اخلال باعراب یا بکلمه از آن نماید عمداً یا جهلاً بلکه چنین است
حال اگرچه اخلال بحرفی از حروف آن نماید و از این قبیل است هرگاه تبدیل حرفی از
حروف آن نماید بحرف دیگر مثل تبدیل حا بهاء و طا بتا و عین بالف و غین بقاف
و ضاد بظا و هکذا و نماز غالب اشخاص باطل میشود باین سبب که تبدیل حرف مینمایند
بحرف دیگر و باعث این نیست مگر مساهله و مسامحه در امر دین که اکتفا میشود
در امور نماز بانچه در حین طفولیت از زنان یا از ملا مکتبی اخذ نموده پس از
اهم امور در حق آبا و نسبت باولاد است که در اوایل تعلیم اهتمام نموده بنای
تعلیم اطفال را نزد کسی قرار دهند که رعایت این امور نماید که در بدایت امر
اطفال بنوع صحیح و مستحکم شود همینکه در بادی امر اطفال معتاد بغلط شده اند
صعوبت دارد عدول از آنچه عادت بان جاری شده و مناسب در این
مقام است که بیان مخارج حروف شود تا اطلاع بان موجب حذر از مفاسد
تبدیل حرف بحرف دیگر شود و قبل از شروع بمقصود مناسب این است که تفسیر
شود بر اقسام دندان انسان بدانکه دندان انسان بر چهار قسم است اول ثنایا
و این چهار دندان پیش است دو در فوق و دو در تحت دوم رباعیات بفتح را

وتخفیف

تقسیم دندان بچهار قسم معروف است

و تخفیف یای المثناة التحتانیه و این نیز چهار دندان است دو در فوق و دو در تحت
در جانب یمین و یسار ثنایا سیم انیاب و این نیز چهار است در جانب یمین
و یسار رباعیات دو در فوق و دو در تحت و این دوازده دندان است که دیه هر یک
در شریعت مطهره پنجاه مثقال شرعی از طلا است که هر مثقالی هجده نخود بوده باشد
پس دیه هر یک از این دندانها پنجاه اشرفی باجاقلو است که مجموع ششصد عدد
اشرفی باجاقلو است چهارم اضراس است و این شانزده دندان است هشت در
فوق چهار در جانب یمین انیاب و چهار در جانب یسار آن هشت در تحت کذلک
و دیه هر یک از اینها در شریعت مطهره بیست و پنج مثقال شرعی از طلا است که بیست
و پنج عدد اشرفی باجاقلو بوده باشد که مجموع چهارصد عدد اشرفی باجاقلو میشود که مجموع
یک هزار اشرفی باجاقلو است و این اضراس را قسمت نموده اند بضواحک و طواحن
ضواحک چهار دندان است دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار انیاب
و بقیه را طواحن گویند بنابر آنچه مذکور شد عدد دندانها بیست و هشت است که گاه
از زمان بلوغ تا بیست سی سال چهار دندان دیگر در می آید متصل بطواحن دو در
فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار بلکه غالب چنین است و این مسمی است بنواجد
و این را از اقسام اضراس شمرده اند بنابر این اضراس بر سه قسم خواهد بود ضواحک
و طواحن و نواجد و لکن در بعض اطلاقات نواجد بر ضواحک شده بعد از انضمام این چهار
بر بیست و هشت میرسد عدد دندانها بسی و دو و لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده

در بیست و هشت بنحوی که مذکور شد بعد از آنکه این مطلب منقح شد میگوئیم حروف
منقسم شده بسه قسم حلقی و فمی و شفوی اما حلقی پس شش حرف است همزه
و ها و عین و حای بی نقطه و غین و خای با نقطه اینها را حروف حلقی میگویند
باعتبار اینکه مخرج اینها حلق است مخرج همزه و ها اول حلق است بنابر آنکه اعتبار اولیه
از جانب سینه میشود و آخر حلق است بنابر اینکه اعتبار اولیه از جانب دهن شود
و مخرج عین و حای بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین و خای با نقطه آخر حلق است
بنابر اعتبار اولیه از سینه و اول حلق است بنابر اعتبار اولیه از جانب دهن و
اما فمی پس هجده حرف است اول قاف است و مخرج آن آخر زبانست با آنچه محاذی
آنست از بالا دوم کاف است مخرج آن بعد از مخرج قاف است قریب بان
از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین و یاء دو نقطه در تحت مخرج این
سه حرف وسط لسان است ششم ضاد نقطه دار است مخرج آن طرف لسانست
که منضم شود ببعضی از ضواحک فوقانی یا ببعضی از طواحن در فوق خواه از جانب
یمین یا از جانب یسار لکن در جانب یسار آسان تر است هفتم لام است مخرج
آن طرف زبانست که نزدیک بسر زبان بوده باشد با آنچه محاذی آن است از لثه
رباعیات و انیاب در جانب فوق از جانب چپ هشتم نون است مخرج آن سر زبانست
با لثه ثنایای در فوق یعنی پنج دندانهای پیش بالا نهم رای بی نقطه
مخرج آن بعد از مخرج نون است از جانب پایین زبان مجملاً مخرج از طرف

زبانست

زبانست که گذارده شود بر بیخ بعضی از ضواحک در جانب بالا دهم و یازدهم و دوازدهم
طا و دال بی نقطه و تای دو نقطه در فوق آنچه جماعتی تصریح بان نموده اند آنست
که مخرج این سه حرف سر زبانست با بیخ ثنایای فوقانی لکن لسان باید میل
نماید در وقت ادای طا بسوی حنک اعلا و در وقت ادای تا بسوی لب پایین و در
ادای دال بما بین این دو مخرج باید لکن ظاهر این است که تفرقه شود ما بین تلفظ طا و تا
و دال در مخرج خصوص صاد در وقتی که طا جزء کلمه بوده باشد مثل صراط الذین باین نحو
که مخرج طا پایین تر از سر زبان بوده باشد قریب بمخرج شین با آنچه محاذی او است
از حنک بالا سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم ظای با نقطه و ذال با نقطه و ثای مثلثه است
و مخرج این سه حرف سر زبانست با سر ثنایای فوقانی شانزدهم صاد بی نقطه هفدهم
سین بی نقطه هجدهم زای نقطه دار است اختلاف کرده اند در مخرج این سه حرف
بعضی گفته اند مخرج اینها میان زبانست با طرف ثنایای فوقانی و مذکور در جمله
از رسایل مولف در علم قرائت این است که مخرج اینها سر زبانست با زیر ثنایای
تحتانی و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبانست با خود ثنایا ظاهر این است
که آنچه مستفاد از ظاهر این اقوال ثلثه میشود هیچیک صحیح نبوده باشد بلکه حق این است
که مخرج صاد پایین تر از سر زبانست با منتهای لثه ثنایای بالا اگر اول کلمه
بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسانست با خود ثنایا دور نیست
که اشتباه شده باشد بتلفظ بعضی این حروف که صاد و سین و زا بوده باشد

و این توهم است بجهت آنکه صاد مرکب از سه حرف است ص ا و د و هر یک از اینها مخرجی
دارد بلکه مراد در این مقام تعیین مخرج آنچه مقصود است باین سه حرف است و مخرج آن
طرف زبان و نفس ثنایا نیست بلکه مخرج آن بنحوی است که مذکور شد و ممکن است
توجیه شود کلام ابن الحاجب بنحوی که راجع شود بانچه ذکر شد باین نحو که مراد از طرف
پایین تر از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا منبت آن بوده باشد که بیخ ثنایا
در جوف گوشت و پوست بوده باشد بنابراین امر در دو قول اول اسهل است
پس همه راجع میشود بانچه گفته شد و اما مخرج سین و زا پس آن بالاتر از مخرج
صاد است یعنی اقرب است بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و بعضی از مؤلفین از
اهل سمرقند تحدید مخرج این سه حرف را نوع دیگر نموده باین نحو که مخرج ص و س و ز بیخ
سر زبان با میان دندانهای پیشین و این نیز مثل سابق است و اما حروف
شفوی پس عدد آن چهار است اول فا مخرج آن وسط لب پایین است با اطراف
ثنایای فوقانی دوم واو سیم میم چهارم با موحده است مخرج این سه حرف میان
دو لب است میم از خارج و با در داخل و واو در میان داخل و خارج بدانکه منظور
در این مقام این است که تنبیه شود بر طریق استعلام مخارج حروف میگوییم تا بجا
بحدیکه در آن تعیین مخارج حروف شده باشد برنخورده ایم بلکه مظنون
این است که چنین حدیثی نبوده باشد بلکه طریق تشخیص آن تتبع و تفحص و محاورات
و استعمالات فصحای از اهل لسان است نظر باینکه قرآن مجید بلغت عرب منزل

شده مشخص و در آن تغییر و تبدیل در مخارج حروف نشده است پس مخارج حروف بان
نحوی است که بوده خدای تعالی جل جلاله فرموده ما ارسلنا من رسول الا بلسان
قومه و فرموده انا انزلناه قرآنا عربیا ظاهر این است و چه اختلاف در تعیین
مخارج حروف اختلاف در استنباط طبیعت هر کس بنحوی که بتأمل در استعمالات فصحا
استنباط نموده ثبت نموده بنابراین ظاهر این است که رعایت این دقایق که
مذکور شد موقوف علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه لازم همان قدر است
که تلاوت شود بنحوی که امتیاز ما بین حروف متحقق شود و علاوه بر آن از
محسنات قرائت است قدری که معتبر در صحت عمل است همان قدر است که مذکور
شد یعنی تلاوت نماید بنحوی که حروف ممتاز شود از همدیگر و این قدر که اهمت
موقوف است باداء حروف بنحوی که مذکور شد که اهمیت چنین نیست بجهت آنکه معتبر
در تلفظ حروف آن است که در حین تلفظ هر گاه اهل لسان مطلع شوند گویند
این شخص فلان حرف را تلفظ نمود و اگر چنین نباشد محکوم بر بطلان خواهد بود
بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوییم مطلب این است که اخلال بحرفی از حروف
فاتحة الکتاب و هم چنین است کل اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر
رکوع و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف واحد از هر یک بوده باشد عمدا موجب
بطلان نماز است خواه ترک آن حرف بوده باشد یا تبدیل آن حرف بحرف دیگر
مخفی نماند که چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بحروف در آنچه مذکور شد

هم چنین باطل میشود بسبب اخلال بتشدید نظر باینکه اخلال بتشدید مستلزم
اخلال بحرف است و اما اخلال بمد پس میگوییم مد یا متصل است یا منفصل یا غیر
هما توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود مد در لغت بمعنی کشیدن است
و در اصطلاح قرا عبارت از کشیدن صوت است بنهج مخصوص و این مد یا ذاتی حرف است
یا عارضی او است کلام در اول نیست نظر باینکه آن لازم تلفظ بطبیعت حرف است
بلکه کلام در مدی است که نسبت بامر خارج عارض کلمه میشود و آن امر خارج یا همزه
یا سکون آنجا که همزه سبب میشود آن را مد متصل و مد منفصل میگویند و سبب نیز
سکون در غیر مد متصل و مد منفصل است مثل مد سکون عارض و مد سکون
لازم مدغم و غیر هما و وجه سببیت همزه از برای مد در متصل و منفصل بجهت
سهولت امر در اداء همزه است از مخرج خود چنانچه وجدان بعد از تأمل در تلفظ
اولئک و ما انا ظاهر میشود که مد متصل آن است که حرف مد و سبب مد
هر دو در یک کلمه جمع شوند حرف مد سه تا است الف ما قبل مفتوح و واو
ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور پس هر گاه حرف مد که عبارت
از یکی از این سه حرف بوده باشد و سبب مد که همزه بوده باشد در یک کلمه
جمع شوند آن مد را متصل خوانند نظر باتصال حرف مد و سبب آن که همزه
بوده باشد مثل جاء و اولئک و جیء و سوء و مد منفصل آنست که حرف
مد در کلمه بوده باشد و سبب مد در کلمه دیگر لکن لا مطلقا بلکه باین نحو

که حرف مد در آخر کلمه اولی بوده باشد و سبب مد در اول کلمه ثانیه مثل انا
انزلناه و لا اله و قوا انفسکم و فی انفسهم ملخص مقال آنکه بعد از حرف مد یا
همزه است یا حرف ساکن اگر همزه بوده باشد ذاتی که مد را در این حالت مد متصل
یا منفصل مینامند و اگر حرف ساکن بوده باشد این نیز بر دو قسم است نظر
باینکه این سکون یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی را منقسم بر سه قسم کرده اند
اول مد سکون لازم مدغم و آن در جایی است که سبب مد سکون حرفی بوده باشد
که در مثل خود ادغام شده باشد مثل دابة و اتحاجونی و لا الضالین قسم دوم
مد در اوایل سور است مثل حم و یس و طسم و المص و کهیعص و حم عسق
در بعضی یک مد است و در بعضی دو و در بعضی سه مد تفصیل آن این است که در
حم و یس و ص و ن یک مد است در میم حم و سین یس و ص و ن باین نحو
که یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی در حم حرف مد است و سکون در میم ملفوظی
سبب مد حرف مد و سبب مد هر دو ملفوظ است نه مکتوب و هم چنان در یس
که یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی
سبب مد و در ص الف ملفوظی حرف مد است و سکون دال ملفوظی سبب مد
و در نون واو ساکن ما قبل مضموم ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی
سبب مد و در الم دو مد است در اول حرف مد الف ملفوظی است و سبب مد
سکون میم ملفوظی و در ثانی حرف مد یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی است

وسبب مدّ سکون میم ملفوظی است و در المص سر مدّ است در اوّل حرف مدّ الف ملفوظی
که ظاهر میشود بسبب تلفظ بلام وسبب مدّ سکون میم ملفوظی است و در ثانی حرف
مدّ یای ساکن ما قبل مکسور ملفوظی است وسبب مدّ سکون میم ملفوظی است و در
ثالث حرف مدّ الف ما قبل مفتوح ملفوظی است وسبب مدّ سکون دال ملفوظی است
و در کهیعص دو مدّ است حرف مدّ در اوّل الف ما قبل مفتوح ملفوظی است وسبب
مدّ در آن سکون فاء ملفوظی است وحرف مدّ در ثانی الف ما قبل مفتوح ملفو
ظی است که بتوسط تلفظ بصاد ملفوظی است وسبب مدّ سکون دال ملفوظی است
که بتوسط آن نیز ملفوظ است پس در هاو یا و عین مدّی نخواهد بود نظر بانتفا
سبب مدّ در هاو یا وانتفای حرف مدّ در عین و در حم عسق سر مدّ است یکی
در حم و دو در س وق و در حا و عین مدّی نمی باشد نظر بانتفای سبب مدّ
در اوّل وحرف مدّ در ثانی واین قسم ثانی از مدّ را یعنی مدّ در اوایل سور مذکوره
مدّ فواتح سور و مدّ حروف هجا و مدّ سکون لازم مظهر می نامند قسم ششم از اقسام
مذکوره را مدّ ابدال و مدّ انقلاب گویند واین در جائی است که حرف مدّ منقلب
از همزه بوده باشد خواه سبب مدّ سکون حرف مدغم بوده باشد یا غیر آن مثل
آلان که در اصل ءألان بد و همزه بود همزهٔ اوّل حرف استفهام است و همزهٔ ثانی
جزء کلمه است نظر باجتماع دو همزه همزهٔ ثانی قلب بالف شده پس حرف مدّ در
اینجا الف ما قبل مفتوح منقلب از همزه است وسبب مدّ سکون لام واین قسم از مدّ در قرآن

درشش

در شش موضع شده دو در سورهٔ انعام اوّل قوله تعالی ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ
وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ و قوله تعالی وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ
اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ اصل آلذکرین ءألذکرین بود اجتماع همزتین موجب
شد که همزهٔ ثانی قلب بالف شد اگرچه طریقهٔ معهوده در همزهٔ ال حذف است لکن
در این مقام خصوصیتی هست که مانع از آن است بیان این مطلب آن است که هرگاه همزهٔ
ال حذف شود باید قرائت شود قل الذکرین با همزهٔ استفهام این موهم این است
که همزهٔ که می باید ساقط شود ثابت شده بل لابد است که قلب بالف شود تا مشخص
شود که همزهٔ موجوده از اداة استفهام است معنی ظاهر این شریف این است که حق فرموده است
خداوند عالم جلّ جلاله هشت زوج را زوج بر چند معنی اطلاق میشود یکی آنست که زوج
چیزی را گویند که با او ملاحظه شود چیز دیگر از جنس او و هر یک را بملاحظه دیگری
زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهرا همین معنی مراد است با اختلاف در ذکوریت و انوثیت
بعد از آن بیان فرموده هشت زوج را فرموده من الضأن اثنین یعنی از گوسفند دو تا
یکی نر و دیگری ماده و من المعز اثنین یعنی از بز دو تا یکی نر و دیگری ماده قل
آلذکرین حرّم ام الانثیین این دو بر کفار است یعنی بگوای رسول من تو این دو صنف را
حرام فرموده است خلاق عالم جلّ جلاله یا ماده این دو را استفهام در این مقام
استفهام انکاری است حاصل معنی آنکه هیچیک را حرام نفرموده کسی که مدّعی
تحریم است کاذب خواهد بود و از اینجا ظاهر معنی آیهٔ دیگر ظاهر میشود و دو موضع دیگر

در سورهٔ یونس که فرموده آلان وقد کنتم به تستعجلون و آلان وقد عصیت قبل و اصل
حصر الان مصدّر بهمزهٔ استفهام است در دو موضع مذکور از سورهٔ یونس نیز مطلق
الآن و الا لفظ الان غیر مصدّر بهمزهٔ استفهام منکر است کقوله تعالی قالوا الان
جئت بالحق و قوله تعالی فالآن باشروهن و قوله تعالی یتبعنا الآن و قوله تعالی الان خفف الله
عنکم و قوله تعالی الان حصحص الحق و غیر ذلک موضع پنجم در سورهٔ یونس قال الله
تعالی آلله اذن ششم در سورهٔ نمل فرموده آلله خیر اما یشرکون انچه مذکور
شد در اقسام مدّی بود که سبب مدّ سکون لازم حرف بوده و امّا سبب مدّ یکی
سکون عارض بوده پس در جائی است که اصل آن حرف متحرک بوده باشد لکن سکون
عارض او شود بجهت وقف بر آن مثل وقف بر آخر کلمه که ما قبل آن حرفی از حروف
مدّ بوده باشد مثل العالمین الرحیم و الدین و نحو اینها و گاهست این دو قسم مثل
مدّ یکی سبب آن سکون لازم کلمه بوده و مدّی که سبب عارض کلمه بوده باشد با هم
جمع میشوند در کلمهٔ واحد مثل ولا الضالین در اینجا مدّ سکون لازم مدغم و مدّ
سکون عارض هر دو جمع شده در مدّ الضاد حرف مدّ است و سکون لام مدغم
سبب مدّ و در ثانی حرف مدّ یای ساکن ما قبل مکسور است وسبب مدّ سکون
عارض نون بعد از توضیح این مراتب میگوییم مدّ عجالة این است که آیا رعایت این اقسام
مدّ باسرها لازم است یا نه پس میگوییم امّا مدّ منفصل ظاهر این است که حکم بعدم
لزوم رعایت آن در نماز و غیر نماز اشکالی نداشته باشد نظر بانتفای مقتضی

لزوم

لزوم و امّا مدّ متصل پس جماعتی از اعاظم متأخرین حکم فرموده اند بلزوم رعایت آن و
ببطلان نماز بسبب اخلال بآن مثل شیخین سعیدین شهید اوّل و ثانی بلکه محقق
ثانی در تعلیقات خود بر شرایع دعوای نفی خلاف بر آن نموده بنا بر این حکم بجواز اخلال
مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت مدّ متصل لازم خواهد بود و امّا مدّ سکون لازم
مدغم پس رعایت آن نیز لازم است نظر باینکه اخلال بآن موجب اخلال بتشدید است
و سابق بیان عدم جواز اخلال بآن شد و امّا مدّ فواتح سور ظاهر این است رعایت
آن لازم بوده باشد و همچنین است مدّ ابدال نظر باینکه اخلال بآن موجب اخلال
بحرف است لکن قدر لازم همان قدر است که الف منقلب از همزه تلفظ شود علاوه
بر این ظاهر این است که لازم نبوده باشد و امّا مدّ عارض پس حکم بلزوم آن نمی توان
نمود بلکه ظاهر این است که لازم نبوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد در باب
اخلال بحروف و مدّ بود و امّا اخلال باعراب و حرکات پس میگوییم این بچند قسم
متصور میشود اوّل این است که مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی بوده باشد مثل
انعمت بضم تا شکی در بطلان نماز در این صورت نیست دوم آنست که مخالف
قواعد عربیه بوده باشد لکن مغیر معنی نبوده باشد مثل الحمد لله بکسر دال الحمد
وضم هاء لله در این صورت نیز حکم ببطلان نماز بی اشکال است سیم آنست
که موافق قواعد عربیه است لکن مخالف قرائت مشهوره است مثل ربّ العالمین
بنصب با و برفع حکم بعدم جواز اگرچه خالی از اشکال نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل

مجاز است بحث پنجم مدانکه سابق اشاره شد باینکه قرائت فاتحة الکتاب
در نماز گاهست واجب عینی است و گاهست واجب تخییری پس میگوییم واجب تخییری
در رکعت ثالثه نماز مغرب و در رکعتین اخیرتین نماز ظهر و عصر و نماز
عشا است نظر باینکه مکلف در اینها مخیر است مابین قرائت سوره حمد و تسبیحات
اربع اشکالی بلکه خلافی در این مقدار نیست خلافی که هست این است که آیا این
تخییر در حق کسی است که اتیان بقرائت فاتحة الکتاب در رکعتین اولیین
نموده باشد و اما هرگاه قرائت حمد را فراموش کرده باشد در این دو رکعت در این
صورت تخییر در حق او نیست بلکه معین است قرائت حمد چنانچه مرحوم شیخ طوسی
در کتاب خلاف این قول را اختیار فرموده و نقل شده از شیخ مفید باآنکه
تخییر ثابت است اگرچه قرائت حمد را در هر یک از رکعتین اولیین فراموش
نموده باشد مشهور ما بین فقها و مختار در مسئله ثانی است پس تخییر
ثابت است مطلقا اگرچه اخلال بسوره حمد نموده باشد در هر یک از رکعتین
اولیین بجهة مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخرتین نماز
چهار رکعتی مخیر است ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع هر یک که خواهد اتیان
نماید امتثال حاصل است بعد از بیان این مطلب مناسب این است که تنبیه
شود بر چند امر اول آنست که تخییر در این مقام ثابت است بعنوان اطلاق
پس امتثال حاصل میشود بچهار طریق اول باتیان قرائت سوره مبارکه حمد

در هر یک

تسبیحات افضل است در حق امام و ماموم و منفرد

و در بیان عدد واجب از تسبیحات است

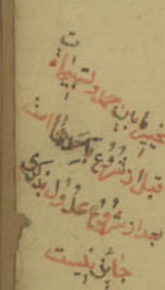
در هر یک از رکعتین اخیرتین دوم باتیان بتسبیحات کذلک سیم باتیان بقرائت حمد
در رکعت ثالثه و بتسبیحات در رکعت رابعه چهارم عکس این ظاهر این است که امتثال
حاصل میشود بهر یک از صور اربعه که مذکور شد دوم آنست که آیا تخییر در این مقام
تخییر ما بین متساویین است یا تخییر ما بین راجح و مرجوح است بدانکه اختلافست
در این مقام ما بین فقها هشت قول اول آنست که تسبیح افضل است مطلقا دوم
افضلیت قرائت حمد است کذلک سیم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و منفرد
چهارم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و تسبیحات است در حق ماموم و
مساوات است در حق منفرد پنجم افضلیت قرائت حمد است در حق امام و افضلیت
تسبیحات است در حق منفرد ششم قول بمساوات و عدم رجحان احدهما است بر
دیگری خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد هفتم افضلیت قرائت است
در حق امام و مساوات است در حق منفرد هشتم افضلیت قرائت است در حق امام
و مساوات است در حق ماموم و منفرد مختار قول اول است پس تسبیحات افضل است
در حق امام و ماموم و منفرد سیم در بیان عدد تسبیحات است کلمات فقها
قدس الله اسرارهم بحسب ظاهر در آن مختلف است و حاصل اختلاف راجع میشود
بشش قول اول آنست که عدد تسبیحات دوازده است باین نحو سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اکبر سه مرتبه اتیان باین اذکار را بعد مینماید این
قول ظاهر میشود از کلام شیخ در نهایه و اقتصاد و از بعض نسخ مقنعه دوم آنست

که عدد تسبیحات ده است باین نحو که همین اذکار را سه مرتبه میخوانند لکن تکبیر را
در دوم مرتبه اول اسقاط مینماید این قول مختار شیخ صدوق است در هدایه
و شیخ مفید است در مقنعه و سلار بن عبد العزیز است در مراسم و سید بن
زهره است در کتاب غنیه و ابن ادریس در سرائر سیم آنست که عدد تسبیحات
نه است باسقاط تکبیر در هر سه مرتبه و این ظاهر میشود از اکثر نسخ مقنعه و حکایت
کرده اند این قول را از حریز بن عبد الله السجستانی چهارم آنست که عدد تسبیحات
چهار است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله و این قول مرحوم ابی الصلاح است
در کافی و اما نسبت قول بجمع را بابی الصلاح چنانچه صادر شده از مرحوم
علامه در مختلف شاید ماخوذ از غیر کافی بوده باشد پنجم قول بجواز اجتزاء
بمطلق ذکر است که چه الله اکبر فقط یا الحمد لله یا غیر اینها بوده باشد ششم
تعین چهار تسبیح و عدم وجوب زاید بر آن است و این مشهور ما بین اصحاب
و مختار ما بین اقوال است باین نحو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر همان قدر واجب است علاوه بر آن واجب نیست بلی افضل و مستحب آن است
که اتیان باین سه مرتبه نماید دفعه اولی واجب و دو مرتبه بعد مستحب بعد از
فراغ از تکبیر مرتبه آخر مستحب این است که استغفار نماید باین نحو که بگوید استغفر الله
ربی و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی اولی و انسب است چنانچه وجه آن از
مطالع الانوار مبین است چهارم اختلاف کرده اند فقها در تعین اخفات در تسبیحات

اربع



اربع بدل حمد و جواز جهر در آن ابن ادریس در کتاب سرائر تصریح فرموده بجواز
جهر و عدم تعین اخفات و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این
قول فرموده و هم چنین شیخ ابو العباس در محرر و موجز و صاحب ذخیره در ذ
خیره و کفایه و علامه مجلسی در بحار بجماعت علمای مذکوره در کتب مذکوره
تصریح فرموده اند بجواز جهر و عدم تعین اخفات و این ظاهر میشود از مرحوم علامه
در کتاب تحریر و احوط بل اظهر در مسئله تعین اخفات و عدم جواز جهر است
و این قول محققین از فقها است و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح الفیه
این قول را نسبت بمشهور داده است و هم چنین شیخ حسین ابن عبد الصمد در
شرح الفیه پنجم ظاهر این است که تخییر ما بین سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربع
قبل از شروع بیکی از این دو است و اما هرگاه شروع بیکی از این دو نمود
ظاهر این است که آنچه را شروع نموده در حق او متعین میشود عدول از آن
بدیگری در این صورت جایز نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ شهید تصریح
باین فرموده در کتاب ذکری نظر باینکه هرگاه عدول نماید از حمد بعد از شروع
باآن نموده بتسبیحات در اینوقت لازم میآید که زاید نموده باشد در واجبات
نماز عمدا با عدم دلیلی که دلالت نماید بر جواز آن پس میگوییم این زیادتی است
در واجبات نماز عمدا پس مبطل نماز خواهد بود نظر بحدیث صحیحی که روایت
شده از کتاب سرائر و دقائق از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده



فمن زاد فی صلوته فعلیه الاعاده واذکرها اللّه و تخییر ما بین الامرین قابل معارضه
باین نیست چنانچه وجوه بر متامل ظاهر است بلی هرگاه مقصود مکلف قبل از
شروع بنماز این بود که تسبیحات اربع را خوانده باشد نه سوره مبارکه حمد را
باین قصد شروع در نماز نمود لکن در محل تسبیحات غفلتاً شروع نمود بحمد در
اثنای حمد متذکر شد بحقیقت حال در این وقت ظاهر این است که اجتزا باین
حمد که شروع نموده غفلتاً نتواند نمود نظر باینکه امتثال بماتی به فرع تعلق
نیت است بان مفروض آنست که نیت این شخص متعلق بتسبیحات بود بنحوی که اگر
کسی از او استفسار مینمود میگفت اتیان بقرائت حمد نخواهم نمود و بنا براین
پس اجتزاء باانچه شروع نموده نمی تواند نمود پس لازم است عدول از ان نماید
بسوی تسبیحات اربع از این قبیل است جریان عادت بعنوان استمرار بقرائت
تسبیحات نظر باینکه اطراد عادت بمنزله تعلق قصد است بلکه چنین است حال
اگر چه متذکر شود بحقیقت حال بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد ما دامیکه
داخل در رکوع شروع نشده باشد و هم چنین است حال هرگاه مقصود او این
بود که سوره مبارکه حمد را تلاوت نموده باشد و غفلتاً شروع نمود
بتسبیحات اربع بعد از ان متذکر شد بحقیقت حال در این صورة نیز ظاهر
این است که اجتزا او باانچه در ان شروع نموده نتواند نمود بلکه لازم است
عدول از ان نموده کما لا یمکن و در این مقام هست این است که ایا بعد از عدول عود

نماید بهمان منوی یا نه بلکه جایز است بعد از عدول از انچه شروع نموده بود همان را
نیت نموده اتیان بان نماید ظاهر این است که جایز بوده باشد نظر باطلاق ادله تخییر
توضیح مقام مقتضی این است که گفته شود مسئله متصور بچند قسم میشود اول انست
که مکلف در حین نیت ناوی این بود که در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی
مثلاً اتیان بتسبیحات نموده باشد و بهمین نیت شروع در نماز نمود و بعد از
بلوغ برکعتین اخیرتین بمقتضای نیت خود اتیان بتسبیحات نمود این احسن اقسام
و اسلم انها است دوم انست که مکلف در حین نیت مطلقاً متعرض تعیین هیچ یک
از سوره مبارکه حمد و تسبیحات نشد تا انکه ایستاد در رکعت ثالثه ان وقت
تعیین نمود سوره مبارکه حمد یا تسبیحات را و شروع در ان نمود این قسم اگر چه
در ان اشکال می توان نمود نظر باینکه عمل حین نیت باید متعین بوده باشد و لازم
این فرض ان است که منوی متعین نبوده باشد نظر باینکه تعیین عمل ذی اجزای مختلفه
بتعیین اجزای ان میشود و مفروض در این قسم انست که تعیین این جزء نشده است
لکن جواب از این انست که قدر لازم تعیین نماز ظهر یا عصر یا عشا است و این متحقق
و اما تعیین احد جزئین پس چنانکه دلیل شرع دلالت کرده بر اینکه هر یک را که خواهد اتیان به
می تواند نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در حین نیت لازم نیست بلکه تعیین ان در حین
اتیان بان می باید بشود نظیر این کلام است در تعیین قصر یا اتمام در اماکن
اربعه مشرفه چنانچه تحقیق ان در مباحث نیت مذکور شد بلکه امر در ان اشکل است

بمحل کلام قسم سیم انست که در حین نیت تعیین نمود احد امرین را که در ان تخییر
ثابت بود مثل اینکه در حین نیت نماز قصد او این بود که در رکعت ثالثه مثلاً
اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد رای او منحرف شد خواه قبل از بلوغ برکعت ثالثه
بوده باشد یا بعد از ان لکن قبل از شروع بتسبیحات میخواهد سوره مبارکه
حمد را تلاوت نماید پس میگوییم مبنی مسئله دو چیز است اول انست که نیت
متعلقه باحد امور تخییریه یا معین او میشود اگر چه قبل از شروع بان بوده
باشد یا نه ظاهر این است که موجب تعیین نشود نظر باطلاق دلیل تخییر
دوم انست که عمل ذی اجزای متعدده هرگاه در حین شروع بان بعضی از اجزای
ان منوی نشود و لکن در حین بلوغ بمحل ان جزء ان جزء منوی شود بعد از ان
شروع بان نماید ایا این قدر کفایت میکند در صحت عمل ظاهر این است که کفایت
کند چنانچه در قسم ثانی اشاره بان شد بنا بر این پس این قسم صحیح خواهد
بود نظیر این مسئله بلکه اصعب از ان این است که کسی در اماکن تخییر که مخیر است
ما بین قصر و اتمام در حین نیت هرگاه عازم این شد که قصر یا اتمام نماید
و باین نیت شروع بنماز نمود ظاهر این است که عدول از قصر باتمام در اول
و از اتمام بقصر در ثانی جایز بوده باشد قال العلامه فی نهایه الاحکام
لو نوی الاتمام فی المواطن الاربعه التی یستحب فیها الاتمام لم یجب وکذا لو نوی
العصر بل یبنی علی التخییر عملاً بالاستصحاب و هم چنین نظیر این است از اهل

مسافر یکه قصد اقامه نمود بنیت اقامه شروع در نماز ظهر مثلاً نمود بر نیت
اتمام در رکعت اولی یا رکعت ثانیه رای او منحرف شد از اقامه در این صورت
عدول از اتمام بقصر در حق او متعین است و هم چنین هرگاه بر نیت قصر شروع
در نماز نمود در رکعت اولی یا رکعت ثانیه جازم شد باینکه ده روز فصاعداً
در انجا خواهد ماند در این صورة لازم است که عدول از قصر باتمام نماید
نماز او در هر دو صورت صحیح است با انکه در اول منوی او نماز تمام بود نه قصر
و در ثانی منوی او نماز قصر بود نه تمام نیت اتمام در اثنای نماز نشد بعد از
نیت اقامه عشره ایام در اثنای نماز **مبحث چهارم** در بیان جزئیت بسم الله
الرحمن الرحیم است بدانکه خلافی ما بین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله
الرحمن الرحیم جزء سوره فاتحة الکتاب بلکه ایه از ایات ان است و خلاف
ما بین علمای عامه است اگر چه اکثر علمای عامه موافقت کرده اند با علمای
شیعه در این باب و حکایت کرده اند از جماعتی از فقهای حنفیه که قایل شده اند
باینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء از هیچ سوره از سور قرانیه نیست مگر سوره
نمل فی قوله تعالی انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم در انجا بعض ایه از ان
سوره است بخلاف بسم الله در اوایل سور که جزء هیچ سوره نمی باشد
و این طایفه اختلاف کرده اند بعضی میگویند ایه ایست از قران نازل شده بجهة
فصل ما بین السور لکن جزء هیچ سوره نیست و بعضی توقف کرده گفته اند نازل

در بیان اینکه بسمله جزء هر سوره است مگر سوره برائت

فشده است مگر جزء سورهٔ نمل در مواضع دیگر کتابت و تالی ایشان نموده بجهت تیمّن
و تبرّک و تشکیکی در بطلان این اقوال نیست و اخبار حتی از طرق عامه مستفیض است
بر اینکه فاتحة الکتاب هفت آیه است اول آن هفت آیه بسم الله الرحمن الرحیم است
و کل معترف بر آن هستند که فاتحة الکتاب هفت آیه است کسانی که بسم الله
الرحمن الرحیم را یک آیه میدانند بغیر سوره را تا آخرش شش آیه میدانند و
کسانی که منکر این می باشند میگویند آیه ششم صراط الذین انعمت علیهم
می باشد و هفتم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین است بجملهٔ اشتباهی نیست
که بسم الله الرحمن الرحیم جزء از سورهٔ فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سور قرآنیه
می باشد مگر سورهٔ برائت و خلافی در میان علمای شیعه نیست مگر اینکه
نقل از ابن الجنید شده که ایشان اگرچه قایل شده اند بجزئیت در فاتحة
الکتاب لکن منکر آن شده نسبت بسایر سور قرآنیه و این نیز قطعی
البطلان است بلی کلامیکه در این مقام هست این است چونکه سورهٔ والضحی
و الم نشرح یک سوره است و همچنین سورهٔ فیل و لایلاف پس بسمله که جزء
این دو سوره هست یکی است یا متعدد است یکی در اول و دیگری در وسط
مثل سورهٔ النمل ظاهر اول است و اعادهٔ بسم الله در اول الم نشرح با آنکه
جزء سورهٔ والضحی است و همچنین اعادهٔ آن در لایلاف با آنکه جزء
سورهٔ فیل است ظاهر این است که وجه آن این بوده باشد که چونکه الم نشرح را

> فإن سورة الضحى والم نشرح سورة واحدة وكذا الفيل ولإيلاف

منفصل کرده اند از والضحی مثل سایر سور بر رسم کردن اسم آن و همچنین رسم عدد
آیات آن را بجهت متابعت عامه که هر یک را سورهٔ مستقل میدانند باین سبب
اعادهٔ بسم الله نموده اند و عادهٔ در مصاحف باین نحو مطرد شده پس اعتمادی
باین اعادهٔ بسم الله در این دو مقام نیست مثل رسم اسم الم نشرح و عدد آیات آن
و همچنین رسم اسم قریش در لایلاف قریش و عدد آیات آن توضیح مطلب مقتضی
آنست که گفته شود ما که ملاحظه سور قرآنیه میکنیم در مصاحف مطلقاً
تفاوتی در سوره و سوره بعد از آن نیست ما بین الم نشرح و لایلاف از حیثیت
ثبت این دو سوره و ثبت عدد آیات آنها و بین سایر سور قرآنیه در این باب
اصلاً و این مقتضی این است که باید هر یک از این دو سوره مستقل بوده باشند
مثل سایر سور قرآنیه چنانچه مذهب عامه بر این است و لهذا بسمله را در جمیع
سورهای برائت ثبت نموده اند با آنکه جزء سوره نمیدانند و لهذا این را
از جملهٔ آیات هیچ سوره محسوب نداشتند و باین کیفیت مصاحف نزد علمای
شیعه نیز متداول شده لکن چونکه اجماعات مستفیضه در کلمات علمای ما
یافت شده که والضحی و الم نشرح سورهٔ واحده است و همچنین فیل و لایلاف
پس می فهمیم که این اثبات در مصاحف بطریقهٔ عامه است پس التفاتی و اعتمادی
باین اثبات نیست پس فی الحقیقه سورهٔ والضحی عبارت از این است والضحی واللیل
اذا سجی ما ودعک ربک وما قلی وللآخرة خیر لک من الاولی ولسوف یعطیک

ربک فترضی الم یجدک یتیما فآوی ووجدک ضالا فهدی ووجدک عائلا
فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر واما بنعمة ربک فحدث
الم نشرح لک صدرک ووضعنا عنک وزرک الی آخره و هکذا الحال فی
الفیل و لایلاف بنابراین بسمله که جزء این دو سوره است همان بسمله متصل
بوالضحی و الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل است بنابراین پس هرگاه کسی در
نماز فریضه قرائت آن دو سوره نماید اعادهٔ بسمله در اثنای ضرور نیست
بلکه مشکل است مبحث پنجم در وجوب تعلم است بدانکه هرگاه کسی هیچ نداند
فاتحة الکتاب را یا خوب نداند بلا تشکیک واجب است بر او تعلم آن با تمکن
از آن و این تعلم گاهست واجب عینی فوری است بتاخیر آن اثم خواهد بود
و این در صورتی است که در آن وقت متمکن از تعلم هست و بتاخیر عالم است
بعدم تمکن از آن بلکه عالم بتمکن از آن نیست و گاهست واجب تخییری است مثل کسی
که متمکن است از اتیان نماز بجماعت در وقت معینی چنانچه متمکن است از تعلم
در این حالت ممکن است که بگوییم که تعلم فاتحة الکتاب در این وقت در حق
این شخص فوراً مطلوب نبوده باشد لکن در صورتی که قاطع بوده باشد بتمکن
از آن فیما بعد بلی اشکالیکه در این مقام می توان نمود این است که علم بتمکن
از اتیان نماز در جماعت بسیار مشکل است نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله
احتمال دارد امر بکر معتد نماز بوده باشد در اثنای نماز در حق امام حادث

> واجب

> تطرق

بشود مثل [illegible] حدث در اثنای نماز یا آنکه امام شروع بنماز نماید باعتقاد طهارت
در اثنای نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر شود یا موت در حق او اتفاق
افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا بعضی از این امور که مبطل نماز است
در حق خود مأموم طاری شود و در اثنای نماز مجملاً چونکه تکلیف بنماز در حق
او ثابت است علم بتمکن از درک نماز در جماعت با این احتمالات متکثره مشکل است
بنابراین پس معرفت آن مطلوب نیست تعلم فوراً نخواهد بود و لکن ممکن است که گفته
شود که گاهست در صورت اختیار بسیار از حال امام علم عادی حاصل میشود
با انتفای امور مذکوره بنابراین مخیر خواهد بود در آن حین ما بین تعلم فاتحه
و اتیان نماز در جماعت و مناسب این است که در این مقام تنبیه شود بر چند
امر اول آنست که آیا لازم است که قرائت می باید از حفظ بوده باشد یا نه بلکه مخیر است
ما بین قرائت از حفظ و قرائت از روی مکتوب تشکیکی در جواز قرائت از مکتوب
در صورت عدم تمکن از حفظ نمی باشد مثل ضیق وقت و اما در صورت تمکن از حفظ
یا می تواند ترک آن نموده قرائت از مکتوب نماید این محل خلاف ما بین فقهاست
مختار جواز است اگرچه احتیاط اجتناب است دوم آنست که هرگاه وقت مضیق
بوده باشد بنوعیکه هرگاه مشغول بتعلم شود متمکن از درک نماز در وقت
نخواهد شد ظاهر این است که اشتغال بتعلم در آن وقت در حق او جایز نبوده
باشد بلکه لازم است اتیان بنماز نماید بهر نحو که مقدور او بوده باشد لکن

در اینمقام تفصیلی است که تنبیه بر آن مناسب است بیان آن این است که این
شخص با استجماع شرایط تکلیف در سعه وقت یا متمکن از تعلم بود و مع ذلک
اخلال بآن نمود تا ضیق وقت یا متمکن نبود در صورة اولی ممکن است که
گفته شود نماز مطلوب در این وقت در حق چنین شخصی نماز با فاتحة
الکتاب است با اخلال بآن آثم است و باتیان نماز با عدم فاتحه امتثالی
در حق او نیست و عدم تمکن از تعلم آن با ثبوت تکلیف باتیان نماز
با قرائت در وقت منافی در حق چنین شخصی نیست نظر باینکه الامتناع
بالاختیار لا ینافی الاختیار و در صورة ثانیه خالی از این نیست این
شخص یا بعضی از فاتحه معلوم او هست یا نه و علی التقدیرین یا چیزی
از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست یا نه و در صورة اخیره یا عالم باد عیه
و اذکار هست یا نه پس مسئله منقسم بچند قسم میشود اول آنست که بعضی از فاتحه
معلوم او هست و هم چنین بعضی از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او هست
در این صورة ظاهر این است که اکتفا بهمان مقدار معلوم از فاتحه نمی
توان نمود و انضمام قرآن غیر از فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه بحدیکه
معادل فاتحه شود ظاهر این است که لازم بوده باشد و هم چنین
تکرار مقدار معلوم از فاتحه بمقدار فاتحه نیز لازم نیست دوم
آنست که هیچ چیز از فاتحه معلوم او نیست لکن مقداری از قرآن

غیر

غیر فاتحه معلوم او هست خواه بمقدار معلوم معادل فاتحه باشد
یا نه در این صورة ظاهر این است که عدول از قرآن نتواند نمود
بلکه لازم است تلاوت از قرآن نماید و احتیاط مقتضی این است
که با امکان اقتصار با قل از مقدار فاتحة الکتاب ننماید و
اتقن آنست که با امکان عدد حروف و آیات را رعایت نماید
اگر چه آیات مختلف بوده باشد با آیات فاتحه در حروف
چه تحصیل نمودن شش آیه در قرآن که معادل با کلمات و حروف
شش آیه فاتحه بوده باشد بسیار مشکل است و تعلم فاتحه چندین
مقابل اسهل از آن است سیم آنست که عالم بقرآن مطلقا نبوده
باشد لکن عالم بذکر بوده باشد در این صورت اگر چه اجتزاء
بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست
لکن احتیاط در اتیان بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه
چهارم آنست که عالم بذکر مطلقا نبوده باشد ایضا فاین است
که این فرض نظر بمنتهای بعد کرد اردد محتاج بتکلم نیست چه مکلفی که
عالم باصول دین و ارکان و اجزای نماز بوده باشد و عالم بذکر نبوده
باشد بی معنی است قلا گه عالم بکلمه توحید و تکبیرة الاحرام که اعظم اذکار است
هست مبحث ششم در بیان کیفیت قرائت اخرس یعنی گنگ است بدانکه

در بیان قرائت
آخر سبعست

جمیع اجزای قولیه نماز مثل تکبیرة الاحرام و قرائت و ذکر رکوع و سجود
و تشهد و تسلیم در حق کسیکه متمکن از قرائت اینها بوده باشد
ظاهر است و اما در حق کسیکه متمکن نیست مثل اخرس پس واجب
در حق او این است که زبان را حرکت داده باشد و چونکه حرکت
لسان بجهة اغراض بسیاری میشود لا محاله مخصص در این مقام
ضرور است که مبین این بوده باشد که این حرکت زبان بجهة تکبیرة
الاحرام یا بجهة قرائت است و هکذا و آن مخصص در اینمقام
این است که در حین حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب خود
که این حرکت بجهة تکبیرة الاحرام یا بجهة قرائت یا بجهة غیر اینهاست
و اما اشاره بانگشت که منصوص در حدیث هست یا اشاره است
بهمین مطلب که عقد قلب بوده باشد باینکه این حرکت زبان
بجهة قرائت است مثلا یا محمول بر ظاهر است باین معنی که اخرس
اشاره بانگشت نماید و چونکه اشاره از عاقل مستدعی وجود
مشار الیه است ممکن است مشار الیه در این مقام این بوده
باشد یعنی چیزیکه صحیح اللسان در این وقت تلاوت
مینماید یعنی اخرس در حین قرائت زبان خود را حرکت
میدهد و اشاره بانگشت مینماید که این حرکت زبان

قائم

قائم مقام چیزیست که صحیح اللسان در این وقت تلاوت مینماید
ظاهر اینست که همان عقد قلب کفایت کند حاجت باشاره
انگشت نبوده باشد

این چند کلمه از رساله از تجوید نوشته شد
ادغام نون ساکنه و تنوین در حروف یرملون میباشد
و این منقسم میشود به سه قسم یا ادغامی است بلا غنه کامل التشدید
و آن در لام و رامی باشد لیکن در دو کلمه می باشد مثل هدی للمتقین
و من لدنه و من ربّ العالمین و غفور رحیم و یا ادغامیست باغنه آن
در نفس حرف مدغم و آن در نون و میم می باشد مثل من نور و من ماء
و یا ادغامیست باغنه ظاهره غیر کامل التشدید شبیه بعمل
منفصل و آن در یا و واو می باشد مثل من یعمل و من وال و هدی و اثر
و تلخ
و آن در یا و واو وقتی که در یک کلمه باشند مثل دنیا و قنوان
و اما ادغام نمیکنند نون را در یا و واو در وقتی که در یک کلمه
باشند بلکه اظهار میکنند مثل دنیا و قنوان

صورت انوچه برای شیخ
خنجر صوم صلوة داده شیخ
اخلاف الاصالح دو سال
مبلغ دو سیزده قرش
العبد اسد صوم و صلوة
دو سال مبلغ بیست قرش
بابت یکسال صلوة تنها مبلغ شش قرش تم

سبب امراض که ابن سینه حروف بنا جد میباشد و امراض تعدی بکنند نعم حروف جبرق ججج

متوارث الامراض عدّ حروفها بنسا جد
وحروف جبرق ججج تلک اللتی تعدو الجسد

بنسا جد
ف برص ن نقرس س سل ا امیلیا که صرع است ج. جذام است
م مالیخولیا د دق جبرق ججج ج جرب است ب ...است د ...است
ق قولنج است ح حصبه است ج جدری و وبا است ج جذام است